



## اخنيارات بدعي في الطب



٧٥٤

مرد و صف بده المسمیة سلطان الأعظم و انصاره  
و الخراج حاد المسمیة سلطان الاعظم  
و ما صحیحه عما طالع و احل العاقبة و علم قوله  
صاعدا و اهر و اهر و اهر و اهر و اهر و اهر  
المصنف و ما و الخراج  
عمره









در پنج حکم شده باشد و فعا حیه و مایه افوی تمیز شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقر قرحا  
و خطیان و بهمنین و امثال آن وقتی گیرند که اوراق افتادگی گیرند و اگر از مار بود همچون شمشیر  
و نرگسی و اقوای و امثال آن بعد از پنج تا شش از بندل گیرند و اگر قضبان بود همچون زرنب و  
اسطوخودوس و حاشا و امثال آن بعد از ادراک تا شش از قبول باید گرفت و اگر تار بود  
مانند قاقله و قونفل و بلادر و امثال آن بعد از ادراک تا شش از سقوط باید گرفت و اگر حله و  
مستعل بود مانند اذخر و قطور و یون و قیصوم و امثال آن شش از بندل و بعد از ادراک تا شش  
اگر تخم اور بود و هر ادویه که در اصول شج و در قضبان قبول کمتر بود و در بزر و امثال و سمن  
و در فوا که آنرا زوزرانت بیشتر بود نیکو در باشد و گرفتن ادویه باقی در هوای صاف و بستر اگر  
در هوای متعفن یا نزدیک هوای تر و نباتات بری قویتر از نباتات است و در جلی قوی باشد  
از بری و هر کدام از نباتات که در بون خود شمع بود و بطعم اهل و برای اذکی در باب حقه ذاقوی بود  
قوت حشاش بعد از دو سال یا سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن ضعیف همچون بارزد و اشقی  
و چا و شر و حلیت مانند آن از انعقاد گیرند و بیشتر صوغ را قوت بعد از سه سال اطل شمع خاصه  
فریون اما گرفتن طایفه همچون شیطرح و ما بهر هرج و مرج و سلخه و امثال آن وقت رسیدن شجره و ش  
ار قضبان گیرند و گرفتن عصا را میل قاقیا و افون و حضض مانند آن بعد از رسیدن نبات  
وی گیرند اما آنجی افوی بود از هر طبقه مایه بنای وی شتر بود اما وقتی که یکی از این تازه قوی باشد  
اولی آن بود که ضعیف همین نوع را جای وی خرج کنند و اگر نیا بند نگاه ویرا بدل کنند اما حوا  
مانند قرون و مراح و اکباد و اجاب آن بود که از حیوانات جوان گیرند و در زمان ربیع و اواخر  
المزاج و رسیده تر و آنچه از وی گیرند بعد از کشتن گیرند و بچگونگی میده انعامت کسد و از ایشان  
ادویه بگیرند اما معنیها مانند قلع و قلع طار و زرنخ و امثال آن اولی آن بود که از معادن  
گیرند و آن اختیار کنند که جوهر آن پاک بود و در بون تناوت نبود و بر همان طعم مخصوص بود  
اما نگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزای آن دارد و گرفتن و قوی

و در سایه خشک کردن همچون دار صنی دوم خلط آن دار و باجیری که حافظ وی بود صحت  
همچون خلط کافور یا حشج یا فلفل یا جو و خلط فرفون با سست یا با قلی یا پوست بادام تر و خلط  
فلفل سفید یا با قلی و امثال آن بسبب قوت اجزای صوم مطروف حاکم بعضی ادویه را او  
بود که در طریفتی کنند که سر وی تنگ بود و سر آن عموم استوار کنند تا قوت وی بتأثیر هوا تحلیل  
نیامد مانند مشک و کافور و غیره اولی آن بود که در طریفتی کنند و اگر یافت نشود در دینه  
کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند مانند بزر و اوراق و بعضی در انبیا نه کنند  
فریض و بسد و کربا و امثال آن و بعضی را کیه کرباس کا بود مانند قاقیا و بوش و عصا را چهارم  
حاکم ادویه حاکم ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت و در بر  
کشد و خالی از مریح و دخان بود و بجم نهادن او و لازم آن بود که هر یکی را جای خود  
نگاه دارد اما ادویه جاده مانند سقونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلیقت و کیخ  
و امثال آن مجاور ادویه که استعده قبول روایح داشته باشد مانند بنفشه و نید و فرو و امثال  
آن نباشد چون این معنی متور شد که ادویه از این قسم بیرون نیست و هر چه از این سه قسم  
از ادویه نیست و قول کلی که دو از غیر تمیز کنند بیاید دانست اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب  
آدمیت از پنج قسم بیرون نیست ما غدا مطلق بود اما مطلق با خداد و دوائی یا دوائی  
غذایی یا با سم و آنچه خورده شود یا سهیل است کمال بود و قوت بری و یا بر وی غالب بود و اندرا  
بر لا تحلیل سازد آن غذا مطلق بود همچون مان و گوشت یا جان بود که اول بدن و بر تغییر  
کند باز وی بدن تغییر کند این را دوائی مطلق گویند مانند ریحیل و سبیل و قونفل و امثال آن  
یا جان بود که اول وی در بدن تأثیر کند تا شری ظاهر باز بدن در وی اثر کند و بر لا تحلیل سازد  
و این غذای دوائی گویند همچون سرکه و خشخاش و کامبو و امثال آن و اگر قوت دوائی  
بود اندرا دوائی غذای گویند مانند کون و ناخواه و کروی و امثال آن یا جان بود که قوت  
وی ثابت بود و یا کینیت وی بر بدن غالب بود و در بدن باشد اندرا اسم خوانند مانند



شش و شک و شوکران و امثال آن و الله اعلم چون کلیات تمام شد روی بمغده آرم تا بیان  
یک جنک الزام کرده ام کرده شود و الله الموفق والمعين **باب لال ف اطر لیل**  
نبایت که تخم و می استعمال است و مانند تخم کرفس بود بزرگی و بدون کبود و شکل زیره بود و بخت  
تخ باشد و آنچه سبز باشد و قدری بزرگتر بود تخم خلال دان گویند و آن طریقال است غیر مصری  
کبود رنگ بود اطر لیل مصری بود و شیش و بر ارجل الطیر و رجل النواخ و خراشیا طین  
نیر گویند و گفته شود و طبیعت اطر لیل گرم و خشک است در آخر درجه دوم و در مدار اوقیه  
و بهق بغایت سودمند بود و بعضی تنها استعمال کنند و بعضی یک گرم از آن با دانه کی عاقر قرحا  
بایند و بعضی ششند و یک ساعت یا دو ساعت در اوقات بنشینند چندانکه عرق کنند  
و گاه باشد که همان زمان آبله زند و گاه باشد که روز دیگر یا شبانه آبله زند و بعد از آن آبله  
بسیار از آن محل روان شود و قدرت حق جل و علا لون آن موضع باز لون اندام گردد و خاصه  
این زحمت در موضع کوشش بود و زود و آسان تر از ایل کرد و این مجربست و بکرات جامع  
کتاب انجان کرده و این ستر عجمیت اما بشرط آنکه اول تعقیه کرده باشد و قی که آفتاب  
در غایت گرمی باشد و بعضی گویند که یک جزو نیم اطر لیل بوسه یک عرق و ورق سدا  
یک جزو نیم کوفته و نیم نخ روز هر روز سه درم با شراب انکوری بپاشند از برص شفا  
یا بند باذن الله تعالی خاصه که در اوقات بنشینند چندانکه عرق کنند و اگر بایند اطر لیل  
و بعضی کف کوفته بشنند و هر روز دو مثقال با آب گرم بپاشند یا نوده روز متواتر البته  
برص بکلی زایل شود و اطر لیل کوفته و نیمه در پی زن دهند که بیند از آن غیبت  
اهل دمشق و مصر و درج خوانند و آن قشر اصل ابن سیراف است و ما رسی بجز زرشک خوانند  
طبیعت آن گرم است در درجه اول و خشک است در درجه دوم و منفعت وی آنست که چون بپاشند  
و بدان مضمضه کنند قلاع زایل کند در هر دهن که باشد و هر نوع قلاع که باشد و بغایت مجربست  
و اگر بپاشند در کلاب در چشم چکانند و طوبی که باشد خشک کنند و منبذ بود جهت بقیه روی که

من شده باشد و اگر شش از آن در چشم استعمال کنند صحت چشم نگاه دارد و اگر بطبخ  
آن احتقان کنند سودمند بود جهت ریشها روده و اگر بشراب یا سرکه بپاشند و بپاشند  
بغایت نافع بود و درجه در جگر و ورم آن نرم کند و صاحب جامع گوید اطبایا مصر در درجه اول  
چشم بدل یا میران صینی و امیران مصری و مکی از غیسک آبی است بکرات  
سرب حرق گویند صفت آن است مانند تابه آهنین و اسب بر روی تابه نهند و قدری بپاشند  
بر آن اندازند و در کون نهند و کاسه کواری سوراخی درین کنند و بر روی نهند و بپاشند  
آن زمان که سوخته گردد بردارند و استعمال کنند و طبیعت آن سرد بود در درجه دوم و منفعت  
وی آنست که چون مغسول کنند شش ریشها چشم بکند و دانه سودمند بود جهت ریشها  
مفاصل و ذکر و خصیه چون بر آن کنند و همچون بواسیر و سرطان و ریشها زشت و بدل آن  
اخذ است **ایق** کسیر یا زینق را خوانند و بر تان ایشان زینق خیلی نام دارد و در درجه اول  
گفته شود اسهال و طبیعت و منفعت آن **انکون** لباب القمح است و لباب البزیر  
گویند و آن لباب انحط است و زنی شاکویند و پیارسی شکسته و در نون کفته شود  
**ایق** دنفراست و گفته شود **ایق خلسا** اگر ساست و خسل کمار و عاقر  
شعاع و شجره الدم و رجل الحامه و حیرا و هیوفیلوس و شقاق و کلا و انقلیا گویند و بر پیانی  
خالوما و ملعطی دیگر بالقص کا هو غیر خواهد و این جمله اسم شکار است و پیارسی شکار گویند  
و به وجوده گویند و بهترین آن بود که ورق آن سیاه رنگ بود و بوی آن سبز بود و ورق  
آن بسیار بود طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجه دوم و منفعت وی آنست که چون  
بایه بر سر طلک کنند زایل گرداند و سبزدان نافع بود و جگر را پاک کند چون بر سر که بود خواه  
خوردن و خواه ضا د کردن و بر نفوس ضا د کردن مفید بود و چون بایه رخا بر نهند کلل  
کند و ریشها را بر د و مرهم وی سوختگی را نافع بود و شقاق متعبد چون ورق آن بریان کنند  
و با شراب بپاشند شکم بندد و چون بخانند و بر کندان اندازند کزنجیر بپاشند و چون



زن کویشتن بر دارد بکیند از دو و دم صلب که در رحم بود تحلل دهد و بخود برگشتن و در آب آن  
 نشستن حوض بر انداخته و مقدار استعمال از وی دو درم بود بسیار استعمال کردن صداع آورد  
 و مصلح وی روغن بنفشه بود یا که **ابو یوسف** نیکوتر آن بود که باک و نیکو بود و طبیعت وی  
 معتدل بود در گرمی و سردی و کویشتن کرم و خشک بود در اول خیزی کویشتن کرم و تر بود در اول  
 بلغم و سودا پاک کند و بدن را قوی و قوت بدن برده و خون را پاک کند و زهر من تیر کند و روغن  
 چشم بیفزاید و چون در معاجین کنگر کسد که شیرینی عمل بود مجامعت را زیاده کند و نفوذ  
 آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشد استعمال کنند با مقوض صفت سوختن  
 وی مانند سوختن صوف بود و در صا د گفته شود و اگر مقوض بود لطیفتر بود از هر که قوت  
 وی زیاده بود چون سوخته بیا شامند مفرجی تمام بود و جهت تعویض دل بغایت نیکو بود  
 و حقا نرا سود دهد و مقدار شربتی بکدرم بود و چون بعد از سوختن نشوید جهت  
 چشم سودمند بود و پوشیدن وی منحن نبود مانند بنبه بلکه معتدل بود و پوشیدن وی  
 شبش سدا کند و معده را بد بود و خصوصیتش وی مصلح وی رب رساس اخرج بود  
**ابهل** جوزا لاهل کویشتن و ثمره الوع کویشتن و بر سر غنچه نیر خوانند و آن ثمره و کویشتن  
 پیازی تخم و بهل کویشتن و طبیعت آن کرم و خشک است در درجه دوم و جالینوس کویشتن  
 و بهترین آن سیاه رنگ بود و فربه و بهترین ورق آن سبز رنگ بود و منقوشی آنست که با  
 روغن کنگر بخوشانند و در طری آهین کنند تا سیاه شود و در گوش چکانند کویشتن را بیل کند  
 و چون بکویشتن و بهل بپزند و بر آکل افشانند مفع بود و اگر سه درم سفوف سازند کرم را  
 و اگر بیا شامند با بهل کشند سه درم و لعق کنند خفیف بر اند و بکوزند بکشد و بک  
 مرده بیند از دو اگر ثمره اهل ده درم سختی کنند و بچ درم روغن کا و و بخور عم عمل تمام  
 بیا میند و لعق کنند بر نافع بود و اگر سختی کنند و با سرکه برداء الثعلب طلا کنند زایل کند  
 و اگر زن کویشتن بر گیرد یا بخور کند بکیند از دو و دم صلب که در رحم بود تحلل دهد و بخود برگشتن

یا خولجان یا حاما و بدل جوزی است و دار صینی مساوی و کویشتن بدل آن یک و نیم و نیم  
 دار صینی است و کویشتن بدل آن بوزن آن سلیمه و بوزن آن جوزا است **ابن سینا**  
 دو نوع است سیاه و ملمع و درخت آن بر درخت عناب مانند و هر دو نوع چون درختانند  
 فرور و دو بهترین سیاه است املس و طبیعت کرم و خشک در درجه دوم و چون کندی با بکل  
 سازد سپیدی چشم و شبکوری زایل کند و سودمند بود جهت سوختن آتش و اگر  
 سوزانند در دیک کویشتن تا چون فحم شود و بشویند بچکانک ابار را غسل کنند بغایب  
 نافع بود جهت در چشم که لایسوسه بود و جهت خارش چشم و زشاره آن موی پرویا  
 و اگر بیا شامند سنگ کرده و مشابه بریزانند و اگر زشاره آن محق کنند بغایت و بر ریشاد  
 زشت افشانند خشک گردانند و جامع کتاب کویشتن در خشک بند که از زخم کار و شمشیر  
 بکار برند بیج برب تر از آن آبوس نیست و سنگ بریزانند و باد های شکم تحلل  
 دهد و کویشتن بدل وی خوب کنار است و مصلح آن ضمعی ماسا مسنم بود **ابراکالیا**  
 ابراکالیا نیر کویشتن و آن نج علقوت است پیازی که کویشتن و بشویند و کویشتن  
 وی آنست که چون بر جاحت نهند خون باز دارد و نکند ارد که آن جاحت درم کند و چون  
 سرکه بر آن حکانند و بر دمل نهند در ابتدا آن ورم نکند ما خشک شود سودمند بود  
 و نکند ارد که دمل بزرگ شود و باز گردانند و اگر نقره بدل عالمند جلا تمام دهد و اگر کریمینه که  
 در تابستان باشد و کثیف و سفید بود در پوست بندد و بر بازوی که لور را تب رع  
 بود بندد زایل شود **ابرو** حی العالم است و گفته شود و معنی ابرو  
 اکی ابر است یعنی همیشه رنح و برکی وی همیشه سبز و در حاکفته شود **ابرا الفط**  
 مم حی العالم است و گفته شود **ابرا** قله صغار است چون ارغلاف سرون کنند  
 لاجی خوانند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع است یک نوع مقدار جوز بود و مثلث



سکل و یک نوع مانند استخوان ببله کرد شکل بود و پوستی رقیق بر وی بود و هر دو نوع  
 قاعله که جگ است و هیل و مال و خیر و او مال و او هیل و او شو شیر نیز خوانند و طبیعت  
 آن کرم خشک در درجه سیم و بهترین وی آن بود که بوی بغایت تیر دار و منفعت و قوت  
 وی مانند قنفذ بود و جهت معده سرد شود و مند بود و قی باز دارد و گویند لطیفتر از قنفذ  
 بزرگ است **است کرم اترج** است بیماری کوشش اترج گویند و بیمه بالنگ خوانند  
 و بهترین آن کوشش بالنگ است که اندر آب تو خوانند و کوسیران انرا مر کوب خوانند  
 و طبیعت آن کرم و ترست در درجه اول و همچنان خوردن در هضم سود و معده را زیان  
 دارد و قوی آورده اولی آن بود که ماکند **ابو غیس** سی کل خیری گویند و آن  
 انواع است و در باب حاکفته شود **ابن عرس** سی راسو و واحد و اگر اندرون  
 یک شیر بیا کنند و خشک کنند جهت کزندی جانوران زهر دار نافع بود و اگر نمک سود  
 و خشک کنند و مشغال از آن دفع ضربات سموم بکنند و اگر داغ وی ماکوشش که نخرند  
 صحر را نمید بود و اگر کوشش وی ضما د کنند مفصل و نافع بود و اگر خشک کنند و با شراب  
 بیا شامند و نافع بود و اگر بسوزانند در یک سین و خاکستر آن بر که بر نوقی  
 طلا کنند منبذ باشد و اگر خون وی بر خازیر بیا کنند سود مند بود و اگر حشم وی خشک کنند  
 و بصروج دهند نافع بود و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند آن زمان که زنده بود  
 و بوزن بندند آب تن نشود و رازی گوید اگر در طعامی زهر بود و این عرس بیند فریاد  
 و موبای وی راست است **هیمه** آشیت مانند زیر باج اما غرض سر که آب  
 غون کنند یا سر که مصعد و قند زیاد باشد و جو بجای آن با قدری عود در کربا بپزند  
 و در یک اندازند و قند و بادام و کلاب حل کنند و در آن زیند و طبیعت آن معتدل  
 و مانند زین باج در خاصیت بود و موافق معده و جگر باشد و معده و قوی قلب باشد

**اتان** خماده است و شیر و جهت مسلول بغایت نافع بود **اترج** بیاض  
 برخ خوانند و پوست زرد آن کرم و خشک در درجه دوم و گوشت کرم و ترست در درجه اول  
 و تخم آن کرم است و در وی اندک رطوبتی هست و ترش آن سرد و خشک در درجه دوم  
 منفعت وی آنست که کلف را بیل کند چون طلا کنند و خفقان که از حرارت بود خوردن  
 و صفرا بپاشند و اشتها باز یابد کند و اما لعلیا که از صفرا سوخته باشد سود مند بود  
 قوت دل برده و دفع خار کند و در وی تریاقیت هست و نافع بود جهت کزندی مار و جراحه  
 و کزندی کان مودی جهت ترقان نافع بود اما کسینه و عصبها را زیان دارد و مصلح آن شراب  
 حشاشین و در بول آن آب همچون و بوییدن آن دفع عفونت هوا و با بکند اما داغ کرم  
 دهد و مصلح آن بنفشه است و قشر آن از او بیه قلی است و معوج و تریاقیت در وی هست و بوی  
 دمان خوش کند چون در دمان که دارد و بر برض طلا کردن نافع بود و اگر در طعام کنند قوت هضم  
 بدهد و عصبان وی سود مند بود جهت کزندی افی و اگر معجنان ضما و کنند همین عمل کنند و اگر در خمر  
 اندازند زود ترش کند اما گوشت او بطی الهضم بود و معده را بید بود قوی آورده و چون بسل با  
 کنند سالم بود اما دانه او سود مند بود جهت کزندی عقوب چون دو مشغال قشر کنند و با بکم  
 کرم بیا شامند با شراب کهنه و اگر بکنند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود و در مہار را تحلیل کنند و اگر  
 در میان جامها کنند تیرزد و جامه را که در از خوردن و دیستورید و کج بردانه وی جوی داد  
 جو و غفلت می کنند وزن بیا شامد در حال کج بیند از د و بخور کردن وی بوا سیرا نافع بود اما  
 ورق آن محلل و مخفف بود طعام را هضم کند و سخن و مقوی معده و احشا بود و سده بلغمی  
 کشا در ممکن نفع بود و منفعت وی نزدیک قشر اما ورق و قعاج وی لطیفتر از قشر است  
**انرا** ز ابر مار سیل است و اثر از شیر خوانند و ابر مار سیل کرم و بیماری زرد شک گویند  
 زارح گویند و گفته شود **دانش** کل اصفهان است بیماری سره اصفها گویند و آن مریض  
 بود و بهترین آن بود که شفاف و سرسبز بود و انرا بر و غن کا و چوب کنند و بسوزانند انرا تا



نقطه سیاه که بر آن باشد بسوزد و بسایند و بکار برند و طبیعت آن سرد است در درجه  
اول حکمت در درجه دوم منفعت وی آنست که در چشم کشید آب رفتن از چشم باز دارد و چشم  
نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر با سبزه سوخته که آتش طبع کند نافع بود و اگر بچنان  
سوده بر جراح تازه بکشد سود دارد بغایت اما چون نیک شود اثر سپاسی ماند و بچنان  
ریش قضیب و اعضای مزاج وی بخشکی گراید و نورس شود چون با اقلیم و کف کف گرفته  
رقیق در چشم کشند صداع را از ابل کند که در جانب مصدع کشند و اگر زن خوشتن بر ببرد  
خون جفای ز دارد و اگر در بینی و مند خونی که ارغش و داغ آید باز دارد و بدل وی  
ابارست وی مهر بود بشش و مصلح وی سکر و کثر بود **اثر ابراست** که گفته شد  
**اثر ابراست** سیان و سر ساد و ابرین و سکنسویه و سنجنبویه و  
اغلبی حب النقد و ظاهر و فطافلون و ذو خمس و اوراق این جمله اسم فخره و بخت  
نیر کویند پارس فلفل بری خوانند و شیرازی تخم دل آشوب کویند و در کنار رود مار دید  
و تخم آن گرم و خشک در درجه سیم و جوب وی باید که استعمال کنند و منفعت وی در باب  
زال در ذمه و اوراق گفته شود **اثر نو** از طرف است و در طاعنه شود **اثر جاح** و  
سباه و سید سباه را عیون البقر خوانند و سفید را شاه ملوج و صفت آن گفته شود  
و سباه را پارس الی سباه خوانند و بهترین آن بود که بغایت خود رسیده باشد  
و بزرگ و شیرین بود و طبیعت آن سرد است در اول درجه دوم و تندرست در آخر آن  
وی آنست که طبع را براند خاصه اگر آب وی صاف کشند و نبات و رختن در وی حل  
برستی که مهمل صفا بود و تشنگی ساکن کرد و در و جارت دل نشاند اما مرغی معده  
بود و مولا خلط مای بود و مع مفرت وی بکل قند کنند و گویند مفرست سرد و مصلح وی غناب  
است و صاحب تقوم کوید مرغی معده بود و مبر داو و مصلح آن کلنگین بود و با غسل و گویند بدل  
وی نمرندی است **اثر ابر** از طرف است و بهار و عار و عین البقر و

وعین اعلی و کاو چشم و کافوری تیر کویند پارس یا بونه کاو کویند و در آن جوان  
و طبیعت وی گفته شود **اثر ابر** برمان است و خرع و عصف و مرق و  
نیر کویند و در عین در صفت عصف گفته شود و منفعت و طبیعت و انواع آن **اثر حلب**  
**دی** شرم است و گفته شود **اثر اخیون** را اس ال نفعی خوانند و آن شیرین  
مشابه بر اس ال نفعی و بیخ وی را انگشت مار یکتر بود و برنگ سیاه بود و منفعت وی آنست  
که چون با شراب یا شامند کنند که مجموع جانوران را نافع بود و اگر شش از کندن یا شامند  
اگر بکزد و بیج مفرت بوی نرسد و بیخ آن و ثمر و ورق مجموع این خاصیت دارند و اگر خر  
با شراب یا شامند در دشت ساکن کرد اند **اثر اخیوس** اخیر و س کویند  
و انرا خردینه و حور کویند و بعضی کویند آن کندم ناکشته که در صحرایا روید و بخیه محقق است  
بنایت که نزدیک آبهای روان و ابله اسناده روید و ثمری سیاه کوچک دارد و  
کلی سفید و دانه وی در درای چشم و گوش استعمال کنند و اگر دانه وی مقدار دو درم  
با چهار درم عمل بیا میرند و در چشم کشند قطع سیلان و طوبت از چشم بکنند و اگر عصا  
کو کرد و بطرون بیا میرند و در گوش حاسد در گوش ساکن کرد اند **اثر اخیوط** طبع  
و گفته شود **اثر اخیوط** است و گفته شود **اثر اخیوط** است پارس الی  
کویند و آلودگی و آلودگی نیر کویند و طبیعت آن سرد و تندرست در درجه اول  
حاره بود و مهمل صفا اما مرغی معده بود و مصلح وی قند است **اثر اخیوط**  
مندی است و از حله شوم است و در طلا ما استعمال کنند و طبیعت آن کلف و جوب  
و اگر مرغی النسا ضا د کنند نافع بود و بعضی در قولنج رخی استعمال کنند و طبیعت آن  
بغایت گرم است و سم مجموع حیوانات است که دنبال داشته باشند و انرا پارس و سندی  
کجه خوانند و اگر کسی خورد مداوات آن نوع و شیرین و دروغن بادام کشند و مرغی سفید باج  
جوبه لعابا مرغی کل نافع بود و جهت فلقنه است منبذ باشد **اثر اخیوط** است

تیت

است



و نفسیانی خوانند و اهل مغرب در یاس خوانند و گفته شود **اذن الجمل**  
 کیا نیست که بوزن اذن الجمل گویند و بروی صورت طید یاس یا صغافری شستن آن التیس  
 است بپارسی اسلمح گویند و در التیس طبیعت آن گفته شود **اذن البوم**  
 اذن بوم گویند و آن بیخ خار است و کلی زرد دارد و آن بیخ را فلما و بلار و قلا و کلم  
 شوی و فصب شوی گویند و آن بیخ طهیشا است و فعلیاس نیز گویند و سطر نیون هم  
 بشیرازی جو یکا شنان خوانند و خرمیم نوعی از آنست طبیعت آن گرم و خشکست  
 در سوم منفعت وی آنست که چون با سر که بسا شد و بر دار التعلک طلا کنند نافع بود و خاصتر  
 وی با سر که بر عرق النساء کنند نافع بود و چون زنی خود کبر و بجهت بید از دوا این ماسویه گویند  
 سودمند بود جهت زهرهای کشنده خاصه که نزدیکی جافوران با مثلث یا با شراب بیا شاند  
 اگر زن که آب تنی کرد و چون خود بکیرد آب تنی کرد و دوراری گویند در دور کین یا نافع بود  
 و متعین ستن مصعاه بود و فواق زایل کند و بوی وی بغایت معطر بود و اگر زن آب تنی  
 بوی آن شنود از عطسه هم آن باشد که بید از دوی مفرود با خاشا و مصلح آن رومود  
 بود و بر لای باز آورد **اذن الفار** انا غلس است و مسحق و مسیون و در حاک  
 داود و شمر او عیسوی و عنق و مرد قوش و این اسم در زنگوشل است و مرز جوش  
 بپارسی در زنگوشل گویند و سونان مرزوش فطری معنی آن اذن الفار بود و جوق السانیر  
 خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم گویند در سوم و این اسم نیز بر جونی نهاده اند  
 که طبیعت او سرد و تر است در اول چون هندی بر خار بیرون آورد و جوا حصار نافع بود  
 جهت خوردن و جهت لغوه بعضا آن سئوط کردن و جهت کزندی افنی با شرا  
 بیا شاند و اگر با سر که بر کزندی عترب فساد کنند نافع بود و جهت و جها که از سردی نون  
 بود و صداعی که هم آن باشد و مسحق معده و احشا بود و محلل نخ ستن بکش  
 و در ار بکند و رطوب معده و امعا خشک کند و دماغ از خلط سرد پاک کند و تسکین دهنده و قتی

باب وی و اندک علی غرغه کنند و وی مرغی مانند بود و مصلح وی بر زخوفه یا نوز قوطا بود  
**اذن خال** لایمون گویند و سترتا مجلس گویند و بیونانی تحسین و لندی و دیگر طونس و سجنس  
 نیز گویند و تن که و کرب و شتی و گاه کمی بپارسی گویند و خوانند و بهترین آن عری بود سحر رنگ  
 بار یک خمش بوی و طبیعت آن گرم و خشکست در درجه اول در همه کوهها باشد و مرغاری  
 بود و طبیعت آن نوع اخای گرم است در اول گویند در دوم و خشکست در اول و اسحق گویند گرم  
 و خشکست در دوم منفعت وی آنست که سنگ کرده و مثانه بر بیضه و منصف و بطن بود و در اول  
 کند و خون جفی بر اند و محلل نفع بود قعاج وی سودمند بود جهت نشت دم و درد معد و دوم  
 آن و شش و جگر و کرده و احشای رحم را بغایت نافع بود و جهت درد مان اندونی حلقه دم  
 نافع بود و اگر با شرا بنفشه شاند بول بر اند و مسخن مثانه سرد بود و محلل جمیع نفعها بود که در بدن  
 سدا شود اما حق خوردن فعلی زیادت از مشروب بود اما نفع وی سودمند بود در جلاب  
 جهت مفاصل سرد و جهت تبها و بلغمی یا سکنجین در اخوان بر هندی و اگر زکوشا بند و در آب  
 آن نشیند و رمهای گرم که در رحم زمان بود و موافق بود و در سنج زیاده ارقعاج بود اما در قعاج  
 تسخیر نموده اما قبض موجود است در همه اخوان وی و بولای یقصب الذریه است و گویند مضر بود  
 بکرده و مصلح وی کلاب است و گویند مصلح بود و مصلح وی صندل کلاب بود یا عرق نیلوفر **اذن**  
**الفیل** فیلی ش است و گفته شود **اذن الجدی** یا الجمل است  
 و گفته شود **اذن الارنب** اذن الشاه است و اذن النوال نیز گویند  
 و آن نوعی از لسان الجمل است و گفته شود انواع آن در باب لام **اذن العید**  
 و اذن التوبیر گفته اند و آن فرار الراعی است گفته شود **اذن الدت**  
 بیونانی قلو س خوانند و آن بوسیر است و گفته شود و این اسم بر آن نهاده اند که شکل  
 مانند و است **اذن الفیون** نوعی از کف است و در زبد البحر گفته شود  
 انواع آن و صفت آن **اذن البون** از کون است و در دم خوانند و پیشتر قول  
 صاحب



جامع آنست که نوعی از اقوان است و کل اقوان زرد بود و سرخ بود و این خلایق کل  
 اقوان زرد و سفید بود و معوی کوبید نبات آن نمک دارد یک کوباشد و مولف کوبید نبات اقوان یک کوباشد  
 اما نبات ادریون از یک و چند نباشد و کون بر کاقوان ماند مطلق لاکل وی بغایت  
 سرخ رنگ بود و انداخت میان کل و سیاه رنگ بود و از کل اقوان کوبیده بود اما کل اقوان میان  
 وی زرد بود و بر کهای کن ری سفید و از کون کن سرخ بود و میان سیاه و این نوعی شقایق  
 است تخم و طبیعت آن گرم خشک در دوزخ و منفعت وی آنست که خون باروغن بیامیزد و بر  
 ورمها و صلب ضما و کتند کلل دهد و سودمند بود جهت درد دل که گفته شده باشد و بر  
 طلا کردن مافع بود در وی قوه تریاقیه هست و طایفوس کوبیده عرق النساء و تنور و درد مغال  
 و لغوه را مافع بود و دستوری و کس کوبیده کون جانی نور از مافع بود و ریشهای شش و کون  
 و معد را چون کتند باروغن کل بر شد و چون بر مقعد طلا کنند بواسیر شقایق را مافع  
 و کس کوبیده بیغاید و چون سخی کنند با سر که بود و االثلب طلا کنند سود دهد و مقدر است عمل  
 شری از وی که درم باشد و مفرد و سبز و مصلح و عمل بود و بدل آن باد آورد و از آن  
**القنطاریون** قوطی و آن نوعی از حی العالم است و گفته شود در حال طلا  
 درخت گدرت و کادی نیز گفته شود **ارمال** جی یعنی است خوش بوی دارماک  
 نیز خوانند و مانند قوفه است بهترین آن بود که بوی آن سوی مانند قوفه است و طبیعت وی  
 شیح الریس کوبیده گرم است در دوزخ و خشک در اول و ارحاب کس کوبیده در وی قیض و تخفیف  
 منفعت وی آنست که بوی دمان خوش کند و قوتل و دماغ برده و در دمان مافع بود و توت  
 بیخ دندان برده و اعصاب را قوت دهد و کوبیده و رهای گرم ضما و کتند مافع بود و خورد  
 در چشم را مافع بود و شکم بند و مصلح آن جلاب یا نر قوطی با بود بدل آن خوب کادی  
**ارطاماسیاه** ارطیا کوند و ان اطیا است و بلخاسف و بر خاسف کونید  
 و گفته شود **ارسطاخ** است و گفته شود **ارزخ** درخت صنوبر است که بر نمی دهد

وازی زفت سارند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک **آدن**  
 بهارسی سرخ کونید و طبیعت آن سرد و خشک در دوزخ و کونید مقدر است و کونید گرم است  
 در اول و خشک در دوم بهترین وی کربالی بود بعد از آن خوارزمی بعد از آن کیلا منفعت  
 وی آنست که شکم بند و پستی با عدال اما بر سرخ شکم را محکم به بند اما بر سرخ کربالی چون شوبند  
 و باروغن با دام یا دمه باروغن کجده برزند سودمند بود جهت کزندی معده و کرباب خشک کانه  
 بنزد سده تولد کند و طبیعت را اندم دارد و اگر آبی که بر سرخ در وی جو شاشده باشد بعضی  
 ادویه قابض خنک کند جهت سحج روده نافع بود اما بر سرخ سفید لون روی را صاف کند اما مفرد  
 با صاحب قولنج و مصلح آن شیر تازه است باروغن و صاحب نعوم کوبیده مصلح آن عمل و کس سرخ  
 و خالینوس کوبیده کم به بد و چون با شرنه منی بیغاید و دوسمور و کس کوبیده بر سرخ فارسی  
 نافع بود جهت خون شکم و عله کرده و مثانه و احشای جم و ترخ را بغایت نافع بود و  
 کوبیده بدل آن است **ارید برید** دوائی است مانند ساز شکافته که از  
 سیستان خود منفعت وی آنست که چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر پیش از خون  
 حیض بر اند بخواهد **اراه** مصلحی است و حلال نیز کوند و ان عله روی است و کیه نیز خوا  
 و گفته شود **ارشید** حر النور است و گفته شود **اردم** ادریون است و گفته  
**ارسطوخیا** ذراوند طبیعت این اسم شتی از اراطوا است و گفته شود در  
 زار **ارد قیامی** نباتیست صحرائی و در طلا بکار برند جهت کزندی جانوران خاصه  
 زبوره جهت در چشم طلا کردن نافع بود و ان قنار احما است و گفته شود **ارمینا**  
 طیا کونید و آن نوش در است و گفته شود **ارقان** رتون است یرقان و ارقان  
 و فعلیون و برنا و برنا این جمله اسمها است و باب حاکفه شود **ارشید** انلق است  
 گفته شد **ارد شیران** نوعی از مرده است و گفته شود دریم انواع آن **ارید**  
 ملح درای است و از اجزای بحر خوانند و ان دو نوع است کوبیده بزرگ پیارسی مکدرای



ربان خوانند اگر چه صاحب جامع یک قول آورده است که بلع ابل شام نوعی از با لونه  
 و قول دیگر آورده که ان بهار است و هر دو قول خلافت آنجی محقق است گفته شد و طبیعت آن  
 گرم و خشک و کمی سرد تر است بهترین آن تازه بود و منقوت وی است که باه را زیاد کند و طبع  
 را نرم دارد و گوشت را صاف دهد اما احمق است که خلط غلیظ از وی حاصل شود و نمکدان  
 مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن ریش و بانی منقوت وی در را کفیه  
 در صفت او بیان **ارحان** بوزا بر است گفته شود **ارحان** بهار درختی  
 است پیاری اندر ارخوان خوانند و آن بهار بختان می خورد و طبیعت آن سرد و خشک و بیست  
 پنج آن اگر جو شایند و آب آن بیا شامندی آرد و این مجرب است اگر خوب وی بسوزاند و  
 برابر داند و وی بر ویاند و سیاه و ابنوه کرد و اگر از بهار وی شرابی سازد منع ندارد  
 و نافع بود **اراقوا** تخم سیاه مدور شکل نغایت صلب در میان عدس و کدو می باشد  
 پیاری آنرا سبک خوانند و منقوت وی آنست که چون آرد وی با سرکه و آب بپوشند  
 و شش ساعت در آفتاب بپزند بعد از آن باب تنها دیگر بپوشند و در ورمها گرم صلب  
 ضما کنند نرم گرداند و درد آن را بپوشد **ارحیقینه** نباتیست که انداز ریو خواهد که  
 شود و در مین ابر محل گوشت قتل است گفته شود در قاف صفت آن **ارنب**  
**بری** لاغش و لاغش و لاغش خوانند پیاری فوکوش گوشت بهترین آنست که لون  
 بسیار می زند و بیابانی بود که سبک صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک و خون وی  
 خون گرم بود و برهق طلا کنند زایل کند و کلف را نیز طلا کردن زایل کند و خون وی مان  
 کند دفع سموم بکند و بچ را نافع بود و طلا چشم دهد و دماغ وی بر جای دندان مانند زود  
 بر آید و در خواص آورده اند که بای وی چون بر زن تعلیق کنند استن نشود مادام که با وی  
 باشد و بقراط گوید روی خون بسوزاند و با نه خون با سرکه طلا کنند و در ادا الشعل نافع  
 بود و نیز مایه خون با نمک یا روغن یا غسل حل کنند و سرکه بیا شامند صرع را نافع بود و اگر

زن بعد از طهر سه روز بیا شامد با سرکه منع استنی بکند و اگر زنی که هرگز آب تن نشود بعد  
 از طهر کویشتن بردارد آب تن کدو و آن فاخر هر مجموع زهر ماکشدن است باذن الله  
 کزندی افعی و گویند چون بدن را خوی وی بخورکند از سر ما اذینی نرسد اما اگر گوشت وی خونی  
 غلبه حاصل شود و مرق آن در فترت و معاصل نزدیک است بفعل مرق ثعلب در آن نشستن  
 گوشت وی اولی آن بود که بار و غنما به نرند مثل زیت و اگر بر مان کنند سحر آب بهتر بود  
 و وی سحر آورد و مصلح ابا زید بود **ارنب** حرمت حیوانیست در بانی کوجک صدق  
 سکل سرخ رنگ و بر سر وی سنگ باره است اگر سر وی بسوزاند خاکستر آن نافع بود  
 دار الشعل خاصه که ماسه خوس طلا کنند البته موی بر ویاند و اگر در چشم کشند آن خاکستر  
 به درد و از جلا سموم قتل است و خون وی گرم برهنی و کلف چون طلا کنند زایل کند و خا کستر آن  
 چون سنون سازند دندان را جلا دهد و علامت خوردن آن ضیق النفس سرخی چشم و سرفه  
 خشک و دشواری بول نفث دم و درد معد و درد کرده و لون بول نفث بود و شش را ریش  
 کند و از آن حما است که کشنده بود معالجه آن بلبا با و روغن بادام شیرین و شرابان و خبازی  
 و خطی کسب جاشد **ارسانیقوت** در ریخ زرد بود و گفته شود در صفت زراخ  
**ارطی** اطاست و گفته شود **ارغامونی** نباتیست که بشکل مانند خفاش بر وی بود و  
 بشقاق النعمان ماند و مردم بپاشد که فرق بکند از شقاق و مولف گوید بشیر از ادا ما میشا  
 برخ خوانند و منقوت و آن آنست که رشتها چشم را پاک گرداند و ورق آن خون ضما کنند چشم  
 ورم آن ساکن گرداند و در وی جلا و تحلیل بود **ازاد درخت** درخت در کرگان  
 و بر از زمین خوانند و در شهری درخت سلیله و در طبرستان طاخ و بشیراری درخت  
 طمک خوانند و پیاری طاق خوانند بهترین آن بستانی بود که سیاه میایل بود و طبیعت آن گرم  
 است در سیوم و گوشت در دوم و خشک در نفور جدا اول ورق آن اگر سایم بخورد بر دو جوب  
 وی نیز ممدن فعل دارد و عصان وی نافع بود و جهت دفع سم چون غسل بیا شامند  
 و جهت



قولنج نافع بود و سده بکشد و مقدار خود از وی سه مثقال بود و نمز وی مولف گوید  
جهت سرفه بلغم نافع بود اگر چه صاحب مناج و صاحب جامع آورده که کشته است اما  
جدا نجه امتحان کرده شد خلافت نمز وی انوکی طلا و ده دشته باشد و صاحب مناج گوید  
بنایت تلخ است و نه جنین است و ورق وی موراد از کودانند و اگر بدان سرشوند  
و بدل آن در دراز کردن موی ورق شنداج است **از در** خد قوی است گفته  
شود **اسفیداج** پیارسی سیداب گویند و نیکوترین آن باک سفید خوش بو  
بود و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید ریشها و سعم  
و بزه و داد الثعلب و داد اکتبه چون باروغن کل طلا کنند نهایت میند بود و دیسوریدوس  
گوید مبرد و احتمالی بود که در ظاهر بدن باشد چون در مرم رفت استعمال کنند و ملین  
اورام بود و دانه چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون بکزند کی عجب بحری و تنین  
بالند نافع بود جهت شقاق نافع بود اسفیداج اسنخ جهت درد چشم خون با ادویه  
خلط کنند نافع بود و ریش آنرا نیک که دانه و سکن و رم کرم بود طلا کردن و خوردن اسفیداج  
کشیده بود و دوا و وی بق و مطبوخ تخم کرفس ایسون و رازیانه و فستق و عسل  
و صاحب نفوم گوید اصلاح وی کنند و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاصی جهت  
الرصاص بود **اسفنج** ویرا ابوکین گوید و ابر مرده خوانند و گویند حیوانی در ریاست  
بر آن سبک چون دست بروی نمی خورد در درشت و قتی که بمیرد آب و پرا بسا حل ندارد  
و گویند نباتی در بایستی است این محقق است باقی خلافت بهترین وی آنست که تازه  
بود و طبیعت وی گرم است در اول و خشکست در دوم و منفعت وی آنست که چون سوزا سد  
خاکستر وی در زخمی که در ساعد زده باشند خشک کند نافع بود و اگر بیاشامند خون رفتن  
باز دارد و مخفف او رام بلغمی در ریشها بود و اگر خاکستر وی بشوند جهت درد چشم سودمند بود  
و جلابی نام برده و شیخ الراسی گوید چون بازفت سوزا سد قطع نشد دم بکند و تازه وی مفرد یا

و مصلح وی

وی رب غوره بود و رباس از خواص آن یکی آنست که اگر شراب یا ب مخروج بود و پیرا  
در آن اندازند ابهارا جل برگیرد و اگر خواهند بچنان مستعمل کنند بتواض باره کتد بها و چون آن  
گرفت و سبک و متخلل باشد و بخانه رسورماند بلفت عرب هر شقه خوانند بسیار شکر کا زرا  
و در مصر کا زرا را اندازد آب می نهند و آب میگرد و در جام می اندازند **اسطوخودوس**  
موقف الارواح است و آن خبره که از آنجا خبر نام آن جزیره سخاو است و اثرات بسیار  
خوانند و طبیعت آن گرم بود در درجه اول و خشکست در دوم و بهترین آن بود که تازه بود و آن سبزی  
مایل بود در طعم وی تلخ و حار است منفعت وی آنست که دماغ را از اخلاط پاک کند و صمغ را نافع بود  
و سده بکشد و مضرهای عصب را سوزند بود و مره سودا و بلغم لزج براند و محلل و منفتح بود و طبع  
وی سهل خلط سوداوی بود خاصه از سرد و متخ و متوی دل بود و متوی جمیع اعضاء بدن  
و معده بدن است و در تقویت دل و تکیه فکر فایده شربتی از وی مقدار سه درم بود و معده  
و احشای را از اخلاط پاک کند و مغص را نافع بود و جهت زهری که خورده باشند و کزندی جانور  
سوزمند بود و اگر طبع وی بر مفاصل ضار کنند در دساکن گردانند و اگر در جزو اسطوخودوس  
و یک و دو پوست تخم کرفس و عسل می نهند و استعمال کنند جهت سردی معده و خلطهای  
بز نافع بود و بدل آن فراسیون است بوزن آن و گویند بدل آن مرد و گویند بدل آن انیمون  
و وی مضر تشنغیان و کرب آورد و صاحب مناج گوید مصلح وی جاما بود اما زرد و صاحب  
نفوم گوید صمغ بکثیر بود **استرخا** زرنج سرخ است و صفت زرنج گفته شود در زرا  
**اسیوش** کوسنگ صینی است و آن سنگی سبک که زود ریزان شود و از آنکه در میانک  
بروی بندد و آنرا زهره اسیوش خوانند و جالینوس گوید سنگی است مانند سنگهای دیگر صلب  
نیست سفید رنگ بود و نوعی بزرگی زرد و چون بزرگ زیان بر نند زیانرا بکند و منفعت وی آنست که  
چون با آرد یا قلاب نفوس ضار کنند نافع بود و رم سوز و چون با کلیس سرکه طلا کنند فایده  
میند بود جهت ریش تشنغیان عسل کس کنند نافع بود و قوت زهره وی از هر زیاده بود و نیکوتر

از وی











**اشترغان** زنجبیل البی خواست و تیرا شترغان شوک کمال است و آن بخ انجنان  
 خواست است و آن نوعی از راقه است و انجنان از بیابان مرو و از بلاد روم نیز در بهترین آن  
 دروغی است و صفت انجنان گفته شود و طبیعت اشترغان گرم و خشک است و در درجه سیوم و  
 بوخا گوید گرم و خشک است در درجه دوم و مصلح وی سرکه بود بعد از آنکه سرکه پرورده باشند استعمال  
 کند و شیخ الرئیس گوید سرکه وی حیات معده نافع بود و قوه وی بیدار و اشتها بیاورد و ضم  
 راقه دهد و اشترغان مسحی معده بود و دفع مضرت سوم کند و تب ربع که از عفونت بلغم  
 سوخته باشد نافع بود بخا صیت و سرکه وی نزدیک باشد به سرکه عنصل و بدل آن انجنان است  
 و در کرم و جرم وی معنی بود و مصلح وی شراب غوره در ساس است **اشنان**  
**داوی** زوفا خشک و گفته شود **اشموسا** اشموسا است و گفته شد اشفاق  
 اشفاق و شفاق و خشینیل و شفتیل نیز گوید و آن جزا قلیط است بسیار سی کز الیه  
 گوید بهترین وی کبر بود که لون زردی رند و نورس سبکین بود طبیعت آن جالبینوس  
 گوید گرم و تر است در سیوم و گوید گرم و خشک است و گوید گرم است در سیوم و خشک در درجه دوم  
 و منفعت وی آنست که باده را زیاد کند و قصبه راقه دهد و در اربول کند و شیر زبان و اگر زن  
 مجرب ببرد که بند از دوری آن اگر کم شود و با غسل بیاورد و در ریش فرود نهد یا اگر در  
 اما شفاق شربتی از وی سودم بود و مضر بود بشش و مصلح آن غسل است و بدل آن  
 است ماوزیدان و باقی منفعت وی در باب شیر در صفت شفاق گفته شود **اشخیص**  
 که در اندر است و آن نوعی از مازیدان است و آنرا خامه دولان گوید و تیسر بوق سنبید بود  
 و بعضی شتیا خوانند و در کوهستان شیر بسیار بود و آنرا می سوزانند و بشیری وی را  
 باروشی میسختند و با میزم آورند و خامه لاون مالت و تیسر مالت سیاه بود و در مازیدان  
 صفت هر دو گفته شود **اشقی** اشقی خوانند و کلیانیر خواست و آن زراق و در است  
 لزان و نیز گفته شود اما لقی صاحب کرم و در درجه دوم و صاحب منایه گوید که در درجه دوم و در درجه دوم

گویند

در بران گویند و طبیعت آن گرم است در درجه دوم و خشک در اول و استی گوید گرم و خشک است  
 در دوم و بهترین وی سفید و دانه درشت بود و دیسفورید و سرکه بدست سد جگر بود و سنگ  
 گوید بریزانند و تحلیل سپرز کنند چون بروی ضا دهند و اگر مقدار یکدم با سرکه بخورند و در کرم  
 بکند از اند و اگر با غسل خلط کنند و لقی سد مناسصل و عرق النساء و صرع را نافع بود و خا زیر  
 را بغایت سودمند بود و گرم بکشد و اگر ماء الشعیر خلط کنند و بیا شامند و بوی و شخاری  
 نافع بود و نیم مثقال با غسل جهت صرع نافع بود و سهیل بلغم لزج غلیظ بود چون با ادویه خلط  
 کند و ماء اصفر براند و اگر مژه چشم بدان مالند خوب چشم و سپیدی چشم و بارکی زایل کند  
 و جهت رشتها بغایت سودمند بود و جهت خنای که از بلغم و مره سودا بود نافع بود و در  
 وزنه بیرون آورد اگر کورند و بخورد ببرد و اگر با سرکه حل کند و برورمهای بلغمی سد و خا زیر  
 و سلب و امثال آن طلا کند و حلل دهد و چون باریت برشند بر کلف و بقی مالند نافع  
 بود و اگر باب حل کنند و بدان غرغره کنند و ماغ را پاک کند و جگر را از بلغم و خوردن آن سودمند  
 بود و جهت در پشت و فالج و خدر و بادها و آب کشند اگر مضر بود بکرده و مصلح آن زوفا  
 است و بدل آن و سخ کوایر محل و گویند بدل آن سکنج است و گوید خود دل سفید  
**اشراش** اصل اشراش است و قول صاحب جامع آنست که اصل اشراش است و هو  
 کرده است قول صاحب مناج و صاحب تقویم در این معتبر است بسیار سی سریش گویند  
 طبیعت وی گرم و خشک در درجه دوم و چون بسوزانند گرم بود در درجه دوم و خشک بود در سیوم  
 سودمند بود جهت داء الثعلب چون کنند و چون خود کرده بیا شامند بول و جص براند  
 و لیکن مرغی فمعه بود و مصلح وی کلمند بود و رفتن طلا کردن و برورمهای بلغمی  
 نافع بود و بکند از و مقدار شربتی از وی بخورم بود **اشنان** عوض گویند آن  
 انواع است و آنرا خامه سول خوانند و بهترین باری است سیرناک و باریق موضعی است نزدیک  
 کوه لطیف و آن سفید بود و طعم آن گرم است در درجه دوم و گوید گرم و خشک در درجه دوم و در درجه دوم است که



مغ سده بود و منق کوشته زباده خورد و نیم گرم از وی سرالبول آبکشاید و یک گرم از وی حیض براند و سه گرم سبب استسقی بود و پنج گرم از وی بجه مرده یا زنده بیندازد و درم از وی کسم قائل بود و مضر بود غمزه و مصلح وی است با کلنگین و کوبند مصلح وی تخم خربزه است و از عرق وی روغن بنفشه **اشیافا میثا** عصاره ما میثا است گفته شود **اصابع صفر** نباتیت مانند کف ابلق است از زرد و سفید و صلب است که در سجح بکشت است و این خلافت و نوعی هست که زرد بود و تیره رنگ سفیدی و انرا عایشه و کف مرع نیر کوسد و طبیعت آن گرم خشکست در دوزخ و محل فصلها غلیظ بود و جهت نافع بود و کزندی جانوران و جهت جنون بغایت مفید بود و عصبها را پاک کرد اندازانها و یسقورید و کس کوبید که اعضای عصبها را نافع بود و در دماغ آن ساکن گرداند و جنون سودای را بغایت نافع بود و در دماغ صلب و عصبها را سودمند بود و بزل وی در رنج جنون یک وزن و نیم آن بهر ارجشان و چهار دانگ آن سعد و وی مضر بود بالات بول و مصلح آن حب الاسن بلوط بود **اصابع هرمن** نقاح سورنجان است زرد بود و سفید صاحب جامع کوبید شنبلیدم نقاح سورنجان است و طبیعت گرم خشکست در درجه دوم و سج کوبید در سیوم در دماغ صلب است و سود دهد و ریشهای کس را نافع بود و نفوس را قضا کردن سودمند بود و بقرط کوبید تریاق در دماغ صلب بود خاصه در وقت نزول ماده و صاحب مناج کوبید قوت مانند سورنجان بود و بوبیدن آن نافع بود جهت صداع سرد و باد که در دماغ بود بشکند و سبب آن بکشد و باده از یاده کند خاصه بار حمل و زیم و فودع الفتیا اگر نمشک است و گفته شود **اصابع الغداری** نوعی از انکور سیاه است دراز مانند بلوط و انرا انکور زیتونی خوانند و طبیعت آن گرم و تر است در درجه عنب انواع آن گفته شود **اصل السوس** اصل المشک است پارسسی میگویند و با صفا آید طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهت جنون سیه و قهقهه

و تشنگی نشاند و یسقورید و کس کوبید عصاره وی وقتی که تر باشد در چشم کشد یا خفه بزند و جهت دشواری زادن و حرقة بول و اختلاج و وجع عصب نافع بود و اگر سجح میگویند کس کوبیده و در چشم کشند همان خاصیت عصاره دارد و ناخن و کوشش زیادتی بر د و عصاره وی جهت در کسیه و کس و جوب مثانه و در دکرده نافع بود و در بوی طبع وی انواع کس و در راجع نافع بود و بزل سجح نیم وزن آن رب السوس است **اصل الاربعین** کاشنی و سجح را زیاده و سجح کبر و سجح کوف را خوانند و هر یک جدا گانه گفته شود **اصل اللوف** دیوبافو نبط خواست آن سجح فیله شش است و بیونانی رد اقیطون کوسد طبیعت آن گرم و خشکست در درجه سیوم و اخلا غلیظ لزج دفع کند و سده بکشد و آن جگر و کسیر و کزنده و جهت ریشهای نافع بود و با کس کس به بنق طلا کسید مفید بود **اصل المرحان** بسا است گفته شود **اصل الغضب** سجح فیله خوانند و در وی قوه جادیه هست اگر کوبند و عضوی که آتش در وی باشد ضما کشتن بیرون آورد و چون سخی کتند و با سر که بشنند و بر در دماغ صلب طلا کنند سودمند بود و اگر با تیسر کلف طلا کنند زایل کند و اگر خاکساران یا محمدان خا برشند و بر سر بنهند مویا قوت دهد و بویا **اصل الدارس** سجح راسن است ترکان انرا اندر خوانند و آن نوعی در فیله شش است و در باب در صفت راسن گفته شود **اصل النیلوفر الهندی** قل است فاعله نیر خوانند و گفته شود **اصل السوس** الایض سجح فیله خوانند و در روم در میان بنفشه می روید و با طاف می برند و آن مشهور است به بنفشه و آن قسط شرب است و در باب قاف خاصیت گفته شود **اصل السوس** الایض سجح فیله خوانند و ایرسا است و گفته شود **اصل اللفاح** بیروج است سارسی سارسی خوانند و گفته شود در باب صفت بیروج الفم و انواع آن و خواص آن **اصل المنلندر** قهقهه است و گفته شود **اصل الحنثی** اسرارش است و گفته شود **اصل الکرفس** سجح کز کس و منقبت آن در باب کاف گفته شود **اصل الهندی** سجح کاشنی سارسی



در باب ما گفته شود منفعت وی و هند با اصل الازباخ بسیار سیح را زیاده گویند  
 و منفعت آن در صفت رازیه گفته شود اصل الکبر ساری سیح که جو اسد و طبیعت آن عیسوی یکدم  
 و خد است در سیوم منفعت وی آنست که اگر در خازیر طلا کسد یا سر که تجلیل کند و عرق النسا و بوی  
 رانامع بود و ملطف و مقطع بود و پوست آن جهت در دندان که از سردی بود نافع بود و چون  
 با سر که بر نرود و بدان مضغه کنند مانند کایند و اگر با سر که ساینند و بر کلف و هتق سینه طلا  
 کنند نافع بود و جهت سبز نغایت سودمند بود خوردن با سر که و یا با سر که و عمل طلا کردن  
 لرج را قطع کند و با بول بیرون آورد و وجع و کین رانامع بود و حیض بر اند و چون بران غرغره  
 کنند بلغم را قطع کند و اگر بر ریشهای بد باشند کوفته یا خاد کنند بصلح آورد و در مهای  
 مکه از اند و مسهل بلغم بود و معرود غلایه و مصلح وی عمل بود و بدل وی در ادویه سبز یکدم  
 حلیش یکجین بود اصطفین اسطین است گفته شد اصل الوطنیشا  
 آذربا است گفته شد اصل الازباخ الخراسانی است غار است گفته  
 شد اصل اللوز المرح با دام تلخ است چون بزند و نیک بکشد و با سر که و روغن  
 کل بیا میرند و بر شانی خاد کنند صداع سرد را نافع بود اصاف اصل الکبر است و گفته شد  
 اصطرک سطرکا گویند و آن صفتی است بر یک عاب جو کا سرخی که بسیار مایل بود و  
 خلوت رنگ دیستورید و سکی مدنی از میوه است و کوه صفیست که از درخت روم حاصلی  
 شود و جالینوس و غیر وی گویند صغ زیتون است و دخان وی قاجم مقام در خان کند و در رمه  
 مری و آنچه محقق است صغ زیتون است و طبیعت وی گرم است در سیوم و خشک در اول درازی  
 گویند گرم و خشک در دوم و منفعت وی آنست که جهت سعال و توله سودمند بود و حیض بر اند  
 و صلابه رحم را سود دارد چون بیاشامند ماکود بر بکزند صاحب منهاج گویند صمد بود و مصلح  
 آن رازیه است و شربتی از وی یکدم و نیم باشد و صاحب تقویم گویند موله سات  
 و صداع بود و مصلح وی خیره بنفشه یا شراب نیلوفر بود و بدل آن گویند چند سراسر است اصطر

حلیت

اطلاط است و گفته شود و اطوط نیر گویند اصل الکلب سفاح است و گفته  
 شود اطمیا فیصوم است گفته شود اطاط صاحب طاع گویند اطوط و اطاط و اطوط  
 هر سه بنده است که از رازیه خوانند و صاحب منهاج گویند و این چند است نفوت بوزیران و  
 گویند خطاست و مولف گویند آنچه محقق است نوعی از با قلاء هند است که سخت بود و نقطه های  
 بروی بود و بصلبی شبیه بود به بندق حندی و طبیعت آن گرم و تر است در اول منفعت وی آنست  
 هتق را از ایل کند و با رازیات کند اطیر بسیار سیح شده خوانند و از آرد فطیر سازند طبیعت آن گرم  
 و تر است در هر هم شود نافع بود جهت سردی و سینه و شش چون قند و بادام اضافت کنند یا  
 نمک اگر با قلاء الحما بزند یا لسان احمل سودمند بود جهت فتنه دم و منغ و بطی الاخذار بود  
 و مصلح وی غنفل و صعد و فوچ بود بعد از آن مثلث یا عمل با نخل مریا و نند اطاط در حجب  
 است و گفته شود در عین اطباء الکلیه مخاطبه نیر خوانند و آن بستان است و گفته  
 اطفاط الطیب ناخن بویا که سد و ناخن صد و ناخن خوانند و ناخن بریان بشیر از نایاخن بود  
 و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و مکرر گویند در سیوم و منفعت وی آنست که چون زن در  
 کور کند حیض بر اند و اختاق رخم را نافع بود و در معان و در دمع و جگر و رحم را سودمند بود  
 و رازی گویند که اگر با سر که بیاشامند سکر را نرم کند و سیاروی سیح آورد و مصلح وی کل محویم یا قری  
 و بدل آن قصب الذریره است اعیان اطین سلبویه است و گفته شود اغیر  
 جز رومی است و گفته شود اغیر اثلث است و گفته شد اغیر سطین است و گفته شود  
 اغیر نوسانی مرکب است از شیخ و توبای کرمانه و نبات مصری در مرکب فواجران و اذان  
 گفته شود اغلیق بزمان بونا میخک گویند بسیار سیح و نفع آن در مرکب است گفته شود  
 افاسون دمن الجبل است در مرکب است که شود افلاطون مقل است و گفته  
 شود افونج شک و فنج شک است بلنک شک و فنج شک و فنج شک و بلنک شک و فنج شک و فنج شک  
 بسیار سیح خوانند و شبرازی با لکوفه در و خوانند و در ستانار وید و در کنار آب روان

و این است خطا و صاحب  
 و این است خطا و صاحب  
 و این است خطا و صاحب



بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در آفریده دوم بیدن آن سنگ دماغ را بکشد و  
خفقان که از بلغم و سود بود نافع بود و جهت دیگر بنیای سودمند بود و جگر و دل و معده سرد را قوه  
و غذای غلیظ را خفیف کند و بوی دمان خوش کند و دندان سخت کند و بیدن مضر بود و بامع کرم  
و مصلح آن بنفش بود و بدل آن قنبل است **افریون** فرنیون است و گفته شود  
**افستین** فرق خوانند و آن انواع است و آن را در رمی و سوس و ط سوس و بنطی  
سوری و کوبند نوعی از درمنه است و مولف که در نوعی از بر جاسف است کوسه و کل و بی شکل  
اخوان بود که جگر و بنیای تلخ بود و کل اخوان سفیدی دارد و آن ندارد و نیکوترین آن دو  
بود و طبیعت آن گرم است در اول خشک در دوم در چشم که گمن شده باشد سود دهد و جهت  
معده سرد بنیای منید بود و مصلح صفا از معده بود و قوت بدل بود و بون را نیکو کرد و اگر  
بر ورم صلب ضایع کند نافع بود و بول حیض براند و چون با غلج بود و بیکر نه جهت که نیکو کند و عطر  
بنیای سودمند بود و در تنبست جگر و معده نافع بود و در آذ الشعاب و حبه بجنای حبه است معده  
مضر بود و مصلح و مصلح وی ایسون است یا مصلحی و بدل آن جمده پاشخ ارمنی بود و در تنبست  
اسارون بانیم وزن آن مهلبه اما صاحب جامع آورده است که مقوی معده گرم است و پاک کرد و اند  
از اخلاط طارده و جهت مفاصل بنیای نافع بود سبب آن خلطی گرم بود و چون با سکه بر بند و بر سر  
ضاد کند نافع بود و اگر باروغن بادام بنزد و اندکی زهره بواضا که کند بعد از آن در کوشش  
محل ریح بود و کوشش پاک کرد و اندازد جهت نافع بود جهت کوی **افیلون** سخی جلی  
است و گفته شود **افلج** است و گفته شود **افیون** عصا بن خمش سیاه  
است و اندر ابل خمش کوبند بایه که در آب گرم اندازند و زحل شود و در آب گرم نمیدارند  
و اگر معوشن بود اب را زرد کند و در دست ماند و غش و امیثا و لبس کسید و آنچه نافع  
براق بود غش آن بجم میکنند اما طبیعت سرد است در درجه چهارم و در پنجم و آتشی کوبید  
و خشک بود در چهارم و منفوت و آنست که غر رود و سکن بر وجهها بود چون طلا کند و اگر با شامند

و شریقی از وی مقدار عسی بود و از دود آن زیاد بکشد و ریشها خشک کرد و اند و سودمند بود  
در مهاد کم و اگر باز زده تخم مرغ بریان کرده بنفش طلک کند در ساکن کرد و اند و فوب آورد و اگر بخورد بکشد  
ترخا سود دهد و اگر باروغن کل و زغوان در کوسن چکاند در کوشش پاک کند و اگر با شرم زمان در چشم کشند  
در چشم ساکن کند و اگر باروغن در سر مالند صداع زایل کند و جهت سنج و حبس اسهال نافع بود و در دوم  
از وی کشنده بود مصلح وی فلفل است و در حسی چند صد نفر نیون و بعد از آن قی و حبه و شرا  
کن بسیار و بعد از آن حمام و اشها و جوب صاحب تنوم کوبند مصلح وی عود هندی بود یا عود الیوح و بدل  
سوزن آن تخم لاج است **افتمون** آن بزی و زهری و صفتا خداست و بهترین آن  
افتمون بود یا مقدس که تخم آن سرخ بود و تازه و طبیعت آن گرم و خشک در سوم نافع بود جهت صرع  
و شنج و امتداد مصلح سود او بلغم بود و جهت مالتو لیا بنیای نافع بود و اگر با استین یا شامند  
مانند باید که در مطبوخ سیاه بنوشانند که قوه او باطل شود و غثان و قی آورد و شریقی از وی در مطبوخ  
ارسخ درم با منبت درم شاید کوند ناده درم صاحب مناج آورده است که شریقی از یک درم تا دو درم  
بود و رازی که در چهار درم تا شش درم و محتاج مصلح است صاحب مناج آورده است که بر و عین بادلم  
جوب کسد اگر تنها استعمال نکند در مطبوخ و این ماسود کوبند مصلح وی آنست که پیش از آن روغن  
بادام استعمال کند و اگر تخم آن استعمال کند شریقی از یک درم تا دو درم و اگر تنوع خواهند از دو درم  
ما جادرم و بدل آن رازی کوبند در سسل سودا بوزن آن نوید است و دود آنک ان حاشا و کوبند بدل  
آن یک وزن و نیم حاشا و کوبند بدل آن اسطوخودس است و بسنج و معرود شش و مصلح آن  
کثر بود و صاحب تنوم کوبند مصلح آن شراب صندل بود یا رب **سیبلقوان** احدی  
حواسد و گفته شد و در مصر که گاشش سوماتی قومانیون و در مصلح شجره الکافور سارسی کاوشش  
حواسد و معنی عین البقر و شیرازی مایه کا و حواسد و بهتر است وی آنست که بر کل وی کسب شود و در  
کل وی نمیدارند و در ن زرد و طعم وی تلخ بود و نوعی هست که بر کل سفید ندارد و طبیعت وی  
گرم و خشک در دوم و حسی کوبند گرم است در سوم و خشک در دوم و منفوت و آنست که منقح شده جگر بود



و محل رطوبات و مهمل سودا و بلغم بود و سنگ کرده بریزد و عرق و محلل خونها فسرده بود و ناصورا  
 نافع بود و صلابه رحم را تحلیل کند و چون زن در آب ان نشیند و زنی را حیض است بود و فرجه از وی  
 خود بکیر و بکشتید و اگر مجیمان خشک کرده بگویند و با سکنجبین یا با گلاب یا شامند مهمل شود و بود و صلابه  
 جامع قول شریف آورده است که آب وی چون بکیرند و بر اعضا بزدند و بشیر و ویرگی طایفه قوه  
 مجامعت برده نام و اگر ادمان بوسدن وی کسب سبب است آورد و اگر تروی بگویند خواب آورده و مقدار  
 شربتی از وی سه درم بود اما مضر بود معدن و کبر و مصلح وی اینست که است و کوشش و قند  
**اقویلا سمون** در مین البلسان است و گفته شود در باب **اقایا عصاره قوطا**  
 و قوطا خاریست که ایدیم بوی دباغت میکند و جالبیوس که مدغم است بعضی کوشش و شجره قوطا  
 است و گویند عصاره پوست این اقولها خلافت آن عصاره قوطا است و در مصر سبط و  
 صنط حواسد و قوطا پارس کوه کوه و آن مصری بود و ملق نیر حواسد طبیعت آن سرد است  
 در درجه دوم و مجفف است در سیوم و عیسی کوی سرد است در اول حکمت در درجه دوم و بهترین وی  
 آن بود که صلب و سبزه و سیاه بود یا برخی منقوعی است که چون خود بکیرند قطع خون رفتن کند  
 و چون بیاشامند جنت بحج نافع بود و اسهال دمی و استرخا و متعده رحم را سودمند بود و شکم  
 سد و خنده کردن و خوردن و جنت آب چشم نافع بود و دروشنائی خشم بیفرازد و در غلانی که  
 شکستگی اعضا بود نافع باشد و اگر بر ورمهای کرم طایفه کسود مندی بود و بدل آن جفیف بود  
 ضد لعدس و شربوزن آن **اقاع الرمان الهندی**  
 و گفته شود **اقیسوس** کوشند و تی است و گفته شود **اقارون** عود الودج  
 و گفته شود **اقلمیا** قلمیا کوسد در قاف گفته شود **اقوالی مار المال**  
 و گفته شود **اقطر** مارسی شک گویند و بنو کوشند طبیعت آن سرد و خشک است  
 سکرم را به بند خاصه برمان کرده اما دیر معده شود و معدن را بد بود و مصلح آن بعد از خوردن آن  
 حلیمین بود **اقطی خان** گویند و آن دو نوع است نرک و کوجک خان بزرگ شنبه و خاوه

و کوجک خان اقطی و گفته شود کوجک صفوان و نمرة الزابل خوانند **اقطن** بخت اهل بلخ است  
 و گفته شود **اقتار اریق** سوماتی منشی آن شوکه الود است و آن سکاچ است و گفته شود  
**الح** تقاح بری است و آن زور است و گفته شود اگر فوسر روی است و گفته شود اگر  
 نیر کوشید و گفته شد **الکشوت** کوشوت است و شکوفا و رجول نیر خوانند و صف آن در  
 در بزرگ گفته شود **اکلیل الملک** کپا نیر خوانند پارس کلیل الملک خوانند بهترین وی  
 که تازه در سیده بود و بزرگ زد بود و کب سید بیایل بود و چون شکافند دانه وی زرد بود  
 آن کرم خشکست در اول منقوعی است که محلل و طبع او رام صلب بود که در مفاصل و احشای  
 و اگر با استین بر ورمها بکوبد و سبزه و احشای و کتند نافع بود و چون با شرب از بخشاید  
 در معدن ساکن کند و عصا وی چون تر باشد یا منتهج یا میرند و در کوشش کمانند در کوشش  
 ساکن گرداند و چون منتهج برند و بر ورمها کرم که در چشم در هم و متعده و شنبه بود و ضا و کتند  
 گرداند و چون منتهج بیاشامند اخلاط بکدازاند و شربتی از وی مقدار یک درم باشد  
 بود با شنبه و مصلح وی غسل بود و بدل وی قوی است و بوزن آن میان کربا بوزن آن  
 مایع و نیم وزن ورق **اکتمک** صاحب مناج کوبد و پست مندی و موی کوبد بدست  
 و کوبد اطوط است و این اقوالهای صاحب مناج سهواست و خطا و قول صاحب جامع در اینجا  
 معتر است که اگر **الغقا و جرج النمر و جرج الولادة** خوانند و بیوما انا طیط و معنی این اسم  
 که سنیک که زایدن آسان میکند و مولف کوبد و جرجی بمقدار جرجی نوا شیره رنگ بود و چون  
 بجنبات موی در اندرون وی بکشد و نغایله و صلب بود و دشتوار کن باشد جای بندارد  
 و سبک بود و چون بشکست موی در اندرون وی بود سفید تلخ طعم و بشکل شامبلوط بود و شربازی  
 اندر کن البیس خوانند معنی خضه الثلب منقوع و آنست که زبان اسیر و عود حیوان است و چون  
 در آسان نمند آسان بزانند و اگر در صره بندد و بر زان ران زن آبتی بندد زود بزیاید  
 و از خواص وی آنست که چون در ایدیم کوبد و بر ساقی جسد آسان بر آید و اگر سختی کشد و با



زمان ششم را بیان بیا لایند و زنی که تریاید خود بر کبر و بزمان خدای تعالی آبتن شود و نشسته  
 آورده است که چون در دست گیرند و با کسی نجاشی کنند خم بر وی غالب یابد و اگر بر درختی بنشیند که بر  
 اندازد برینید از دو این ماسویه کوبد بر دل وی فادانیا است **کونز ان** دخی الحام است  
 و گفته شود **اکل نفسه** فقیون است و گفته شود **السا اموس** است و آبنوس نیز گویند و  
 ساسم و ان ما خواه است و گفته شود **المنطوط** که رگش است و گفته شود **الطینی**  
 لبلاست و گفته شود **السرا العاصی** خوانند و گفته شود **الوح** نوعی از نباتات  
 مخلصه است بشرازی کا زریک که در دریم در صفت مخلصه گفته شود **الطام** نام است و نام **الملك**  
 نیز گویند و بر فویمون و ان سینه است ساری سنبلی که در گفته شود در **الاینون**  
 راسن است و گفته شود **الک** ساری دینه گویند طبیعت وی نرم و تراست و بر مسم شود و غذا  
 بدر کرم تر و غلیظ از بیه بود نافع بود جهت عصبها که گفت خورده چون بدان ضما و گفته این ماسویه  
 گویند مدعه بود و محلل او رام صلب مصحح وی رخیل و فلفل و دارچینی و آبکام بود و بعد از خوردن  
 جو اشنات خوردن نافع بود **لامون** جاما است و گفته شود **اموس** و آبنوس ناگوار است  
 و گفته شود **امعا الارض** زخار کرم خوانند و آن فراطیس است و گفته شود **امعایلین**  
 بلوت رویان عصاره است ساری بخیل که در صفت حصم گفته شود **امقربار**  
 امبارس خوانند و گفته شود **البلح** ساری اما گویند بهترین آن سباه بود و طبیعت آن سرد است  
 در دهم و گویند سرد است در اول و حکم در دوم و بعضی گویند که مست بهر حال خشک و خلط  
 منفعت وی آنست که متوی معدن بود و مقصد اعصاب و دل و استمنا و طعام باز دید و جهت  
 نافع بود و سودا و بلغم برادر و بغایت متوی دل بود و خط و ذهن یاده کند و متوی همه اعضا  
 بود و مو بر سباه کند چون باب آن و خافضاب کنند و اگر در دم از آن نیم کوفه کنند و در آب  
 شری کشانند دو ساعت بعد از آن صاف کنند و سه نوبت در چشم چکانند که در چشم باشد سود  
 دهد و این مجرب است و شرقی از وی سه درم بود تنها اما مصر بود کبر و مصلح آن عمل است و آن

سبز آله

**امعایلان** درختیست بیابا و معروف بود بشوکه المصره طبیعت آن سرد  
 و قابض و منع خون و اصفاف سیلان از رحم بکند و مدق آن درم لهما و سفار نامع بود و چون بنند  
**الخیار** نباتیست که در کنار جویها روید و سرخ رنگ بود و گویند در میان اسپین و بدو وی دومی  
 بود و بجم آن شرج خوانند و اخبار از ادویه شریف است حاصه عرق آن و عصاره آن مانند  
 توت بود بغایت سرخ رنگ و منعوی آنست که یک مثقال از آن نیم کوفه بخاشا مد و با قدری  
 قند و مسحک بپاشانند جهت نفش نافع بود از هر عضو که باشد از قصبه شش و عروق و سینه و ریه و اعصاب  
 و کشودکی و مری و کها و قوه امعا بدید و شکم بندد و بی آنکه رحمت رساند و ریش شش مال کند و قطع فی بکند  
 و شکستگی اعصاب را نافع بود و خاصیت وی بسیار است **انبوب الراعی**  
 گویند عسل الراعی است و گویند محسوس نوعی از حی العالم است و گفته شود **اندو طافس** نوعی از  
 فصلی است در عرب علاج خوانند و تلخ تر خوانند **انقرا** انوشیر خوانند و او نورن خوانند و آن  
 درختیست که ورق آن بورق بادام مانند است و بعضی میگویند که ورق آن بورق سوسن باشد و کل  
 آن بگلزار مانند و بوی او که چاک و سفید بود و چون جگر شود بوی غیر کند و در کوه روید و طبیعت آن  
 بود **اندروهارون** نباتیست که در میان جویها و کدیم روید و ورق آن بورق  
 کدو و بی مانند و خلاف آن خرب و نامی مانند و بجم آن سرخ رنگ بود و طبیعت تلخ بود و از فواص  
 او یکی آنست که اگر با سبیل بمون کنند و فون خود بر گیرند و شش در دو منع است و یکی که **انجیل**  
 غل است و کل و بر اکثر المنفوت و ساری خطی خوانند و گفته شود **اسرار** ساری در شک  
 خوانند و زارح گویند در رنگ سبزی خوانند و بهترین آنست که بغایت خود رسیده بود و لون وی سبزی  
 بود که بسیار بی باک باشد شیره دار طبیعت آن سرد و خشک است در درجه دوم صغرا باشد و قوه  
 معدن و دل و جگر بد و قی باز دارد و شکستگی نشانده و بجم نافع بود و برورهای گرم خما کردن  
 سودمند بود و قطع برودم بکند و متوی جگر گرم بود و چون با ادویه گرم مثل سنبلیط کشند که  
 از سردی جگر و از بود پند و جهت معدن که ضعیف شود بسبب بلغمی نافع بود اما مضر بود که اگر



که طبع ایشان بسته بود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن بوزن آن ضدل انحرک  
 مرزنجوش است و در اذان الفا گفته شد **انقون** رازی گوید و در متین است در او گفته  
 شود **الحفظنا** بلویطون گویند و طبوس و ختم و حد و نمره آن شوک بصری خوانند  
 سارسی کلنار گویند و بتوین جلاب و بشیرازی کل صد بک و در باب جیم گفته شود **انجیل**  
 حشبه الکلفه خوانند و شربت نیز گویند و موصوف الارض و آن فوکیون است و گفته شود  
**انیسون** پیارسی رازیانه روی خوانند و آن دو نوع است انچه روی بود شکل ناخواه  
 و انچه غیر روی بود بقودمانا نامند بهترین وی روی بود بول براند و باد که در شکم بود تحلیل کنند  
 و از آن مجموع بدن و قطع سیلان رطوبت با بکند و حیض و عرق براند و تشنگی نشاند و شکم بر بندد  
 و چون در شیب کور کنند صداع سرد و زله سرد را نافع بود و کس جگر را بکشد و شربت  
 جماع را بر آید و دفع مضرت بموم جانوران بکند و اگر سخی کرده بار و غن کل خلط بکشد و در کس  
 جکاسه درد گوش را نافع بود و جهت استناده و دفع معده و قوا و بغایت سودمند بود و چون  
 در چشم کشند بسل کس بر دماغ بود و نپا کس را و کس جگر و کس بز و منانه و در چشم کشند  
 و اگر سخی کرده سنون سازند و کس بسبب آن غنوبت بن دندان باشد نافع بود و انچه  
 مضرات با مصلح آن کم رازیانه است و بدل آن تخم شبت و گوید بدل آن کویا است  
**انارکیر** گویند حشاش است گفته شود **انساشان** بیکل است و انرا  
 گویند و گفته شود **انجدران** دو نوع است پیارسی الکران خوانند و انکوان گویند  
 درخت طلیث است و مخروث اصل است و طلیث ضعیف آن و ورق آن سفید بود و سیاه بود  
 و بهترین آن سفید طیب بود و طلیث طیب ضعیف انجدران طیب است و طلیث منشن ضعیف انجدران  
 منشن و انجدران روی سیاه لبوس است و تخم آن کاسم خوانند و گفته شود و انجدران خواصا  
 سخی اکثر غار است و گفته شود اما طبیعت آن گرم و خشک در سیوم سودمند بود و جهت  
 کشنده بهر خار بر ضار کرده تحلیل کند چون با موم و روغن زیت بود و بار و غن کویا است

نافع بود و اگر با سرکه بنزد در پوست انار و خاد کنند بر بوا سیر نافع بود و اگر با شامند باز  
 بر آید و کشنده بود اما علیه الفم بود و مضر بود مثانه و سودمند بود با سرابول و سردی معده  
 و حیض بر اند و رطوبات معده خشک کند و نفوط آورد و مسخن کرده و روده بود چون با سرکه بود  
 لطیف کننده غذا بود و زود به هم کند بدل آن سح آن یا دو دانگ وزن حلدت طیب و گویند  
 بدل آن زوفا است و گوید تخم کوز **انفاق** زیت است و آن از زیتون با سید کیر نذر است  
 ز گفته شود **انجس** انجوسا گویند و آن شجرا است و گفته شود **انومیا** شایق است  
**انطوینا** کاشنی شانی است طبیعت آن سرد و تر است در اول نافع بود جهت جگر گرم  
 این حذق است و دود و دود و کبیر و حیض نیز خوانند و آن باد نجان است گفته  
**اندر و دت** ضعیف جالب است که اثرات آنکه خواص سرخ و سفید بود و مهر و دوا خار  
 حاصل شود و چون خواص آفتاب در روی اند کند و کهن گردد سرخ شود و ابراهیم روت  
 و غر روت و کجند گویند شیرازی گوید خوانند و از کوه شهاب بکاره دلور دجان خیزد  
 و بهترین آن سفیدی بود که بر روی مایل بود طبیعت آن گرم است در دوم و خشک در اول و ثبات  
 تلخ بود و اگر با سید تخم مرغ یا بشیر سخی کنند و در چشم کشند در چشم را نافع بود و کاس  
 مسهل بلغم لزج بود و صفا و شرتی از وی ار نیم درم تا یک درم باشد و مضر بود بروده و مصلح  
 آن منع عرس است و نافع بود جهت درد چشم و چسبیدن چشم و در معده در چشم آید و آب آمدن  
 چشم باز دارد و منفع و رها بود و محلل و کس سخی کنند با قدری نظرون برو و هم که بر کور بود  
 ماسد حاریر طلا کسد تحلیل یابد و قبیله بعل سالاد و با نر زوت سوده بگرداند و در گوش  
 که رم آید و ریش بود نند حد در و صحت یابد و این عری است و بدل آن نم وزن صبر است و مصلح  
 آن صغ عربی است **انقل سودا** حد او را است و گفته شود **انالیق** انچه است  
 و گفته شود **انجوج** عود است و در عین گفته شود **انفید** پیارسی نیر با به گویند طبع  
 محب نیر ما کرم و خشک لطیف و محلل و در مجموع تر یا قه بهرست مفصل گفته شود **انفید** انچه است



بپارسی نیرماه خوش کوند چون با سر که بیاشامد مع رانافع بود و نیم متعال با دوزخ کز  
 جانوران بود و ماسر جوید که یک قیراط از وی چون با شراب کمنه خننه بیاشامد نافع بود  
 کزندی مار و عقوبت و جمع کزندی کزندگان و اگر زن آب تن نیرماه خوش نیرماه خننه  
 مزوج بیاشامد تب ربع رانافع بود و این مجربست اگر کودکان بیاشامد از صبح این باشد  
 نیرماه این خاصیت در ادویه خاصه خوش اگر باب سرشند و بر پی نهند خون رفتن باز دارد  
 و اگر کمر شرجیان فی کله و شیر در شکم وی بسته بود و چون قدری بوی دهند نافع بود و اگر زن بعد  
 طهر سا شامد منع است تنی کند و امساک سیلان رطوبه رحم کند و سحر روده و برف دم را  
 بود و اگر با خطی دریت بر عضوی نهند که غارت را در انجا باشد بیرون آورد و انفع الفرس  
 سودمند بود جهت اسهال مزمن و ریش روده و در آن انفع الحیدر الضاوی  
 الحشید و الخشید و العجل و مرج الحاموس و الابل سودمند بود  
 دفع زهر شوکران و فطر و شرتی از وی نیم متعال بود و چون با سر که بیاشامد موافق بود  
 بستن بر در معده و انفع حنف که آن که بر سه ابل بود و چون زن بعد از طهر سه روز بخورد  
 آب تنی باز دارد و انفع ابل صاحب موجب آورده است که اگر نیرماه شتر مقدور خودی باب سم  
 کرم شش را بجا موت بیاشامد قوه باه زیاده ترازیمه او و بیابانی بر هر بغایت و نیرماه  
 خوش کوش و آهو و کوند کوی چون با سر که بیاشامد نافع بود جهت شکر که در معده بندد و انفع  
 قوی در قوه ماسد جند ستر بود و اگر سا شامد جهت صرع و اخلاق رحم نافع بود و مجموع  
 انفع انچه بسته بود که از دوا نچه که اخته بود بندد انفع الدب این زهر در جراحی آورده است  
 که نیرماه خوش فرغ می آورد و چون بیاشامد انفع دریا بروی بلا درست و معنی وای است  
 که ماسد دل است و انرا نره البلاء در کوبند و در باب با کفنه شود انرا مشک  
 نازک است و کفنه شود انحره صفت آن در باب در بر کفنه شود و در مالی ادوا  
 نیر کوبند و بیوتنا معنی در عمل و عمل دوا و دم نیر خوانند و ان زوغنی است که از ساق

حاصل می شود و مانند عمل است بسطری بشرین طعم و دو بهترین است که کفنی غلیظ بود  
 صاف و طبیعت آن گرم و تر است شود و جهت جرب تر چون طلا کنند در مغال سود  
 دهد و جهت تاریکی چشم خون در چشم کشند نافع بود و دست درم با حمار یکی آب سا شامد اخلاط خام  
 اما خوردن آن سبب است استر خا آورد و باید که آنکه خوردن با شامد عمل تمام نکند بخشد است  
 سبید نوعی از نیل و فرمندی است و طبیعت آن گرم و خشک است محلل ریاخ غلیظ بود و در  
 بکد از اند شرتی او ی یکدم بود **اداسا لیون** کفنی است او دایوتنا  
 جبل است و سالیون کفنی آن فطر اما لیون است و کفنه شود **ادقمن** سوبانار و روح  
 است و کفنه شود **ادقمن** سارسی مرغابی کومد و ان نوع بزرگترین مرغابی است و طبیعت  
 آن گرم تر بود و فرغ می آورد و لیکن در انرا از انفعهای غریب نیر که اولی آن بود که شش را کش  
 ندری بون سوده در حلقوی دهند و بیابا زیو کرم بنزند و اگر بریان کنند اولی آن بود که بزرگ  
 بریان کنند تا سهو که بزند **ادقمن** سوبانار است که کوبند و در باب میم کفنه شود **ادقمن**  
 سوبانار است **اهلیک** از صر سارسی هلیله زرد و بهترین آنست که فیه  
 بود طبیعت وی سردست در اول و خشک دوم جهت چشم که آب بر در چشم کشیدن نافع  
 بود و خوردن خفقا نرا سود دهد و مسل صفا بود و اندک بلغم نیز براند و شربتی از وی سبب درم  
 تاده درم بود و اگر تنوع کنند از دو درم مایع درم بود و معنوی معده و دماغ معده بود و جهت  
 معده نافع بود و معده بود بسعل و مصلح وی اگر کوفته یا آب گرم فربند فربند و یا برنجس و اگر مطبوخ  
 بود عمارت بستان و آلوی سیاه مصلح آن بود و بدل آن پوست انار است **اهلیک**  
**اسود** سارسی هلیله سیاه جو اسد و شیرازی هلیله میو بزرگ بهترین وی است  
 و است طبیعت وی سردست در اول و خشک در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود و کوبند  
 که مست لوزا صا گرداند و جزام دا سود خند بود و در سبزو وی سهل سودا بود  
 و بوا سیرم اسود دهد و اگر بریان کنند شکم بندد و اگر در چشم کشند قوه با سره برده



از وی منقوع از رخ درم تاده درم بود و غیر منقوع از رخ درم با نخ درم و خور وین آن مضر بود  
و مصلح آن عمل است و بدل آن هلیله کابلی **اهلیله کابلی** بهترین وی و آنست که فیه  
بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و خشک است و کوند کرمست با عتدال عقل و ضبط  
بیتراید و در کسر و استسفا و تبها کمن تر ایل کند و اگر گمان کنند شکم بند و بریان ماکرده بلغم  
و سودا بود و قویج را نافع بود و شربتی از وی منقوع از رخ درم تاده درم و غیر منقوع از رخ درم  
با نخ درم و بدستی که مهمل صواب بود اما خاصیت مهمل خلطها و غلیظ مثل بلغم و سودا  
بود و مضم طعام بکند و خل معده محکم دارد و اگر یک سال هر روز هلیله مرئی خوردند کسبایی  
را نگاه دارد **ایده** شان و قنطاریه دم اله فوس نه بکند و در دال گفته شود این غلظت  
جو میرسانا آنست در صفت جو میر گفته شود **ایله** جنات نوع است یک نوع در حتما و کما  
رود تا و صحراناکر و آن نوع زرد رنگ بود و لطیفترین انواع ایل بود و یک نوع در  
کوهها عان و کمرین باشد و آنرا محروم اند و یک نوع دیگر و علی حواله و در کوههای  
سرد سیر باشد و یک نوع دیگر بقره گوش اند و در دامن کوهها و میان درختان گردند  
در همه طبیعت ماسدیکد گردانند و مرا ایشان چون خسته شود و مار نکوز و صحت یابد و بنفشه مار را خورد  
کشند و مار شجیل بیرون آید مانند آهن که بقنطاریه طبع دارد و دینال را خوردن کیر و مار  
اضطراب کند تا جایی او اعضا وونی بکشد و چون نام خورد حدتی و سوزشی در چشم وی پیدا  
گردد و آب از چشم وی روان شود و در کج چشم وی کوی هست و انجا جمع می شود و می بندد  
بر هر روز کار و ماسد و سحی گردد و جابجی در گوشش باشد چون ویزا بکشد آن سحی بکشد  
و در دفع سم علی تریان فاروقی می کند و صاحب مناج آورده است که در دینال ایشان  
چهار کانه سم انجا جمع می شود خاصه کاه و کوهی دینال و سم قاتل است اولی آن بود که در وقت  
کشتن دوم در بایده نام هر دو با هم چون یکی دینال بنده از جالینوس کوفی که اگر گوشت ایشان  
حاصلی بود غلیظ بود و در مضم شود و شیخ الرئیس گوید که گوشت ایشان با وجود غلظت زود  
از معده

از معده بگذرد و بول براند از وی گوید بهترین آنست که تازه بود و در زمان کوم صید گویند  
و باید که درختن مهر شود و باز و غنی بنزد و بعد از آن شراب انجیر و العسل بپاشند اما قویج  
دستورید و سس کوبند چون بسوزانند و در مثقال آن با کثرت بپاشند جهت نفث دم و قوطه معا  
و اسهال کهن و برقان در دمانه سودمند بود جهت زمان حایض که سیلان رطوبه از رحم ایشان  
آید و مزمن شده باشد نافع بود چون با ادویه که موافق آن رحمت بود بپاشند و صفت حق  
آنست مانند شاخ آن و در دیکه کولین کنند و در کل گیرند و در تون حمام یا در شیب ایشان بنهند تا  
سفید گردد و مانند آقا قیاس شوند موافق بود جهت شیمی که ماده و ریشی در وی بود و اگر کس  
کنند دندان را جلاد مید و اگر نکوز کسند گردن کان بکوبند و چون بر بند سر که و مضمصه کنند در دندان  
نافع بود و در خواص این زهر آورده است که قرن ایل سوخته با سرکه بپاشند و بر برص و تنی  
کنند در آفتاب بر دو اگر شامند بر رادفع کند و اگر بار و عن کا و بر شند و بر شقایق است  
و مای طلا کسند زایل کند و اگر در دمان کوه کان که فلاح داشته باشند طلا کنند نافع بود و اگر بر  
بستان و زمار طلا کسند جض بر اند و کوبند چون قرن ایل بر زن آب تن بنده تی در  
بزیاد و دستورید و سس کوبند نمیر با به نر وی چون زن بعد از طهر سه روز خورد بر کیر و منع  
استنی کند و کوبند به وی چون بر شنج بالند نافع بود و این زهر کوبید با ن بوسوی  
ما خود نگاه دارند و سحی مار کرد و می کرد و دستورید و سس کوبند فون وی چون بریان  
کنند جهت قوطه امعا و قطع اسهال نافع بود و چون بپاشند جهت سم سهام از منی نافع بود  
و قضیب وی فون خشک کنند و سخی کنند و بپاشند باده و اگر نیک و نعوظ آورد و اگر بر بار  
نند از سحی کردن کرد و می کرد و این زهر در خواص آورده است که چون دینال و بیخ نمان  
با پوست و گوشت استخوان بسوزانند و سخی کنند و با ن آب بر قضیب طلا کنند در آن حال  
تمام آورد و بر هر حیوان که طلا کنند مجرب عمل کند و می گوید ایل دانه نیست مگر تیر بروی  
زند سگان در وی مایه چون مشکط اشبع خورد بیندازند و کوند فون ایل محرق در



قولنج را نافع بود تا حدی که گویند در ساعت ساکن کنند **ایر ساینج** سوسن است  
 و نام وی ایرسا از بر آن کرده اند یعنی قوس و کل وی زرد و سفید و لا زردی بود و بهترین  
 آن سیاه صلب بسیار کرده بود خوش بوی و طبیعت وی گرم و خشک در دوم و منفعت وی آنست که فاج  
 تشنج و صداع مزمن را نافع بود و متعجی لطیف بود و اگر بر کلف و تشنج طحال کند زایل کند و سینه  
 و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند و بول و حیض براند و بر کرمی که در موضع زخم ضاکنند نافع بود  
 و جهت سرفه بلغمی بغایه مفید بود و اگر یاس که بیاشامند جهت کوندگی جانوران و مطلقان بعلت  
 نافع بود و اگر در وحش کوبند سودمند بود جهت حله زهر ماکشنده و ادویه سیمیه و اگر سفت  
 از وی با آب مال یا شامند بلغم غلیظ و مرقه صفرا براند و خواب آورد و جالیوس که در عرق  
 النساء و فاج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در وی خفته باشند و اگر با عسل فرجه کنند  
 نخج بر کرم بیدارزد و چون مسوق کنند و بر خازیر و بر ورمنا صلب ضاکنند نوم گردانند و اگر  
 سخی کوده بر پیشانی که ناصور شده باشد باشد گوشت بر وی اند و اگر باروغش کل و سرکه ضما  
 کنند در کسر اسودمند بود و چون در سخی چکانند کندی میبرد و اگر بطبخ وی مصحح کنند در دندان  
 و ملازه را نافع بود و اگر در آن نشیند صلابه رحم و درد آن که از سردی بود نافع بود و روغن  
 وی چون در گوشت چکانند با سرکه در گوشت ساکن گرداند و منع نزلات بکند و روغن وی  
 اقواء بوا میرود و رازی که مدبل وی در اسهال آب و دانه زن آن مازیون باشد و بویه  
 این فاج است و اسخی و صحت که مد ایرسا مفروض و شش و مصلح او عمل است و ایرسا  
 پیارسی سوسن خوانند و در دشت دون بسیار باشد و مولف این کتاب  
 گوید که وی از نموات محبت و اگر سخی وی قدری بردن آن نمند که در کندی بریزند الله  
 که بدند آنی دیگرند **باب**  
 است و گفته شود با قلاخ و جرفه خوانند و قول و اسد و طبیعت وی سرد و خشک با اعتدال  
 و کوسه سرد است در اول خشک در دوم و در وی رطوبتی فضلی است خاصه تروی و بهترین

که فربه و بزرگ خشک کرده بود و تربد بود و کلف را زایل کند و بقراط گوید غذا نیکو و صحت  
 را نگاه دارد و چون مقش کنند و بد و نیمه کنند و بر زخم که خون آید نهند خون باز دارد و اگر  
 وی آنست که چون از مرغ بیاورند از خایه باز آید و چون بگویند و بر زمار کودکان ضما کنند  
 رستن باز دارد و همچنین اگر مکرر کنند بر موضع که موی سترده باشد همین عمل کند و بهیچ راز آید  
 خاصه با پوست و با قلا سینه و سرفه و نفث دم را نافع بود اما بغایت نفع بود و شوخ را مضم  
 شود و خوابهای تشفته نماید لیکن ضما کردن بر ورمها و ورم اندن است که شیر در وی  
 بسته بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول کند و چون با آرد حله عسل یا میرد محل دما میل  
 و در مهابین کوش و ورمها شیب جنم و اگر با شنبلیله و زیت عسل بر خازیر ضما کنند جلیل یابد  
 و چون با سرکه و آب بنزد و با سوسن خورند اسهال که از قرحه امعا بود و اسهال مزمن قطع کند و اولی  
 آن بود که چون یک دو جوش بزنند آن آب بنزد و ای دیگر باز جای کنند نفخ آن کمتر بود و با قلا کهن نفخ  
 کمتر بود که نان و گوشت بن زیاد کند و آرد وی چون رقیق بنزد و روغن بادام و قنداضات  
 کند و بیاشامند سرفه و خشویه سینه و حلق را سودمند بود و آنچه با پوست بنزد نفخ وی زیاده بود  
 و طارسی نازید کند و مصلح وی آنست که مقش کنند و بنزد و روغن مطبخ کنند با مک و مقهور در بره و در کوفل  
 انجدان فودخ کورند و بعد از آن نخچیل بر ورده یا بعضی از حشرات نافع بود **با قلا قیطی**  
 جامه سیت و گفته شود **بارزی** قند است ساری از دو شیرازی سررو آن سه نوع است  
 بتری و بجای و جلی و کوسه دو نوع است یکی سفید سبک آن خشک بود یکی نرم بود زرد رنگ مانند  
 عسل تیروی این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دوم و کوسه سرد است  
 جهت عرق النساء و تنوس بغایت مفید بود و مندر در ورم خون زن کوبد بر کرم و در شیب و کوز  
 کند حیض براند و کرم بندارد و دفع رهم ماکند و له مار و خا و عتوب اگر در رهم کسد و بر خازیر  
 کسد نافع بود و کوسه اگر در ورم با آب یا شامند و سیر مر چون سه نوبت یا شامند دیگر  
 که خود کند الله از وی کوسه محو و مر اج نشاید که استعمال کند و شیخ الرمس گوید سودمند بود جهت  
 صداع



سرد و در گوش که از سردی بود و درم آن تحلیل بادی اذیتی و جرب چشم نافع بود و در از کوبیده  
 محلل ریاح و منبت تخم بود و تخم کوبیده بود و اگر حل کنند و لعق کنند سده کرده است  
 و سنگ آن بر براند و زاینده آن کندان مضر بود و مصلح آن اشق است و جالسوس کوبیده بدل آن  
 آن کسح است و اسخی بن عمر آن کوبیده بدل آن بوزن آن کسبغ است و بنم وزن جاو شر با قلا  
**مصری** تر است و گفته شود **باد مخبویه** باد رسوب کوبیده و مادر یک ترنجاب و بتله  
 از جیه نیر کوبیده ساری الگو کوبیده و بهترین آن تازه بود و طبیعتی گرم و سودمند بود  
 علتای بلغمی و سوداوی و بوی دمان خوش کند و نافع بود جهت جرب سده دماغ و قوه دل و جگر  
 و مغوی تمام بود در قوه دل و قوای آن نظیر ندارد و خفای آن مل کند و ذمین صاگرد اند و مقدار  
 از وی بیست درم بود و اسخی کوبیده مضر بود و در مصلح آن فحیح است و اگر با شیر و رقی آن خضار  
 کنند بر کزندی عتوب و تبلا و سکه و نافع بود و اگر با شامند میهن عمل کنند و اگر بطبع آن مغصه  
 کسد جنت دندان نیکو بود و اگر ماک خاد کنند بر خازن تحلیل مایه و همچنین در در فحاصل خاد کنند ساگرد اند  
 خواصی آنست که چون قدری از ورق تخم و بنج آن مجموع خشک ده در خرقه کنند و با رسم حکم کنند و در  
 نگاه دارند و دام که با خود داشته باشد هر کس بپوشد دوست دارد و محبوب خلق گردد و دایم شاد  
 بود مولف کوبیده بغایت مست و بکرات انجان کرده و خوردن وی قوی دماغ و جگر و معده بود جهت خفای  
 سوداوی خفای که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود و از امراض قلب الخون خوانند و بدل آن قوای  
 بوزن آن ابرسم چهار دانگ وزن آن پوست ابرج **باد زهر** عر التیلس است و گفته شود  
**باد ادریشو** که البضا کوبیده و بنای وی در زمین بیک موم و دامن کوبیده است  
 و ساق وی بستر است بود و قدان مقدار یک کوبیده و کمتر بود و بیشتر در وی زمین بین  
 و در اول که بر کسرون کند گیاه بود و به کوفه خاک کرده و سفید شود و کل وی سفید رنگ بود  
 سیخ و سفید نیر بود و تخم وی مانند خک است و انبوه و نباتی می خازنک بود و انبوه خارگاه در آن سفید  
 آنست که ورق آن سفید بود و مانع طبیعت آن گرم و خشک در درجه اول کوبیده سرد است در اول

وی سرد و خشک بود و منفعتی است که مسهل بلغم لزج بود و در وی قوه محلول و منفعی است خاصه تخم  
 وی نافع بود جهت اورام بلغمی نفث دم و تباه بلغمی که ضعف معده و درد دندان چون بطبع آن مضمضه  
 و کزندی جانوران و کزندی عقرب چون بروی ضما و کسد نافع بود و دستور بدوس کوبیده و وی چون  
 کوشا نید جهت نفث دم و در معده و اسهال که نافع بود و کزندی و بول بر اند و بر اورام بلغمی خضار  
 کردن نافع بود و اگر تخم وی بیاشامند کزانی نافع بود و کزندی جانوران و اگر دانه الثعلب سیخ  
 آن حل کنند بغایت سودمند بود و مجرب شرقی از وی کدرم و نیم بود اما مضر بود بپشتن و مصلح  
 افستین بود و شیخ الویس کوبیده وی در تباه بلغمی شامتح بود و در کسایا شیر از انرا برود  
 کوبیده و بشیر از **م باد بخان** انب و مغد و وعد و حدق خوانند بهترین وی قمار  
 شیرین تازه بود و طبیعتی گرم و خشک است در درم و اگر در روغن برمان کنند شکم براند و اگر  
 یا سیر که نیر و امساک کبد و در معده و خاصه آورد و کسیر و چشم را بدود و خونی سیاه از وی حاصل  
 و مولد سودا بود و لون را سیاه کرد و اندکس وی بد بود و نافع سلم تر بود و جذام و صداع و  
 بخوابی آورد و مولد کلف و سرطانات و سده جگر بود و اگر بر سر که نیر ندهد جگر بکشد و اما بوا بر آورد  
 لیکن کل وی در سایه خشک کنند و سخی کنند طبعی نافع بود جهت بواسیر و اگر با دنجان زرد و باغی  
 بر بر بند و از آن روغن موم و روغن سارند و شقاق کیمین و میان انگشتهها طلا کنند بغایت  
 نافع بود و اگر کل وی با روغن بامبلج میجذبان بکوبند و بر روغن بنفشه برشند و بر بوا سیر طلا کنند  
 بنومان حدای معا و مجرب است و اگر با دنجان بسوزند و خاکستر آن با سرکه برشند و بر ثایل طلا کنند  
 بر دالبته و ثایل را بشیرازی کوک خوانند و کوسد متوی معده بود و قطع نفث دم بکند و جهت  
 ظرون وی و اولی آن بود که در آب و نیک بخاشاند ماسلوق و بار روغن کنی یا بادام بریان کنند  
 یا با سرکه و کروی یا **باد بوج** ساری با بونه کوبیده و بهترین آن بود که کل وی زرد و بزرگ بود  
 طبیعتی گرم و خشک است در اول منفعتی و آنست که منفع و ملطف بود و محلل جذب بود و  
 از مایه صلب نرم گرداند و جهت صداع سرد نافع بود و همه تباه را خاصه که از غنچه سودا و بلغم بود







برغونی بزرقطونا است و گفته شود بر اینا فاش است و گفته شود بر نخا  
 بری شوما خوانند بر از این نوا سک گویند و چند اسم دیگر دارد و گفته شود بهترین وی از زرد بود  
 و طبیعت وی گرم است در دوزخ و خشک در آفرجه اول منفعت وی است که جهت صداع سرد  
 کردن یا نطول انقباض نافع بود و ملطف و منعج بود و صاحب در آفرجه اول نافع بود و سنگ در دهان  
 براند و اگر در طبع آن نشسته در هم با باک کند و بچیند از دوشیم برون آورد و در هم را نافع بود و اگر  
 سه درم از وی بپاشند بر من عمل کند و اگر بسوزاند و خاکستر آن بر ریش فوج افشانند  
 خشک گرداند و اگر با غسل با شامند که مهابک در جبهه القرح و سده سی در کام را نافع بود و اگر بطبخ  
 نوشی شوند و گویند خوردن وی مضر بود بکرده و مصلح وی ایسون است و رازی گوید بدل آن در  
 در کسر سردا بر نخ است و گویند بدل آن استین است بر دی نباتیت که در آب روید  
 و در ممر از وی کاغذ سازد و مولف گویند شیرازی ابرامک خوانند و شاخ میان وی نیز چوب است  
 و در قوه ماسک کاغذ بود و در سوخته وی تخم زباده بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوزخ و  
 خاکستر آن آله که در دهن بود و سود دهد و جفت دم بکند و آنچه مصری بود غذا در دهن بود  
 کنند و بکنند و تنه شکر طایفی صاحب مناج گوید ساسان فرزند است و گفته شود  
 بر سیاوشان شعرا بجن و شعرا بجا و شعرا لاری و شعرا لاری و شعرا لاری و شعرا لاری  
 الاسود و الوصف الاسود و کزبنا ابیر بن خوانند و آن شعرا الغول است پارس و شیاوشا  
 گویند و بگمانی کور سو خوانند و بهترین وی آنست که چوب سیاه بود و ورق آن سبز و گویند  
 و بهترین وی آنست که چوب در سرفی زرد طبیعت وی معتدل است در گرمی و سردی و گویند میل  
 و خشکی دارد و سه درم از وی سهیل بلغم سودا بود و شش و سینه از فضول علیط باک کند و بکند از  
 و برقان و سیر زرد نافع بود و بول و جف بر اند و سنگ بریزد و چون بپاشند و سنگ سرد  
 و شیم برون آورد و اگر نری سک دیوانه و مار نافع بود و دیگران جانوران موزی چون با شرا  
 بپاشند و ملطف و محال بود و دار الشعل را نافع بود و مویرا بر ویاند و خازیر و دیلات

کند

کند و اگر بپاشند بر وی برقان و عسل بول را نافع بود و اگر با لادن و روغن مور دیار و روغن سوسن  
 و زوفا و شراب بپاشند بر موئی که زبرد طلا کنند دیگر نریزد و مسح آن محکم دارد و اگر بسوزانند و بر  
 سر کل مالند موی بر ویاند و اگر با سرکه و ریت خاکستری بردار و الشعل طلا کنند موی بر ویاند و جهت  
 جوب چشم نافع بود و واسی گوید مضر است بمرده و مصلح آن مصطکی است و رازی گوید بدل آن در سود مری  
 رو بوزن آن بنفشه نیم وزن آن رب سوسن است بر شش و هفت اهل خرقب است و گفته  
 بزرقطونا پارسای سیفوش و یونانی فلیون و معنی آن برغونی شیری نیکو گویند و آن دو  
 دو نوعت بنید و سرخ بهترین آن سرخست که میل بسیار دارد و فربه بود و چون در آب کشند  
 آب نشیند اما سفید سرد بر اگر سیاه بود و بغایت و طبیعت سکو سرد و تر بود در دوزخ و آورده اند  
 در سیوم و گویند معتدل است در تری و خشکی و حاره و بنفشه و خشکی ساکن گرداند و اگر بریان ناکند و در  
 بجلاب گرم بپاشند طبیعت براند و اگر بریان کرده بود بار و روغن کل بپاشند و در سج را نافع بود  
 مکان و لعاب و جوشن و دهن و سینه و لبع موده نافع بود و بر ورمها گرم خاد کردن نافع بود و  
 نقرس بک که و جهت صداع با کلاب سودمند بود و شاید که گفته استعمال کنند که کشنده بود و شربتی  
 از وی مقدار در دوزخ بود و در دوزخ کس که سکو کوفته خورده باشد یا سمد باج و فلفل و طبیعت با بشت کنند  
 و در االمسک بر وی در تبیین طبع دانه بود یا تخم مرو و در تبرید و بر طبخ تخم تورک بنزد  
 الکرفس التستاکم کرفسای طبیعت آن گرم و خشک در دوزخ بول براند و سده کرده و جگر  
 بکشد و فواقی که ارتملا بود سودا دارد و شربتی از وی در دوزخ و جهت که نندگی جانوران  
 نافع بود و در دوزخ سودمند بود اما مضر بود شش و مصلح آن کاکا و شرف در خواص آورده است  
 که تخم کرفس کوفته با محمدان قند بر روغن کا و جوب کشند و سه روز بپاشند با باد از زیاده کنند  
 اما باید که غذا گوشت خورده و بول تخم کرفس اسالیون است و گویند که آن  
 استین و نیم وزن آن فطر اسالیون است بزرقطونا است الکرفس الجبل فطر اسالیون است  
 و گفته شود بزرقطونا سارسی کم حود و گویند و بکرمانه نیز خط و طبیعت آن معتدل است

است







و تباه کسده عقل و خنای و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و تارکی چشم و کرانی گوش  
 باز دید کند و مداوای وی بقی کندیاب کرم و روغن و غسل بعد از آن شیر تازه و مرق اسفید باج  
 مرغ و گوشت بره فربه و بدل آن انبوس است بوزن آن و صاحب نفوم کوید مصلح بود و مخدر  
 احشا و مصلح آن غسل است و انیسون و اگر بر برص طلا کنند بغایت نافع بود و مفتوی اعضا بود  
 چون در حام طلا کنند بر بدن و در دیگر مزمن را نافع بود **بزر الفجل** سارسی تخم ترخیزند  
 بهترین وی آنست که فربه بود طبیعت آن گرمست در سیوم و خشک در دوم جهت شکر و کلفت و بقی  
 سفید و اثر زخمها نافع بود چون باب ازبانه طلا کنند بقی سیاه و سفید با کندی شکر که در حام طلا کنند  
 بغایت نافع بود و بقی که در شکم بود تحلیل کند و محلل قوی بود و مقدار دو درم سهل کسدا مضر بود و بکار  
 مصلح وی کسستان است و اگر با سر که بیش ماندنی آورد و بپزند و درم سبز را تحلیل دهد و اگر با سر  
 سبز و بدان غرغره کسد همچنان کرم خنای را نافع بود و در دفع زهره و کوندگی جانوران نافع مقام بریا  
 بود و صاحب نفوم کوید مصلح بود و مضعف جگر و مصلح وی کشر و سکر بود و جهت در سبزه کین  
 شده سه روز هر روز دو درم کوفته و بخیس با شامند بغایت بود و مجرب بدل آن چا  
**بود بزر المرو** سارسی تخم مر و کوند و شیرازی مر و رشک بهترین وی آنست که تازه و فربه بود  
 و لون آن بصرخی در طبیعت آن گرم و تر است با اعتدال و تری وی در فوه مانده بر قطونا بود اگر برمان  
 بریان کسد نافع بود جهت دو سخطا را و بچ و شکم سدد و منضج و در مهابود و دملها و بریان نگارده  
 سهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم استعمال کنند و مضر بود بشش و مصلح آن چنانراست و بدل آن  
 بزر قطونا و در انضاج بدل وی بزر کتان بود **بزر الکاکج** جب کاکج است و گفته شود بزر الهوه  
 بلغت اسل خراسان تو دری گویند و گفته شود و بلفظی دیگر شنیده گویند و قصیده نیز گویند و گفته شود بزر  
**القب** سداخ است و گفته شود **بزر الحد قوی** انده قوفو گویند و دیوا بست گویند و خنای  
 و درق نیز گویند بهترین وی آنست که فربه بود و نوی طبع وی گرم و خشک بود و معده را پاک کند مقدار نیم درم  
 و نافع بود جهت جانوران و کین سنا شامند و از ادویه با می بود و مهبج باه بود و تخم و کناه وی سکن

حب آورد و مصلح وی کثیر بود و بدل وی شیل بود **بزر لسان الحمل** سارسی بارنگ  
 کوسیدیه تیر بری تخم تروشه طبیعت آن سرد و خشک بهترین وی آنست که فربه بود و سیاهی که بصرخی  
 بابل بود نافع بود جهت طبیعت آن سرد و خشک بهترین وی آنست که فربه بود جهت سده جگر و کرده  
 و عرق النساء و قابض بود و مقدار سه درم استعمال بود و چون بیش ماندنش دم که ار سینه بود قطع  
 کند و فضول که ار شکم روان بود و اسهلی گوید طبیعت آن گرم و خشکست و مضر بود بشش و مصلح آن غسل  
 و بدل آن تخم حاضی ستانی **بزر الحاضی** لاشاد گویند سارسی تخم ترشه کوسیدیه و بشرازی  
 تخم ترشیک کوسیدیه بهترین آن بود که فربه بود و سیاهی که بصرخی زنده طبیعت آن سرد و خشکست  
 بغایت قابض بود و مره صفرا بنشاند و دروده پاک کند و شکم سدد و اسهال قطع کند خاصه که سبب  
 حلقی کرم بود اما مضر بود بکرده و مصلح وی فند بود و در خواص آورده اند که تخم حاضی اگر در خرقه بپزند  
 و زن برماز وی جنبه را دام که با وی باشد آبستن نشود و آزی گوید تخم حاضی ستار بهترین آن  
 بود که سیاهی بل بود و طبع آن سرد و خشکست در دوم سودمند بود جهت ماده صفرا و تب  
 و دعوی و مقدار دو درم استعمال بود و مضر بود سبز و مصلح آن تخم ازبانه و کرفاست **بزر**  
**الکمان** سارسی تخم کمان گویند و شناسند خوانند و بشرازی بزر که گویند بهترین آن بود که تازه  
 و فربه باشد و طبیعت وی گرمست در اول و معتدلست در تری خشکی و گویند معتدلست در کوی  
 سردی و خشکست در اول منبج ریشها و ورمها بود خواه ورم کرم خواه ورم سرد اندرونی و بیرون  
 و کلف و برض را نافع بود در خان وی دگام را سودمند بود و اگر برمان کشد شکم سدد و اگر طام  
 بیش اندک سکن براند و مقدار استعمال از وی سه درم بود و در اربول کند و اگر نرسد و زن در آب  
 آن نشیند ورم جاسینه که در رحم بود تحلیل یابد و معده را پدید بود و دشوار منغم شود و غذا اندک  
 دهد و مضر بود با شش و مصلح آن کلبکین بود یا غسل جالیوس کوسیدیه سودمند بود جهت شقاق  
 معده و ریش شش و هر جراحتی که از خارج بد بود بصلاح آورد و مفتوی اعضا بود و دستور بدس  
 و فوس گویند و ن سوزانند و سخی کنند و بر ریش معده افشاند خشک کرد اند و زایل کند و بدل  
 وی



عصا با قلا بود و گویند حله و در خواص آورده اند که چون با موم و روغن آن بر بعضی از  
ضماد کنند البسه بر دو چون کورند منی زیاده کند و در سینه را نافع بود **بذر الخزامی**  
نیم سبزه گویند و بهترین وی بستانی بود سیاه رنگ و طبع گرم و خشک جفت بر آید و  
زایدن آسان کند و مقدار سه درم استعمال بود جهت باد که در شکم بود نافع بود و فواق استلای  
را بغایت سودمند بود اما مضر بود بیش از مصلح و مصلح وی کثیر بود و بدل آن تخم صناع و تخم بک  
**سای بذر الدندلا سود** جملگی است و گفته شود بر الیون پیاری تخم  
مار که گویند و مار که خوانند بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و تر بود منی بیغارد و شوه جاع  
بر آنکیر آید و مفتوح بود و شکر زیاده کند و مقدار دو درم استعمال بود اما مضر بود و مصلح آن عمل  
است و غیر البول را نافع بود و عرق النسا و قوچ بلغمی و ریحی و کزندی رسل را نافع بود و بدل  
آن تخم جنجال است **بذر العصفور** هم است و گفته شود **بذر الکبوتر** رجول  
حواس پیاری تخم کبوتر و بیانی و سگونی از خوانند و طبیعت آن معتدل است گرمی  
و سردی و خشک است جگر بکشد و بزر و معده را پاک کند و طبعها غرض از عروق بیرون  
آورد و بهما گرمی از بلغم و مره صغار نافع بود و اگر با سرکه بپاشند فواق را ساکن کند  
و چون بکشد شکم سوزد و قوه معده بدید و بول و حیض را اندو سیلان رحم را نافع بود و  
عصا و وی چون تر بود با قند جهت بر قان نمید بود و اگر طبع وی با عصا و وی بای را نشود  
نقرس سود دهد و مقدار دو درم استعمال بود و بطعم بغایت تلخ بود و در منفه اسهال تخم کاشی بود  
در اکثر حالات و گویند مضر بود بیش از مصلح آن عمل است و گویند ضمعی و بدل آن گویند چهار  
دانه زن افستین است **بذر الهندیا** پیاری تخم کاشی گویند بهترین آن سیاه  
رنگ و بستانی بود طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی خشک نافع بود جهت تباه صفوا  
و جهت جگر و بر قان سودمند بود و مقدار دو درم استعمال بود و گویند مضر بود بزر  
و مصلح آن بکینجین است و بدل آن تخم کبوتر **بذر الانجیر** قوه و سا سا ریش گویند و آن

کرنه است پیاری تخم انجیر گویند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم بهترین آنست که فربه بود  
و در وی لطیفی هست و گویند تر است و در مهابین کوشش صلب نم کرد اند و باده را زیاده کند و چون  
با مثلث یا شکر کا و تازه بپاشند و این مجرب است و اگر بگویند و بر ریشها خورنده و سلطانا  
انشاد نافع بود و چون بپاشند اندام را صفر و بلغم و قوچ و استقار نافع بود مقدار نیم  
مثقال آب گرم عمل و اگر بگویند مقدار سه درم باشد آب شیر تازه بپاشند مجامعت را قوه  
دهد و رطوبت آورده است چون بگویند و با عسل یا منبر و بر قضیه طاک کنند قضیه را سبزه گرداند  
زیاده و اگر با کینجین باشد جهت درد کرده و سبزه نافع بود و اگر کوفته با عسل باشد  
و لعن کنند دشواری نفس را نافع بود و صاحب تقدم گویند متوج کرده و مصلح آن ضمعی است و کثیر  
و بدل آن حواف است و قودمانا و گویند بدل آن تخم کندنا است و گویند تخم جو حیر و ارب بسیار خوردن  
وی سرفه سدا شود و مداوا و آن بشارت نفشه و جواب بود **بذر الرازیاج** الرو  
انیون است و گفته شود **بذر الرازیاج** در را گفته شود در صفت را زیاج بزر  
**البخکشت** جبه الله خوانند پیاری تخم کاشی است خوانند و شیرازی تخم دل آشوب و غلب  
کومی تخم خوانند و در کنار دود و دید و بهترین آن بود که بوی تیر بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم  
و اگر دو درم از بیاده درم کینجین باشد جهت درم سرز و استقار نافع بود و اگر با  
بخش سده و سرز ضما دکنند نافع بود و اگر بپاشند مد مفتوح سده جگر بود اما مضر و مجفف منی  
بود مصلح آن شر و تر کینجین بود **بذر الکراث** پیاری تخم کندنا خوانند بهترین  
آن شای فربه بود طبیعت آن گرم و خشک در سیوم اگر کور کنند با قطران در شیب دنیانی  
که گرم داشته باشد گرم بکشد و بندازد و اگر در شیب معتدل کور کنند بوا سبزه را بکشد و دوم  
تخم مورد نافع بود و سبک کرده بریزند و اگر با جبه الله یا در بیان کنند تر که اگر سردی بلغم بود  
بغایت نافع بود و مضر بود بیش از مصلح وی عمل است و گویند مجفف شش است و مصلح آن عمل است  
بدان اسب بول آن تخم جو حیر و از خواص وی آنست که اگر در سرکه اندازد ترشی سرد و گویند اگر  
قوا



# بذر الشلج

که جماعت بسیار کند و مسح از بوی نرسد کم کند با شراب بپاشد **بذر الشلج**  
 بذر الشلج است ساری تخم شلج که سردترین آنست که سرخ رنگ بود طبیعت آن گرم و تر است  
 باه را زنده کند و نفخ بود و چون در معاجین بود دفع سموم و ادویه قتل کند و در خفا آرد  
 است که چون تخم شلج بر کردن بندد نافع بود جهت دوم اریه مجربست و اگر بپاشد نفوذ  
 آورد و جهت دردم که اگر سردی بود و قولنج را بغایت منبسط بود اما مضر بود سپرز و مصلح وی  
 تخم خربزه است مقدار استعمال از وی دو درم باشد و موفک بود که از خواص او یکی آنست که چون  
 کهن شود و نمک در میان آن نمود و بکارند کربس و این مجربست **بذر البصل** ساری تخم  
 سار که سرد طبیعت آن گرم و خشک و در وی رطوبتی فضل است باه را پاک کند در خفا آرد **بذر**  
 السلق ساری تخم چند گویند و آن دو نوع است گفته شود در بین صفت آن و طبیعت وی سرد است  
 و در وی اندک حسی بود معده را بد بود و شکم را درد و قطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود **بذر القثا**  
 پیازی تخم خیارزه گویند و به تری تخم شنکبار سردترین آن بود که فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود  
 تخم خیار بول براند و مقدار پنج درم استعمال بود و تاده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون آ  
 نیکو گرداند و اسحق گوید مضر بود بر مصلح وی سکنجبین بود و بدل آن بذر القثا **بذر القثا**  
 پیازی تخم خیار گویند و شیرازی تخم حار و مالک و معتدل آن بود که از خیار زرد کبرند و فربه بود و طبیعت  
 آن سرد و تر بود نافع بود جهت اخراق صفرا و ورم کرم که در جگر و سپرز بود و در شکم کرم و  
 کرم و اسحق گوید مضر بود و اسهال و مصلح آن کثیر بود و بدل آن بذر القثا **بذر البطم**  
 پیازی تخم خربزه گویند و سردترین آن بود که شیرین باشد طبیعت آن گرم و تر است و روده را پاک  
 و مجامع را زنده کند و منی بیفرازد و شیر و وی جهت کرم نافع بود و در دینه که از ورم  
 کرم تولد کرده باشد و خشونه در من و جفوه و حلق را نرم گرداند و شکلی باشد و بهاء حاد و  
 که سبب آن صفرا سوخته بود و ورم جگر کرم را نافع بود و سده آن بکشد و بول براند و مجاری  
 و مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و نقیه ورمها کرم که باشد خلل دهد اسحق گوید مضر بود

و مصلح آن عمل بود و مقدار دو درم با پنج درم استعمال بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود  
 با خاشا و مصلح آن عصا زرشک است دوی شریزه کند و منی بیفرازد و نفوذ آورد **بذر الورد**  
 تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی کبرند طبیعت وی سرد و خشک و قابض بن دندان را محکم گرداند  
 و قلاع را پاک کند و چون کوفته در دهن گیرند و در چشم را نافع بود و معده و روده را پاک کند و مقدار استعمال  
 از وی دو درم بود و نافع بود جهت اسهال ماری و در دهن دندان را سود دهد و خوردن آن شل  
 مضر بود و مصلح آن کثیر بود **بذر الریحان** تخم شامغ خوانند و سردترین آنست که سیاه  
 و کوبک بود و خوشبوی طبیعت آن گرم و خشک است و گویند مقدار است در گرمی و سردی نافع بود  
 جهت دوار و عاف و قیام صفرا و مقدار نیم درم بریان کرده و سحج را نافع بود و شکم مدد چون  
 یک مثقال آب سرد یا کلاب کوبه فرویزند قطع اسهال مزمن بکنند و گویند مضر بود بکبرده و مصلح آن  
 مرر خوشش است و بدل تخم مرر **بذر الشبث** پیازی تخم شبت گویند و سردترین آنست که  
 بود و طبیعت آن گرم و خشک بود با عدال شیر را براند و بواسیر قطع کند و چون بسوزانند و بر  
 ضامد کسد مقدار دو درم استعمال بود لیکن منی بود و منی و مضر بود غشاء و مصلح وی عمل است و بدل آن  
 دو وزن ارثب **بذر الکرنب** پیازی تخم کوب که گویند و شیرازی تخم کلم بهترین آن تازه  
 فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک و خارا را نافع بود و اگر کورند منع مستی شراب بکنند و در دست  
 شوند و منی زیاده کند و مقدار یک درم استعمال بود و مضر بود بشش و مصلح آن عمل است و این سویی  
 هر کسی که دو درم کربن کاذب یا بپاشد مدواب خورد و بر ممت شود و تخم وی خون فرساید  
 وزن خود بر گیرد که در شکم بکشد **بذر الاسفناخ** بهترین آن بود که بر خن یا بل بود و طبیعت  
 آن سرد و تر بود نافع بود جهت در دل و تب و مقدار یک درم استعمال بود و مضر بود سپرز و مصلح  
 وی طین مخم بود **بذر القحط** از اجزای است و گفته شد کبر غوره خواست شیرازی  
 خاک گویند و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم و شیرین وی جیل حراره دارد و در وی نفی بود  
 طبع وی شکم سدد و انجم سبز بود و در وی زیاده بود و شوارم مخم شود و مضر بود بر من و دندان  
 و موله



ریاچ بود و سده و مصلح آن سکنجین ساد بود و بستیج بپاست گفته شود بستیج  
 حکمت است و گفته شود بستیج تشنیه و اکوید و اخرا اس الکلبه و خاند و بشیمیه و ناویج  
 کثیر الاثر حل نه خواستند سترن آن قوی طعم بود و ستر و چون بشکند اندون وی ستر  
 طبیعتی گرمست در اول معتدلست در تری خشکی و کوبند گرمست در یوم و خشکست در یوم  
 مهمل بود و ابلیغ لزج بود و مقدار سرد در مهمل سودا مستعمل بود و با مرق و حوض مهمل  
 بلغم بود و اسهال وی بغیر منصف کرب بود و شربتی از وی از دو درم تا پنج درم بود و قوی  
 و محلی رطوبت و نفخ بود و مفرج نه بذات بل که بسبب یک ماده سوداوی از او هر دل و دماغ  
 بون ستر و کندی و از خواص وی آنست که شیر را به سرد و از آن بسته حل کند و اسهالی که کوبند  
 برده و مصلح آن سکنجین زرد است و بل آن افشون بوزن آن و ذاک و نیم آن ملح هندی  
 بستیج اصل المرحان است و آن سه نوع بود سبزه و سفید و سرخ بهترین آن سرخ است و با یک  
 پارسا از او هر یک کوبند طبیعت آن سرد است در اول حکمت در سیوم باید که سوخته  
 کند و صفت سوختن وی آنست که در کوزه کواری بکشد و بکل حکمت بکشد و در تنور جبار بپزند و با  
 مداد بیرون آورند و در وی قبض و تخمینی بود اما تخمینی از زیاده از قبض بود و در قطع کندی و  
 راقه دهد و چون در چشم کشند و آب رفتن از وی باز دارد و باید که بعد از سوختن بشویند و کوبند  
 زیاده بخورد و اثر ریشماز ایل کند و مقوی دل بود و ریش روده را مصلح بود و عسر البول او مقدار  
 یک درم ستر عمل بود و در سنون دندان را جلا دهد و رازی در کتاب خواص آورده است و قول سکنجین  
 که اگر بسد اگر بر کردن مضر و نفع ندهد یا برای مفرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی روا بود  
 که بپاشد سوده یا بسد بر آن باشند باز دارد و بدل وی در چشم دم الاقرین است و اسهالی که کوبند  
 فور بکشد و مصلح وی کثیر آنست **بستان افرو و بستان** ابر و زیر کوبند بهترین  
 بود که در سایه حک کنند طبیعت وی سرد و خشکست سده و روده پاک کند و حارة معده و جگر  
 بپاشد کن کرد اندون طبع وی با سکنجین ماسا شد مقدار دو درم ستر عمل بود و اسهالی که کوبند مضر بود و مصلح وی

وی کند است **میسبا** ستر بشر از وی بر باز خوانند بهترین وی آنست که زردی بود که  
 بسرخ یا بل باشد و خوش نوی بود طبیعت آن گرم و خشکست اول کوبند در دوم و در وی قبض بود  
 کوبند معتدلست و کوبند سرد است و لطیف و اندک حرارتی در وی موجود است محلل مادم و صلا یا  
 غلیظ بود و چون در قروطی کسد بوی دمان خوش کند و شکم ستر و معده راقه دهد و ستر زلا  
 نافع بود و در رم را نیکو بود و ستر راقه دم را سودمند بود و ستر اگر اسهالی بود و ریش روده  
 را نافع بود و وجه ستر البول خوردن و ضا د کردن بلکه ضا د کردن بقوه تر بود و هر ادویه که  
 حمت ستر البول است که ضا د کردن نافع تر بود که خوردن و بزنا ف ضا د کند و بر قفا  
 دیقورید و ستر مدتی معده و ستر شش و دمنی بفراند و باده راقه دهد و نفوط آورد  
 خاصه کسی که مزاج وی سرد بود و وی مصلح بود و مصلح وی ضد ل و کلاب بود و ساز و ق کوبند  
 آن چهار دانه آن حر و با بود و کوبند بوزن بشیمیه بستمج است و گفته شود  
 بشولیتون بزر قوطونا است و گفته شد بشولیتون که خطیانا است و گفته شود  
**بصل** پارسا ستر کوبند ستر وی سفید بود طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم  
 و در وی رطوبتی صلی حمت کوبند گرم و خشکست در سیوم و کوبند تراست در دوم و کوبند در سیوم  
 و حمت کوبند گرم است در چهارم و تراست در سیوم مطف و منقطع بود و جذبه بکند بیرون  
 بن و باده را زیاده کند و شهورت را بکشد و آب گردش را نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع  
 را نرم دارد و اشتها باز دید کند و آب در گوش حکا ستر طین را نافع بود و سودمند بود  
 حمت نزل آب سندی چشم خون عصاره وی در چشم کشند و چون بکوبند و با ستر کشند  
 و بوق با طلا کنند زایل کند و اگر بزنا خش ستر طلا کسد ستر کند و بوق داد الثعلب طلا کردن نافع  
 بود و بکر کنی ستر بوانه و افی سودمند بود و حمت را بکشد و اگر آب و ستر در گوش حکا کنی  
 گوشش ببرد و اگر مار سفید بریان کوبده یا سیاه روغن یا زرده تخم مرغ کوبند بر معده ضا د کند  
 ورم انحالیل دهد و حرارتی که کوبند و چون در خوردن مسهل است بویند منع غشای کبد و بوی دارد

البول و



اما خوردن وی مصدع بود و بسیار خوردن وی مست بود و مضر بود بقلب و لعاب بسیار آورد  
 و افواه بواسیر بکشد و مصلح وی سرکه بود و ماست یا باکاشنی خوردند **بصل الزیز**  
 بدبو است و بصل کول نیز گویند و آن بیار لیست و شیرازی سادکله خوانند و به تبریزی زری  
 طبیعت گرم و خشک در اول دروی رطوبتی فصلی است و جالینوس گوید کرم و خشک در دوم بسیار  
 خوردن وی فویدی آورد و باده را بویکیزد و قوه پشت بدهد و هضم طعام بکند و نفوذ آورد و بر  
 و کلف طلائعند زایل کند و باز ده تخم مرغ بر تایل طلائعند زایل کند و در درم که اگر سردی بود زایل  
 گرداند و سودمند بود جهت سها و کزندی عروق و رتیل خوردن و ضا د کردن چون با آن بجز بود اگر  
 با فلفل می کشند و بر معده ضا د کنند در معده ساکن گرداند و اگر با سرهای بریان کنند و بر زرش  
 زنج انشانند و حرا از ورش براسود دهد و بسیار خوردن و تخم خشک زبان بود و مضر  
 بعصب و معض آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاسنی بود و بعد از آن شیر تازه و صاحب تقویم گویند  
 بود و مصلح وی سد و کافور و کلاب بود و بدل آن عنصل است **بصل العنصل**  
 اسقیل است و گفته شد **بصل الذی بصل الزیز است** و گفته شد **بصل**  
**الفار بصل العنصل است** و گفته شد **بصل البجج** سارسی بیان تر خواست  
 طبیعت گرم بود و چون با سرکه بود از الشلب طلائعند نافع بود و چون چهار درم از وی با  
 العسل یا شامندقی آورد و کرم کشم بکشد و منفع ورمها دگر کم بود و شریف آورده است  
 که از قضیب بوی بالند تنها و ادمان کنند قضیب تبر و قوی کند و اگر سه عدد و بیار کرکشی  
 خوبانند کثابا بوز و سخی کسد و قضیب طلائعند زایل کند و باز ده تخم مرغ بر تایل طلائع  
 طلائعند نفع از سر قضیب بدان ادمان کنند اگر عینین بود کال صی باز آید و مصلح از وی  
**سد بصاق القرم** رعد القرم و زهر القرم گویند و آن در النمرست و گفته شود **نطح**  
 سارسی حربه گویند سترن وی ستر قندی بود شیرین و قول اکثر آنست که سرد است در اول  
 در دوم و تر است در آخر آن و بعضی گویند گرم است و حقیقت آن شیرین بود گرم و تر بود

ادرار بول کند و سنگ کرده و مثانه بوزاند و کلف و بقی و و سنج زایل کند و در تخم وی جلاشتر  
 بود که در جرم وی بوست می چون بر شش جفا شد مع زوال آب بکند و خوردن کوشی سنگ بر نماند  
 خاصه از آن کرده و سنج وی در درم چون بوش سد و بیاشامندقی رجم آورد و خوره سخیل  
 کرد و بدان خلط که در معده زیاده بود و مرغی احشا بود و معده و بیضه آورد و اگر در معده نپاشد و دم  
 کرد و مصلح آن کبجی بود که بعد از وی خوردند باید که میان دو طعام خوردند و اگر در معده نپاشد  
 فی کنند المعده و در معده رگامند و اگر بوست می در حام در خود مانده اندام را پاک کند خاصه لوی  
 و اگر خشک کرده عوض اشنان بدان دست بشویند زهونه رایل کند و اگر بوست می باکو  
 کا و بر نوز و داز معده بگذرد و اگر بوست می خشک کرده در دیگی که کوشش غلیظ اندازند زود  
 نخته و مهر اگر در **بطخ رقی** بطخ هندی است و بطخ سندی نیز گویند بسیار سی خورده مندی  
 خواست و بشرازی جبار کند و به تبریزی هندوانه بهتر آن بود که ابدار و شترن بود و طبیعت  
 سرد ترست در دوم نافع بود جهت مرضها دگر کم و تنها محرقه و مزاج گرم و دفع تشنگی کند  
 و اگر با کچین بیاشامند بول براند و مثانه بشود و آب وی با قند چون بیاشامند تبر زیاده  
 کند و مضر بود به میران و مراجهاء سرد و خونی بد از وی حاصل شود در جگر و بطن و بطن و اطوار  
 حام گرداند و مصلح وی قند بود یا عسل یا بوی خوردند یا بعد از وی **بط** کوشش بسیار طوبه  
 و حرا بود و نوز و ترازم غمها ای بود اما در از معده بگذرد و سه وی سکن و جها و لرعا بود که در  
 عقی بدن بود و فاضله از معده مرغها بود و کوشش وی لون را صا گرداند و او را ز را و باده را  
 زیاده کند و فویدی آورد و چون هضم شود غذا بسیار دهد لیکن در هضم شود و نفوذ بود و خون  
 بنکانه وی متولد شود و خلط نیک و مصلح وی آنست که با سرکه و اباز کرکرم برسد و اگر برمان  
 کسد بروغن زیت خوب کند و سازد در اندرون وی کنند و یک رو شاخ سیرک و با سفید  
 بوند و کسد و در اجینی در وی کسد و اندرون وی کشند و کرفس سد اب یک دانه سیر  
 سا کسد **بط** سارسی گویند و صفت آن در باب حاد در جفا کفرا کفشد **بط اسالین**



فقط اسالیون است و گفته شود و معنی کرفس حلی بود و بطریق آنکه هست و سالیون کرفس  
**بطار من** بلفیت یونان است و گفته شود **بطار من** بلفیت یونان است و گفته شود  
 است و آن نطفه بود و گفته شود **بطباط** عملی الراجی است و گفته شود **بعر الضب**  
 بپارسی سرکین سوسمار گویند و بسک سمارم گویند بهترین و کی فیند بود و گرم و تیز بود بر بعضی کلفه را  
 نافع بود و سبیدی که در چشم بود از آن کف چشم را جلادید و قوه باصره بیدار و حکم را نافع بود و  
 انرا سرکین ماکرک خوانند **بعر اطاعن** سرکین بزرگ خوانند و بشیرازی شکل از طبیعت آن گرم  
 و خشک بود و خایزر را تحلیل دهد و قوه و ورم پیرز و ورمها صلب و خون خشک بود و وزن به ششم  
 پاره کویشتن بر کیر و سیلان رحم باز دارد و اگر سختی کرده عیال بشنند و طلاء کنند در  
 مغاصل را نافع بود و با شراب کزندی افعی خمد کنند سود دارد و خاکستر آن با سرکه بشنند  
 بر کزندی سگ دوانه طلاء کنند سود دهد و سرکین نرگوسی دار التعلب را نافع بود و محلل مغاصل  
 و ورم آن بود و مستقی را در افتاب خمد کردن سود دهد و با سرکه بر کزندی زنبور و جانوران نمند  
 سم آن جدب کند **بعر الضان** بپارسی سرکین کوسند و میش خوانند و بشیرازی شکل  
 کوسند اگر با سرکه بر نائل خمد کنند سود دهد و سرخکی آتش طلاء کنند نافع بود **بعر الحمال**  
 بشیرازی شکل آتش خمد و آن سود و بر نائل سد و کور کنند قطع کند و چون رفتن بینی باز دارد  
 و چون خشک کرده بایند و در بینی خمد و کوسند و چون با آویجهت صرع بیا شامند نافع بود و طلاء  
 خازیر و دانا بود و چون تری روی خمد و کسد و در مغاصل و ورم آن نفخ و زخمیت که  
 از طرف سید خیزد و زبکبار و صباغان استعمال کنند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم کوب  
 بر جواحت بر دیانند و قطع خون از هر عضوی که باشد بکند و بر شها خشک کرد اند بقتش  
 بقش خوانند و اهل شام شامند و در ورق آن ماسه ورق خورد بود و تخم آن مانند تخم  
 مورد بود و قابض بود و چون بیاض مندم سکیم سید شرف گویند شاره خوب و چون با خنا  
 بشنند و بر سر خمد و کسد صدام را نافع بود و اگر با سفید تخم مرغ و کرد آسینا بشنند و بروخی خمد کنند

بود بقلل الحما بقلل المبار که است و اسهال دیگر وی در برزرا خذ گفته شد بشیرازی تورک  
 گویند بهترین وی تازه بود طبیعت وی سرد و تر بود در آخر دوم صوابت کند و فی باز دارد و چون  
 ده در آب می بیا شامند گرم را بکشد و کزندی جانوران سود دهد و اگر بار و غن کل بر سر کنند  
 در دسر که از افتاب بود نافع بود و سورش نشانه و در دندان سود دهد خوردن و جهت در چشم  
 از گرمی بود خمد کردن نافع بود و عصا و وی جهت نفث دم و مده و جگر گرم سود دهد خورد  
 و خمد کردن و جهت سحر روده و اسهال مراری حفته کردن نافع بود و بهتاه حاده را سودمند  
 بود لیکن ماه را مضر بود بسیار خوردن و ی تارکی چشم و شبکوری آورد و مصلح وی کف و جگر  
 و نفع بود و گویند مصر بود بروده و مصلح وی مصلح بود بقلل الحما سائید بقلل طبع  
 خوانند بپارسی توره خواست گویند طبیعت آن سرد و خشک در وسط دوم و گویند در اول  
 را بنند و مضره صفرار سودمند بود و شتهاء طعام باز دید کند چون نقصان شهوة از حرا  
 بود محروم مزاج را نافع بود و بلفی مزاج را مضر بود بقلل مبارک و بقلل الزمیر و بقلل  
 لینه بقلل الحما است و گفته بقلل الحما شکله اشبع است و گفته شود بقلل الملک  
 شامتح است و گفته شود بقلل البان لبلاست و گفته بقلل ان نصار کزندی است  
 و گفته شود بقلل الضب با در بنوبه بری است و گفته شد صفت با در بنوبه بقلل الخطا  
 صاحب جامع گوید عروق الصفا است اما آنچه محقق است دو الخطا فی است و گفته شود  
 بقلل العدس قوی تر بری است و گفته شود بقلل الدھیبه قطف است و گفته شود  
 بلوط الملک شامبلوط است و گفته شود بکیر بلفی ابله خند حار حنه است و گفته شود  
 بلوط الارض یونانی کا در یوس گویند و گفته شود بلوط در وی فیند  
 بود که در شامبلوط و در سردی که انداخت خوانند قبض نایده تر بود که در بلوط بهترین  
 وی تفره بود بزرگ رسیده طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند  
 وی در سوم است و گویند گرم در اول منفعت وی آنست که منع نرم و نفث بکشد خاصیت

لطیف



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

لیبر



در اول مسکن او رام حابو در چون بروی فضا دکنند با او دود و صداع که از گرمی بود ساکن  
کرداند بوییدن و فضا کردن و سرفه گرم را نافع بود و سینه را نرم کرداند و مسهل صغیر  
و شربتی از وی دو درم تا چهار درم بود و چون با شرباب یا شامخ خنق را و صرع بجا  
دا که انزام الحصبان کوبند نافع بود و جهت درد متعده و شتاق و ورم آن فضا کردن  
نافع بود و مسهل بود بقره جاده و بعضی کوبند مسهل بود بقره و فون معتدل صالح از وی  
حاصل شود و اگر بر ورم معده و جگر فضا دکنند نافع بود و چون با بابونج بزند و آب آن بر  
سر نیز در جهت صداع که از حاره بود نافع بود و خوردن وی مضر بود بدل و مصلح وی  
که با اینون خوردن بوییدن وی رگام گرم و نولات که در سینه ریز نافع بود خوردن و  
بوییدن و قوه مثانه را سودمند بود و ورق وی چون بکوبند و آب وی بکوبند و با قند بکوبند  
که متعده شان بیرون آید و دهند بنایت مغید بود و شریف کوبید ورق وی طلاء کردن بر  
صفراوی سود دارد و ورق چناری است بانیلوفرا کا و زبان و کوبند بدل وی نینوفرا  
سیا و شان است بکشت ذوق و اوراق کوبند و دوخته اصابع هم خواستد درخت وی در کنار  
دود ما روید و ورق آن مانند ورق شده بود و استعمال از وی کل وی بود پس ورق وی تخم وی  
و جوی وی نشاید که استعمال کنند بهتر آن تازه بود طبیعت آن گرم است در اول و کوبند در سیوم  
و خشکت در سیوم و در وی بعضی هست باقیق و محلل و ملطف بود و جهت صداع سرد فضا  
کودن نافع بود و سده جگر و صلابه سیر را با کسب نافع بود و اگر در شیب بشت بکشد  
منع احتلام و نفوذ کند و زبان چون شمه برشان غلبه کند در شیب جود دکنند ساکن کرد و از  
دود وی کوبند کان بکوبند و خوردن وی کوبند که مادر نافع بود و بکوبند که سک دیوانه و بیام  
فضا کردن سودمند بود و مقدار شربتی از وی بکشتغال بود لیکن مصدع و مسبت بود و چون  
بریان کنند در سکر کمتر آورد و مضر بود بجماعت و اسحق کوبید مصلح وی ضعیف است نسبت  
ضعیف است و گفته شود پنج پنج کوبند و بون سیکران پیارسی سنگ کوبند و صفت آن در

بدل وی و

شد بنطافلون بحکست است و گفته شد بندق پیارسی نفوذ کوبند بهترین  
وی بزرگتر بود طبیعت وی گرم است با اعتدال باندگی خشکی و کوبند گرم است در سیوم و در اول  
در اول پوست وی قابض بود اما مغروی باه را برانگیزاند و زیاده نهد و کوبند که جانور آن حاصه  
چون با انجیر و سداب بخورند و فضا دکنند نافع بود و کوبند عقوب از وی کوبند و اگر شرباب طعام  
کوبند سیوم را نافع بود و اگر بعد از سم فندق با انجیر و سداب کوبند نافع بود اما فندقی معده را بد  
بود و اگر سخی کنند و با آه العسل یا شامخ صرغ کسب نافع بود و اگر با پوست پیوزانید و سخی  
کنند و با پیکس ماسه غوک مایه غرس یا میرند و بردا و الثعلب طلاء کنند موی بر ویانند و بعضی کوبند  
فندق سوخته چون بازیت با سد و بر میان سر طفل که چشم وی از رقی بود طلاء کنند از رقی  
برسد و سیاه می آورد و موی نیر سیاه کوبند و با کوبند خوردن فندق دماغ را قوه دهنده وی  
شکم سودمند و مغزوی منخ و مولد باج بود در معده و مصدع بود و مصلح وی فایده است و بدل  
آن مغز و کوبند طعنون است **فندق هندی** رنه خوانند و آن غره است  
معدار فندق اما کوبند و در لون آن تیرگی رند و بجابت الموم و جوزالیه نیر خواست  
آن گرم خشک در اول اگر با سکر بر خاند طلاء کنند تحلیل دهد و نفوذ را چون روز سوط  
و در خانه تارک مساند رطوبه از منی وی روانه شود و صحر و صحر و سده و مایه لیاریا  
نافع بود و جهت نزول آب کل کردن و سبل و شکوری سوط کردن بایست که کوشش شود  
بود و با نهد کل کردن احوالی بر دود و در از وی دیوانه و میضه را نافع بود و اگر خشک کنند و نور  
سازند وزن خود بکوبند و جیم برانند و برون آورد و عصا وی مسهل سودا و ملغمه مایه  
لی اگر امی و بر صحر و کلف و بر فانونا نافع بود و تب ربع و وی تریاق کند که عقوب و بیلا بود و جمع  
زهر تا قوه اعصاب بد و فالح و قوه را بنایت نافع بود و معده سرد را موافق باشد  
و قوه ماضیه بد و بر اعضا سست طلاء کنند سخت که داند و اگر سخی وی دو درم یا شرباب است  
ذات انجیر و بود سرفه کسب فندق که اگر سینه بود سود دهد و بیک ماسه شورش که از ریح



امینان در این فرسید وزر و بود و بهترین وی زرد است خوش بوی و سفید و قوی بود  
طبیعت وی گرم و خشک در اول قوه اعصاب بد و جلد را پاک گرداند و نشتر طو بات که در شیب  
جلد بود بکند و بوی خوش کند و قطع بوی بون بکند و معده و جگر سرد را قوه دهد چون از بیرون  
کشد یا بخاند و بوی وی دماغ سرد را قوه دهد و **در نبال لرعد** کاه است گفته شود  
**نبات النوار** اخضر است و گفته شد بین بیاضی ابهام گویند و مری ابهام بخاری  
و ابهام رقیق گویند و در مری گفته شود و صفت مری بنقد در قوه مانتد است بر فوق  
و قبله کوکان ضا در کردن نافع بود و شکم بندد و موله سودا بود و مصلح آن روغن سیاه  
بود شیرازی آنرا شو گویند بنیست است و گفته شود بنج شکر و آن  
لسان المصا فیرست و گفته شود **بوزیدان** بوی استجیل خوانند صاحب جامع  
گوید در مری مستعمل معوض بوزیدان کنند و این سهواست بوزیدان تخمین مستعمل است  
و هم صاحب جامع گوید در مری مستعمل است بوزیدان نوعی از استجیل است و صاحب  
کو خشی مندی است صاحب جامع میگوید و این دو سهواست بوزیدان نوعی از مری در مری جا  
دیگر غریب است و بهترین وی آنست که سفید و سبز بود و خطوط بسیار روی بود و مان  
طبیعت وی گرم است در سیوم و خشک در اول و گویند قوه بهمن بود و وی لطیف بود و مصلح  
و نفوس را نافع بود و باه را زیاده کند و در مری با سود دهد و یک درم از وی سهواست و نافع  
بود جهت خطها کسر و بلفم و عصب را پاک گرداند و مری مفایه و زنان جهت فزونی استعمال  
کنند چون با شیر یا با آرد برنج حلوا سازند و قوه کند و لون را سلوک کرده اند بغایت و مصلح وی  
در مری مصلح و نفوس را سود بخان و اسحق گوید مری بود و این مصلح آن خود است و گویند  
مصلح آن کم کدر است و قند و شربتی از وی ندارد و درم بود و در معاین بدل وی و وزن  
همین بود و اگر یافت نشود وزن وی و نیم وزن آن زنجار و وی حب القع و کرمها  
دیگر بکشد و شیر مفایه و معده را پاک کند و در شنبه یا و در دستار نافع بود و در مری

و سپر بکشد و بوق انواع آن بسیار است بهترین آن از مری بود و از نظر  
خوانند و افریق از ایشان بنوعی بود و از مری مری سفید بود یا وردی طبیعت آن  
است در آخر درجه دوم و خشک در اول سوم عیسوی گویند گرم و خشک در دوم جلا بقوه دهد و  
غلیظ قطع کند و معضی پاک کن گرداند اگر بگویند باز بر و با میخچ یا شامند طبع را نرم دارد  
و با دما را بکشد و بر مری طاهر کردن سودمند بود و در مری را بصر دهد و چون با آب  
و در گوش جگانه در گوش بر دوا که در گوش بود و در طبیعتی که اگر گوش آید جمع نافع بود  
و اگر ماسه که بیامیزد و در گوش جگانه در گوش آید و در مری آورد و پاک گرداند و چون سخی کنند  
با سرکه و بدان غرغره کنند علق که در حلق بسید باشد بیفتد و با ادویه فاملت دود خانه  
کشد که مری بکشد و بیرون آورد و میخچ اگر بوشکم و ناف مالند و نوزد مری ششید مری علق کنند و اگر  
با شربتی گوش جگانه کوی را سود دارد و رازی گوید اگر در مری از وی یک درم روغن زنجیری  
ببایند و بر قضیب مالند تا نفا تمام آورد و بچول گویند چون بغایت سخی کنند و با غسل بشوند  
و بر قضیب طلا کنند و خصیه و کردا کردن نفوذی تمام آورد و نفوس که بد بواسیر و ناصور که در مری  
چون سخی کرده بار و غن کل بشوند و بر آن نمند زایل کند و حال سخی آورد و جهت استفا با آب خاد  
کردن نافع بود و اگر مری در چشم کشند سفیدی چشم بر دکه که کشیده باشد و از سطوطا لیکوس  
نافع بود جهت رجم بان که در وی طوبه بسیار بود و نشتر طوبه رجم بکند و قوه دهد و زهر مار را نافع بود  
و دار التعلل و دار الحیره را نافع بود و در مری با سود دارد چون سهواست و در مری از وی مصلح  
معون ساخته بیشت و چون بار و غن سفید سخی کنند و در گوش جگانه جهت کم گوش بغایت سفید  
بود و در حقه مصلح مقدار استعمال از وی یک درم تا دو درم بود و بسیار خوردن و لایون را سیاه  
گرداند و منفد معده بود و مصلح آن معنی است و گویند کلکین با فایده و بدل آن نکلیخ  
یا نکلیخ اند و گویند بدل آن بوزنی وی شبیه بوزنی وی نکلیخانی و در مری کوی بدل  
وی یک وزن و نیم یک بود و در مری است گفته شود بوقی صا در در است



و گفته شود بر شاد نغم است گفته شود بوطا بنده که هال سودا است و آن فاش  
 استن است گفته شود بولوبو دیون ایونانی معنی آن کثیر الاصل است و آن  
 بتعاج است گفته شد بوعلصین بزبان یونانی یعنی لسان الثور و آن کافوربان  
 است گفته بود نک یاج است و گفته شد بوحا حیثی است که بایست  
 بر باقی شل است و از آن جلا زهر مایع آن جداوار است که با نر باخولی مایه فرنیج خوانند گفته  
 شود در حیم بولوط نخون بمعنای بعضی ثمر الشمر و آن بسیار و شال است گفته شد  
 بول الناس کز آدمی چون با خاکستر در جایی که خون آید ضا د کنند خون باز دارد و سود  
 بود و نافع بود جهت کندی افعی خاصه صغری شامیدن و بر آن ریختن و با نطرون جهت کندی کبک  
 دیوانه و هر کندی که باشد نافع بود جهت صبح زهر با چون بسیار در پوست انار و در گوش  
 جگانه کرم که در گوش بود و بیرون آورد و مولف گوید چون در کیمز کسد و گفت که روی آن بر ناله لیل مانند  
 قطع کند بول الصبیان کیمز کدگان چون در طری سین اعسل نر نافع بود جهت سببی  
 جسم و دانه و ریش و در تبارکی چشم میرد و در روی بول که در بن طرف نشسته باشد چون جذر و زبران  
 بگذرد و در حیم بند ایند کس که داند و چون با روغن خاسخی کسد و زن کد بر کبر در در خم ساکن  
 که داند و احقاق آن نافع بود و جهت طایفه گوش که روان بود و چون با پوست انار نیامیزد و در گوش  
 جگانه نافع بود و جهت کندی همه حیوانات نافع بود بول الدواب کیمز حار بایان سودمند  
 بود جهت در مفاصل چون بطول کشند یا در آن نشیند بول الابل کیمز شتر تیرین بول  
 جمل احرایه بود و آنرا کیمز خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود و در روی نبض بود جهت خراش  
 بر آن بشوید نافع بود و شتر نف کوبد سودمند بود و درم جگر و باه را زیاد کند چون بیاشاند  
 و استقار و صفا کیمز بر زرا سودمند بود خاصه چون با لبن تناج بیاشاند و متعده مصفا  
 بود و نفع اگر در گوش جگانه ریش گوش را نافع بود بول الکلاب کیمز سرد و تر

و درگاه گفته شد و سودمند بود و بر آن بشوید سیاه که داند و بهتر از صاب بود و بر آن  
 استعمال کردن قطع کند بول المعز کیمز نافع بود جهت درد اعصاب مجاری که تشنج و امتداد  
 سوط کردن جهت استسقا شامیدن منید بود بول البقر کیمز نافع بود و نر بود و نافع  
 زایل کند و خوار نافع بود و اگر عام بکند از دود و در گوش جگانه در گوش که از سردی بود زایل کند  
 و چون در آن نشیند در معدنه سرد که از بواسیر بود سودمند بود بول الجاموس کیمز نافع  
 و صبر بر آن بسیار و در گوش جگانه در گوش که از سردی بود نافع بود بول  
 الخنزیر الی کیمز خوک صوابی سودمند بود جهت سفیدی چشم و سنگ کرده بریزاند  
 بول الحمار کیمز خوک بند چون بیاشاند در دانه زایل کند بوشن و بندگی  
 شایسته که از ارمن می آوردند و آن بنایت که تخمان میگوید طلا کردن بر وره ها و  
 و نفوس غایت نافع بود و ملین و مبرد بود و بر شوره طلا کردن سودمند بود و طبیعت وی  
 سرد و خشک در آخر درجه اول و رازی گوید چون با آب غلبه بر نفوس طلا کنند عظیم نافع  
 بود و بدل آن خصص بود یا شافیه یا شاد افغان است گفته شد بهار الج  
 رفق کوبد و ضموم آن نیر و اسد و عطفل هم کوبد و آن کل بدلیج است پیازی سد شکر  
 حواسد و به نری کلمه موش بکرمانی گویند طبیعت آن معتدلست طول کردن محل نفع بود از هر  
 باشد و بوبیدن آن محل با دانه غلیظ بود از سر و شکم براند و محو و رانافع بود و در دگر که از  
 خار مره صغیر بود کس که داند و اگر با کیمز پیورند یا نند بادام مقشر در بنفشه و روغن آن  
 کمرند و روغن خوش بوی بود و در صفادگان منعفت وی گفته شود و اگر بعضی کیمز بادام کنند  
 لطیفه بود و مریح بوزیر است و گفته شد بهر طهرمان عصاره است و گفته شد  
 بملو الحار خواست و گفته شود بملو الحار در روغن است و سفید بهترین کیمز  
 و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و سیح کوبد کرم در اول و است خفقا از اعظم نافع  
 و دل را قوه دهد و منی بیفزاید و باه را برانگیزد و نوبی آورد و سکه مثانه بریزد و در



تعود دل نظیر ندارد و مقدار شربتی یک درم بود و اگر بود لسنل و مصلح وی اینست  
 و بدل وی بوزن او تو دری نیم وزن وی سان العصاره فیض بهترین وی تازه بود  
 مرغ خاکلی زرده وی فاخته بود و باید که نیم برشت کنند و صفت نیم برشت آنست که اگر با  
 آب جوشان اندازند سیصد بار شمارند و اگر زیاده است بود صد بار و بعد از آن بردارند و در  
 کرم و تر بود و سبید سرد و تر و با هم معتدل بود در کرمی و سردی نرود و غلیظ و نیمه است  
 زود تر معمم شود و غذا دهند و جهت طبع و سرفه و سعال نافع بود و باده را زیاد کند و زرده  
 وی بریان کرده قابض بود و چون بعل بر کلف طلاء کنند زایل کند و سوختگی آتش را نافع بود  
 و منع در مباحکند و در حقنه جهت ته حواس سود دارد و سوختگی که از آب گرم بود به شش بران  
 بالند نافع بود و جو احه خصیه و معتدل نافع بود و اگر در سر که بر شش میخورد و در  
 سناطاریا نافع بود اما دیر معمم شود خاصه معتدل آن و اگر دانه می خوردن وی کسد  
 کلف آورد و مطبخ وی بر نوک سنگ کرده نولد کند و تجمه و تولج آورد اولی آن بود که نفل  
 و دار صی آن خلط کسد و بعد از آن زنجبیل مرئی خورد و اگر سبید آن در گوش حکا کند و ورکم  
 بود در دانه ساکن کسد و اگر سوختگی آتش نالند سود دارد و اگر صوف بر آن تر کنند و گرم  
 بپزند در چشم که از گرمی بود ساکن کرد و اند و جهت در چشم نافع بود در چشم حکا کند  
 و اگر تخم مرغ بجهان خام بیست مند کزنی مار را نافع بود و نیم گرم اشامیدن قوه مثانه و قوه  
 کرده و خشونت سینه و نفث دم و نزل را سودمند بود **فیض الاون و البطاخر** مرغ  
 ای و ستر و بط بهترین وی تازه بود نیم برشت و معتدل باشد در کرمی و سردی بکسر غلیظ  
 بود و مضر بود تشنج و ریاح و دوار و مصلح آن صغره و نمک بود **فیض العصاره فیض** بهترین  
 باده را زیاد کند بیشتر از همه سبها و میوه سبها این عمل کند **فیض الحبل** نیکو ترین فیض یک  
 تاره بود و لطیف از فیض مرغ حاکی بود نافع بود جهت نایمان و بیضه تدر و مرغ خاکلی و یک  
 منوی دل و سبب جمع اوصاف ثلثه باشند و مضر بود ماحی که و مصلح آن مثلث بود **فیض الحبل**

**واللقح** خفایا بغایت نیکو بود موی را بیش بدترین زهرها است و در غایت  
 کرمی و خشکی و تنزی بود نافع بود بر برص طلاء کردن بر جدام با ادویه دیگر و وی سم قاتل ملک  
 بود مقدار دو دانگ کشنده بود و تریاق وی شش شش است و ناز مرا مسک و فرفین و وی  
 از سم افی زود تر نفوذ کند و قرون سنبلی نوعی از آنست و گفته شود بیش مع شش  
 بو حاست و گفته شد اما بیش موش حیوانست مانند موش که معروفست بناره البیش و در  
 درخت شش جایکه دارد نافع بود جهت برص و جدام و تریاقی بیش بود و افعی و مرزهر که باشد  
 والله علم **باب التاء**  
 تانبول یا مول نیر کوسند و قبول کوبند و آن ورغ است مانند ورق نارنج و در دریا بار سبب  
 و بسیار خوردند و در طعم نردنگ تر نفل بود جهت در دهن سودمند بود و بوی دمان خوشش  
 و اشتها طعام باز دیکند و باده را قوه دهد و دندان را سرخ کند و فطام آورد و بدن را قوه  
 دهد و چون بن دندان باز دارد و معده و بن دندان را قوه دهد تا بدن وی صاحب مناج  
 کوبید طبیعت وی سرد است در اول خشک در دوم قابض و محفوف و شریف کوبید کرمست  
 اول و خشک در دوم قوه جگر ضعیف برده و چون خوردند و بعد از آن آب بپاشند نفل را قوت  
 کند و وحشه زایل کند و اهل هند بعضی هر بعد از طعام قبول خوردند مفع بود غم زایل کند باید که  
 کلس صدف و شیخ دانی باره قوتل خوردند و اگر نیک بود هیچ طعم وی نیابند و تفریح شد  
 و قبول خراهل هند است و رازی کوبید بدل وی تو نفل است تا سمحضت حاکم است  
 بزبان اهل بر و در اترج صفت وی گفته شد **تا قوت** بزبان بربری فرنیوز  
 است و گفته شود تا غندست بزبان بربری عاقه قورجاست و گفته شود  
 تبین مکر از خواست و گفته شد تبین زهر است و گفته شود نخ کسب است و گفته  
 تدج پیارسی تد و خواست کوشش وی بهترین کوشش مرغها بود و در منفعت اندراج  
 بود و کوشش وی گرم بود دماغ و فهم را زیاد کند و در خواص این زهر آورده است که زهر  
 وی







قند بود و در وی رطوبتی بود و طبع بود نافع بود جهت تبها کرم و سرفه و سینه را نرم کرد و اند  
 و تشنگی باشد و مسهل صغیر بود بر نفق کاصیه و ششوی از وی از ده درم بایست شغال شاید  
 و شربتی که کرم و ترست در اول حفظ را بگو بود و اسهالی که در مغز است بزرگ و مصلح آب است  
 تر هندی بود و گویند بر آن با قند بود و گویند جواب قند و گویند بر آن شربتی  
**تراب القی** ککزد است و گفته شود **ترنجان** با در نبویه است و گفته شد  
**تریاکان** غاف است و گفته شود **تر فاس** کام است و گفته شود **تراب**  
**الحالک** است و گفته شود **تریاق روستایان** نوم است و گفته شود  
**تریاق ترک** موسایی است و گفته شود **تریاق الحید** در کج چشم کاوی  
 و بزگو می باشد و از آن کا و کومی نیکو تر باشد و در صفت این گفته شد شنبلیله  
 و شیرازی اندر ایشان خوانند **تریاق** باری جرج التیس است و گفته شود شمشیر  
 سارسی ختم کوبند و خاکسوزانند و اهل محاز بنشیند و شیرازی چشمک و لطفی دیگر  
 اطرایس کوبند و جبهه سودا نیکویند و طبیعت شمر کرم و خشک و قابض بنوعه در دم  
 را نافع بود بغایت و او سهل آورده است که چون بغایت سختی کنند تبها و کرم و بیهوش  
 و برایش قضیه را کسب زد و نیک شود و بجز است بهترین وی آن بود که فربه بود و بخت  
 سیاه و براق بود **تشیوان** شمر نیز خوانند و آن بسنجای است و گفته شد  
**تفاح** باری سبب کوبند و معتدل ترین وی شامی بوده بعد از آن صغیر  
 پس قوایی و لطیف و آنچه قند بود باشد و همچنین رسیده و قند سرد و تر باشد و آنچه  
 برش بود و قابض سرد و غلیظ بود و آنچه شیرین بود و میل بکوی دارد و آنچه برش  
 و قابض بود سرد و خشک و شیرین که رسید بود معتدل بود در جوار و پروانه و بیهوش  
 کوبند شیرین کرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه تر بود معتدل بود  
 در سردی و تری منع فصل کند خاصه ورق آن و تقاح متوی دل بود و مغز بغایت روح را

کرد اند خاصه شامی و قوه معده ضعیف بدید و اگر در میان خیر بریان کند سودمند  
 بود جهت قله شهوه طعام و نافع بود جهت کرم و دست طار را و سوبق وی متوی معین بود  
 و منع تی بکند و سموم را نافع بود و تقاح شربتی چون کخته کند و چشم بندند که درد کند  
 کند و تقاح مزه تشنگی شاید که از صغیر بود و فی با زد دارد و طبیعت سبب دوراری کوبند تقاح  
 متوی هم معده بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود و مسخ و اول آن بود که چون از وی  
 در معده نفلی با بند آب سرد و طعام ترش بر سر آن نهند بلکه شراب خورند و مرق سفید باغ  
 و مطهجات خورند و آب کوبند خاصه نسیان آورد و سبب ترش خلطی سرد لطیف  
 از وی حاصل شود و سبب هر خلطی معتدل از وی حاصل شود و آنچه غصص بود و خلطی غلیظ  
 از وی حاصل شود و شربتی کوبند و ورق وی بکوبند و ده درم از آن بیاشامند دفع  
 زهره کرم و کزندی جانوران بکند و شراب وی جهت کزندی عتوب و زهر کرم که باشد  
 نافع بود و قوه معده تمام بدید و سبب نارسیده مولد عتوب و تبها بود و آنچه بر درخت سبزه  
 سود نیک باشد و نجع میوه جبین بود و ادمان خوردن وی در در اعصاب احداث کند  
 خاصه از رسی بود و آنچه ترش بود دفع مفره آن بکوارش نفعنا و کلمه کند و در خواص  
 این زهر آورده است که بوییدن وی سودمند بود جهت موسوسان و فزبولان و قوه  
 دماغ بدید و اما خوردن وی ریا ج در عروق احداث کند و او جاع در عضلهها و باشد که  
 بس کشند از بد آنکه چون هضم شود فونی که از وی حاصل شود منحل شود و باری لطیف  
 در عروق و بعضی در عضلهها و چون قندی در عروق پیدا شود اکثر آن بود که بشکافند و  
 شکافه شود در شش یزد و بسل بداندنی محال و نادر افتد که نباشد **تفاح**  
**الارض** نام رخ است و گفته شد **تفاح بری** عرو است و گفته شود **تفاح**  
**الحن** تر روح است و گفته شود **تفاح** ارضی شمس است و گفته شود **تفاح**  
**فانی** فوخ است و گفته شود **تفاح** مائی اترج است و گفته شد **تفاح**  
 نافی است



ثانی است و گفته شود تخته کزبره است و کبره هم خوانند و گفته شود تفره زبره رو  
است بیاری کرد یا خوانند و گفته شود **تخلول** قناری است و گفته شود تمتم سماق است و گفته شود  
تخلول بیاری کرد یا خوانند طبیعت آن گرم و تر است در اول گرمی وی زیاده از تری بود می سوزاید  
و صداع آورد و دندان را دین دندان را تباه کند و فونی غلیظ از وی حاصل شود سینه و شش  
روده را نیکو بود و بسیار خوردن صداع و زرد و قلاع و درد دندان آورد و مصلح آن باد آم  
و خشک است و بعد از آن سکنجین ساه خوردن و چون در شتر تازہ فویا نند و خوردن فوط  
تمام آورد اگر ادمان کند در رستان خاصه چون داجی قدری گفته و در شیر اندازیدن  
بدن را فربه کند و باه را زیاده کند و لوترا نیکو کند و نغایت و مزاجها سرد را و جگر را  
و ورک نافع بود **قمر هندی** حر خوانند و صبارا کم گویند لطیفه از اجاص بود و در  
کمر و مترین وی زرد تازہ بود و نغایت ترش طبیعت وی سرد است در سیوم و گویند  
شیخ الرئیس گوید سرد و خشک در سیوم و ماسر جوید گوید سرد است و در وی رطوبه بود  
بود و جهت قشنگی و تشنگی و غشی و کرب نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد  
و شربتی از طبع وی نیم رطل کفاف بود و گویند سهل اخلاط محرق بود و حکم را نافع بود  
اشامیدن و جهت قلاع مخفضه کردن و ضغنا را سود دهد چون از گرمی بود و دانه وی  
جهت رحیر استعمال اما تر هندی مضر بود بر نه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشک  
بود و بدل وی الون سیاه **قمساح** بیاری نهند و خوانند سرکین وی جهت  
کهن و نو که در چشم بود و نغایت نافع بود و به وی جهت کزندی وی صفا کردن در  
در ساکن کند و چون بکند از درد گوش حکم کند در گوش نافع بود و اگر بدان ادمان  
کشد گری زایل کند و در خواص این زهر آورده است که اگر بر صاحب تب ربع مالند  
نافع بود و شریف گوید به وی چون بکند از بار و غن کل در دشت و کرده را نافع بود  
و باه را زیاده کند و چون وی با بیل و آله خلط کند و بر سفیدی طلاء کند لون آن باز لون  
اندام

کرد اند و بر پیش طلاء کنند و صدغین در شفیع را نافع بود و گوشت وی چون بکند باج  
بزند و کسی لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زبره وی چون در چشم کشند سفیدی زایل  
کند و جگر وی چون بخورد در شیب مخون چون از وی زایل شود و اگر دندان وی که از جاب  
راست باشد بکشد و بر بازوی است بندند مجامعت را قوه دهد و محرک نام بود و باه را و در خواص  
این زهر آورده است که همه حیوانات یک زهرین ایشان در حر که باشد الا تمح که  
زهرین وی در حر که نباشد و وی با موم چون بسازند و قبیل سازند و بر او زهر در  
یا در شیش صناع قطعاً آوار کنند با دام که آن اثر و خسته باشد و چون طوف کشند با پوست  
وی در برون قریه پس سوزاند بر سطح و بهین آن قریه در آن قریه بکشد و اگر سه وی  
کشی حکمی بالند که بشیرازی غوج خوانند به غوج که بر ابروی آورند از وی بکشد و اگر چشم وی  
کشد و قتی که رنج بود و بود و موم بندند نافع بود و آن علت زایل کند و اگر بکشد زیاده شود  
تنکار و نوعت مدنی و مصنوع طبیعت آن گرم و خشک و لطیف نافع بود جهت درد دندان  
و گرم آن یک شد و از خوردن باز دارد خاصه و جلاء آن به و آنچه مصنوع بود صنعت آن  
نوعت یک گفته شود یک جو و یک جو و طبعی و بوره سه جو و اگر نظرون کند بهتر باشد  
و شیر کا و یا کایوش آن مقدار که ویرا پیوست اند بر سر آن کنند و بچشند آن مقدار که  
سخت شود بعد از آن با قناری سوزاند تا خشک شود و آنچه مدنی بود از حیمه بیرون آید  
و آن دو نوعت یک نوع بهیخ ماند و یک نوع به برف آنچه بریدن باشد از ابرو نکند  
و آنچه بر بدن باشد انداخته خوانند و باید که بروغن خوب کنند و بر جایی که باد را نباید  
کاه دارند و یک نیکوتر بود **قنوب** صنوبر که جگ است و گفته شود و از وی  
قنار ان کزنده و رفت و تخم آن قنم قریش خواص و نبوت نیکوید و گفته شود قنوت  
حلو فرصاد خوانند سارسی قنوت سفید خوانند و قیام مقام اخیر بود در انضاج الاوی  
غدا بد دهد و معد را بد بود و فنی قنار از وی مؤثر شود و بهترین وی بزرگ  
بود



طبیعت وی گرمست در اول ترست در دوم و گویند سرد است در اول چون خورد زود از  
معدده مکرر اما دیر از روده بیرون رود و بول براند و معدده را بدود و بهترین آن بود که پیش  
از طعام خورد و بعد از آن سکنجبین یا شامند ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور یا  
باران بخت نیند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند و باریت بیامیزند  
بر سوختن آتش فضا دکنند نافع بود و اگر بطبخ ورق وی مضغه کنند در دندان پاک کنند  
و طبع پوست وی همین عمل کند **توت حامض** معروفست بشاری بهترین وی سیاه  
بزرگ بود و نارسیده وی چون حک کنند قایم مقام ساق بود و طبیعت وی سرد خشک بود  
در دوم و گویند تر است و گویند حکمی وی در اولست و در وی قبضی بود و ورم دمان و خلق  
را نافع بود و ورق وی خنای را نافع بود و عصاره وی خشک کرده ریشها بدر نافع بود و  
حک کرده وی شکم بندد و دوسنطار را نافع بود و پوست درختی تریاق شوکان  
بود و آب ورق وی مقدار با بنجده درم چون بیاشامند جهت کندگی ریتلا سودمند بود و خوردن  
مغض آورده و مصلح وی طائل کوکب بود و اسحق گوید مضر بود شش و مصلح وی انار بود **توت**  
**وحشی** توت العلیق است بشاری توت سه کلی خوانند و در علق گفته شود **توت دری**  
توت دری گویند و بزرگ و قصبه نیر گویند بشاری توتی خوانند و با صغها فی قدها و بکران  
مادر دخت و پسر نری و رینه طبیعت آن گرمست در دوم و خشک و عیسی گوید تر است در اول  
و توت دری چهار نوعست زرد و سفید و سرخ و کلکون بهترین آن زرد بود و سودمند بود جهت  
سرطانی که ریش نشده باشد با عمل و آب طلا کردن و اگر بایب بیامیزند و بر سر طایف  
خدا کنند و در مهاب صلب و در مهاب بن کوش صلابه نقرس نافع بود و ریشها که در چشم بود پاک  
گرداند و بن عسل در چشم کشند و چون در شراب بریزند و بیاشامند باده را زیاد کند و اگر  
در لعوق کنند نافع بود جهت خلطها غلیظ را که بر سینه و شش بود **توتیا** نوعست  
بهترین آن هندی بود و بعد از آن نزد و بعد از آن کزک طبیعت آن سرد است در اول و

در دوم حسن گوید سرد و خشکست در دوم و آنچه شسته بود فاضلتر است محققا بود و ریشها را  
نافع بود حتی سرطانی و درد چشم را نافع بود و منع فضول در عروق چشم از نفوذ در طبقات بکند  
خاصه مغسول و کما صحت چشم را نگاه دارد و در مردم جهت ریش قصبه بنایت نافع بود  
و متعدد و در مهاب آن دگویند بول آن بوزن آن شادنج و نیم وزن آن تو بال بود و گویند  
بذل آن سرطان حجری بود صنعت غل آن بکیرند تو تیا کوفته و نخته و باب بیامیزند و در هر  
بند که تک باشد نفعایت در طریقی سبز کنند و آب را آن بر سر آن کنند و در آب می جنبان  
بس آنچه رفیق لطیف بود و باب بیرون آید و آنچه غلیظ و رملی بود در خرقه مانند بعد از آن  
آن آب را در طریقی دیگر کند و دیگر آب بر سر نو بیا کند همچنان اول و دیگر همان عمل کند بعد از آن آبها  
بر کیرد و تو تیا از وی بکیرد اگر رملی در بن آن باشد بنید از دو تو تیا خشک کند و استعمال  
کند **توت دری** هیچ کوهی است و در شین در شوکان صفت آن گفته شود  
**توبال الخامس** لطیفتر از سبخته بود و آن چون سبخته شود از آن می درشد  
و بهترین آن قبرسی بود سیاه که میل برخی داشته باشد و رفیق بود مانند پوستی و اوئی  
ان بود که شش از سخی حد نوبت بشویند چون خواستند که درد از وی چشم بکار برند طبیعت آن  
گرم و خشکست و سیوم قابض بود کوشش زیاده خورد و خنونه اجنان و اسودمند بود و تارک چشم  
زایل کند و جلاید و اوئی آن بود که حرقه وی نشتاسته بشکند کند خاصه وی در استعمال  
بلغمی و آرب زرد است و آن جان استعمال کنند که نیم متعال می کنند و یک متعال علقه بطم  
جسارند و فرو بردند مصلح بود و توت و گویند یک متعال با ماء العسل بدهند و همین عمل کند  
اما بعد از آن قدری سرکه بیاشامند تا فرو ن وی مانند **توبال الحدید** قویترین تو بالها  
بود و چون آهن سرخ شده باشد و گویند از آن درشت روان محض بود و نافع بود جهت  
ریشها بر تو بالها نوعی از بتوعا است از اغلقا خوانند و وی و کما ندر ورق کبر  
بود که در شکل و شاد داشته باشد چون بشکند شیر بسیار از وی روانه گردد و بجا می ماند  
بود



تبس طبخه بهترين آن وزيري بود پوست باز کرده بعد از آن انچه ميل نفيدي  
دارد بعد از آن سرخ بعد از آن سياه و طبيعت آن گرم بود اندکي گويند گرم است در اول بار  
ابتداء درجه دوم و تراست در دوم و خام و ي سردی بل بود و در وی جلابی بود و پرنابل  
ضما کردن و هتق مافع بود و انچه رسیده غذايشه از جمع میوه ها دهد و زودتر بکند و زودتر آورد  
و صمغ را نافع بود و خوشه طبع و سینه را نیکو بود و شنگی که از بلغم شور بود ساکن کرداند  
و کرده و مثانه را سود دارد و از رمل پاک کند و خاکستر حبس و دو سطرار را نافع بود  
و اسهال خوردن و حقه کردن مقدار با جده درم و لبن و ی سودمند بود جهت که نذکی عتوب  
و رتیلما لیدن و نارسیده و ی با عمل جهت که نذکی سک و یوانه و ریشها که رطوبت از وی روانه  
بود نافع بود و همچنین ورق آن با کرکس و شراب برگزیده این عس طفا کردن سودمند بود و خوردن  
ایمن کرداند از سموم و قضبان وی چون با گوشت کا و صلب بنده است و انچه طبیعتی  
دارد ورق آن مسخنی قوی بود و لبن و ی حادی لطیف بود و لبن و ی چون که اخته و شیشه  
و از آن سبک یکید مانند انچه و اگر رصوف نهند و در دندان گیرند از خوردن پاک کند و در شام  
کشیدن با عمل جهت ابتداء آب نفع بود و انچه در وی نفی بود و مولد متبر بود و معده را  
بود و مصلح وی سکنجین ساده بود که بعد از آن بیا شامند یا شراب ساس یا اترج و غیره  
که خوردن باید که مری در وی بود تبس باب انچه خشک بهترين وی رمل بود و طبیعت آن گرم است  
در آخر درجه اول معتدل بود در تری خشکی لطیف بود و منج و محلل و برورمها صلب ضما کردن نافع  
بود و در ما میل انفع دهد و صمغ را سودمند بود و خوشه سینه و طبع فصبه شش و موافق بود  
و شرابی مرفه کن را نافع بود و سبک و سبک بکشد و کرده و مثانه را سودمند بود  
و خوردن وی از سم این باشد و چون آب و ی جوشانیده غرغره کند خفاق را تحلل دهد و  
نفع از بدید و بکشد و خوردن وی جونی باز وی متولد شود و امان خوردن وی شش در بدن  
بیدار کند و سرد مزاج را نافع بود و در دیشته و تقطیر و لایکو بود و مسخن کرده بوده و انچه عطا آورد

و شکم مراد و سینه و شش را از ططبا کند و مغز و جهت جگر و سبر که متورم بود  
اولی آن بود که با مغز لردگان و مغز بادام خوردن و چون با فو تح و سقرو حاشا خوردن کرده و مثانه  
و سینه را پاک کند و یک طل از وی خون بسکه شراب جو یا ساینده جابجی و گرفت خوردن  
سپر ز را بکند از دوضما کردن نیز نفعیت نافع باشد و جالینوس که بد بدل وی در نضاج  
حب صنوبر است باب الشاء شافیه  
گویند و نشتون هم خوانند و آن صمغ سداب کومبی است و گویند صمغ سداب بری و سدابی  
عمل است و گفته شود و سداب کومبی برک آن عمل اند لیکن در از تو و بهین تر بود و شش  
و در آن بود و یوس عظیم منتن دارد و تخم آن بشکل تخم سداب بود و طبیعت وی بغایت گرم  
بود و محرق و مسخنی قوی بود و مجفف و در وی رطوبتی فضل بود و گویند گرم وی در سیوم بود  
و مسهل و متفج و منق بود و جذبی بغایت کند از غش بدن و موی بر ویانند و پوست بخوی  
تر برداء الثعلب بایدن بغایت سودمند بود و اسر خا و نوتس و غایض سرد شربتی  
را بغایت نافع بود بود و حقه جهت عرق النسا نافع بود و بر نشت دم و فصول طفا کردن  
و مقدار شربتی از وی در استقائیم درم بود یا با العمل مقنی بود و اگر زیاده از این بود  
بول و طبع بنده و ورم زبان و فراق و سورش طبع صله و سرخی روی و باشد که شش  
و ضیق النخس بیدار اند علاج وی بنی کند بعد از آن شیر و مکه و جواب بدهند و غرغره شیر  
و روغن کل و از ادویه تخم سداب نفعیت نافع بود و این را خاصه است و جالینوس که بد بدل وی  
در داء الثعلب حفت است و وی مغز و مثانه و آلات بول و مصلح وی حب الاس بود  
ثامن و خواص و آن لوبیا است گفته شود ثا السقیس حفتی است گفته شود  
ثاقب الحی سفایح است گفته شود ثدی پیارسیستان گویند و وضع بستان  
جهان پیا یان بود و ثدی از آن آدمی گوشت وی مانند شبید بود و طعم وی شیرین بود  
بهترین آن بود که از حیوانی معتدل گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و گویند مزاج وی سردی بل



بود و غذایی صالح بود شیر زیاده کند اما سولد بلغم بود و در وی غلطی بود و مصلح وی صفت  
 و نمک بود ثعلب ساسی و باده گویند چنانچه باب نه و بر معالطه طلاء کنند غایت نافع بود  
 اگر همچنان زنده بماند و زمانی که در آب آن نشیند اما بعد از سقیه این عمل کسب و بیه و زرد  
 را سودمند بود و در دگر گوشه چنان در گوش کجاست و اگر بدان ادمان کنند کوی زکلی کند و درد  
 گوش بر دشتش و خشک کرده و ساینده بپاشند و بوسه و سرخه را نافع بود و بیه و زرد  
 دهن گیرند در دندان را بکشد و در چشم را نافع بود و شرف کوبیده وی خون یا پوست تخم  
 مرغ سوخته بپاشند و ثعلب را نافع بود و در هر ده روز یکبار سوط کنند غایت نافع بود و چون آدمی  
 کسب در بین کسی که ابتدا خدام بود در هر ده روز یکبار سوط کنند غایت نافع بود و چون آدمی  
 وی در دست گیرد این باشد از مالک کردن کسب و وی چون بازیت اتفاق کسب کرد از اندوختن  
 و مفصل مالک نافع بود و بوسه و غایت کرم بود و از همه بوسه است یا مسخ تر بود و در هر  
 بود و هر چند که موی بر وی زیاده بود سخنة در وی بیشتر بود و آن لباس زبان و بلغمی مزاج و بر آن  
 باشد و در خواص این زهر آورده است که بیه و وی چون طلاء کسب بر تازیانه یا جوی و در آن  
 اندرون به خانه که نهند جمع یکبار بر آن جمع شوند قحار بر در آب است و گفته  
 و بلغت اهل شام شام خوانند ساری ستنو و با صنفانی دستنبویه قحار و  
 است و گفته شود مثلثان تولید و ناست و قنایر کوسه و آن غلب است و گفته  
 تلخ بپاری بر فکیند و صفت جلد و جلد در جیم گفته شود تلخ صینی سنگی سفید است که  
 در سرمه بکار برند جهت جلا چشم و نازق را نافع بود و طبیعت وی سرد و خشک است  
 ببطار کوبید زهر آسبوش است و در آن صفت آن گفته شد ثمرة العوج حوزا الابل  
 کوبند و در الف گفته شد ثمرة الطرفا عذبه است و جفا زوج نیر کوسه و گفته شود  
 الشوک المصری جبار است و گفته شود ثمرة الشجر الدوم مثل می است و گفته  
 شود ثمرة العلیق قوت علیق است بپاری در کوبند و شیرازی قوت سکل

سکل و در علیق گفته شود ثمرة الکبر شفلج خوانند و ثمرة اللصیف و ثمرة الاصفر کوبند  
 شیرازی کورک کوبند و شفلج قواء الکبر را کوبند طبیعت آن گرم است و سیوم و کوبند در چهارم  
 چون بانگ بر سر و در لطیف بود و در جگر کشاید و سبز و صعد را پاک کند و طبع را نرم دارد  
 و در کبر متعنت گفته شود ثمرة سارسی سیر کوبند ستانی و توی و کراتی بود و ثوم بری  
 اسقوریون است و گفته شد و ثوم کراتی مرکب بود بقوة از ثوم و کرات طبیعت ثوم گرم  
 و خشک بود در چهارم و کوبند در سیوم و در حراره و بیوسته اربصل اقوی بود و جلال نفع  
 بود و آب کردش را نافع بود و در خاستروی برهق با عسل طلاء کنند نافع بود و برداشته ثعلب  
 با عسل و روغن حبه البیان بپاشند و بدان مالند موی بر وی باند و حبه قوبار اسودد  
 و خوردن وی کرم را بکشد و علق از حلق بیرون آورد چون بکوبند و با سر که بدان غرغره  
 کنند و چون در طبع و رقی و وی و ساق و شیشه حنظل اند و شیشه بیرون آورد و وی نافع بود  
 جهت کزندی جانوران و سکه دیوان و ریتلا و ابن عوس و خوب و نفعی شراب خوردن و خداد  
 کردن و طبع نرم دارد و بول بدان و در روده را نافع بود و وقتی که بی تب بود و فوس کوبند  
 باه بود و منی سفرا و تونج و عرق النسا را نافع بود اما مصلح بود و مضعف چشم و چون تخم  
 بود حراره و حراره وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن بود و گوشت فربه و صاحب ثوم کوبید  
 مصلح وی نیست و هلیلک بود و بدل ثوم بری ثوم استا بود ثمرة الحبة ثوم بری کوبند و آن  
 اسقوریون است و گفته شد بعضی از منافع وی و دیگر منفعتهای آنست که مر ضما اسرج فلج  
 و لقوه و خدر را نافع بود و جالکیوس کوبد فالح و لقوه و جدام و برص و هلق با سودمند بود  
 با عسل کوفه بپاشند و دیقورید و کس کوبد بر صی و جوب و هلق را زایل کند چون بدین  
 استعمال کنند بکیرند ثوم بری و خود بکوبند و با آب زایل بکشد و کرم را از یانه کوفته و بپاشد  
 و عسل کوفته در جام مثل نوره طلاء کنند در هر سه روز یک نوبت و با کسب با علق فرود آید  
 و منکس کوبد حدام را زایل کند چون بپاشند در هر پنج روز چهار مثقال با عسل و باقی منفعتهای







بود معده را نیکو بود و آردوی چون نباشد منحو اسهال کن باز بند و در پیش رو ده را  
 نافع بود و پوست و قوی تر بود در این فعل جاکسو تمشیح است و گفته شد جبین رطب  
 بپارسی نیرنگ گویند و بهترین آن شیر اند بود که میل کلامه داشته باشد و از شیر معتدل  
 از جوانی صحیح البدن گرفته باشد و طبیعت آن سرد تر بود در سیوم و گویند در دوم غذائی  
 فربه کننده بود طبع را نرم دارد و منع ورم جوارحت بکند و دفع مفره کسی که در سنگ خورده باشد  
 لیکن سنگ کرده و مثانه بیدار کند و مصلح و معی عمل بود یا قند و صاحب تقویم گویند  
 زیتون است **جزایر** بهترین آن روغن دار شیرین بود و طبیعت آن  
 گرم و خشک بود در سیوم مصلح ریشها بود و چون باریت سختی کند سودمند بود جهت  
 نچر مفاصل ضام کردن بیرون آید مانند جونی زحمتی چون بریان کند شکم بند و بفرگرفته  
 و باید که میان دو طعام خورد و اگر با مغز گردان خورد نیکوتر بود جسیبین فصل است  
 و گفته شود جلیبج جلیبک و جلیبک و جلیبک گویند بپارسی جلیبک گویند و آن تخم  
 رزحار است و معوی تر بود زرد است گویند تخم دند سیاه است و فعل وی مانند فعل خرب  
 بود و بهترین هندی بود خلوقی رنگ رنگ شقر و بغایت خرد بود و در از قد مقتی بود قوه  
 بلغم و اخلاط غلیظ لزج را و خطر بود که مغز را و شربتی از وی نیم درم بود تا یک درم و اگر از این  
 زیاده بود کشته بود و از خوردن وی عیاش عظیم پیدا شود تا حدی که خاق آورد و عرق سرد  
 و معالجه آن بقی آب گرم و حقه قوی که در وی تخم خنجر بود و بعد از آن شیر تازه بپاشند  
 و اگر تشنج پیدا کند موم روغن نرم بالند و در آن نیم گرم نشا سد و بدل وی خرق بود  
**جدوار** بپارسی ژدوار گویند و معنوی فرغین و هندی نرسو آن میخی است شاید  
 اما بوزن شش و صلب تر از وی بود و بهترین وی است که چون بپزند نکشش بنفشه باشد  
 و آن خطابی و هندی است اما آن خطابیت بزرگتر و بهتری باشد و اکثرش سبخی و آنجه هندی  
 اکثر سامی که اید و در زمین مسدود است که از اقوال جمله خوانند که می عظیم است در این طرف

طرف کوه اهل هندی باشند و آن طرف میگویند از حساب قیامت این سج از انجالی روید  
 و از ابرسی از بهر آن میخوانند که زهر است که از ابرسی است و این سج باز بهر ویست و  
 در یک موضع می رویند و چون این سج بهکوی می روید قوه زهر آن بس باطل شود و اهل  
 آن موضع آن میخورند و زبان نمی دارد و اگر این بس حایلی دیگری روید که محاور سج جد و است  
 نیم دالک کشنده است و بس را بوی شش خوانند و ترین مجموع زهر است یا جدی که تریاق  
 با سمیت آن متاوم نمی تواند کرد و در شهر مکران شخص مقدار نیم مثقال شش خوردنی احوال بسیار  
 اما سیدن گرفت و چشمهاش از جای خاست و بی خود شد مقدار نیم مثقال جدوار صلیبه کرد و در یک  
 کاسه شیر بوی دادند بعد از یک ساعت کردن اغاز کرد و با نواع زنها جانچه حاضران از بوی آن  
 مصروع می شدند و مازی خود را قناد دیگر با نیم مثقال جدوار صلیبه کردند بشراب انگوری  
 و بوی دادند و یکوفی کردن اغاز کرد بعد از آن خواب بروی غلبه کرد چون در خواب رفت  
 بسیار کرد چون بیدار شد غذا طلب کرد و آن زهر قاتل خلاص یافت بآن الله تعالی و در خواص  
 این دارو سخن بسیار است اولاً باز بهر آن شش است که ذکر شد دیگر در اعمال محستان که  
 که از زمین کومیر است و قاتلی باشد شخصی را بپزند مقدار نیم مثقال شراب بپاشند  
 و خوردوی دارند از زهر آن را خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقوبت نمک کردن را مقدار  
 دالک شراب بر منافع بود در مفودات این ببطار و در مناج این خوا میگوید موی تبار  
 السموم با سر تا حنی النیش و الا فاعی و ارمافع و لی دیگری آنست که مجموع در دوا را بنفشه  
 و اگر بر اعضا ظاهر باشد سرکه یا بکلار یا آب طلا کنند در دینش نه و اگر در باطن  
 مقدار دالکی یا دو دالک بپزند قدری شراب یا آب گرم یا بکلاب بحسب مزاج بپزند در  
 بشانند چون درد قوی و درد کرده و درد معده و سنگ کرده و مثانه را و عسر البول  
 را با شربت تخم خارین بپزند سرد دارد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سودایی  
 در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا و ماده باز کردند و در انتها تخلیل کنند و اگر محتاج نباشد



نفع برید خصوصاً اورام مخان چون زیر بغل و بن ریان بر که با سید و طلا کنند ورم انداخت  
 وید و اگر کسی را خیارک بیرون آید همین دار و طلا کند تحلیل یابدی آنکس خیارک بیرون بکشد  
 و هیچ رحمتی بوی نرسد دیگر در ایام مرض و یا هر کسی که طاعون بردارد این دار و با سیر که بسانند  
 و بر آن موضع طلا کنند خلاص یابد با ذوق الله تعالی دیگر دل را قوه دهد و در ابتدا زحمت خاز طلا  
 کنند بجا نیست منبذ بود و بر ریشها ببلید کنی قدری بگویند و بر آن باشند که گوشت مرده را  
 خور و وجوه بصلاح آورد و دیگر کسی را دل ضعیف باشد و فغان داشته باشد هر روز مقدار  
 نیم درم کلاب با شراب بدهند دل را بجا نیست قوه دهد و در تغیر نظیر ندارد و در ایام وبا جاذبه تریاق  
 فاروقی ذکر کرده که تناول کنند منع غنوه بکنند و تقویه دل برده و دفع ضرر و بایکند این داروی مفود  
 همان خاصیت دارد و بکند زیاده تر بخت آنکه تریاقه در وی هست و بخدان کرم نیست دیگر موله یا اصل  
 الدین که از شاکردان مولانا محمد بن الفقیه الیاس شیرازی علیه الرحمه بود مردی و در اکثر علوم ماهر و متقی  
 بود و کلیات شیخ الرئيس را شرح نوشته بود که هر حاجتی که در تریاق فاروقی هست درین  
 دار و مفود موجود است و مفود که مراد در معده بلغمی بود هر معالجه که کردیم مفید نیامد چند عدد  
 ازین جد و ابر و زکار صلاهی می کردم و بجلاب کرم می خوردم آن رحمت زایل شد و شخصی را که  
 جگر بود و با سستفا خواست انجامیدن روز این دار و با سبکچین خورد سده گشت ده شد و رنگ  
 وی در در بود و رنگ اصلی خود آمد دیگر شخصی قوه مثانه داشت و چهار روز بول او گرفته بود ازین  
 دار و با سیدند و بوشانه وی طلا کردند و قدری در اطمینان بجا بید بر همان ساعت بول  
 وی کشاد و یرم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت با دن الله تعالی دیگر رحمت بر سیر را ازین دار و  
 بر آن موضع طلا کنند در دساکن کند و ورم انداخته تحلیل دهد دیگر آنکه در نخاری زادن را نظیر ندارد  
 با بند قدری کلاب کرم خورد و دسند و قدری به ششم ماهه خود بردارد و در حال وضع حمل  
 شود و دیگر صبح صیانه باشد شیر مادر مقدار نیم دانگ تا یکی خورد و دسند نافع بود و بارها آزموده است  
 و دیگر خرا و در تب را هر روز مقدار دو دانگ با کلاب کرم بدهند مغفوت روز بیانی نافع بود آن  
 شاه

اما تنقیه بدن باید کرد و دیگر در دندان را منقید بود مقدار عدسی ازین دار و و برین دندان کردند  
 با بر دندان طلا کنند در حال در سکن کنند و در چشم بلغمی را در میان چشم بکشانند در دیش دندان و اگر  
 صغراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند در دیشیند و اما سبکسنگها کم شود و فرق میان بلغمی و صغراوی  
 آنست که بلغمی را در دساکن باشد و صغراوی را در دسور شش چکیدن آب بیشتر باشد و در تقویه  
 ماه انری عظیم دارد مقدار نیم درم تا نیم مثقال با شراب انگوری خورد و بلغمی تمام آورد و حکما بدهند  
 میگویند که مردم فربه را لاغز کند و میگویند که اگر بر بهی سفید و برص طلا کنند سودمند بود و میگویند  
 که در بن دار و صد و بیست منفعت است کسی که خاق گرفته باشد بر خلق طلا کردن بجا نیست  
 نافع بود حالیا آنچه تجربه معلوم شد بود ثبت کرده شد صاحب منهاج کوی طبیعت وی کرم و  
 بود و لطیف و صاحب نفوم کوبد از قول سیح که طبیعت وی کرم و خشک بود در بیوم و هم  
 صاحب نفوم کوبد قرحه اما آورد و مصلح وی شریط بود که آهسته آهسته در آن انداخته باشند  
 و صاحب منهاج کوبد بول وی در تریاق سه وزن زرباد بود و این مولف کوبد شخصی را سوره القیامه  
 عارض شد چنانچه با سستفا خواست انجامیدن روز جد و ابر و زکار صلاهی می کردم و بجلاب کرم می خوردم آن رحمت زایل شد و شخصی را که  
 محبت کرامت فرمود و دیگر از خواص وی آنست که هر کس که یک عدد و ابر با خود دارد از شر شیطانی  
 را بملات آفر زمان این باشد و در زمان مجادله بر اعدا مطوف و منصور گردد و در شش  
 شش سلاطین بر سر خلق سرفراز باشد و در نظر مردم عزیز و محترم باشد و دیگر آنکه  
 تریاق فاروقی درین دار و موجود است و اتفاق مجموع حکما دهند بوان است **جذب**  
 خارا است و گفته شود **حجیر** بری بود و بستانی بود بری را بهستان گویند و بستانی را  
 کف عایشه پیار سی کلینز گویند و شیرازی گویند و بهترین آن بستا بود که تیری وی کمتر  
 بود و طبیعت وی کرمست در بیوم و کوبند در دوم و خشک در اول و تروی تر بود در اول  
 و بوجا کوبد کرم و خشک در دوم آب وی اندر ریشها برده و جوهر در این بود و سخن و منخ  
 و مهبج باه بود اما مصلح بود و سدر و تار یکی چشم آورد مصلح وی کاسه و کاشنی باشد  
 انجفا







دود ادرار بعضی بول پوست خوب اناز تر و چهار دانگ وزن آن پوست سیلخ و  
 کوید بدل وی وزن آن نوتج جلی است جگری کوی کونید و گفته شود جفت البلو  
 پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن سرد و خشک در دوم و قابض خون رتن باز دارد  
 خاصه از زبان و ریش روده و شکم بندد و بیشتر مطبوخ استعمال کند و بر تنق ضماک کند نافع  
 بود و بدل آن بوزن آن مورد و نیم وزن آن پوست اناز و نیم وزن آن کل سرخ میخان  
 باد نبال و کونید بدل آن جلنا است جل و در است گفته شود جلیو بد است  
 و بوج نیر کونید و عشق و جلیو الی کین و در لام گفته شود جلنا و سارسی کلنا کونید  
 بشیرازی کل صد بر کونید و آن کل اناز است که بغیر از آن هیچ ثمر نمیدهد و بهترین آن  
 بود و کونید مری طبیعت وی سرد و خشک در دوم خون شکم بندد و ریش روده و ریش کین  
 و تنق نافع بود و دندان را محکم کند و زانی که خون زیاده ارایشان روانه بود بندد و اگر  
 با سر که مغز بر ورم لطوخ کنند باز گرداند و چون با سر که بندد و بدان مضطربند جوشش دمان  
 نافع بود و عصا ره وی در طبیعت مانند عصا ره طبع التیس بود و مقدار استعمال از وی اگر کم  
 و نیم تا دو درم بود اما مولد سب بود و مضر بود و مصلح وی کثیر است و بدل وی ارتفاع  
 رمان بود و ریاحت بلوط و نادر و کوی بدل وی پوست اناز است بوزن آن و کونید بدل آن  
 طرایث است بوزن آن جل نسرین و در صینی است گفته شود جل نسرین جل نسرین  
 است گفته شود جلجلان صاحب مغزه کوید سیم است و صاحب مناج کقول  
 دارد که سیم است و این هر دو خلافت تحقیق کویده یا است پیارسی کثر حکم کونید و گفته  
 جلجان خرواند و فوا گفته شود جلید تلج است پیارسی برف کونید سرد است بطبع  
 و خشک است بعضی مزاج اصلی می توانست و خشکی وی عارضی است و آب وی در دندان که  
 که اگر کوی بود نافع بود و بهرم راقوه دهد اما اعصاب و معدن را زیاده دارد و سران را بد بود  
 و سرفه آورد و خصوص کسی که خلط سرد در معدن وی بود و تشنگی آورد و خوردن برف و آب غلیظ

که در خلق حسیده باشد نافع بود و آبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه هر چه لطیف  
 وی است در بتن تحلیل رفته است و صفت جگفته شود جلوز صاحب مناج کوید کونید بندقی  
 و صاحب جامع کوید بندقی است مطلقا و هر دو سو کرده اند و در لغت جلوز جلوزنه است و صاحب  
 نفوم کوید جلوزنه منبست و مولف کوید انجی محتق است جلوز لوز البری است و دروغ  
 و پرازیت الهجان خوانند و اصل صوب الی قضی ار جان و ارقان خوانند و آن بادام کوی است  
 بشیرازی نخک کوید فایم مقام جلوزنه است در منفعت و طبیعت وی گرم است در درجه اول  
 و کونید در دوم و خشک در اول در اندکی رطوبت مست با زاقوه دهد و منی پیغاید و در دشت را  
 نافع بود و کونید کی عقوبت بیلار انا نافع بود اما دشوار مضم بود و دیر از معدن مگذرد و مضر بود  
 و مصلح وی شکم بود و بدل وی جلوزنه است جلوزنه حب صنوبر کین است در حاکفته شود  
 جلجان الحیثه خشک شش ساه است و گفته شود جلجو حد فوئج بری است گفته شود جلجانا  
 است گفته شود جمار شم الخلم خوانند و قلب النخله نیر کونید و آن لب نخل است پیارسی موشک  
 فوا کونید و به فوا و دل فوا کونید و بهترین آن کوشیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک است در اول  
 کونید در دوم و قابض بود و سود مند بود جهت خشونت خلق و اسهال خون شکم و کونید کی زنبور را  
 کردن نهایت مفید بود و قوه احشای بد و جهت مضر صفا نافع بود و مضر بود کینه و طوی و دیر  
 از معدن مگذرد و مصلح وی فوا بود یا کونید بدل وی محاض است جاد النهر است و گفته شود  
 جمان جلیدار است و سنبه و کیکلار و نیر کونید و آن خمر است گفته شود جمد پیارسی نخ  
 کوید و آن بعضی بعضی دارد و بهتر بود بسبب آنکه از آن بسته شود اگر آبی نیک بود سبک بود و اگر  
 بر بود بد بود و منفعت وی برف بود سبک که اما نخ لطیف بود جمد فم جمان کونید و آن جمان  
 سلیمان علیه السلام است و در راکفته شود جمد صینی تلج صینی است گفته شود ججت سنگیت تلج  
 سرخی مایل بود و معدن آن سه دوره مد سه رسول صلی الله عم بود اگر از طرف از وی ترا بیاختند  
 نکند اگر چه طرف نزدیک بود و آنکه کین فود دارد از نرس این بود و اگر در شیب جان بخت از اخلام این



چهار نوعی از انجیر است یونانی شیقو موری گویند و ایسا سقاسین نیز گویند و معنی آن  
تین احمق است و ورق آن بورق توش مانده و نباتی طعم بود و درختی بسیار شیر  
بود و در وی قوتی جاذبه بود از عرق بدن و شیر و نافع بود جهت ورمها که دشوار تجلید یابد و  
خار بر و طبع وی برف و م رافع بود و عصا و ورق وی بر ورمها صلب آید و جو خمد کردن  
را نفع دهد و با شکر و سپر زضا کردن نافع بود و گویند که جانوران را طلاء کردن نافع بود و  
و معده را بد و شکم براند و خداوند اولی آن بود که بعد از آن با کنگبین یا کلنبین  
خورند و جمعی است که بشاقول مصری اند برنگ گویند از ترکستان خیر و معروف بود و کرم  
خطایی نافع بود جهت و وضیق النفس و خاق را سود دارد و مقدار استعمال از وی نیم درم بود  
**جنطیانا** دو نوع است یکی رومی یکی نوعی جرمقانی و آن نخی سرخ رنگ است بانه از  
انگشت ستره برتر و برتر گویند و برانام پادشاهی خوانند که ویراثه خطی نام بود و  
گویند خط الملک و بهترین وی رومی است که نبات سرخ و خوش بوی بود و طبیعت وی گرم  
است در سیوم و خشک در دوم سده جگر و سپر زبکاید و حیض بول براند و چون نیم  
مثقال یا شرب بیاض مندر بایق کند کی عقوبت محکم کند کان بود و چون با عمل بشند  
و آب نیم گرم و بر موضع گویند کی ضا د کنند نافع بود و اگر فرجه از وی زن خود بگیرد که بیندازد  
و تریاق گویند کی مار و کد یوانه و زهر ناکشند بود و در جگر و معده و ذات الجنین را نافع  
بود و در دار و با چشم بعضی افیون استعمال کنند و بهر از ایل کنند و اسحق گویند مضراست  
بسیه و مصلح وی اسقلون فزیون بود و بدل وی رازی گویند یک زن و نیم اسارون و نیم  
وزن آن پوست بپزد که گویند بدل آن در او نه مد جرج است این زهر در خواص آورده است  
که هر زنی را که خون حیض زیاده رود و باز نه بندد بستاند جنطیانا رومی و بگوید و با خا باشد  
و بدست سدد خون باز ایستد و این جرئت و امتحان کرده چند یک سطروریون  
گویند و جنطیانا هم خواص بسیار سی فدی ز قیری گویند بهترین آن بود که هر دو حیض هم خمد باشد

باشد و پوست آن نبات رقیق بود و آنکه ستره بود و هر دو به هم خمد بنمودن و شوش بود  
و غش آن کاوشیر و ضعیف کند و اندکی خمد ستره و خون بر شد و در مثانه گویند که ستره  
کشد و طبیعت خمد ستره گرم و خشک در سیوم و گویند در دوم و لطیفتر از معتمدات بود و نافع  
بود جهت سرد و فالج و عرق و خرد و سیان و صداع که از سردی بود و خور کردن و محلل نفخ  
بود و حیض براند و بجه مرده بیندازد و شیم بیرون آورد و صاحب مناج گویند شربتی از وی  
زیاده از یک درم نشاید و صاحب مغزه گویند شغال خمد ستره و قدری فوج بری بیاض  
حیض براند و بجه و شیم بیرون آورد و چون بگویند و به نهند و نبات سحق کنند و در چشم  
طلا چشم بدید و چون با سر که بیاض مندر مقدار نیم درم مغضی فواق را نافع بود و چون نیم  
باره زن خود بگیرد و با دانه سرد که در رجم باشد سود دهد و بر کند کی عقوبت طلاء کردن نافع  
بود و با سر که اشامیدن دفع سحوم و ادویه کشنده بکند و سده که در اعضا باطمان باشد  
بکشد و و کوی که سبب آن از سردی بود سود دهد و چون مقدار عدسی بروغن نار دین  
بکند و بر سر طلاء کند مصروع را نافع بود و چون در روغن کل حل کند جهت خرد و  
استرخاء اعضا و فالج و نفوس سرد و نبات سود مند بود و اگر بیاض مندر تریاق تها  
سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه افیون و خرق و قولنج سرد خواه بلغمی و خواه نخی  
خوردن و طلاء کردن و خمد کردن نافع بود و خفقانی که از سردی بود سود دهد و اگر در نصیب  
جکاسد سر البول که از خلط بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب سمیات آورده است که  
خمد ستره که لون او سیامی زند بکند کشنده بود بعد از یک روز و این حوازمین گویند  
مناج گویند و غیره کشنده بود در روز و مداوای آن بقی کشند شبت و فودنج و سبتا  
و عمل بعد از آن حاضی اترج بدهند که قادر بر ویست یا رتبا فواکه توشی سر که باشد  
خود بدل وی بوزن وی و ج بود و نیم وزن آن فلفل و گویند بدل آن مسک است **جنجر**  
عصای اراعی است و گفته شود جنجوریه بطور یون است و گفته شود جنجل در دمشق بسیار باشد







را بد بود و سکر آرد و دیوانگی بد کند صاحب مناج کویدم مضر بود بدل یکدم از وی کشند  
بود در روز و مغش و متغی و منوم و مست و مخدر بود و مد او اه وی بانی که نظرون در وی جوشانید  
باشند بار و غن بعد از آن شیر تازه بدینند و یا سرکه که صغره و انجدان و فوئج کویدم در وی جوشیده  
باشند و کونیک متقال از تازه وی البته کشند بود و نینداند در شراب کسی دهنستی زیاده  
**جوز الکحل** جوز القی است و گفته شد **جوز المجد** حب کاکج کویدم گفته شود **جوز**  
**البر** بهترین وی تازه بود شیرازی کور کلاغ خوانند طبیعت وی سرد و خشک بود  
و قابض و اسحق کویدم است در اول خشک در دوم بر فتنق فها کردن نافع بود با سرش و اسر اش  
قطع خون بکند و قوه اعضا بدید چون بکوبند با انجیر و قیلید سازند و در بینی نهند کشت زیاده  
و با شراب سودمند بود جهت تنفس سرفه کن و بلغم و نسیان و مقدار استعمال از وی نیم درم تا نیم  
متقال بود و اگر جوشانید و در آن آب شیند زنی که رحم وی بیرون می آید یا متعذیر و بی آید  
نافع بود و صاحب تقدیم کویدم مضر بود بدل اعصاب و مصلح و عمل و روغن بادام بود و با  
کود لوی دمان خوش کند و سد یکشاید و قوه معده بدید و صداع سرد را نافع بود و چون عمل  
و کلابی سر طلا کنند و در استورید و کویدم متوی جگر و معده و سپرز و امعا بود و در دشت  
را نافع بود و ذیمن را نیر کند و قورس که بد طبیعت را بند از و خون و صفرا و قوه بدن بدید  
و نشیطوبات از عروق بکند و اسحق کویدم آورد و مصلح و عمل بود و بدل وی صابون  
مناج کویدم نیم وزن آن پوست آنار و نیم وزن آن ابل و نیم وزن آن کور کور سرخ بود و کویدم  
ان نیم وزن آن کور و نیم وزن آن پوست آنار تازه **جیلدار و رقا** خوانند و آن سر  
است و گفته شود **قاعلیا باب**  
ما من کونید و ثومس نیم کونید و صغره اجماع هم خوانند و در و فک کویدم و نیم کویدم است و کویدم  
جودل بستایه است و کونید بویک سندان دشتی است انچه محقق است نوعی از بود که کوی  
کله کویک بسیار دارد و مانند صابون و بر عروبو کما و در شکل بویک جعبه کبیر و بشتر در کوه

بود و در دامن کوه نیر باشد و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم و کونید در دوم محل  
و منقطع بود و مسخ و بعضی بول براند و بچه بند از دوسد یکشاید و بر عروق النبا با شراب  
و سونق ضما دکنند نافع بود و سینه و شش را پاک کند و منع نفث دم بکند و اگر مانع ببرد که  
بیاض مندمسل کویدم بلغمی بود و اگر با سرکه برورم بلغمی ضما دکنند محلل و پید و محلل خون  
بود و تا لیل و نشت را که در طعام کشند و خوردند ضعف چشم را نافع بود و قوه بامره بدید و معده  
و جگر را پاک کند و چون سخن کشند و با عسل برشند و مقدار دو متقال بیاض مندمقونج را  
نافع بود و قوه کوده بدید و مجامعت را سکو بود و در دهن و خلق را سودمند بود و مقدار  
دو درم استعمال کنند و جالیوس کویدم فاج و لقوه و نسیان را نافع بود و اندروما کویدم  
چون بکوبند و سخن کشند و عسل برشند و بر سرطان طلا کنند نافع بود و همچنین مخدر در حمام  
طلا کنند سودمند بود و اسحق کویدم مضر بود و شش و مصلح و نفع است و بدل آن یک  
وزن و نیم صغره کویدم و کونید یک وزن و نیم انقیون و شراب وی اشتها بیاورد و در مضم  
طعام بکند و سهل کرم و بلغم بود **حافر المهر سورجان** است و گفته شود **حاج خار**  
که تریجین از وی حاصل می شود و نبات کثوث بروی بجمده شود و شیرازی خار را  
کونید عصاره وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و تاریکی را پاک کند و کل وی جنبه کویدم  
بنایت سودمند بود **حالموا شجار** است و ابو جلا کونید و گفته شد **حافظ**  
**الخل** و **حافظ الاطفال** سرد و اسیم فرنیون است و گفته شود و افسون نیر  
کونید **حلق الشعرا** است و گفته شود **حافر حمار الوحش** سم فر  
کور است چون سوزا بند و سبک مندمضع را نافع بود و چون بازیت بیا میرند  
و بر خنایر طلا کنند محلل کند و داء الثعلب را نافع بود **حافر البرون** سم  
استه است چون سوزا بند و سبک را سودمند بود و چون بازیت بیا میرند و بر داء  
الثعلب و خنایر طلا کنند نافع بود **حافر الحمار** سم فر است چون از سم راست



وی مکی سارند و مصروع با خود نگاه دارد صرع از وی زایل شود و دیسقوریدوس کوی سیمیا  
 چون بسوزانند و بیا شامند خیل روز متواتر هر روز وزن فلحشارن مصروع را نافع بود و چون  
 باریت بیامیزند و بر خازیر طلا کنند نافع بود و شقاقی که از سر ما بود خما کند زایل کند  
**حب النیل** قرطم سندی است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و کوبند در اول و کوبند در سوم  
 و کوبند بر دست نافع بود جهت بر صفتی سفید و سهل اخلاط غلیظ بود و سرد و بلغم و کرمها  
 و حب القز و ششونتی از نیم و آنک تا نیم درم با دو یا دیگر عرق النسا و نفوس را نافع بود  
 و آنچه از درد اخلاط در مفاصل جمع شده باشد مجموع بر اندامها معالشفید و قوه معده بد  
 و سده جگر بکشد و در ورم سبزه و مسهل هر سودا بود و وی کرب و غثیان آورد و او وی  
 آن بود که برون با دام خوب کند و مبلبل با وی خلط کند و بدل وی در اسهال  
 و دفع سودا نیم وزن آن شحم منطل و دانه زنجرار منی بود **حب الماکینر**  
**لبلا بک** و گفته شود **حب الصراط** مازین است و گفته شود **حب اقا**  
 کوبند و آن جذوقواست و گفته شود **حب فوج** است و گفته شود **حب الزمل**  
 است و گفته شود **حب اللبوک** کج است و گفته شود **حب جک** **حب السمنه**  
 است و گفته شود **حب الوزان** العصاره است و گفته شود **حب**  
**السمنه** حیث سیاه رنگ از خود کوکبه و خراسان را نفع فراوانند و بکشد  
 وی بنایت سیاه بود و مغوی بنایت سفید و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و دوم  
 در دوم منفعت وی آنست که قوی آورد و منی زیاده کند و باغیر آنکه در مقدار درم  
 اگر کوبند و در آب بالند و صاف کنند و با قدری آرد و قند و زعفران با دام شیرین  
 یا کج بزنند و بیاض مندی را نفع شود چون سبب الخی اسردی و کج  
 بود و وی دیر از معده بگذرد و مصر بود و شش و مصلح وی قند بود و بدل آن نیم وزن  
 آن مغربه و نیم وزن آن کج و کوبند و بدل آن **حب محلب** است **حب النعم**

کوبند بزرگ کشف است و در شر از حب کشف مشهور است محب الزم پیارس نیم کنگر کوبند  
 و آنچه محقق است آن تخمیت بلون میل مثلث شکل و همچنان با پوست توان خایند و منبت  
 وی در شهر و رور بود و فلفل السودان خوانند و این ماسویه کوبد کرم در سیوم و تر است  
 در وی رطوبتی عرقی فضلی بود و منی زیاده کند بنایت و تحریک شهوه جماع بکند و بدن را  
 قوی کند و قوه دگر بد و شرف کوبد چون خایند و بر کلف روی طلا کنند زایل کند و وی مولد اخ  
 بود و مصلح وی نفث بود و بدل آن ششاق **حب الخروع** سارسی سداخیر خوانند  
 و شیرازی کف و در باب خاصه در خاصیت فوج منافع وی گفته شود **حب البلسان**  
 تخم بلسان مصری و آن نفع در مصر سح جای دیگر نمی آید و صاحب منهاج سهو کرده است که این  
 است صفت برفاریتون گفته شود در ما و طبیعت حب بلسان گرم و خشک بود در دوم نافع بود  
 جهت بلغم و سودا و ورم کرم که در شش بود و عرق النسا و صرع و سرد و عسر البول  
 و کوبند و جای خا و نافع بود و چون بیاض مندی و کز بکشد نید و زن در آب ان نشیند  
 را بکشد و جالیوس کوبد در کرم و نوسود و در ورم معده و در ورم کبد و در ورم معده  
 را نافع بود و موی برداء الثعلب و داء الجحیم بر ویانند و موی را قوه دهد و دیسقوریدوس  
 قوه معده بد و اشتها طعام باز دید کند و نفع بلغمی که در معده بود زایل کند و در دهل و زور  
 و ضیق النفس را نافع بود و مقدار استعمال از وی دو درم بود و کوبند مضر بود بنایت و مصلح  
 وی کثیر بود و بدل آن عود بلسان بود بوزن و کوبند یک وزن و نیم و کوبند بدل آن نیم وزن  
 آن پوست سیخ و در یک آن سباسب بود حسن و حسن نیر کوبند و آن و ملی است  
 و گفته شود **حب حلوه** انیسون است و گفته شد **حب الالک** که مازک خوانند  
 و کزماز کوبند و آن فوارج است و گفته شد **حب الکاکج** جوز المرح خوانند  
 و آن بدر کاکج است و آن دو نوع بود یک نوع را بشیرازی عروس در برده خوانند و  
 نوع دیگر کج من خوانند و بهترین آن بزرگ سرخ کوبی بود و کوبید بتانی و طبیعت آن

در اول و عیبی کوبید کج من  
 در اول صاحب منهاج کوبید کج من

ریتون



آن سرد است باعتدال خشک و عیس کوبید سرد و خشک در آخر درجه اول باردوم و کوبید  
سیوم مغص را نافع بود و بول براند و ریش کرده و مثانه را نافع بود و اسهال و سیوش کوبید  
را نافع بود و انما که عارض شود در سر چون دانگی از وی باد انگلی شونیر سخت کند و باروغ  
بفتش بهمانند و دوبار بر آن سوطا سازد یا سه بار زایل کند و فوس کوبید چون یک  
از وی خشک کرده سخت کند با فوس شح ارمی و بیات منکرها که در شکم بود بیرون  
و وی مصر بود بکرده چون بسیار متعل کند بسبب شده ادرار و حدر در سردا کند و مصلح  
وی کل ماس بود و جالینوس کوبید بدل وی غلب **حب السودا** شونیر است  
و گفته شود **حب السفرجل** سارسی به دایه کوبید بهترین آن بود که از به ترش  
گیرند و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم ملین بود فی قبض و نافع بود جهت خشونه خلق  
و قبه شش و لعاب وی تر طبیعت کند و پیوسته زایل کند و جاره ساکن کرد اند و مقدار دو  
درم از مغز وی بکوبند و با نباتات حب سارند یا لعاب وی با نباتات و روغن بادام کوبند  
سرفه کرم را سود دهد و اسهال کوبید مصر بود بکرده و مصلح وی نباتات بود و بدل وی بزر  
قطونا **حب الرشاد** بزرگام است و گفته شد **حب النعقد** بر بخت  
است و گفته شد **حب القطر** خیسوج خوانند پارس بنه دانه کوبید بهترین وی  
بزرگ مغز دارد و طبیعت وی گرم و تر است در دوم و کوبید سرد است نافع بود جهت  
ربو و سینه را نیکو بود و سرفه را نافع بود و طبع را نرم دارد و مقدار استعمال از وی  
سنت درم باشد و کوبید مصر بود بکرده و مصلح وی جیرفتش بدل آن تخم کند و **حب**  
**الوعفره** الوعرا است و گفته شد **حب النجم** جیت بمقدار غلغلی و لون وی میان  
زردی و سرفی بود بغایت املش فوش لوی بود و زرد و شکن و مغز وی بغایت  
بود و معطر و اهل من و حجاز در عطریات بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک در دوم اسهال  
سرد را بغایت مفید بود و قوه تام برده و مضم را یاری دهد و نشف و طوبات کند و فتوی

سرد بود و با عمل اعصاب را نافع بود و باه را زیاده کند **حب القلقل** بزرگ است  
و پیارسی ناروانه دشتی خوانند و مغاث سمی است و مقدار نزدیک بلو بیا بود و در طعم  
وی اندکی تلخی بود و خوش لوی بود و بلون سفید بود و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و کوبید  
خشک بود قوه بر نهام مری برده و فوس آورد و چون کوبید و عمل و طرز داصافه کند باه را زیاده  
کند و بر مان کرده نیکو تر بود اما مصلح بود و مصلح وی روغن کل و سرکه بود و اگر بسیار خورد  
میضه آورد و معده را کزاولی آن بود که با فند یا عمل فرزند و بدل آن بوزن آن تودری  
سفید و چهار دانگ وزن آن مغز خیار زه و نیم وزن آن اهل بود و کوبید بدل آن بوزن  
آن مغاث بوزن آن حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فندقی کوچک بود پوست  
وی بغایت نمد و سبزه بود و مغز آن بد و نیم بود بغایت سخت و لون آن زردی مایل بود  
و اندکی عطوره در وی بود و طبیعت وی گرم و خشک در سیوم دو مثقال چون با میغم بپاشند  
بقراط کوبید یک مثقال نافع بود جهت دشواری زادن و جلدین بول حبض براند و کزندی مجموع  
جانوران را نافع بود و فوس کوبید تر باقی همه زهرها بود و از خواص وی آنست که چون بقیع  
وی در خانه بیفتد مانند کبکتر نزد وی سودمند بود جهت سبزه که از رطوبت بود  
و چون بار اسهال باشد و در کبر که از بلغم و ریاح غلیظ بود نافع بود و اگر دو ملحق  
سختی کند و بیات در ساعت مغص را ساکن کند و وی مملو کز و حوالی آن و مصلح آن  
تازه بود و بدل وی حب محلد بود یا مغز بادام **حب الصنوبر** الکبابر جلفوزه است  
درخت آن کو جکتر از درخت حب صنوبر صغار بود و ارسستان خیزد و درخت دیو را  
سوسن خوانند و طبیعت جلفون گرم بود در اول و کوبید در دوم و کوبید معتدل است  
در وی اندکی جاره تیرت و جالینوس کوبید گرم و تر بود سودمند بود جهت درشت  
و درد اعصاب در عرق النساء و استرخا و شش را با کوبید از جلیطی که باست و باه را  
زیاده کند و منی بفراید و شرزان و سنگ مثانه براند و سودمند بود جهت کزندی عصب



با انجیر خشک یا خرمایا جلینجین و شرف کوبید چون بکوبند و با عسل شستند و هر روز بنشینند  
خورند از قاع خلطی مانند اسحق بن عمران کوبید چون با عسل خورند محاموت را زیاده کند و کرده و مثانه را  
از سنگ در یک بال کند و کوبند طبیعت وی گرم است در دوم و تراست در اول این با سوکود  
گرم است در دوم و خشک در اول وی مصدع بود و مصلح وی خشمش و شکر بود و بدل آن  
محل معشر بود و کوبند حوز هندی و کوبند قاقم مقام جلغوز با دام کوبی بود حب الصنوبر  
الصغار سارس تخم کاج کوبند آن تخمیت مثلث شکل در میان علف کاج بود در  
طعم با سد جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم منفع و محلل بود و نافع بود جهت  
استرخا و ضعف بدن و فوبی آورد و رطوبات فاسد که در شش بود خشک کرد اند و قوه  
معدیه بر بد چون با انستین ضما کند و چهار درم از وی منی بیغاید خاصه که با کبچد و قند بود  
و مثانه و کرده را قوه دهد اما مضر بود بر معدیه را بکزد و بسیار خوردن مضر آورد و تریاق وی  
حب الزمان بود و مصلح کردن معدیه در آب گرم خوب اند و با عسل خورند و محرور مزاج  
و بدل وی حب الملح معشر بود یا نیم وزن آن مغو بادام سفید و کوبند بدل صنوبر صغار  
صنوبر کار بود حب الزمان صاحب مغوده کوبید و منوخ است و سهو کرده است صاحب  
منهاج ما میباید آن راست گفته است که آن در درخت و طعم آن تلخ بود و کرم شکل بود مانند  
تخم مخلصه از کوهستان فارس خرد و از کوهستان محمدان و از ارج و بر جو اند و در آن  
دو نوعت جلی و بستانی این تخم جلی است و از آن بستانی در باب راضفت راس  
گفته شود و این نوع که گفته شد قوه موی بدید و از افات کاه دارد و چون بکوبند خود  
و بدان سر شوند و اگر طلا کنند یا **حب القلت** ماش هندی است در قلت  
گفته شود صفت آن حب العصفور قوطم است و گفته شود حب الزمان سارس تخم  
مورد خوانند بهترین وی بستانی بود قوه رسیده تازه و وی سرد و خشک بود و قابض  
و بر اط کوبید سرد و خشک در دوم و کوبند کرم شکم سرد و مصلح نفث دم بکشد و معدیه را

رافقه دهد و بول براند و سرفه را نیکو بود و مقدار از خود از وی درم بود و حب  
تقوم کوبید و ریشها اندکونی را نافع بود و بر کزندی ریتلا و عقیق چون باشد است  
و بیاض منافع بود و ریش مثانه را سود دهد خواه تر و خواه خشک و چون بر بد باشد  
و ضما و کسد بر ریشها کفین و قدسین ایل کند و چون تر بود و بکوبند و با شراب بر درم چشم  
کند تحلیل دهد و غرب و اسیر و درم مقدر را نافع بود و چون بدان طلا کنند با عسل و چون  
سحق کنند و بر کلف روی طلا کنند با سب سرد و قلع را نافع بود و اسحق کوبید بسیار وی مضر بود  
بنانه و مصلح وی ضغ عربی بود و بدل وی آب دق وی بود یا نیم وزن آن صغتر و کوبند و چون  
آن **حب الزمان** سارس انار دانه کوبند بهترین وی ترش تر بود و طبیعت  
سرد و خشک و قابض بود و بر شش وی چون خشک بود شکم بندد و منع مواد صغراوی بکشد  
و عیثان ساکن کند و قی باز دارد و نیم معدیه گرم را قوه دهد و عصا وی خاصه ترش چون نبرد  
و با عسل بیامیزند نافع بود و جهت ریشها که در دهن بود و در معدیه و ریشها پلید کوشاید  
و در دوش و اندرون سی که ریش شده باشد و بدل وی سماق بود **حب الانبر** یا ریس  
انبر یا ریس است و گفته شد **حب البان** دانه است بشکل فسق اما پوست وی  
بود و سهل شکن باشد و از افستق الهامه خوانند و در طعم وی تلخی بود یا قصبه بهترین  
وی بزرگ خوشبوی بود و طبیعت وی گرم و خشک در دوم و کوبند کرمست در سیوم و کوبند  
تراست در اول سودا و بلغم را نافع بود و مقدار استعمل از وی تا دو درم بود جلاید بدل  
و کلف و دانه که بر وی پیدا شود و جو حب و حکمت را نافع بود و سده جگر و سپر زنبک  
و صلابه آن نرم کند چون با آرد کرسنه ضما دهند و اسحق کوبید مضر است بجز و مصلح وی از آن  
است و دیستور وید و س کوبید بدل وی وزن وی فثور الیلخ بود و کوبند بدل آن بوزن  
آن قوه و نیم وزن آن فسور سیلخ و ده یک آن بسیار و اندر شیرازی تخم غایه خوانند  
**حب الملوک** یا هودانه است و گفته شود حب العناب است گفته شود



**حب المحلب** پیارسی مرهم خوانند بهترین وی فربه بود طبیعت وی گرم و خشک بود  
 و گویند معتدل بود و گویند سرد است و قول اصح آنست که در وی حرارت بود و جلائی قوی و بصری  
 گویند گرم است در دوم خشک است در اول محلل بود و بول براند و چون بگویند و برکلف طلاء کنند نافع  
 بود و گویند بکشد و حب القع بیرون آورد و سده جگر و سپرز بکشد و نفوس را سود دهد  
 و سنگ کرده و مثانه بریزاند و خون حیض براند و در دپشت را سودمند بود و قولنج بکشد  
 و درد نا اندرونی بکشد و رطوبتی که در سینه و شش بود پاک کند و گویند مضر بود بدماغ گرم  
 و احشا و مصلح وی رب اترج بود یا ریاس بول وی گویند مغر یا دام تلخ سفید کرده بود  
**الریاس** پیارسی تخم ریاس خوانند و بهترین وی تازه بود طبیعت وی سرد و خشک  
 و قابض نافع بود جهت حرقه صغری و حب که بول آن تخم حاصی ستانی بود حب القع  
 پیارسی تخم که گویند بهترین آن بود که آب شیرین خورده باشد و طبیعت وی سرد و تر  
 بود در دوم سودمند بود جهت تبها صغری و مقدار استعمال از وی سردم بود سرد گرم و  
 رانافع بود و چون بانیات بخورد و خشکی نشاید و سرد البول که از حرارت بود زایل کند و اسحق  
 گویند مضر است مثانه و مصلح وی تخم کرفس بود و جالینوس گویند بدل آن در کسر حده ادویه کثیر بود  
**حب الرشاد** درخت و بهترین وی بابی بود و طبیعت آن گرم و خشک و سفید  
 حرارت کم دارد از سرخ تر و بعضی بلغمی رانافع بود چون باب گرم و روغن کل بیاشامند  
 و عرق النسا رانافع بود چون بگویند و برورک ضا د کنند و قولنج را سه درم بگویند و بیاشامند  
 و بدل او در ضا د عرق النسا شیطرح بود و باقی منعوت وی در حرف گفته شود حب الخضر  
 ثم درخت بطم است شیرازی بن گویند و آن دو نوع است یک نوع را شاه بن راهرو  
 و از آن بطم را بن و بهترین آن سبز بزرگ تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک و سیوم گویند  
 در چهارم و گرمی وی قوی بود از خشکی و خوردن وی مده را بد بود و در مرهم شود و غدار بدید  
 و گرم مزاج را زیان دارد و مسخ کرده و سینه بود و بول براند و شهوه جماع برانگیزد و چون

گویند یک نوع بن و شاه بن را  
 و در چهارم و گرمی وی قوی بود  
 و در مزاج را زیان دارد و مسخ کرده

با نثر ایساک سرکه بیاشامند که بکشد و رتبلار رانافع بود و جگر را پاک کرد و در دسپرز که اگر سردی  
 بود و بلغمی مزاج رانافع بود و دسعال و قالج و لثوه را سودمند بود خوردن و از روغن وی مرهم ساختن  
 و مالیدن و بر زرات الحجب ضا د کردن سودمند بود و حب یی چون بسوزانند و بر دار الشعط طلاء کنند  
 موی بر رویانند خاصه موی سر و ورق وی چون خشک کنند و بگویند و به بیزند و غلاف سازند و میروانند  
 و در از کنند و بیکو کرد اند و ضم و در منعوت نافع مصطکی بود و در باب صا د گفته شود و بن مصدق  
 و در من را بکشد از سهوه طعام پیرد و مصلح وی کینجین و ربوب فوا که ترش بود و صاب  
 منهاج که بید مصلح وی کثیر بود و صاب نعوم گویند مصلح وی خیره بنفشه بود و در کتاب ابدال آورده است  
 که بدل وی مغر خوراست و گویند بوزن آن مغر بسته و نیم وزن آن مغر یا دام گویند بوزن آن  
**حب البیض** بزرگ البیض است و گفته شد حب الکبری پیارسی دانه امرد که گویند بهترین آن  
 بزرگ بود که بزرگی بیل بود اسحق گویند گرم و خشک نافع بود جهت درد شش و مقدار چهار درم استعمال  
 بود و گویند مضر بود بکرده و مصلح وی عتاب بود یا نذر قطونا **حب الزبد** پیارسی دانه میوه  
 گویند طبیعت وی سرد بود در اول خشک بود در دوم شکم را بسد و مقدار را خود از وی تانیخ  
 در بود و مضر بود یا معا و مصلح وی کثیر بود حب سبختانی حب فاکله است و گفته شود  
**حباری** علفی و اند سارس جزر گویند و بزرگی و آن نوعی از کلک است و گوشت  
 و گوشت وی سبک تر از گوشت ببط بود از بهر آنکه وی بری است در وی غلطی بود و صاب  
 منهاج که بید گوشت وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و ببط بود در غلط ریاح را پاک کن کرد اند  
 و مضر بود بمغاصل و قولنج و در شتو ارمضم شود و مصلح وی آن بود که باریت و سرکه و دوازده  
 برند و بعد از آن طوایف را و زنجیل مرینی خورند و پیه و بن مانه کی نک و سنبل بگویند  
 سازند مانه کور و در سایه خشک کنند و بدارند چون بخوبی از آن بابت گرم بیاشامند  
 بنیشتا در باریت نافع بود و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کند و سخی کنند  
 و با اندکی نلک اندرانی یک سخی کنند و در چشم کشید در ابتدا و نزول آب صبح و دوا نیکوتر



ازین بنود و اگر دل وی در خفته بندد و بکسی آویزند که خواب بسیار میکند و آب بسیار  
وی زایل شود و در سنگدان او سنگی پدید آید چون بکسی بندد که عاف داشته باشد در سینه  
بندد و تا آن با خود داشته باشد و بکند و اس نخا صیتی که در وی است این عملی کند و خون  
وی ربو و نفس را نافع بود و گوشت وی گویند بغایت کرم خشک و او لی آن بود که با آب  
ببزند و بعد از آن روغن بادام بروی ریزند اگر حمت سرد مزاج بود و روغن گردگان  
و زیت و دو سه باره در جینی و خولجان و مرق آن مرص را نافع بود **حق العنا**  
مرزبوش است و در آن الفار گفته شد **حق الراعی** بر نخاسف است و گفته شد  
**حق البقر** با بونج است و گفته شد **حق الفیل** حق العنا نیز خواهد و آن مرزبوش  
است **حق قرنفل** و نمک است و بر نمک نیر گویند پیارس فرسل است و گفته  
شود در فاج **حق ترخانی** با در بنجوه است و گفته شد **حق الماء** فو تخ نهری  
است و **حق التماح** نیر خواهد و آن نوعی از فو تخ ستانی است **حق صغری** و **حق**  
کرمانی شاموم است و گفته شود **حق خراسانی** بلبه خراسانی است و گفته  
**حق الشیوخ** و رکان الشیوخ نیر گویند و آن مرده است و در میم انواع آن  
گفته شود **حق حشر** کربانی نفع است و گفته شود **حق التیس** با در بنجوه است و ویران  
فاروق طبعی خوانند و آن مانند بلوط بود و دراز و گرد نیر می باشد و برز بیکد یک طبعات دارد  
و در میان آن میرست کویا مغو است و آن خوب نخله یاد آن وی بود و لون **حق التیس** غیر بود  
سبامی که بر سرخی رند و آنچه نیک باشد چون با شر بر سنگ ساسد سرخ رنگ شود و آنچه  
بد بود چون با شر بر سنگ ساینده سبز رنگ بود و آن است که بر کومی گیرد در شردان وی و  
صاحب مفوده آورده است که از خراسان حاصل شود و این خلقت بغیر از شاکا و در هیچ  
موضع دیگر حاصل نمی شود و گویند غذاء آن کوسندار باشد و مخلصه و سبب آن این سنگ  
شکم وی سدد و برین سبب است که اتمام فاروق طبعی خوانند و گویند در زهره وی باشد و این

خلقت آنچه محقق است در شیردان وی بود و وی بغایت غرور بود و با طراف بر بندد گویند  
و گویند چون بسایند سرخ رنگ و سبز رنگ و زرد رنگ می باشد و اس زکما بسودن معلوم شود  
و لون آن چون سیاهی رنگ بر سرخی آمیزی نیکوتر بود و در شام مانند آن سنگ می سازد از رنگ  
دانایان مشکل فوق تو اسد کرد امتحان وی آنست که سورن با شس سرخ کند و بروی نهند اگر  
مضوع است چون سوزن در وی فرو رود و دود سیاه از وی بر آید و اگر ح التیس است دودی  
زرد که نوک سوزن را زرد کند و چون و بر آب یا نه بسایند و بر کوندگی مار حلا کنند در حال خورد  
و از مردن ایمن شود و سودمند بود جهت کوندگی جانوران و سمها نباتی و حیوانی و معدنی خورد  
و حلا کردن بغایت ضعیف دل و بدن و نوبه باه بغایت سود دارد و شربتی حمت کوندگی جانور  
و دفع سمها دوزد و جهت ضعف دل و نوبه اعضا شربتی دایمی بود و هر کس که وی هر روز نیم  
دانه بخورد این باشد از همه آفتا و زهره و محو در مزاج را نیر سودمند بود بسبب آنکه نخا صیه عمل  
میکند نه بطبیعت و طبیعتی بغایت کرم بود **حق الحیدر** دو نوع است یک نوع **حق الحیدر** و یک نوع  
و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی گیرند و آنرا با زهره و باد زهره و مار زهره خوانند آنچه از مار  
مانند و شبندی بود که در قنار افعی بود و در میم افعی نبود و چون از گوشت جدا کنند نیم بود از زهره  
بوی رسد بیند و مانند **حق النمر** و خطوط روی بود و آن باشد که بدون مار ماند خاک تری آن  
باشد که سیاه رنگ بود و مولف گوید امتحان وی جان کند که بر جاده صوف سیاه یا نلند یا کبود  
سیاه کرد اند و چون بمالند سیاه شود و سفیدی نماید و آن نوع که **حق الحیدر** بود لون آن  
زبر جدی و سیاه رنگ و خاک تری رنگ بود و بسکال نلین مربع بود و از یک متقال دو متقال  
بود و مولف گوید امتحان وی آنست که چون در میان آب لهو اندارد در صحن صحرای که آید روانه  
گردد و هر نوع کوندگی که از نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و ماهی که کوندگی  
افعی را نافع بود تعییش کردن و جالینوس گوید چون بسایند و بیاض مانند نافع بود و گویند هر دو  
نوع بر سر زخم بخند **حق هندی** نوعی از شایخ است پیارس شاد هندی گویند خون که از



قطع کند و بواسطه رسود دارد و چون بیاشامند کند کی عقب را نافع بود **حجر البوار**  
 سنگ بلور چون بر کسی بندد که در خواب تپسد بگوئد **حجر حدیدی** خامان است  
 و صندل حدیدی خوانند و آن دو نوع بودند و ماده و صفت آن در خامان گفته شود **حجر**  
**الرحا** بسیار سی سنگ است که گوشت خشک بود چون گرم کند و سرکه بروی ریخته بخار آن منع  
 چون رفتن کند و در مفاصل گرم **حجر الدیک** سنگ است که در شکم و حوض و بند و بجهت ارباب  
 و کوجک تر بود بلون آبکینه شفاف بود بزرگ را کرباب بنشیند و آن آب بکسی دهند که سخت  
 تشنه بود سود دهد و غم و اندوه ببرد **حجر المشان** سنگ است که در مثانه آدمی باز دیدنی شود  
 و گویند چون سخی کنند و در سنگ مثانه بپزند و جالینوس میگوید که سنگ کرده بپزند  
 و گویند چون سخی کنند و در چشم کشند سبزی ابل کند **حجر النار** حج الام خوانند و حج الزاد گویند  
 و آن انواع است سبزه و سیاه و رخ و ملیح بود و طبیعت وی سرد بود بنهایت خشک و ارسطالین  
 اگر زنی دشوار زایید در فرقه بسته بران زن بپزند و سهل بزیاید و فوطن حادی و جمل و چون سخی  
 کنند مانند غبار و بر خازیر باشند خشک کند و پاک کرد و اند و همچنین بر ریش شخار و هر دلی که باشد و هر  
 عضو که باشد کال صحت آورد و ویرا بسیار سی سنگ است که خوانند **حجر الحام** سنگ است که در دیک حمام  
 حاصل می شود چون در ابتدا بر سر طاق نهاد کنند نافع بود و زایل کرد و بهترین معالج سر طاق که  
 رحم پیدا شود اینست **حجر البقر** در مصر فخره البقر خوانند و آن جاور هر ج و کا و زهره  
 خوانند و در میان زهره کا و بود و گویند در شیردان کا و سبزه و سنا فی می باشد آن خوانند  
 با در میر است در عمل و بلون مسمم بنا در زهره کا و آبی در زهره کا و گویند می باشد آن خوانند  
 زرد نه تم مرغ بود خسته و بشیرازی انرا اندر خوانند چون سخی کنند و آب بعضی از بقول طلا  
 کنند بر حجر و نمک نافع بود و در ریشها و چون مقدار عدس سوط سازد با آب صبح ساقی جهت دفع  
 نزول آب بنهایت مفید بود و چون سخی کنند و بشراب بپزند و بر موضعی که سبزی بود طلا کنند  
 موی سیاه بیرون آورد اگر سبب آن ارغله داد الشعلیه و بر من و بوده باشد اما موی سفید سیاه بکند

و مولف گویند بنهایت کم بود و بادیه سرد را سودمند بود طلا کردن و خوردن **حجر البنی**  
 غلا فطش خوانند یعنی بخی و این اسم بدان سبب بوی نهاده اند که چون با آب بپزند نیرازی  
 بیرون آید و لون وی خاستری بود و طعم وی شیرین بود چون با آب سخی کنند و عصا  
 وی در حلقه قلعی کنند و هر زمان که خواهند استعمال کنند و طبیعت وی معتدل بود و در قوه مانده  
 شاد دانه بود و چون در چشم کشند منع سیلان فضل از چشم بکند و ریش چشم را نافع بود و در  
 ابتداء ورم گرم طلا کردن سودمند بود و نفث دم و خشونه مژگان را نافع بود **حجر علی**  
 سنگ است که چون بپزند رطوبت آن بنمای شیرین بود و بنوع شاد دانه بود و طبیعت  
 وی مانند حجر البنی بود در همه حالات **حجر شقق** سنگ است که بلون زرد بود و از بلایا و نوب  
 خیر و بدترین آن بود که زرخوان رنگ بود و زود ریخته شود و شکافه و توپر تو بود و قوه آن  
 مانند شاد دانه بود اندکی ضعیف تر و حجر البنی و حجر شقق علی در قوه مانده بکند که اندامی  
 در وی عارت است که در ایشان نیست و حجر شقق چون بشیر زیان بپزند و در چشم  
 کشند ریش چشم را زایل کند و خشونه مژه و سوزش چشم و بهترین مداواة این زخمها است  
 که گفته شد **حجر قبطی** سنگ است مصری بنایت است زرد در آب حل شود و کا زران  
 کتان بدان شویند و جامها و در موم روغن کنند و ملها که در بدن پیدا شود و در شافها چشم  
 استعمال کنند و جهت نفث دم و اسهال مزمن و در دمانه چون با آب بپزند نافع  
 و چون زن کوزه بر گیرد نافع بود جهت خون رفتن دایم و لون آن سنگ سبزه بود و تیره بود  
**حجر الیهود** سنگ جهود خوانند و آن سنگ است مانند زیتون و آنجه برک بود نزدیک  
 نجایه که بود تر بود و خطوط بسیار بروی بود موازی یکدیگر و حجر زیتون نیر خوانند و گویند  
 از طلا شام خیر و و بعضی دراز بود و گردنیر بود و بهترین وی زیتون شکل بود نافع  
 جهت سنگ کرده نیم مثقال آب گرم و جهت دیک مثانه مملک سبیل و اگر آب یک تریزه لعقی  
 کنند همین عمل کند و **حجر البور** را نافع بود و لیکن مضعف معده بود و موافق وی سود و زیانها  
 میرد



واسی کوبید مضر است بپرز و مصلح وی عمل است و هر حکیم کوبید مجر بودی را چون  
 خون خفاش سخن گفتند و در چشم کشند موی مژه که زخمه باشد بر ویاد و موی ابرو و موی سبیل  
 چون بروی مالند و جالینوس کوبید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود و مصلح آن تخم کرس  
 بود و فوس کوبید خون متعدد قطع کند **حجر الیشب** حجر الیشب خوانند و اهل مشرق بوفلو  
 خوانند و یونانی اسطر نوس معنی آن کوبی بود و نوعی از وی طرمینون خوانند و آن جندیک  
 بود بهترین وی کوبید معده را نیکو بود لغایت جالینوس کوبید اگر قلاده از وی بسازند  
 که موازی معده بود و در گردن اندازند معده دمای را نافع بود و دیستورید و کوبید که بران  
 بستن جهت دشواری زادن و بر بازو بستن جهت نفع بود **حجر الرخام**  
 طین تمویلیا است و گفته شود **حجر الدم** شاد رخ است و گفته شود **حجر المني** دو نوع  
 است یک نوع لاژوردی بود و یک نوع سرخ بود لغایت چون دست بروی مالی اندازد  
 چوب است و طبیعت آن گرم و خشک در اول سهل سودا بود و سهل قویتر از حجر لاژوردی و معده  
 را بد بود و چون مغسول بودی و غثان نیارد و اگر مغسول بود متقی و منقی بود مغسول وی  
 که در وی است بدن را از خلط سودا پاک کند و روح را از دود سوداوی و دفع باغم بکند و  
 پاک کند اما معده بد بود و مصلح و اینسون نوزد پاک کند و معده از وی نیم درم تا نیم  
 بود و بدل وی جهت دفع اخلاط سوداوی یک وزن و نیم حجر لاژوردی بود **حجر النمر**  
 که از لنگه حاصل میشود و در باب نون در صفت بود گفته شود **حجر الحماطی**  
 دیستورید و کوبید به چینه خستین و ستوک خون نکرند در افزونی ماه و شکم وی را بشکافند  
 دوباره سنگ بایند یکی یک یکی بر نگه دار و ان و در پوست ایل با پوست کوساله بپزند  
 مثل از آنک خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع بند و بفرمان خدای تعالی صرع از وی زایل شود  
**حجر النور و حجر الروشنایی** هر دو مرشیتا است و گفته شود و اگر  
 کوبید حجر المغناطیس سارس سنگ آهن کوبید چون بسوزانند دانه بود در عمل

و منفعت و بهترین و سپاه بود که بر غی مایل بود و بیخ خطی در وی نبود و جذب آهن  
 کند و هر چند زیاده تر بر بای نیکو تر بود و جالینوس کوبید گرم و خشک بود لغایت اگر کسی را خجسته  
 در شکم مانده باشد چون با شراب شامند جذب آن بکند و بصحبت خود بیرون آورد و مسهل کوبید  
 غلیظ بد بود و معده را مستعمل از وی نیم مثقال یا یک درم بود و کوبید چون در دست گیرند در دست  
 و تشنج یابس که اندک از آن خوانند سکن کوبید و اگر بر جراحی که از تنگی نه هر دار بوده باشد  
 بر آنکند سودا دارد و حال صحت رساند و مغناطیس چون بوی پیروی رسد دست شود و زخم  
 آهن و بازو چون در خون کوبید یا بریزند از تیر کرد **حجر الاحمر** سنگیت بلون است و کوبید  
 بوزن دایکی کشنده بود و از حمله محوم قباله است و تشنج کوبید نوعی از الماس است **حجر**  
**مشوبه** کلس است و گفته شود **حجر الحريرة** بسا است و گفته شد **حجر النمر** العنقا  
 و **حجر النمر** جاسد و آن التکت است و گفته شد **حجر الطود** حجر الدم است و گفته شد **حجر**  
**البهت** حجر النمر است و گفته شد **حجر القمر** براق القمر و زبد البحر خوانند و اسر و سفالین خوانند  
 یعنی زبد القمر و بیویا کلسینطی خوانند و افزون سالس از بهر آن خوانند که در شب در افزونی ماه  
 یابند در نبل و عربی آن سنگ سفید شفاف بک بود و چون بایند و مصروع دهند نافع بود  
 و اگر از درستی بیاورند که بر غی دهد بر آور کرد و اگر بر مصروع بندند شفا یابد در نال نفوس  
 نفوذ یافد نگاه دارند **حجر جشی** دیستورید و کوبید این سنگ سبز باشد و صاحب منافع  
 کوبید بزردی زرد و جالینوس کوبید ماسد شب بود چون بایند مانند شیرازی بیرون  
 آید و زمانه لغایت بکزد منفعت وی آنست که شبکوری و ورم چشم و درد آن و قوه آن  
 زایل کند و ناخن و ناریکی بر د و جلای بی تمام بدهد و مولف کوبید پارسا اندک سنگ ماسد  
**حجر الاسفنج** سنگیت که در میان اسفنج می باشد و حصار اسفنج کوبید و دیستورید و  
 و رازی کوبید با شراب شامند سنگ مثانه بریزند و جالینوس کوبید سنگ کوبه بریزند  
 و قوه آن ندارد که از آن مثانه بریزند **حجر النماطیس** سنگی است که چون بایند مانند  
 بود







در خاکسته شود و صفت تو بال آن در بایک گفته شد و آیین سرخ کرده اگر در آب اندازد یا  
شراب بیاشد شکم بندد و ریش روده و ورم پسر و بیضه و استرخا و معده و سلس البول  
در درد معده و نافه بود و باده را قوه دهد خاصه آبی که آنکه آن آسن تافه در وی می اندازند و از  
دو صحن خوانند و ماه اکبر بگویند و بکند کی سک یو به بغایت کمال مفید بود و وقتی که نداند  
و براده آهن چون در شرابی که زهر باشد اندازند مجموع زهر را بخورد و آن شراب چون  
خورند در شکم سخت و خشکی در من و در کسر آورد و در او آوای شیر تازه با بعضی ادویه  
قوی کند بعد از آنکه در روغن بیاشد و روغن بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر اندازند  
یکدم مغناطیس بچرخند و امراق دسمه و روغن کاو و در خواص آورده اند که برادره آهن بر کشند  
که در خواب دندان خایه دیگر بخاید **حدج** حنظل باریسیده بود که منور بیز باشد حدج  
مرغیت که بشیر از کور کور گوشت وی ساد خورد که عفونت در بدن بنداند و فون وی چون  
بانه کی مسک و کلاب خلط کنند و ناشتا بیاشد تا شامه نفع بود و زهره وی در سایه  
خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند بایک حل کنند و کسی که حیوانی مودی کرده باشد مانند  
عقوب و افی دیگر که در کان اگر زخم از طرف راست بود سه میل از آن در چشم حب کنند و اگر از طرف  
چپ بود در چشم راست کشند بغایت نافع بود و از مردن خلاص باید بغوان خدای تعالی حمل  
این سخن گوید و نوع است سرخ و سفید نوع سفید حمل عری خوانند و بیونانی مولی و بپار  
صندل داخ و ورق آن مانند ورق سد بود و کوچک و کل و مانند کل با سیمین سفید بود و مطلق  
وی خوشبوی باشد و بسیار با ساسا خوانند و نوع سرخ حمل عامی خوانند بسیار سی سفید  
گویند و بشیرازی نیونند و هزار سفید نیز گویند و مولف گوید که آن نوعی از سداب کومی است و طبیعت  
حمل گرم و خشک در سیوم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد معده و کمال طلاء کنند و چون سخی کنند  
و زهره مرغ و زهره بکند و زعفران و آب را بماند در چشم کشند قوه با صره بدهد اگر کورند حمل  
ما دو قطه قلات دود حبس را بیرون آورد و تو بلخ را نافع بود و عرق النسا و وجع درک  
چون طلاء

چون بطول کند بآب آن سودمند بود و سینه و شش را از بلغم پاک کند و باد که در روده  
بود تحلیل دهد و نافع بود جهت سردی دماغ و بدل و لیکن سدر و صداع آورد و مفتی بود  
و مسک و مصلح وی صاحب گویند از آن ربوب فواکه ترش بود و صاحب تقویم گویند  
وی قوفه و دار حسی بود جالینوس گویند نافع بود جهت فالج و لقوه و شنج سرد و عله کرده و مثانه  
و مهمل ماسود او بلغم لزج بود و حیض بول براند و تنجیح وی سودار اینک بود و تحلیل کند  
و فون سوداوی صافی کند و محرک جاع بود و فوهای آورد و بول حیض براند قوه و این واقد  
گویند سودمند بود جهت عاشقان بکری که دارد و گویند اگر دوازده شب پیانی شرب  
یکشغال و نیم سفوف از ناسوده عرق النسا را نافع بود و دیستورید و مسک و در پیاها  
در آنها و عرق النسا را نافع بود و فالج را عظیم سودمند بود و بدل آن بوزن آن فردمانا یا تخم  
سداب بود اما حمل عری سفید بود که انرا بیونانی مولی خوانند و سی و ناند بلیکوس بود و فون سخت  
و بار و عن ایر سا فورجه سازند و وزن خود بر گیرد افواه و رحم بکشد و حشفت عکوب  
خوانند بسیار سی که گویند و این انواع است و طبیعت وی معتدل بود در حراره و تر بود در اول  
و گویند سرد است و گویند گرم و خشک در دوم منفعت وی آنست که چون بردارند طباطبائی  
برویانند و اگر موم روغن سارند که آب کند خورد آن داده باشند و بر بوش که بر روی  
شود ببالند زایل کند و معده و رها صلب فون بدان طلاء کنند زود تحلیل دهد و بول براند و ریش  
روده را سود دهد و بلغم بیرون آورد و اگر بآب کک بشویند شب را بکشد و خارش زایل  
کند و چون کورند و رها صلب را تحلیل دهد و چون بر سوختگی آتش ضا د کنند نیکو بود و طبیعت گرم  
دارد و چون با شراب بیاشد شکم مدد و رازی گویند باده را زیاده کند و کرده و مثانه را  
تنجین کند و کندی بول را زایل کند و با ادرا بول آن بتن بیرون آورد و خجاستی که در وی است  
و مصلح وی آنست که در زخم منهر کند و تو ابل و ابازیر لطیف بر وی ریزند و صاحب مناج  
گویند مفتی بود خاصه کومی گویند موله سودا بود و مصر بود دماغ و مصلح وی روغن بود و صاحب  
نوع



گوید معنی بود و مصلح وی مصطکی بود یا سینه **حرا** شاخ در دل بری است و گفته شود خضر  
 ایشان است و گفته شد **حریا** ابرسم است و گفته شد **حرا** الشیاطین **آط** طلال  
**حرف** حب الرشاد است و بر بانی مغلیا تا و بعونه ثناء و بیاری تخم سبندان گویند و تیره  
 بزرگ و شب خیزکی نیز خوانند و بیونانی قودامومن و حرف ایض را اسفند اسفند خوانند و خردل  
 سفید گویند و حرف بابل را بزرگستش خوانند و حرف دو نوع است یک نوع ورق آن پختناغ  
 مانند یک نوع بود که دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود و یک نوع سرخ رنگ بود و از آن سفید  
 اسفند سفید و خردل سفید و حرف سفید خوانند و حاره وی کمتر اسرح بود و بهترین و فی  
 بود و طبیعت حرف گرم و خشک بود در سیوم و گویند در اول درجه چهارم منفع و محلل بود و  
 که ریزد نگاه دارد خوردن و طلا کردن یا آب آن سرش و درم بلغمی و دملها را نافع بود و  
 و جهت عرق النسا خوردن و ضاد کردن و همت ربو و غلیظی سبز خوردن و با عمل طلا  
 کردن و ریشی که انداخته اند و استر خاد جمع اعصارا نافع بود خوردن وی و چون بر  
 کندگی جانوران ضاد کنند نافع بود و بیکش و بیند از بویه البته اشامد و خود بر کفن  
 و چون دود کند که نکان بزرگ برود و بر ریش شد و قویا آب و نمک با بدن نافع بود و چون  
 بجمجم سخن کنند و آب گرم بیاشامند طبع برادر و قویا بکشد و حب القز بیرون آورد  
 و باد که در روده بود شکند و بریان کرده شکم سدد و بر حوران نافع بود حاصه سخن نگارده و  
 سردی کردن نافع بود و بریان نگارده شکم را بر و بلغم لرج از روده قطع کند و چون سخن کنند  
 سفوف سازند بر صحران نافع بود و چون با سرکه بر بقی سفید مالند سود دهد و چون با غسل  
 بیاورند و لعن کنند سرکه که از خلطی غلیظ بود سود دهد و بچینه در دهنلو که سده آن از خلطی  
 غلیظ بود سود دهد و چون سخن کنند و با عمل بر خشک طلا کنند یا با صابون نمک را ابل کنند و  
 را حال اول آورد و چون بر کندگی عتب ضاد کنند نافع بود و ورق آن چون خشک شود  
 کم بود و چون تر بود از قوه تخم کمتر بود بسبب طوبایقی مائی که دردی است و وی معده را اندوه

سینه مضر بود و بجهت بندازد و مصلح وی نبات و نیکو بود و بجلاب و بدل وی خردل  
 و تخم ترینه بود یا تخم جویر و خردل **حردون** مانند سوسمار است و طبع آن سرد است  
 طبع و رل بیونانی اثر اسالامند را خوانند و از جمله سدم قناله بود و خوردن آن و مهران  
 خواص آورده است که دل خردون چون در خرقه سیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته  
 شایا بد و جالینوس گویند خون وی چون در چشم کشند روشنی میفراید و دستورید و سس گویند که  
 خردون و عصابه چون زمان بر روی مالند بشره را بغایت نیکو بود و صافی گرداند و ماست صفتی  
 بود و بهترین بشک وی سفید بود مانند اسفند سفیدی و شیرازی اثر اسرکین مارک فانی  
**حریا** خاما لاون خوانند بیونانی و بیاری آفتاب پرست گویند و خون وی چون طلا کنند  
 که بر چشم می باشد بعد از آنکه بر کند یا بشند و بیکر زرد و گوشت وی سم قاتل بود و بیضه وی قاتل  
 بود که در حال کشد و مهلت نهد و دوا پذیرد و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد  
 مانند کسی کنند که در ارج خورده باشد و در صفت در ارج گفته شود اما معالجه کسی که بیضه وی خورده  
 باشد باید که سرکین باز در شراب بپزند و قی پاک بکنند و بدن را بروغن کاه و مالند و سروی بخاک  
 نیکبند کنند و انجیر خشک مشک و جنطیانا روی بدهند تا خورند **حرب** طلع است و گفته  
**حرفقان** ریح النصار است و در مشغار گویند و آن سرد است و گفته شود **حرف الماء**  
 سیسنباس قودامین نیز خوانند از هر آنکه طعم قودامومن بود و آن حرف است این  
 نبات است که در آب رود مانند قز العین چون تر بود گرم و خشک بود در روم و چون خشک  
 شود گرم و خشک بود در سیوم و ورق وی نخته و خام بول براند و اگر بر شور لبثه ضاد کنند  
 بشب و بر وز بشویند زایل کند **حرجوان** حرجل خوانند و آن ملخی است که بال ندارد  
 و سبزه بود و چون بکینند و با نخته نمک و کشد و خشک کرده شراب بپاشد که نیکو خوب  
 را بغایت نافع بود و باید که کس نبود **حرا** و خراة نیز خوانند و آن زود است و دنیارو  
 حلقه نیز گویند و آن دو نوع است بری و دبستانی از آن بری مولف گویند نوعی از سداب بری است



بشیرازی گویند و طبیعت آن گرم و خشک است معده بود و طعام مهضم کند و باد را غلیظ  
 بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و کزندی جانور را نرساند و در خاصه عرق بول باشد و تخم  
 وی مشهور بر زوفا بود بشیرازی انرا میرک کازرونی گویند و در دانه گفته شود اما حواذیر  
 آورد و قاطع منی بود و شکنی آورد و مصرود و مصلح وی مادر بود و بول وی  
 سداب حراره بتانی درق آن مانند ورق کوفتی و کول این جنس خری مانند  
 و طعم آن نزدیک بطعم رازیانه بود و تخم وی سبز رنگ و خوشبوی خوش طعم نزدیک تخم  
 بشکل و جامه محسن بشیرازی انرا مودوسک خوانند و باد را بشکند و معده را نیکو بود و کز  
 وی از حوابی کمتر بود غذا سقیم کند و خاز را بکشد و کز و سبز رنگ است و سخن  
 کرده بود و غمنا و مجاری بول پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را سودمند بود و طوطی  
 آن پاک کند و جهت بواسیر هیچ ادویه از آن بهتر نبود خوردن و ضاها کردن و اگر دانه  
 اکل وی کنند از بواسیر معنی باشد و حسل نخیت که از طرف شام و بیت المقدس  
 می آورند و سفیدی تیره رنگ بود و چاه سیاه می بل بود و دانه از وی نافع بود جهت  
 عقرب و جهت کندی دار رنگ درم تا یک مثقال تا چهار مثقال است اما دانه مشکل  
 بغایت سود دارد و مر یا قلن نیر گویند و گفته شود دریم حراز الصحر از بحر  
 بیارسی کل سنگ گویند و آن جبرست بر مثال لعل که بر وی سنگ پیدایی  
 و حراز از آن میگویند که زحمت خراز که از قوبا ضاها کردن بغایت سود دارد و در  
 زبان و بر قانرا سودمند بود خشک شکوینج و شکر هیچ گویند و بشیرازی خار سوه گویند  
 و بیارسی خار سکه یا صنفی بر او و در مغرب حص الا میر خوانند و بوی بود و ستانی  
 بود و بهترین وی ستانی بود سبز تازه و طبیعت وی سرد است با عذال و خشک است  
 در اول گویند که مست در اول گویند معتدل است در گرمی و سردی و عیسی گویند که گرم و  
 در دوم و منبج و بلین بود و بر ورمهای گرم ضاها کردن نافع بود و برش در آن و غنود

زابل کند

زابل کند و چون عسل خلط کند و عصاره وی در دار و ماهی چشم سودمند بود و در شانه  
 و عصاره بول و قولنج را نافع بود و سنگ کرده و شانه بریزد و ماه را زیاده کند و  
 بیفزاید و در دراز خشک بوی جهت کندی افعی چون بیا شامند و ضاها کنند بغایت نافع بود  
 و چون با شتر یا شامند جهت دفع ادویه قناله نافع بود و طبیعت وی حامی که بزرگ  
 بود و منبت بند کشد و گویند مضر بود و مصلح وی روغن بادام بود و بار و غن  
 تازه **حشیشة الزجاج** بسیار کانی ابکینه خوانند رازی گویند قاضی بود  
 رطوبت بکند و مسکن اورام بلغمی بود و عصا آن بواسیر را زایل کند و سرکه کس را نافع  
 بود و عصاره او با سفیداج بر همه و غلظت را گردن نافع بود و سوز خکی آتش میسبیل  
 و عصاره آن در کردن ورم نوزین را نافع بود و در موم روغن کردن جهت نفوس  
 نافع بود و بسیاری وی بحر و مزاج را صداع آورد و مصلح وی نبات و خشک است  
**حشیشة البرص** الی طریلا است و گفته شد حشیشة الطحال و حشیشة دویه  
 نیر گویند و آن اسقوفند ریون است و گفته شود حشیشة الطحال عافت است  
 و گفته شود حشیشة بن در قطن یا بیارسی رقیق بگویند و در قوه نزدیک کشیده  
 و بهترین وی تازه و تر بود و طبیعت وی سرد تر بود و حراره نیش او بر ورمهای  
 گرم طلا کردن سودمند و عصاره تر وی جهت نفث دم نافع بود حشیشة خلیانه  
 و خشریون است و گفته شود حشیشة سقاقل است و اشتقاق نیر گویند و گفته شد  
**حصاة الاسفنج** و الاسفنج است و گفته شد حصاة سارسی غوره کوسندلی  
 دیگر کجی که خوانند طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم و گویند سرد در دوم  
 و خشک در سوم و چنین گویند سرد است در اول و خشک در سوم جهت صرا بغایت نافع  
 بود و حراره بشکند و معده و جگر را نافع بود اما مولد باح و معض بود و شکم بیند  
 و مصلح آن کلنکین بود و صاحب نفوس گویند مضر بود بالات منی و مصلح آن نیشون



و عمل بود و بدل آن ریاس با حمض اترج اتحاص و بر سر است گفته شود حوض  
بشیرازی خلل گویند و آن انواع است یکی هندی و شندی بهترین آن جهت و همای بود  
و جهت موی هندی نوعی است که در شیراز و ورق و دوماه و یک سارند و روتایا  
انرا اصل مشک خوانند و آن استعمال ایشان است و لیکن طبیعت خلل مکن معتدلست در گرمی  
و سردی خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول هندی را تحلیل و قبض از کمی کمتر بود  
و صاحب مغزده گوید که هندی اقوی بود در همه حالات و خفض هندی عصاره فیدرج  
و مکی عصاره نباتیست یکی گویند مصنوع است نافع بود جهت مجموع ترخام چه از روده  
و چه چون که از زمان آید جهت قاعده و مجموع و ریهها قاعده و مجموع و ریههای همیشه  
کلف و ریشها و دهن و دبو و گوش نافع بود و چشم کشید روشنی بخواند و تاریکی را  
کند و شقاق معتدل و سح را بنایه مفید بود و چون بدان عود که حاق را زایل کند و چون  
کود بر کبر قطع سیلان رطوبات از رحم بکند و نفث دم و سرفه چون آب باشد  
دارد و بر قان سیاه و در کسب رضا کردن و خوردن نافع بود و بدل آن بوزن آن فیدرج  
است یا فرو و صندل مساوی صاحب تنوم گوید سبزر را غلیظ کند و مصلح آن جاما و مصطک  
بود و مقدار شترتی نیم درم بود حفا و بردی است گفته شد جلب فریقه خوانند  
شمکه گویند طبیعت آن گرم است در آفرجه اول خشک در اول از رطوبتی فضا خالی نبود  
و گویند گرم و خشک بود در دوم منبج و ملین بود و آردوی و ریهها و بلغمی صلب اندونی و غیره  
تحلیل دهد و سینه و شکم و خلق را نرم دارد و سرفه و ربو و عسل و تنفیل سود دهد و باه  
زیاده کند و بادها بشکند و بلغم لزج را سینه بیرون آورد و بواسیر را سودمند بود و آرد  
وی با نظرون بر سبزر رضا کند نافع بود و اگر شش از طعام با مری خورد شکم بر آید و چون  
با سبب باشد شکم بر آید و حطها بد که در روده بود بیرون آرد و چون تحت بود عدا  
بدید و او را صاف کند و چون سبزیان بشویند و از زایل کند و لعاب وی بار و غن کل شقاق سرد

۶۴ دافع بود و سوختن آتش و آردوی و ریهها را نرم کند و در طلاء کردن با دود و جهت کلف نغایه  
سود دهد و چون طبع آن بیاض باشد بعضی را اند و شیشوی چون کورند در دشت و جگر و سردی  
ممانه و جلدن بول و در درم که آرسودی بود سود دارد و صاحب تنوم گوید محلل و نرم  
بود و مصلح آن روغن قسطیل بود **حلزوف** نوعی از صدف است در صفت و دغ و  
شیخ و صدف گفته شود و انواع آن طبیعت ضعیف محروث است و محروث را انجان  
خوانند و راف خوانند و طبیعت را بیارسی اند و خوانند و هندی مشک گویند و بشیرازی کشت  
کنند و آن دو نوعست منتن و طبیعت منتن مسخ تر بود و کمتر و طبیعت آن گرم است در اول  
درم چهارم و خشک در دوم و بهترین آن رنگ صافی بود و چون بکند از لون آن بسبیدی  
و آنچه معشوش بود سبزر رنگ بود و آنچه لوی تیز دارد منتن خوانند و آنچه لوی او تری کمتر  
طبیعت خوانند و چون با سبب بیامیزند و در چشم کشند و روشنی بخواند و در ابتدا نزول کشند  
اگر باشند از نزول آب تب ربع را بنایه مفید بود و مادها بشکند و چون بسته که در اندر بود  
تحلیل دهد و بر داء الثعلب نافع طلاء کردن نافع بود و ثانی مساری و عودها چون با سوم روغن  
کند و بالند نافع بود و با سبب که بر قوما طلاء کردن نغایت نافع بود و چون با آب بکند از ریهها  
خلق اصافی کند و ما انحرک بر قانو نافع بود و مقوی باه بود و چون با سبب که غرغره کشد خلق  
از خلق بیرون آورد و بر کوندی سک دیوانه نماید یا با شیر یا با خطیانا اشا میب نغایت سود  
و چون با ریت بکند از ریهها بکوندی عقیق و ریتا مالند سودمند بود و اگر با شراب و فلفل  
و سداب بیاضا کند از ریهها نافع بود و با سبب که بکند از ریهها بکوندی عقیق و ریتا مالند سودمند بود  
بکند از ریهها نافع بود و دفع زهرها حیوانات بکند از ریهها بکوندی عقیق و ریتا مالند سودمند بود  
و مقدار نیم مثقال استعمال بود و بولای حیض بر آید و بکند از ریهها بکوندی عقیق و ریتا مالند سودمند بود  
نهند نفوط عام آورد و اگر بار و غن زینق کشته کشند و چند روز بکند از ریهها بکوندی عقیق و ریتا مالند سودمند بود  
مالند زن و مرد لذتی عجیب باشد و اگر در سوراخ دندان نهند در دساکنی گرداند و اگر نیم درم



از وی باب لبان اکل حل کسد و با ادویه که محک طبیعت بود بیا شامند فعل وی قویتر  
بود و قطع اسهال که از رطوبه بود و خلطهای لزج بکند و اگر نیم گرم از وی نیم گرم کینخ  
ما شامند و بدان ادمان کسد فاج و حدر را بغایت سودمند بود و در درم فاصل سرد و بوی  
و مفصل را نافع بود و حب القرح را بکشد و مضر بود بجر و معده و اسهال کوبید مصلح وی اسحق  
است و صاحب قنوم کوبید مصلح آن جوز و ابویا و فرفه و بدل آن محروث بعد از آنکه آب بوشاید  
و صافی کند بوزن آن حلیفه زو فرا است و حایر و گفته شد حلیله است  
لاغیه و صفت سه دو گفته شود در قاف حلیله و پنج حاضری است در صفت حاضری  
شود حلاق الشعر نوره است و گفته شود حلال و حلال بلبل است و گفته شد  
حلیله سور بخان است و طبیعت آن گرم خشک است در دوم و کوبید در سیوم نافع بود جهت  
نقرس در درم فاصل و در زانو و رانها و متوی بدن بود و مهمل بکم بود و طبعها غلیظ و حب  
الفرع و کرمها بکشد اما سبزه غلیظ کند و مصلح وی کاشنی کثیر بود **حماما** اما مون و امین  
کوبید شیرازی و ملوک کوند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و کوبید در سیوم و آن دو نوع است  
یکی نوع مشهور است که شیرازی ملوک کوند و نوعی دیگر ماسد بوسپا و شان است خوب وی از  
و کوجک و عذرا یک و حب و کمتر از آن زمینی بود و از منی خوشبوی منضج و در مهاد کوم بود و  
بر پشانی صماد کند در کسر ایل کند و چون با باد روج بر کوندکی عوب صماد کند سود  
و درم چشم که از گرمی بود و رخم احشا چون باریت صماد کند بغایت سود بود و در  
رغم خون فرجه از وی کوبید بر کرم و در طبع آن نشیند سود دهد و نقرس را نافع بود و کسی  
کرده وی با جگر وی معلول بود چون طبع آن بیا شامند نافع بود و سده جگر یکشاید  
بر اند و مقدار عمل از وی دو درم بود لیکن مصلح بود و سکر و از جمله سکر بود و فضا  
نوع کوبید مصلح وی ضد لکلاب بود و اسحق کوبید مضر بود معده و مصلح آن تخم کرف بود و  
و نیاد و بی کوبید بدل بوزن آن اسارون با بوزن آن و ج با بوزن آن خوب و سهل کوبید بدل

ان ذره بود **حمز** سندی است و گفته شد حماض الایوج در صفت اترج گفته شد  
**حماض بری** بود و بستا بود و بری را سلق بری خوانند و آن شیرجلی بود اما  
خاک زیر زمین است بود و آنرا یونانی طوطاق انویون کوبید و شیرازی پنج  
انرا طعمی خوانند و در نفوس و مفاصل طلا کنند نافع بود و سرفه صغری را سود دهد  
و بستانی را بشیرازی ترشینک خوانند و مانند کاشنی بود ورق آن و در وی  
موضعی بود و در طبعی فصلی لزج و بکثر است تا بود ترش طبیعت آن سرد و خشک بود  
در دوم و تخم وی سرد بود در اول و در وی بعضی تام بود و در بابیه در صفت بزرگ گفته شد  
و اگر تخم وی شش از کزیدن عروب ما شامند و عروب کزد هیچ زحمت بوی نرسد و در  
ان چون بزرگ شکم بر اند و چون بزرگ و بازیت بر مان کنند و کشر خشک اند که زین و او  
انرا دانه بر وی بزنند شکم سدد و غیر بر مان کرده بحج که از روده و ممره صغری بود  
سود دارد و خشکی نباشد و قطع فی بکند و غشیان صغری ساکن کرد اند و دفع غار  
بکند و آرزوی کل خوردن بر د و کزندی عروب نافع بود و چون با شراب بزرگ و بیا  
منضج کند در دندان ساکن کند و چون با شراب بزرگ و بر خاز بر خاد کند و بیا  
نافع بود و چون بر جوب مالند صحت یابد و اگر سح آن در کردن شدند خاز بود دفع کند  
سحق کند و زن خود بر کید قطع سیلان رطوبت کس از رم بکند و اگر با شراب بزرگ  
و بیا شامند بر قان زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و اگر یک مثقال از سح وی بکوبند  
و باریت سیب بزنند و بلسند سح را و اسهال و موی را بغایت مفید بود **حماض**  
در اب روید و ورق آن در ازانی کشت بود و نزدیک ورق کاسی و ساق وی کوجک بود  
و بر سردی تخم سیاه رنگ بود که بر خی اند و طعم وی مانند طعم حاض بود شکم براند  
چون کت کزندی و تخم وی چون سح کسد و با شراب سا شامند تخم بر د و نفس را فرس دارد و  
نوحش را نایل کند و خفقان کوم را بغایت سود دارد و غشیان دفع کند و مفید است و تخم

الماء



بصلاح آورد و چون بنزد و بر اعضا مانند خارش زایل کند و تخم آن و ورق آن بخشد  
 درد دندان ساکی که داده و بن دندان محکم دارد و اگر ادمان اکل آن کند یرقان زایل کند  
 حاضی لایب است و کفشد حاضی البقر حاضی است و کفشد  
 حاضی نهری حاضی است و کفشد حاضی لایب حاضی است و کفشد حاضی لایب حاضی است و کفشد  
 حاضی لایب حاضی است و کفشد حاضی لایب حاضی است و کفشد حاضی لایب حاضی است و کفشد  
 خود کویند سپید و سرخ و سیاه و کرمی بود و کرمی بود و کرمی بود و کرمی بود و کرمی بود  
 زرد و ستانی غذا نیکو دهد و سیاه بقوه تر بود در افعال و کمتر آن سفیدی بزرگ  
 بود و طبیعت آن کرم و تر بود در اول و کویند خشک و زوال طبیعت نرم دارد و بول  
 براند و منی سفید و باده برانکند و بعضی براند و مفتوح بود و لون نرانی و صاف گرداند  
 و در دشت را سودمند بود و نمشهر دو ورمها کرم را سود دارد و روغن آن  
 قوبار از ابل کند و آرد آن ریشها پلید و سرطانی و خارش بدن را نافع بود و تنبیه وی  
 درد دندان را سودمند بود و ورم بن دندان و او را ضایع کند و غذا شش پدید  
 زیاده از همه چیز چون از آرد وی و شیر حیاتی سازند و طبع خود سیاه سنگ کرده  
 و اگر از بول از همه خود زیاده کند و فاجع و مر ضها سرد و در مفاصل که از رطوبت بود  
 نافع بود و باده را زیاده کند بغایت تا حدی که چهار یا بان مثل کاوش و اسب نر چون خود  
 سیاه کای علف بد مند قوه باده ایشان زیاده شود و سده کرده بکشاید و قوه  
 سرکه فویساند و مجنه بکشد و بامداد بنامش تا کورند و صبر کنند تا نیمه روز کرم  
 آب خویساند و مجنه خام کورند و آب آن بپاشانند نباتا انعطاف تمام آورد و  
 قوه دهد و در کرم خاصه موجود است که بجا موت کردن به این فصلت بود اول  
 آنکه طبعش ملایم بود و منی بود دوم آنکه کثیرا بعد از یوم آنکه مولد ریاح و تنوع بود و غیر این  
 و دارویی که جهت قوه باده خوردن که این فصلت داشته باشد و آن کوه است و زرد تخم  
 مرغ

مرغ بمرست اما خود کسی که قوه مثانه و کرده داشته باشد بغایت مفید بود و کوه سیاه  
 که سوزد و اولی آن بود که میان طعام خورد و مضره وی کم شود و خنک شش و صدام را نافع  
 بود و کوهی جانوران واد و بیاد کشنده و جرم خود ثقیل بود و معده و مصلح وی همچون کل بود  
**حمیرا** ابو جلیس گویند و آن شجاری است بر جل احامه نیر گویند و گفته در الف  
 حمیرا اصل شام است و الثور است از قول صاحب مفرد و صاحب مناج  
 گویند حمیرا است که آن نبات تخته است و صفت هر دو گفته شود حمیرا  
 خوانند و آن کشتان است و گفته شد **حمیرا** افرد است و صاحب جامع گویند از قول  
 اسحق بن عمران که حقیقستانی است و در شام حقیق بنطی گویند و نبات وی بغایت سبز  
 بود و کل سعد و تخم وی مانند تخم طبع و طبیعت وی کرم و خشک بود و در دوم اصحاب بلغم و نافع  
 بود و سده دماغ بکشد و از بلغم بود و زکام تر را نافع بود و وسیع گویند کرم و تر و خشکتر از  
 ارشام سفوف بود و غیر او گویند قوی دل بود و تخم وی برمان کرده بار و غن کل آب سرد جهت  
 کهن نافع بود و صاحب مناج و صاحب تقویم گویند سرد و خشک بود در اول حراره معده و جگر ساکنند  
 چون طبع وی بپاشانند یا با جلا یا با کفکس و جگر و معده را از اخلاط بد پاک گردانند و بسیار  
 مثانه را بد بود و مصلح وی کنند و اما بود **حمیرا** بیارسی کوثر گویند کوهی کرده را نیکو  
 بود و منی سواد و خون و طبیعت وی جالوس گویند کرم و سرد و رطوبت بسیار دارد و فاجع و لثوه  
 و استرخاء بدن را نافع بود و کرمی که در زنده بپاشد بر پای وی نجوع نکند و در موضع کزندی  
 نهند نافع بود بغایت و سر وی مجنه یا بر بسوزند و سخی کنند و در چشم کشتن را بکی شبکوری  
 و در خواص این زهر آورده است در هر خانه که کبوتر باشد از خدر و فاجع و سخته و جوره  
 و سیاه است این باشند و این خاصیت در وی است و دیسقوریدوس گویند خون و ریش  
 و شغافین و جام خون کرم بود و چشم کشند جراح که در وی بود زایل کند و خون جام و ریش  
 معاصه قطع رعاف که از ریح بود بکشد و بعضی بغایت کرم بود و کبوتر کج بکشد و

صاحب بلغم و نافع  
 صحت از جگر است و شش را  
 صحت از جگر است و شش را



آن بود که باب غوره و کشنیر با مر که بنزد و چون خورد بعد از آن مغر خیار از جی آن خورد تا تخم  
 حارس حمان املی صاحب مناج کوید کرم و خشک بود در سیوم و صاحب نفوم کوید  
 از قول اسحاق که کرم و تر بود خاک تر کشت و جروی بازیت بر شغاف که اگر با بود بماند  
 نافع بود و خاکستر جروی بازیت بر خازیر نمناغ بود و جدام را سودمند بود و کوید  
 وی و جروی چون بنزد و در طبع آن نشیند کوازی که از شکلی بود بغایت سودمند بود  
 وی بریان کرده باشد تا خورد صرع را نافع بود و بول وی در دوده را سودمند بود  
 و در خواص آورده اند که بر پوست پشانی وی چون بود که بیدار نشد دیگر ترش و کوید  
 جگر کوشی وی چون خورد کوید که کوید دیگر نگیرد و در خواص آورده است که کسی را عقرب  
 کوید باشد با و از بلند در کوشش کوید که عقوبت را بگریزد و اگر کوید بر خشت نشیند در دازوی  
 زایل گردد و در دوزخ را در کند و اگر پوست پشانی وی باره مصرع با خود بکاه دارد یک ساله  
 تمام صرع از وی زایل شود البته و در خواص این زهر آورده است که چون خمر و سک را عظیم  
 ناخوش آید حمار وحشی ساری فر کوید که بنزد و این زهر کوید که بنزد و این زهر کوید که بنزد  
 کردن صحت چشم نگاه دارد و منع نزول آب بکند و این زهر کوید که بنزد و این زهر کوید که بنزد  
 او چون فریه و جوان بود نزدیک بود بکوشش ایل و عسل غلیظ بود به وی بر کلف طلا  
 کند سود دهد و چون بار و غن قط بکوشش آید جهت در دشت و کرده که از بلع بود و بار  
 غلیظ نافع بود زهره وی داء الثعلب و دالی مالیدن سودمند بود و گوشت وی چون بنزد  
 باب و نمک و در چنی و زخمل و مرق آن بیاض اند و گوشت جوب آن خورد در دماغ  
 و باد غلیظ را سودمند بود و گوشت وی بسیار خوردن عمد در معده و بطن بیدار کند  
 آن بود که از وی آن عوارضات میسر چون شرمه ران و تری خورد و امثال آن حنظل  
 علم خواند و تخم وی پیسند خوانند و موی کیت و بشیراری گوشت فواتند و بیکانی حوز بهر وی  
 دیگر خربزه رو باه خوانند و زرماده بود ماده سفید است و در دشت بکشد جدا کند سفید  
 بود

بود بهتر بود و پوست وی باید که زردی بود که بسفیدی مایل بود آنچه بگوید زرد بود  
 و اگر در دشت حنظل که یک حنظل شش نبود آن کشیده بود و آن بزرگی دو حنظل بود و بهتر  
 وی سفید کشیده سفیدی بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشکت در دوزخ و بوجا کوید  
 گرم و خشکت در دوزخ و کندی کوید سرد و تر بود و وی بحلل و منقطع بود در دماغ و اعصاب  
 و عرق النسا و نفوس سرد را بغایت مفید بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و تخم وی سه سال  
 غلیظ بود از معاصر و اعصاب میل مرار اسود و اصغر بود و قویج زنجی بکشد و در  
 وی صرع و مالینویا و وسواس داء الثعلب و داء الحكة و جدام را سودمند بود و خاصه چون  
 خط کشد مانند انیسون و انیسون و نمک هندی و صبر اسقوطری و ابارج فیه و حنظل کوید  
 حقه کند بجهت در دست از دوزخ تا چهار درم شاید و مره سودانی خام بیرون آورد و تخم  
 آن شربتی نیم درم بود با غسل و با او پیه دانی و نیم بود و باید که بغایت سختی کند و صلاح  
 وی بکثیرا کند و صرع وی سودمند بود کوید که افی و عقوبت خوردن و طلا کوید و حکایت کنند  
 که اعزانی را خوب موضع بگریزد و در دوزخ از وی بیاض میدد در حال صحت یافت و در حقه  
 جهت کوید قویج داشته باشد سود دهد و کور کردن بکیرند حنظل و سر آن بگریزد و تخم  
 بیندازند و در روغن زیتون بر کنند و سورخ آن تخم بگریزد و در آتش بنزد با خنجر و شمشیر  
 بعد از آن بگریزد و بر موی آید سباه گرداند و بکشد که زود سفید گردد و صبح و شام کوید که  
 وی چون کوشش است نافع بود و کوید که افی و حنظل باید که در کرم و کرم و کرم و کرم  
 اسهال کند که اسهال دوی آرد و مضر بود بعد و مصلح آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن کوید  
 آن حمله و چهار دانگ و زنی آن قنار و کوید و زنی آن حمله و چهار دانگ و زنی آن قنار  
 حنا بهتر آن بود که بغایت سبزه بود و در حال فربه باشد و طبیعت آن گرم و در دوزخ  
 طبع وی سودمند بود و جهت و سوختگی آتش و نافع بود جهت شکستگی استخوان و زنی  
 دهن و در دوزخ جهت خنق کشد و نیم شغال چون بیاض منقوش بکشد و از دوزخ

است باغدان ال و کوید که شست در کوید و کوید  
 و بعضی کوید که در دشت در اول و خشکت



وی آنست که چون کس را ابتداء آبله کند خپایاب بپوشند بر کف پای وی نهند این باشد  
از آنکه چشم بر آید و این بر بست و صبح و اگر کرم وی یک با عل بپوشند و لعق کند دماغ را باغ  
سودمند بود و در خواص این زهر آورده است که چون حنا مسکه بپوشند و بزناخن نهند و بر آن  
کنند نیکو گرداند و اگر بای را بوی خضاب کند شب بول آنکس سرخ رنگ بود و مفرد بود کحت  
چون بیاشامند و مصلح آن کثیر بود چند قوی شیرازی آنرا قوی گویند و بسیار  
دیو است گویند و بری و بستانی بود و چند قوی بری درق و جفا فو اند و بیونایی  
لو طوس باغیرس فو اند معنی آن چند قوی بری بود و از آن بستانی طریکس فو اند و بهترین  
وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند  
در سیوم کلف را نافع بود و روغن وی در درمها سال را سودمند بود و در دانهش عصاره  
بستانی با عل سفیدی که در چشم بود را بیل کند و بری و بستانی صرع را سود دارد و استفا  
بول و حیض براند و روغن وی جهت باد که در اعضا بود اگر طفل در حاکم آید چون بروی مالند  
زود که کند و اگر در طبع وی نشیند همین عمل کند و تخم وی هیچ باه بود و اگر آب بول بکشد و غریب  
رشد در ساکن کند در حال چون بر عصبی سلم برید لرغ و وجع پیدا کند و چون عصاره  
وی سقوط کند صداع آورد و چند قوی خناق آورد و زرد حلق و بدادای آن کشند و  
کامی و کاشنی کند حنا لغو که شجار است و ابو خلسا فو اند و گفته شد حنا قشیش  
جوار الصحر است و گفته شد حنا مجنون و سم است گفته شود حنط کند بود بهترین  
آن بود که میان صلب و پس بود و فریب باشد و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه بد بود  
طبیعت آن گرم بود و معتدل بود در تری خشکی چون بگویند و بر کزندی سبک دیوانه نهند  
نافع بود و چون کاهند و بر دمایمل نهند یکشاید و روغن وی قوما را زایل کند و وی کترین  
عدا با بود آنرا حنط و میده جندروس فو اند و خالون نبر که گفته شد  
جی کباب و ج است و گفته شد جوز هندی مرغ است و گفته شود جوز و

۶۸ اگر فو اند و توز فو اند و آن درختی است که پوست وی زرد بود و کل وی گرم بود در درجه  
سیوم و حک بود در اول و وق وی ضعیف تر از کل وی بود و وضع وی کرم بود و تخم وی لطیف تر از  
ضع وی بود و آنرا سرد و فو اند و ورق وی چون با سرکه بپاشند صرع را نافع بود و تقطیر  
البول را سود دهد و نمروی منع آب تنی میکند و شیخ الرئیس گوید وی لطیف و سخت کرم و یک شغال  
از نمروی عرق النسا را نافع بود و اسحق گوید یک شغال از نمروی عرق النسا را نافع بود و سحر  
گوید یک شغال از ورق وی بعد از طهر با سرکه سودمند بود جهت آب تنی حوم و حیرت گویند  
و آن تر هندی است و گفته شد حواری آرد کرم سفید بپخته بود و حوم و حیرت است و گفته شد  
حوران و حوران این هر دو اسم خرطون است و گفته شود حورمانه یعنی  
گویند و بیریانی طریکس و گفته شود حور اسفندانستان افرو است و گفته شد  
حید ما است و انواع آن بسیار است آنچه در تریاق مستعمل بود قرص افعی بود که از کرم  
افعی سازند و صفت و منفعت در مکتب گفته شود حیوة الملوکی قطان است و گفته شود  
حی العالم ابرون فو اند و معنی ابرون اخی ابد یعنی همیشه زنده و هرگز وی سفید و همیشه  
سبز باشد و ششها بر فو اند و بعضی گویند بستان افرو است و بعضی گویند کحل است  
و این هر دو خلافت است آنچه محقق است نوعی از ریاحین است که در نیزه بسیار با یک  
و دایم سبز بود و حی العالم دو نوع است کوچک و بزرگ و در بقع و کرم و کرم نوع است  
یک کوچک بود و در جای بسیار آید و بن دیوارها و کومها و قضاوی کوچک بود  
یکشاه شش نبود و ورق بسیار بران بود و بقدر یک و حب بود و کل وی زرد بود و قوی  
ماسه نوع بزرگ بود و بستانی بود و کومسی بود و قدوی درازی یک کز بود و بستنی است  
بود و معتدل بود و طبیعت آن سرد است در سیوم و خشک در اول هر دو نوع  
کوچک و بزرگ نافع بود جهت ورمها کرم و بر کز و سینه کرم طلا کردن سود دهد و چون تنبا  
یا با سوتی بر حمره و غلصا که کند و ریشها پلید نافع بود و ورم کرم که در چشم پیدا شود و ورم  
آتش



آتش و نقرس بغایت نافع بود و آب وی مقدار نسبت درم بیاضا مندهست سده که در چکر  
وزهره باشد و مهمل صغرا بود و مبرد و جهت کزندی رتیل بغایت نافع بود و چون آب  
بارو عن کل و سر که بر سر نطولی کند سود دهد در دسرا و جهت اسهال و ریش روده نافع بود  
و چون با شرباب باشد منده کرم در از میرون آورد و چون زن خج بر کبر و قطع سیل و رطوبه  
رحم که مزمن شده باشد بکند و اگر در چشم کشند در چشم را سود مند بود و حده دم را ساکن  
کند و صغرا و قوه بدن بدید و دلیقورید و کوبند و سیوم بقل محتاج برده فراندند و بعضی  
طیلاتون خوانند اهل روم ابیر خوانند و این نوع میان سنگسنانا رویرو طبیعت و کرم بود  
و مفرح جلد بود و چون بایه کن بر خنایر ضا کند جلیل دهد و جی العالم مفرور بزر و مصل  
وی طین ارمنی بود و حدق است و گفته شد **باب الخاق خائق النمر**  
صاحب مناج کوبید خابق النمر و الذی یسمی قابل النمر و الذی یسمی و در صفت قاتل النمر  
کوبید قوه کتبه خابق النمر و صغر برین دو تقدیر ازین دو اسم و اهتبه آن یکی سهوا باشد  
انج محقق است گفته شود خائق النمر نباتیست که در بیلک و یوزو کرک و سک و فوک و غیر آن کوبند  
خاق شان بکیرد و بدان سبب خاق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به بیلک که ویراز و در  
بکشد و آن نوعی از از میرون است تحقق اگر چه بعضی کوبند استیل است و بعضی کوبند خرق  
سیاه است و این دو قول خلافت و انرا اونیطن کوبند و طبیعت آن کرم خشک در جوامع  
خائق الذی یسمی قاتل الذی یسمی خوانند و در قوه مانند خائق النمر بود اما مخصوص است به بیلک که  
وی راز و در ترمی کشد و میخان که خائق النمر مخصوص است به بیلک خائق الذی یسمی مخصوص  
بکرک و آن تحقق خرق سیاه است و طبیعت آن کرم خشک در آفر سیوم و چون کوبند  
و بر کوشش خام افشاند و کرک کور در بید خائق الکلب قاتل الکلب می خوانند و در عمل  
فعل می کند بکیرد زیاد ترا اسک را زود ترمی کشد و وی سم است هر حیوانی را که دنبال  
داشته باشد و آن از سده و ستان خیزد و انرا اداراتی کوبند و گفته شد خاتم الملک

ساد و اوران است و گفته شود **خاملاون** صاحب جامع جوا است و صاحب  
کوبد نوعی از از میرون سیاه است صاحب جامع کوبد خاملا اسم از میرون است و انگفته  
که اسد الارض از میرون است سهو کرده اند اسد الارض جوا است و گفته شد و خاملا اسم از میرون  
و بسبب اشتراک اسم سهو کرده اند و مع صاحب کوبد از قول بعضی از متاخران که اسد الارض خاملا کوبد  
مالی است که آن از میرون است پس بدین تقدیر قول صاحب جامع معتبر تر است و حالما کوبد  
و کالیون نیز کوبند خاملاون لوق معنی لوق سیاهی سفید بود و بعضی اشخیص کوبند و به بیلک  
اداد و در الف گفته اشخیص امیض و اسود خاملاون مالس اداد اسود است و آن خالیون  
است و کالیون نیز کوبند و آن خائق النمر است و گفته شد خاملا و میونا فی معنی از میونا  
و آن از میرون است و گفته شود انواع آن خالید و میون و خالد و میون نیز کوبند و آن دو  
نوع است کوبند بزرک آن عروق الصغراست و کوچک آن میران و معنی خالید و میون و  
الخطانی بودن سبب این اسم بوی نماده اند که برستوک چون بچه وی در شبانه نایبنا کرد  
ما در برود و شافعی از امیران بیاورد و در شبانه نایبنا کرد و در فرمان خدای  
و این از حواطی است فبار که له اح الحالتی خاملاون خطر رومه است و گفته شد و  
بپارس کا کل خوانند و در خندروس طبیعت و منفعت وی گفته شود خاملا میلن یا بوخ است  
و گفته شد خاملا نیطس معنی آن میونا فی صنوبر الارض بود و آن کا فیطوس است و گفته شود  
خاملا در یوس خاملا در یون نیز کوبند و معنی آن میونا فی خان الارض بود و آن خان کوچک  
است و اقلی خاملا بزرک و گفته شود خا و لنجان سرودار و کوبند و آن فولنجال است  
و گفته شود خامشه شیطرح است و گفته شود انواع آن در شین خمد بر انجمن  
بشیرازی شترک خوانند و با صغما فی خاکش و به تبریزی سوارون و بترکی مراش و  
نیکو ترین آن سرخ خلوقی رنگ بود شیرین و طبیعت آن کرم و تدر بود شری را سود مند  
بود و اصحاب سودارا و چون با شیر و نبات بیاضا منده بون را فیه کوبند و کون نیکو گرداند



جباری بیاری خود کوبد و شراری مان کلاغ و آن نوعی از ملوکیه است و گویند ماهویه  
بستانی است ملوکیه بری نوعی از ملوکیه بقله الهوده و ملوکیه گویند و آن نوعی از طی  
است و بری لطیف و خشک تر از بستانی بود و طبیعت وی سرد و تر بود در اول گویند  
معتدل بود در گرمی و سردی و گویند بکین در وی است معتدل بود و گویند گرم و خشک  
و این قول دور است و ورق وی چون برگ کزندی زنبور و نخل ضاد کند نیکو بود و قوی خام  
و ورق بری نافع بود بازینون بر سوختگی آتش و جره چون بروی طلا کند و طبع وی چون نان  
در آن نشیند صلابه رحم نرم کرد اند و معتدل و ورق وی چون بایج وی خوش نیند نافع بود  
جهت نه هرگاه داد و میا کشند و برگ کزندی رتیل ضاد کردن نافع بود و بول بر انداختن  
وی چون خلط کند ما تخم جند قو قایدی و با شراب بیا شامند در دمنه ساکن کرد اند و  
ورق وی بنزد و برد و میل نمند و در مهیا که اجتناب بشکافتن بود بکشتن و باد و باران  
آورد و بدان حقه کردن کزندی روده و معتدل و رحم را سودمند بود و آنچه بستانی بود  
معد را بد بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جهت خستونی که در سینه و شش  
و مثانه حادث شود سودمند بود و اگر ضاد کند و در مهیا گرم ساکن کرد اند و وی نافع  
بود جهت سرفه که از خشکی بود و خستونی سینه و بول بر انداختن و ورق وی چون کزندی  
همچنان خام و با اندکی مک ضاد کند بر ماصور که چشم بود پاک کرد اند و گوشت بر ویانند  
و چون ضاد کند بایکیز بر سر ریش که سبب آن از تری بود و سبوسه سودمند بود و چون بر  
گزندی عقب ضاد کند خاصه چون باریت بود و کل وی نافع بود جهت قرحه کرده و  
اشامیدن ضاد کردن و قضبان وی نافع بود جهت اوده و مثانه و شکم نرم دارد  
و نوعی از جباری بری بود که مهمل مره عام بود تا حدی که گاه باشد که خون ساید  
خون بهترین آن بود که از کدم آفت نارسیده با کوبیده بود و نان سبزه و  
دشوار از شکم بیرون آید و تخم در وی زیاده بود و مولد ریا ح بود و سده جگر و سنگ کرده

تولد کند و شکم بندد و نان خشک سبز غلیظ کند و خون که از وی حاصل شود میل  
بسیار می داشته باشد و نان جواری بدن را فربه کند و نان که خاله بسیار داشته باشد  
زور از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه خاله آنرا کند و شمشیر باشد و نان فطر  
تخم در وی مایه بود از آنچه خیر داشته باشد و نان خشک کس شکم بندد و نان نرم شکا  
چون بابت کند و نمک و بویا ضاد کند زایل کند و قویا نرم دارد و اصحاب قولنج را کوبد  
دهد و غذا اندک دهد و بدتر از انواع نانها بود که از کدم برزند و خوب و حکم و بویا  
تولد کند و مصلح وی ادنان و طما و است و البان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد  
و دیر مضم شود بسبب اندکی خاله و در گرمی معتدل بود و بدن را فربه کند و شکم بندد و سبب  
و اولی آن بود که نمک و تخم تمام داشته باشد و ما سفید مایه و طما حیات شور خورد و بعد از وی  
جواری و کدم وی میان سبب و شکار بود و متوسط بود در کثره غذا و قله آن وسعت معده و بطور  
آن و نزدیک سمید بود در شش و حال شکم بندد و اصحاب کدر را سودمند بود و معده  
قوی گرم را و دیر مضم شود و مولد ریا ح و تخم بود و سده و سنگ کرده احداث کند و مصلح وی  
زنجبیل و اطریفل بود و بعد از آن ما السل خوردن و حمام رفتن و خوابها در از کردن مناسب  
بود نان قوی تر بود و دیر مضم شود و مزاجها خشک را سود دهد و مصلح وی خبره شیرین  
بود و نان قوی تر بود و شکم بندد و مولد خلط غلیظ بود و مصلح وی شیرینی بود و نان آنچه بهترین  
آن بود که از بربخ سفید خوب و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا روده بد و شکم بندد  
و دیر مضم شود و مصلح وی روغن بادام بود و نان جو سبب آن بود که از جو تازه فربه برزند  
و طبیعت آن سرد و خشک بود شکم بندد و غذا اندک دهد و مصلح وی صبره و جو  
**خبر الغراب** اقوان است و گفته شد خبر القرد و لوف است و گفته  
شود **خبر المشایخ** کوز مریم است و گفته شد **خبر الحدید**  
بیارس ایم امن گویند و شیرازی هم امن و قوی تر از همه چشما بود و انرا افشوش  
خوانند



و بهترین وی بولادی المس بود باره تنگ و کوچک که روی شونه نبود و طبیعت آن  
 گرم و خشک بود در سیوم مخفف رطوبات بود و محلل و رمها گرم و سودمند بود جهت  
 خشونه جفی و مقوی معده بود و چون با شراب کهن بپاشند خون بسیر قطع کند  
 و منع آبسی کند و چون کوبیده ششم باره خون رقیق باز دارد و قطع سلس البول  
 بکند و سفلی را حکم دارد و چون بپاشند جهت شیر که درستان بسته بود سود دهد  
 و مقدار اکل استعمال بود و خشت اکید بر بقره مانند زنجار اکید بود و چون با کهن  
 بپاشند منع مضره دوائی که کشنده بود مانند از برون و از خوردن خشت اکید ممکن  
 عارض شود که از خوردن براده اکید و علاج وی همان کند که کسی که براده خورد یا سداوی  
 آن بود که مدبر کند صفت آن بکشد خشت اکید و سخی کند و در سر که انکوری فوس  
 چهارده شبانروز و بعد از آن خشک کند و سخی کند و باروغنی بادام بریان کند بعد از آن استعمال  
 کند و منفعت وی آنست که باده را زایل کند و ورم سبز را تحلیل دهد و معده و جگر و سوز  
 تر و اعضایی که محتاج بخفیف بود و قبض و تعطب البول و ترجمه اعضاء و مثانه را بغایت نافع بود  
 و بر خشت اکید در اطراف نلر کوچک بود و بدل غیر مدبر خشت الفصه ثقل نقره بود  
 و بهترین آن بود که سبز رنگ بود و قابض بود بغایت و در وی جذب و تخفیف بود  
 و سغفر در پسر نافع بود و چون در رحم کند منع خون از ناصور و بواسیر بکند **جمله الخاس**  
 در قوه نزدیک است بخشت اکید و سوس موخته اما ضعیف تر از سوس موخته بود خشت  
 الرصاص قوه وی ماسد رصاص محرق بود و طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت  
 ریش چشم و بدل آن استعداج رصاص بود **خترق افستین** است و گفته شد  
**ختم الملک** خوانم الملک گویند و آن طین مختم است و گفته شود خشت البقر است  
 زبل البقر است سارسی سوسین کا گویند چون بر ورمها غلیظ نهند محلل کند و خون بسوزاید  
 و بر سوراخ بینی نهند دریا کند تا خشک شود بعد از آن بر گیرند و دیگر تازه نهند چند نوبه چون  
 بر بای

منقرس نهند با خاکستر و زیت سودمند بود و بر کزندی زنبور و نخل بغایت نافع بود و  
 را بر آن طلا کردن سودمند بود و بهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد و چون خشک کنند  
 و بسوزانند و مستقی بپاشند بغایت نافع بود و اگر زن بدان بخورد زادن بر وی آسان  
 گردد و بچه مرده بیند از دود بچه زنده بکشد و در خواص این دهر آورده است که بر نائل نند قطع  
 کند **خدرق** عنکبوت است و گفته شد **خدا ع الرجال** بذر البنج است و گفته شد  
 خردل ابیض اسفند اسفید است و گفته شد **خروج الحمام** جوز جندم است و گفته شد  
 خرقی خلا است و گفته شود خروج بیماری بیابا است و بشیرازی کنند و بهترین  
 ری بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و گویند تراست و اسحق گوید گرم و خشک است  
 در سیوم سهل بلغم بود و قو لنج بکشد و قو لنج و قوه را نافع بود و صاحب مناج گوید  
 از وی ده دانه بود مشرو صاحب تقوم گوید شربتی با نخله حب بود و اعصاب را نافع بود  
 و هر صلابتی که بود چون ضما کند یا بپاشد مانند نرم گرداند و سخی حب از وی بخید کرده چون سخی  
 کنند و بپاشند سهل بلغم و مره و رطوبه مایی بود و قی آرد و غشیان باز دید کند و ورق وی  
 چون بکوبند و با سونق حلق کنند و ضما کنند بر ورمها بلغمی و ورمها گرم که در چشم بود  
 دهد فوانه و فواخام و نقوس در در معاصر چون ضما کند بغایت نافع بود اما خوردن  
 وی مضر بود سینه و مصلح وی کثیر بود **خراطین** ز غار گرم گویند و آن اعضاء الارض است  
 و در الارض نیر فوانه و آن گرمی است بود که در زمین نمناک باشد در شیب کل و طبیعت وی  
 گرم خشک بود و خشکی وی در درجه سیوم بود و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضما  
 کنند و سه روز ناکند بغایت سودمند بود و گویند در ساعت سود دهد و بایه مغانی جهت  
 درد گوش نافع بود و سنگ کرده بریزند اما مضر بود با عصاب دماغی و مصلح وی و عن  
 بادام بود و در بزرگی کردن قضیب اثری تمام دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و باروغنی  
 بکشد طلا کند **خربع** عصفراست و گفته شود و صاحب مغوده گوید نوعی از خوشفت است که



برنان و بری تا عیب خوانند **خونوب** بنطی فزوب کوبند و خونوب الشوک قضم  
قویش نر کوبند بیاری کور خوانند و اهل شام مغزی خوانند و بوعنی بنوب کوبند و گفته شود  
**خونوب** شامی ساری کورزه کوبند و شیرازی کبر کا زرونی کوبند و آنچه حک بود  
همراز تر نود و طبیعت وی قابض بود و سرد و خشک بود و خشکی وی در دروم بود و کوبند  
کرست در اول شکم سدد و با وجع شربنی و معده را نکند و ادرار بول کند خاصه چون  
با عتید العنیه برورده باشد و حالینوس کوبند چون تر نود سک نم کند و معده را بد بود و مع  
نشود و چون حک بود شکم بزند و بول بزند لیکس و بر مضم شود و چون نارسیده بود و نال  
را بد آن عالند محکم البتہ زایل کند و مقدار استعمال از وی پنجم بود و در فوس کوبند و غدا بدین  
و طبیعت بزند و ریش معده را نافع بود و در بار بیوش کوبند سودمند بود و جهت اسهال  
با فراط و قوه بدن برید و امعاء را پاک گرداند از اخلاط بلغمی فاسداً و مجفف اعصاب  
و مصلح آن لعاب دانه و نبات بود و صاحب مناج کوبند فایند ضروری کم کوبند و کوبند  
مصلح وی مالد العل بود و جلب و بول خونوب ماز و کی سوراخ بود بوزن آن کوبند  
طراشت و کوبند قرط بوزن آن **خونوب** مندی خیار حب است و گفته شود خرو  
مصری بخره فضا است و آن خونوب بنطی بود و کوبند قرط است و گفته شود خرد  
بهترین آن بستنی بود تازه فربہ سرخ رنگ و چون بکوبند زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم  
و خشک در چهارم و از خواص وی آنست که چون در عصیر انکور اند اند کمال خود نماید و بخوشد  
کوبند و در دماغ دارند عطای آورد و چون بر نفوس صمد کنند نافع بود و برداء العنیه  
سبیل خاصه بری و بر عرق النساء و در دس بر زوهر دردی مزمن که باشد چون  
فومند که جذب آن از عرق بدن بکند نظام بدن ضما کردن سود دهد و از کوروی  
کزندگان بکوبند و خوردن و قطع بلغم بکند و چون با موم که اخته باریت ساینند  
و بر روی مالند روی را پاک گرداند و در مهام مزمن و خازیر را تحلیل دهد و بغایت قوی

باکریت و کبچین بروی طلا کنند و بر حوب قویا ضما کنند سود دهد و مولف کوبند اگر کسی  
قویا داشته بود که باج خیر زایل نشود بکوبند و فدل کوفته و فنی که از حمام بیرون آمده باشد و کرباسی  
بانگشت بجد و بر قویا خاک فنی آلود کرد و بعد از آن فدل کوفته بر آن مالند زرد آب بسیار  
از وی روانه شود و صحت نماید و مجرب است درازی کوبند اگر کسی درد دندان دایمی داشته باشد  
کمی ورم بود چون سخی کند و بر دندان نهند عجایب بند و چون بر برص طلا کنند سود دهد و ضما  
کند بر سر جهت رحمت لینه غنایت نافع بود و سده مصفا بکشد و در در و ما و جهت  
شبکوی سود دهد خاصه چون بکوبند و در آب بنزند و با عمل در چشم کشند و چون با نوزد یک شیر  
بیا شامند کرم بکشد و اگر آب در گوش یا دندان چکانند درد ساکن کند و بواسیر بکشد از بند  
و با خنای رحم سودمند بود و باده را زیاده کند و تبها کهن زایل کند و بوقدر استعمال از وی  
دو مثقال بود و جودل بری خلطی بد از وی حاصل شود و بترکی انرا فنی خوانند و مضم شش  
و در دسر آورند و مضر بود بدماغ و مصلح وی آن بود که یا بادام و سرکه بپورند و باید  
که در خوردن غلک ممدی با وی اضافت کنند و بیا شامند و صاحب تقویم کوبند مصلح وی  
و کافور و کلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد بود و کوبند و وزن آن تخم شلغم  
خردل بری بلسان است و گفته شود خردل فانی نوعی از خرف است که انرا  
اسفند اسفند خوانند و خود کسغید کوبند و گفته شد در الف خرو خیر و کوبند و آن خیار  
است و گفته شد خرفه بر نان ابله و مشق خود را فاری است و گفته شد خرفه  
که بوست فی استعمال است و بیخ بکشد و کیمیا بلسان اکمل ماند و در ازای ساق وی چهار  
انگشت بود و خوف بود و بطعم از خرق سیاه تلخ تر بود و از بر وی ریشهها بسیار رسته  
باشد مانند اسارون و نوعی هست که آن ریشه ندر و املس بود و بغایت صلب بود و بهترین  
آن بود که سفید بود و زرد متفتت که شود و لعاب داشته و در حال زبان را بکشد بعد از آن  
بکزد و بوخت و طبیعت آن گرم و خشک در وسط درجه سیوم و فوس کوبند و خشک در دروم و فاج



و صرع و در مغاصل یا سودمند بود و متقی بلغم و اخلاط سرد بد بود و معده را پاک کند  
از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون زن خود برگیرد حیض براند و وی در شیا فاست  
جهت دفع تاریکی چشم استعمال کنند و روشنایی چشم بفرازد و اول آن بود که یک رطل از وی باره  
کند و در سه رطل آب باران خویساند سه روز بعد از آن بنزد تا دود آنک عاید و صافی کند و غرق  
ببندازند و در رطل صافی بر آن کنند و بخوشاید و کف آن بکشد و چون بخوام شربت  
فر و گیرند و شربت از وی ملعته بود یا آب گرم و این سالم بود و این کسی که بیاشام  
و اگر سخن کرده بود بیاشامند خطا بود و بوی آن بر ماع رطوبت بود و سرفه پیدا کند و اگر سخن  
کرده بیاشامند خطا بود و شنج و کزاز پیدا کند و فی آورد بقره و خاق باز دید کند و افراط  
کردن در آن آدمی را بکشد و مقدار استعمال از وی پنج طوبه بود و اگر کسی که وی خورد بود باز  
وی چون مرغ خورد ببرد و صاحب تقویم گوید مصلح وی دوع تازه بود و جلید و صاحب  
منهاج گوید مصلح وی مصلکی بود و مرد و ای کسی که خوق خورده باشد مرق مرغ کند و بوی  
خویش کسی که آن بیاشامد که معده وی خالی بود و از خوار مرغی آنست که چون  
و عمل بر شند و موش خورد ببرد و وی سم کلاب و خازیر بود و بدل وی جوز القی بود  
اما میزهرج خرق لیس و حافه وی زاده ارجا فیض بود و ورق وی بورق  
خیار ماند اما شکافه تر بود و سیاه تر و ساق وی کوچک بود و در شهادت باشد  
و بر کرم بود و پوست بنخ و می استعمال بود و وی در زنبها خشک بود و چون ویرا  
بشکنی از اندرون وی چون غباری بیرون آید و بهترین آن بود که میان فرمی و لاغری  
بود و بسیار کرم بود و اندرون کرم بچوب بود و لون بیرون وی سیاه باشد و از  
زکی خوانند و رطل الراعی خوانند و اینود یون و مایوس نیز خوانند و طبیعت وی  
گرم و خشک است در سیوم گوشت مرده خورد و با سکه بر بهق طلا کرد نافع بود و  
و دوسوس و مایه یار نافع بود و چون با موم و کند و آب زفت بار و قطع از بیابان

در و بر

و بر جوب مانند نافع بود و چون با سکه بر نهند و بدان مضمضه کنند در دندان ساکن کند و بخور  
کردن همین عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور برود اگر از آن انگور شراب سازند سهل بود و چون  
در دار و با چشم کند قوه با صره بدید و دفع سودا بکند از جمیع بدن و سهل صفا و بلغم نیز بود  
غلیظ مستفیع کند زیاده از ستمونیا و در علتهای مزمن که محتاج به داروی سهل بود مایه  
و شقیقه بنمایست نافع بود و مرق صفا و مرق سودا بر اند با سکه و شربت از وی نیم درم بود نیم  
مشقال با فودج و صقر و ادویه با مطلق کرم که معده را سودمند بود و بعضی در سکنجین خوب  
یا شراب شیرین بعد از آن جواب بنزد بلغم و مرق آن بیاشامند سهل بلغم و صفا و سودا  
اما مرق بود بکرده و اسهال بسیار آرد و باشد که خاق آورد و مقدار در درم شنج اصدات  
کند و مصلح وی در استعمال کردن چو قوه و کثیر بود و فطر اسالیون و صقر بود و بدل وی نیم  
آن کند ش نیم وزن آن با مزرهرج و گویند بدل آن کند شست و پوست بچوب کرم و بوی  
بدل آن نیم وزن آن مازیون است و چهار دیک وزن آن غاریون و گویند بدل آن کسک است  
خردا بیض خردا فارسی است و گفته شد خرنج مرغ دقلی است گفته شود خرنج  
الديك و الدجاج سرکین خردا مرغ بود و بچوب سرکینها سخن و مجفف بود و مصلح  
قولنج بود چون با شراب یا سکه بیاشامند و ترای فطر خاق بود با عمل و چون بیاشامند  
بوزن یک مثقال با سکنجین بلغم آورد و سرکین خردا سخن گویند و بکرند کی سکه دیوانه  
نهند سودا دارد خردا الفار سرکین موش بود کرم بود و بودا الشعلب طلا کردن سودا  
خاصه چون با سکه بود و اگر مالند و با شراب یا سکه سنگ کرده بریزند و اگر از وی شیا ف  
و کود کان خود بر گیرند شکم براند و چون بنزد و در آب آن نشیند عسر البول را نافع بود  
و اگر در چشم کشند بغیدی سرد و مرق بر ویانند و رطوبت فرنی پاک کند خردا الضفاح  
طوبه است و گفته شود خرنج بطح است گفته شد خرنج مقای نهایت سکل سنبل  
الطیب اطالون و کی سزی میل بود و سخ آن مانند سنبل بود و وی آن هم سنبل مانند و در طبع



و خاصیت نزدیک است به سبیل و در طبع وی اندک خلط بود و خرفه بقله احتمالی است و گفته شد  
خرفه نیش بر ما خور است و گفته شود که گوشه اش از انحراف است و گفته شود **خرفه طمان**  
گویند و هر طمان و گفته شود خرفه شتر است و گفته شود خرفه طمان نیتوم است و گفته شد  
خرفه میان خند است و گفته شد خرفه و لطیفترین خرفه طمان کرمی بود  
و طبیعت خرفه دو حک بود و جلاد منده بود و خاصه خرفه و خرفه طمان خشک  
سختی کنند و با میخندان تخم تر نه کوفته طلا کنند و کف نشانی را بکند و بر می ازان سازند  
و اجتناب از خوردن بصلح آورد و جوب و فرم بغایت سود دهد و خرفه تور و نفوس طلا کرد  
نافع بود و با سرکه طلا کردن بر قویا و جوب و حک و سعه و حصص سودمند بود و خرفه  
عضای رصینی دندانها جلاد دهد و خرفه مضر بود با عصاب و داغی و مصلح آن روغن بنفشه  
بود و مقدار استعمال از وی دو درم بود **خرفه** می خوری بری است بشیرازی اروانه  
گویند و طبیعت وی گرم و لطیف بود و سخن و باغ سرد بود و چون بپاشند سوء المزاج  
را نافع بود و ورم جگر و سبزر را و چون خور کنند بر بوی کهنه که باشد زایل کند و سخن هم  
بود و بخفف طوبانی که ازان روانه بود و ورم را باک کرد اند و نیکو و چون زن فورج از وی  
خود بر گیرد آبتن کرد و بر همان خدای تعالی و چون سخت کنند و با آرد بشیرند و بر جاک  
ضاد کنند کحل دهد و خفف جو راست و گفته **حسن** بیاری کامو گویند و  
بری بود و بستانی بود نازه بهن و طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گویند در  
دوم حراره معده را نیکو بود و خواب آور و بول براند و فونی که از وی متولد شود  
نیکوتر از فونی بود که از تنولی دیگر حاصل شود و میل سردی داشته باشد و جهت  
آب کردنش نافع بود و آنچه ناشسته بود در وی نفخ کمتر بود و آنچه شسته بود نفخ در وی بیشتر  
بود و اگر در میان شراب بدان تنقل کنند سستی کمتر بود و وی زود مضطرب نشد و نشانی  
و با سرکه استهلا و طعام باز دید کند و بر فانی را نافع بود و جهت ورمها گرم و بر جگر طلا

و برونی صاف کردن سود دهد و بخوانی زایل کند خواه خام خوردن و خواه تخم و قطع سیلان  
منی بکند و در چشم که از گرمی بود ضاد کردن سود دهد و تخم وی چون پاشند سودمند بود جهت  
کسی که احتلام بسیار افتد و قطع نشود جماع بکند و کامو بری لپین وی در قوه مانند لپین خشیان  
سپاه بود و قطع سیلان منی بکند مانند بستانی نیم درم از لپین بری مهمل گوسل می بود  
کوندکی عرق و دینا نافع بود چون بپاشند و کامو بسیار خوردن چشم را ضعیف کند و در ناری  
آورد و جوس را بتر کند و مصلح آن سلیل مرینه بود و اولی آن بود که کب فو یا بنوعه کشد  
از زیاده در چشم حکامد و کامو مغز بود ساه و مصلح وی کوفه و نفع بود **حسن الحار**  
شجارت است ابو غلب نیر گویند و در الف گفته شد **خرفه دار و خولجان**  
است و گفته شود خشیان سفید بستانی بود و بهترین وی نازه فربه بود و طبع  
وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و عیسی گویند و خشکست در دوم سودمند بود  
جهت سرفه گرم و نزله سینه و رطوبت معده و نفث دم و ماده دانه که فرو د آید از سبیل  
منی زیاده کند و مقدار در درم تا پنج درم استعمال بود و جوبی شکم بند و آب وی شکم براند  
و دی منوم بود و غذا انحراف دهد و مصلح وی سکن بود یا فید و صاحب تقویم گویند بسیار از وی مرفی  
شش در دو مصلح آن مصطکی و سنج بود و اسحق گویند پوست وی مضر بود به شش و مصلح آن مصطکی  
بود و پوست وی از دانه منوم تر بود چون بنزد آب آن بر سر ریزند و وی چون ضاد کنند بر شانی  
نحوانی را نافع بود و صبح و یون باب کوشانند تا نیمه یا زاید نافع بود جهت مسلول و کسی که شکم  
خلط غلیظ بود خشیان سیاه صاحب تقویم گویند بری بود و بستانی بود و صاحب مناج  
بری مصری بود و بهترین وی فربه نازه بود و طبیعت آن سرد و خشکست در سیوم و گویند  
در چهارم و گویند تر است در چهارم خاصیت کل وی آنست که ریشها چشم و اشی را بکشد  
و خشیان سببش چون بکوند خور و با شراب پاشند جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن  
که از گرم آید نافع بود و چون با آب خط کنند و بر پشت و صدغین ضاد کنند بخواند را را بکشد



و چون ضروری بود در دراز و با چشم استمال کنند سودمند بود جهت حراره جگر نایب بود  
و مقدار استعمال از وی نیم درم بود و بپزند و سکنجبین بپزند و خاکستر آن با روغن گل  
و سرکه بپزند و بر صدغین طلا کنند در در که از کرمی بود از حراره آفتاب سوزد و وی منوم و بخور  
بود و مضر بود و بشیرش و مصلح وی تخم رازیانه بود و صاحب تنوع کوبید مصلح وی روغن زیتون و ترش بود  
**خشخاش زردی** منغن افرو دس کوبیده و معنی آن خشخاش زردی بود و بر آن سبب بدین اسم  
خوانند که چون رسیده بود و بعضی از قلنا خوانند و نبات و و ورق وی و نمروی مجموع سفید بود و  
وی سهل بلع بود و در قوه و طبیعت نزدیک بچلینک بود **خشخاش قرمز** خشخاش قرمز است  
و خلاف آن ماست شاخ کاو بود بدین سبب و در ماقون خوانند و نبات و در کتب دریا مار پی  
بر نفوس طلا کردن بشیر نافع بود و چون سحر وی بخوش نید بآب سایه بازاید و طبخ آن  
بیا شامند سودمند بود جهت غلجه که از خلط غلیظ بود **خشخاش سحر** خشخاش سحر  
است و گفته شد که بچین علی جلک که از کوستان فارس خیر دار حد و  
در میان جوی طبیعت و کرم و خشک بود کرمی خشکی وی زیاده از عمل بود و فعل وی اقوی بود  
از عمل در همه حالات و بدل و وزن آن عمل و نیم وزن آن کربکسین کوبیده یک وزن و نیم  
**خشخاش** مقل است و گفته شود خشکار اردی بود که کاله از وی گرفته باشند  
حال شونیر سیار یون است و گفته شود خصیه بهترین آن خایه خورده بود و  
و نیکی و بدی خصیه کج بود و طبیعت وی کرم و تر بود و بعضی کوبیده سرد و خشک بود  
غذا این نیکو دید خاصه خایه خورده و منی زیاده کند و وی در شوزار معده بود خاصه که از حیوانی بود  
و مصلح آن انجدان و قوتیج کومنی و نک و صغیر بود **خصی الثعلب** بهترین و شیرین فربه بود که از  
وی بوی منی آید و طبیعت وی کرم و تر بود و اول نمرد و شنج رانافع بود و شمه جاج بر انگیزد  
و نموط تام آورد و مقوی باه بود عظیم و قایم مقام سفوف بود خاصه باشد و نموار شربه از وی  
یک مثقال تا دو مثقال بود و صاحب مغزده شربنی و مثقال آورده است و صاحب مناج کوبیده است

و صاحب معوم و صاحب مغزده

و صاحب مغزده که این بیطار است در جامع آورده است که آن سخی است در انجا قول صاحب  
مغزده معتبر است و بدل آن بوزن آن بوزندان است و بوزن آن تخم ترش و کوبیده بوزن آن تخم  
جرچر و بوزن آن بوزندان و نیم وزن آن تخم انجیر و کوبیده بوزن آن تخم است و دو وزن آن تخم  
جرچر و صاحب نفوم کوبیده معده را موافق نبود و مصلح آن عصاره انجیر و شکر است  
**خصی الکلب** سنجک فایده الثعلب و از دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند بکس بود و شکل  
اما بر رازی مایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود و یکی فربه بود و یکی لاغر و کوبیده نوع بزرگ و  
مرد خورد و فرزند نرینه آورد و اگر نوع کوچک زن خورد فرزند مذینه آورد و طبیعت وی کرم و تر بود  
و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل و مرهما بلغمی بود و ریشها و بید خورنده رانافع بود و قلاع  
را سودمند بود و نمک و ناصور کوبیده چون تر کورند ماه را زیاده کند و فون خشک کورند قطع  
شوه بکند و جایگزین کوبیده اگر نوع بزرگ کورند باه را زیاده کند و اگر نوع کوچک کورند منع آن  
کند بر خلاف بکس و وی منحن سینه و شش بود و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود  
**حصی** هر س حلیوست و گفته شد و بنونانی مار سوط فر خوانند **حصی الحی جیل**  
چون شک کنند و بکوشد و بیاض مانند نموط تام آورد و مقوی باه بود **حصی الی بل غایه**  
بزرگ و من شک کنند و باشد بیاض مانند نموط تام آورد و مافعی کوبیده است که در کبی افعی  
**حصی الحی** چندید استراست و گفته شد خضف خربزه نارسیده بود و شیرازی موی  
یک کوبیده **خصل اف درخت** مقل است و کوبیده مقل می است و گفته شود خطی بهترین  
وی سبر کومی بود کل وی سفید بود و انجیرستانی بود بود و الدوانی خوانند و بری شحم المراح  
و بنونانی الیا و کل و برا کثر المنفعه و اسد و طبیعت وی سرد و تر بود و کوبیده کرم بود با عذال  
و در وی کسین بود و انضاج و ارحا و تحلیل و برهق طلا کرد و با سرکه سودمند بود و وقتی که  
در آب نشیند و مرهما ظاهر تریم کرد و انداخ در بن کوشن بود و خا زیر و سلا و ورم  
بستان که از کرمی بود و ورم مقعد که هم از کرمی بود و در دغا صلی با پیه مرغابی طلا کرد  
نافع



بود و عرق النسا را سودمند بود و رسته و طبع نجس و بیاض سودمند بود جهت  
 عسر البول و قوطه امعا و سنگ کرده و خلطها خام غلیظ و عرق النسا و رسته خاصه خون  
 با شراب تخم باشد و خون با بیه بط یا مرغابی بکوبند و وضع البطم وزن کوبد بر کبد جهت ورم رحم و انجم  
 آن بغایت نافع بود و طبع وی تنها همین عمل کند و بخور وی بول با سرکه بکوشاید و بدان مضمضه  
 در دندانها ساکن کند و تخم آن خواجک و خواه تر چون بکوبند و با سرکه بر بیهق مالند زایل کند و چون  
 خطمی کوشاید و طبع وی برگزندی محل مالند سودمند و چون باریت و سه که بر اعضا طلا کنند دفع  
 کردگان بکند و دیسکوریدوس که در محار اعضا منکسر بود و متوی آن و سه درم از وی قوتنج و نافع  
 بود چون بیاض منقون جض فرود آورد و بول براند و جهت اخلاط سوداوی بغایت مفید  
 بود و صداع و شقیقه را ضا د کردن نافع بود و با آرد جو و غسل بر ذات الجنب فها کرد سودمند  
 و اگر در وی بالندگی زیت ضا د کند برگزندی جانوران نافع بود و بر سوختگی آتش مخمیر و خطمی  
 جهت سرفه کرم سودمند بود خاصه چون بآب کرم لعابی بکینند و با قند بیاض منقون و ورق  
 وی در ضادات ذات الجنب و ریم سودمند بود و پوست نجس و وی چون بآب بنه منقون و اعضا  
 صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک کند و بکوبند و بدان سروریش نیکو گرداند و بال کرم  
 وی یک جزو و آرد استخوان جزو و با سرکه بکوشند و پرورم قضیب صا کند کلل دهد  
 و صاحب مناج کوبد یک مثقال از وی قوتنج را نافع بود و چون بیاض منقون و موف کوبد و خطمی کوبد  
 جهت نفوس کرم صا کرد و با کلاب بغایت نافع بود و جهت سرفه صغراوی بغایت مفید بود  
 با نبات سنوفیاقن با جلاب کرم خوردن و اسحق کوبد منقون است و مصلح آن  
 عمل است و صاحب تعوم کوبد منقون است و مصلح آن اعضا و مصلح آن عصاره نرسک است  
 و بر آن کوبند خبازی است و کوبند بر خطمی منقون و فراست خطمی و سم است و گفته  
 شود خطا فی باری بوسه که خوانند و طبع دماغ وی و خاستروی و کوبد و کوبد  
 و خشک باشد آزار زبان دارد و مصلح آن عرق منقون و قوتنج بود و دیسکوریدوس کوبد و

بجز نخستین بوسه که مایه در افرونی بود و شکم وی بشکافند و سنگ بار در  
 شکم وی بود یکی یک رنگ و یکی مختلف رنگ از هر یکی چون در پوست کوساله بند دنیا کوسند کوی  
 بیش از آنکه خاک بروی شیند و در بازو معروق بندد ببار کردن وی صبح از وی زایل شود  
 و خوردن وی روشبایی چشم بیفزاید و اگر بسوزانید و خاستروی چشم کشد با صبر را فواید  
 و اگر بآب سل بیا میند و در چشم کشد بهتر بود و اگر بآب سل و سرکه بکشند و کسی که جوب داشته  
 باشد یا دانه بر اعضا در حمام طلا کند و شیشیت با عرق فرود آید بعد از آن آب بریند  
 نافع بود و اگر خشک شود و خشک کنند و در درم از وی بیاض منقون خاق را نافع بود و دماغ  
 وی چون بآب سل در چشم کشند در ابتدا نزول آب بغایت نافع بود و چشم وی چون سخی کشند  
 بروغن زیتونی و بر ناف زن مالند نزدیک نفاس سودمند بود و این بر هر خواهی آورده است  
 چون بکینند سر دو بوسه که نرواده و با شش بسوزانید و در شراب اندازند هر کس که آن شراب  
 بخورد مست نشود و خون وی چون بخورد زن و مسند چنانکه نماند ثنوه وی زایل گردد و شیخ الدین  
 کوبد سرکین وی چون در چشم کشند سفیدی برود و مجرب است و اسطوطای در منافع اعضا و حیوانات  
 کوبد زهره وی چون بدان سموط کنند موی سر و پیش که سفید شد سیاه گرداند و در زنان  
 هم سیاه کند پس چون خواستند سموط کردن و من برار شیر تازه کنند تا داند آن سیاه بکند و سرکین  
 وی چون بزهره کا و بیا میند و بر موی سیاه طلا کنند و مسکام سفید شود و خطای  
 حطمان است و گفته شد خفاش و طوطا خوانند بپارسی شش بکینند و شیرازی موش  
 کور و شریف کوبد چون بکشند و بزمار کوبد کانی پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند و چون  
 در روغن کیند کوشا سد آن روغن عرق النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت بکشد و کوبد  
 چون بزند و مرق آن بیاض منقون براند و در دورکی را سود دهد و خاستروی روشبایی چشم  
 زیاده کند و این زهر در خواص آورده است که جو کسروی در ظرفی مسین یا آهنین یا روغن زیتونی  
 بزند چنانکه مهران شود و صافی کشد و روغن بر داند و نفوس را لیدن و فاج قدیم و در درم  
 و بر بغایت



بغایت نافع بود و اگر زنی دشوار زاییده و وی در فرج زن بالند در حال بزراید و مجرب است  
 اگر دماغ وی در شیب بالند ماه برانگیزد و اگر آب بکوشاند نامر و شود و بر سوراخ قضیب چکانند  
 بول براند و اگر طبع وی در آب نشیند صاحب قلیج را بغایت مفید بود و دماغ وی چون  
 بسوزند و سخی کنند و چشم کشند و خیدی زیاد که در چشم بود زایل کند و سکن وی چون بر قیاط  
 کنند سود دهد و دماغ وی با آب نیاز چشم کشیدن سودمند بود جهت نردن آب و کس سوزگی  
 جامه آب پنهان کنند و کس را بخشد و دندان خواب نرود و خواب وی شوریده شود و اگر دای  
 چنین کشند عین عمل کند و اگر سروی در برج کبوتر پنهان کنند هر چند کبوتر که بود از آنجا نروند  
 گیرند و اگر در سوراخ موش نهند موشان بگریزند از آنجا خفج خود را بری است و در لام  
 صفت لسان گفته شود خلاصه مونی اذ حرات نکشد خلاصه بیار  
 بید کوبند و خلاف تلخی هراچ است و گفته شد و خلاف نوعی از صنف است و وضع وی از ورق  
 بیرون آید و بهتر بن دندان بود که در کنار چشمها بسته باشد و طبیعت وی سرد و خشک بود و  
 وی و ورق وی هر دو قابض باشند و آنک بگزند و در وی تخفیف بود و خاکستری در غایت تخفیف  
 بود در بستن خون بر وی ضاها کنند تر کرده وضع وی جلا دهند بود و خاکستری با سر که بر  
 و غماضها کردن نافع بود و ورم بستان و ریشها غلبه حراره که در ورم کرم بود و شری و این خون  
 آب آن در حمام بشویند بغایت نافع بود جهت مادی که اگر کوشش بود و روانه باشد و  
 برضی که بر حرقه زیاد باشند نادان نیکو بود و قطع خون رفتن بکند و وضع وی جهت ضعف  
 بود و آب وی جهت سدا بکمر نافع بود و یرقان و مقدار سحر از آب وی است درم بود و استی  
 کویض است بشرایف و مصلح وی کلان بود و خلایق است بیوفانی و گفته شود خل  
 بیاری سر که کوبند و ورم کوبند و از دو جوهر مختلف کم و سرد و سروی و غالب بود از گرمی و بهترین  
 وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و کوبند سرد است در اول خشک  
 در سیوم معده گرم را نیکو بود و اشتها باز دید کند و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد بکند

جون بیاشامند و بآن عضو بدان بشویند و بیا بپزند و بیا در آنجا شیند قطع خون بکند و  
 نهند در سرد نافع بود و خوردن وی مضمر را قوه دهد و اشتها طعام باز دید کند و صفراوی  
 مزاج را نافع بود و بدان مضمضه کردن دندان را محکم کند خاصه چون با شب یانی بود و بن دندان  
 محکم کند خاصه چون با کلاب نیم گرم مضمضه کنند و چون صوف ناشسته بدان تر کنند با سفنج و  
 بر جراحات نهند منع و ریشها بکند و ریشها که در بن دندان پیدا شود از همه و غله و جوی و  
 سوختن آتش و قوبا و بواسیر و خس خون با بعضی ادویه موافق این زحمات استعمال کنند  
 بغایت نافع بود و ریشها بپزند و خورند چون دایم بر که شونند زایل کند و چون شمشیر  
 بدان تر کنند و بار و عن کل بر سر نهند در دسره از حاره آفتاب بود زایل کند و بخاروی  
 تحلیل دهد و کرانی کوشی که در گوش بود بیرون آورد و وطنین زایل کند و اگر در گوش چکانند  
 کرم آن بکشد و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند  
 سم آن و اگر بدن گرم شد بر که بر بدن موضع نهند بغایت سود دهد و جهت دفع مضره ادویه  
 کشنده کرم کرده بپاشند خاصه معده انون و شوکران و خاق النمر و شیر که بسته بود و چون  
 در شکم چون بانگ شاشانند نافع بود جهت مضره کشنده و چون بدان غرغره کنند قطع سیلان  
 از خلق بکند و خاق و لاه و اسودمند بود و خلق که در خلق حنفیه بود بیرون آورد و ملطف  
 غلیظ بود و شکم خشک کند و ششهای پستند و بواسیر را نافع بود و معده را دباغت کند و ماده تیرد  
 کند خون بروی زینند و جهت درد دندان که از گرمی و سردی بود سود دهد آنجا از گرمی بود  
 سردی و آنجا از سردی بود جهت تلطیف که در وی است در غیر وی نیست و سر که از انکور کشند  
 بانگ سودمند بود جهت کزنی که با آنکه اسر که مضر بود بود و مزاج و بسیار خوردن  
 وی مضر را ضعیف کند و عصب از زبان دارد و اگر امان خوردن وی کند با سقا اناج و چون بافت  
 مروج کشند مضره وی کمتر بود و صاحب تقویم کوبند مصلح وی روغن بادام و قند بود و خل العسل  
 بیاری که عسل خوانند سودمند بود جهت عرق النسا و تنگی نفوس و چون بدان مضمضه کنند بن دندان محکم



زابل کند خاصه چون هر باه ادبناشتا و درم از وی بیاشامند چون در گوشه کاشانگونی گوشه  
نافع بود خاصه ریشی که در وی بود و چون نیشا یا شمشاد منجمد کند و در آنرا محکم گرداند و او را  
کند و در معده را نیکو بود خاصه چون طعام در معده وی مقیم نشود و مصروع را و کسی را که مزه سودا  
بر وی غلبه کرده باشد سودمند بود و سنگ منایه بریزاند و احتیاق رحم و صلبه سپرز و در  
در کین را بغایت نافع بود و لون را صافی کند خاصه در زمان تناسل و در سردی و در  
کند و از درم ایند کند تا بپست درم هر روز قدری افزاید صنعت آن است تا استیل  
باکی و بکار و جو سیرا کند و در ریمان کتان کشد و در روز در سایه بپاویزد و بعد از آن یکین  
از آن در هشت من سرکه انگوری اندازد و شست روز در آفتاب بپزند در تابستان از اول  
سردان تا آفاسد و اگر ضروری بود در سر که بخوشایند در یکی سنگین تا غصص مدها شود  
و فو کیرند و صاف کنند و بعضی یک من غصص در پانزده من سرکه یا شازنده من کنند و در آفتاب  
نهند و بعضی یک هفته در آفتاب نهند اما آنچ دو ماه در آفتاب بود و غلبه بود و خاصیت  
زیاده خلل بسیار است و ادوی القون و بلفوت اهل مدینه سدی خوانند و وی چون  
بود در اندرون طلوع و وی صالح تر از تلخ بود و آنچه رسیده بود و مسهل بود و آنچه نارسیده  
بود خلل بسیار می خورد خوانند و شیرازی انکشت برک و آن جانور است که در درخت  
زمین باشد و گویند که تیر است و بیخ نباتات و اشجار چو در در شیب بار و کند یا بیشتر باشد  
بوی ساز و کند از سوراخ بیرون آید اگر خوانند که ویرا بکیرند یا ساز و کند یا سوراخ وی کنند  
و ویرا بکیرند و وی از جلا سموم قناله است و این زهر در فواص آورده که فونی که در گوشه وی بود  
چون بر خنایر طلا کند عاص نافع بود و خنایر زابل کند و اگر سر وی بسوزانند و با قنطار حق  
و کسی را که سی کنده بود در سی وی دمنده کینی بر و کسی که تب ربع دارد چون بروی بند و شفا یابد  
مهر را بر سر کوبد و دماغ وی چون بروی کل بکشد و بر برص و هت و فو با طلا کند شفا یابد و هر چیزی که از  
ار بدن بیرون آید چون بالند زابل کند خلل جلایان خوانند و فنی گویند و آن حیثیت نزدیک است و در نزد

و نواحی کمان

و کوبان و ولایت لرستان بسیار خورد و بنیان بزند و همچنان تنها مانند عدس با طلا بزند  
و خورد و در بهار چون تر بود و همچنان تا ختم خورد اما دوا را آورد و بزبان آن قوم کرو خوانند  
و شیرازی شود طبیعت آن سرد و خشکست و عدالند که دهد و فونی بد از وی حاصل شود  
و مولد سودا بود و عصاب را مضر بود و بغایت تقاح بود و چون بطیخ وی بپاشند  
خلطها بد از امعا براند و حیض محلل و ملیح فصول سینه بود و اگر کا و نخورد مانند کرسنه  
بود در منفعت فیهی و نوعی بوی بود و چون زنان بخورند شیرشان زیاده شود و خیمه  
العنایت و صدام و راح و مل و صربا و طلا و عقار و قنوه و قرقف و رصتی و بنید خوانند  
بپارسی شراب گویند و بیماری سکی خوانند و بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود و لون آن  
زرد بود و خوشبوی بود و بی انداز و به بوی کند و متوسط بود میان بوی و کهن و انداز  
رحان خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود در درم اما آنچ بسیار بود غلیظ بود و در شخار  
مضمض شود لیکن گوشت زبانه کند و آنچه سفید بود و رقیق عدا کند دهد و محوری مزاج موافق  
بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد اما شراب سرخ متوسط بود میان سیاه و سفید  
وی میانه بود در هر دو حالت اما آنکه شیرین بود غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند اما  
و کرده را موافق بود اما آنچ در وی قضی بود در وی ادرار بول زیاده بود و مصدع و مسکون بود  
و آنچه غصص بود شکم بپندد و در وی موافقت اتصال بعد از زیاده بود و قطع سیلان مواد بکند  
لین بود مضره وی با عصاب کمتر بود و ادرار بول کمتر کند و آنچه کهن بود مضر بود با عصاب  
و حواس را لذیذ طعم بود لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بول براند اما مصدع بود  
و اگر بسیار خورد مضر بود معده و آنچه تازه بود با دانه کیرد و در شخار مضمض شود و بول براند و کمتر  
آن بود که گفته شد در اول سودمند بود جهت شمه کالی و در بلع و غشی شفاء زهرنا بود و مضمض  
را نیکو بود و چون مکتشکی سکنی گرداند و بول براند و طبع نرم دارد و اگر افراط کند در وی  
مصر عقل بود و سپرز ضعیف کند و مبطل باه بود و شمه خدایر و سیان آورد و در ربع و ربع  
ضعف



بصر و اعصاب و مع و سکنه و مرکبها و اگر نباشد تا خورد بعد از زنجبیل و کافور  
سخت خنق آورد و التهاب و اوجاع و مداوی مفید یا قبیح بود و اگر خواستند که مستی نگذرد  
غوره یا تخم کوب تنقل کنند و غذای کمتر خورد و فالوده قندی خورد و بیلو بنهند و اگر محوری مزاج  
بود تنقل با نازک و سبب مروکام و جوار و طلع و غرایب تر از شراب خوردن آتش  
غوره و آتش سماق و انار دانه خورد و دفع مضره و بی شراب آتش مار با سکنه خمیر  
و خشکی وی بقدر غلظت بود در قند و کثرت و تازه وی کرم بود در روم و کسن وی کرم و خشک بود  
در سیوم و در وی قوه متضاده بود مرکب از سرد و گرم سردی وی جهت موضعه بود و گرمی  
وی جهت عفونت و گرمی طبیعی از جهت یک دارد و در وی قوه جلا بود و جذب ماده بلغمی از  
عمق بدن بظاهر آن و محلل بود و منضج همه درمها بود خاصه دامیل چون یک یا میزند و اگر ضایع  
کند بر وجهی یا ورمی که در شیبای بود نافع بود چون معتدل بود و در آب خیسایند و بعد  
دو ساعت صافی کنند و در آنکس طباشیر و طسوجی زعفران و دانه کف در مقدار سی درم از آن  
آب حل کرده بپاشند کس خار کند و تشنگی نشاند و چون فیه در آب حل کنند و آنکس نیم  
وزن آن روغن بنفشه آن بپایزند و بدان غرض کنند سودمند بود و درم اندرون طاق و چون  
در آب حل کنند و از آن حاسی سازند و قطره چند سر که بدان مکنند و بپاشند قطع اسهال  
بکند **خل سورنجان** است و گفته شد **خمان** دو نوع است بزرگ و کوچک خان کوچک سورنجان  
جانا، اقطی گویند و لطیفه یزق و گفته شد و در باب بارد صفت ثمر آن که انرا بل مفاصل میگویند  
و خان بزرگ شیوة خوانند و گفته شود و قوه سرد و مجفف بود و در معده و محلل کلیه معطل  
قوه خاما اقطی میبرد و در معده و سبب بطونتی مانی که در وی مست لیکن معده را بد بود و در وی  
آن چون بپزند و در آن دشتی مهمل بود و در وی ساق وی چون تازه بود و بپاشند  
معین عمل کند و صبح وی چون با شراب بخورند و با طعام خورد و تسفی دهند و سود دهد و اگر کسی  
که افعی زده باشد یا شایع بغایت نافع بود و اگر آب سرد و زن در آن نشیند صلابه درم نرم

کوه اند

و حال صلاح باز آورد و ثمره وی چون با شراب بپاشند معین عمل کند و چون بر موی یکد سیاه  
کوداند و ورق وی چون تر بود با است چون بپاشند و بر ورم کرم ضایع کند و سوختگی آتش  
و کزندی سگ و یوانه بغایت نافع بود و چون بایه بپزند و قوس ضایع کنند نافع بود و تخم عجم است  
و گفته شد در **خا خمر** او را قی محکمت گویند و گفته شد و در باب ذال در دانه  
گفته شود **خاهاق** ضدل جدیدی خوانند و آن عجمی سیاه رنگ بود و آن دونه عجمی بود و ماده  
از آن تر بغایت بنود و تیره رنگ و چون آب بپاشند محکم آن زرد بود و نازک و آنچه ماده بود  
آن بغایت بنود و جوهر آن باک بود و اگر آب بپاشند محکم آن چون رنج بود و در سرخی بغایت  
و طبیعت سرد بود و آن نوعی از آهن است سارسی خامن گویند و محکم که قوه طلا کنند  
بر ورم حریر مرغ سودمند بود و حوارة آن بنشیند و ضربان ساکن کند و در موضع این خا  
ده در ورمها، صفراوی و دومی خاصه نوع ماده را که تیرد و سکن در وی زیاده است از محکم  
نوع **خرخند** نوعی از گاشی بری بود و اما بغایت تلخ بود و انرا بعضید خوانند و در وی  
وی بکاشی صحرانی اند و ثمره وی کل وی ساق وی عجمی سبیل کس قدری کوچک بود و در وی  
جمعی جدا شود مانند مصطکی مقدار با قلابی قوه وی مانند گاشی بتانی بود اما بسبب تلخی وی  
زیاده است تخیف در وی زیاده بود و وضع وی چون سخی کنند و با بر میزند و در خرقه بنشیند  
بمقدار زیتونی وزن کوزه بکشد حیض براند و اگر نبات وی میچنان مایع بگویند و با غسل کنند  
و قوه سازند و در باب بکدارند و با نظرون بپایزند و بر باقی مالنند سودمند بود و وضع وی  
موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیخ وی معین عمل کند چون تر بود و بیش در وی بپزند و طوی  
که بدان جفیده شود در بر موی زیاده که در چشم بود جفاند موی زیاده زایل کند و چون با  
بپاشند کزندی افعی را نافع بود و آب وی چون با شراب بپاشند و بپاشند ششم صد و وضع  
وی چون باب کاشی حل کنند و در چشم کشند سبیل که در چشم بود زایل کند و اگر درم از وی  
با خمر بپاشند با بر موضع کزندی افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب و قوی بر بپاشند طلا کنند و کزندی وی



در موی چشم همان عمل کند **خندروس** خال و آن کوبند و آن خطه روی خوانند بسیار کلی  
کوبند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج غذا و وی سرد تر از غذا و کندی بود و کمتر اما غریبی نیکو بود  
و از برنج غذا نیکو تر دهد و طبیعت بنده و معذرا نیکو بود و چون با سر که بنزد و بر حوب تر ضا  
کند قلع کند و اگر بطبخ وی حقه کند نافع بود جهت قرحه اما خنثی بر واق خوانند و بزبان بی  
تقلید و مرق وی مانند ورق کند ماسا می بود و ساق وی ماسا می و اندرا انبار یقین هم خوانند  
بر روی کلی سفید بود و بنخ وی دراز و گرد و شکل بطرقه بنخ نیلوفرو و خریف بود و گفته شد در اصل  
و طبیعت آن گرم و خشک و کوبند سرد و تر و دیتقورید و سر که بد چون بیاشامند بول و حیض اند  
و چون در گرم از وی با شراب یا شامند نافع بود جهت در دیهله و سر نه و بنخ وی چون  
بسوزاند و خاکش روی ضا کند بردا و التعلب موی بر وی اند بعد از آنکه صوفی باره وضع  
آن مالیده شود و اگر محوف کند و روغن زیت در آنجا کند و بر آتش نهند با بخود و شغافه  
که از سر با بود با نافع بود و بر سوختن آتش نمک سیل و اگر آن روغن در گوش چکانند در  
و کرانی وی بر د و اگر ورق وی و کل و بنخ آن بر موضع کندی جانوران ضا کند سودمند بود  
چون با شراب یا میزند و اگر بنخ وی با دردی شراب کوشاند و بر دملها و ریشها و بلبه و ورمها  
که در بستان بیداشد و ورم خصیه ضا کند نافع بود و چون با سوتی یا میزند سودمند بود  
جهت ورمها اگر گرم در ابتدا آن ضا کردن و اگر آب می گیرند و در گوش محالفا چکانند  
در دندان زایل کند و اگر بنخ سفید در افتاب خرقه باره با نند نیک و آن بنخ طلا کند بغایت  
بود و اگر نمر وی و کل وی با شراب یا شامند نافع بود جهت کندی عرق و شکر  
بر اند و بنخ وی چون بر قویا طلا کند زایل کند و اگر نیت بخوشاند و در گوش مخالف چکانند  
در دندان زایل کند و اگر بنخ سفید یا بنخ سفید ضا کند نافع بود و ساقی  
چون تر بود بنزد و با سر که نیت بخورند بر قان را بغایت کمال نافع بود و استغفار است  
نافع بود و بسیار وی مرار آورد و مصلح وی آب تمهیدی بود یا غوره خف یا شربان

خود کپس کن خوانند و اگر در گوش چکانند در حال درد ساکن کند و همچنین اگر سخی کند در  
خواص این زهر آورده است که خفنی چون در شیب کل کند مرده شود و چون باز در شیب کل  
کند زنده شود و اگر سر ما قفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجماع پیدا شود و شرف  
اگر موی باره کند و میل بران فرو برند و آن رطوبت در چشم کشند قوه با صبر بهد و تارکی  
زایل کند و اگر بازیت بخوشاید و در گوش چکانند و بدان ارمان کند کوی که بود زایل کند و چون  
بازیت بنزد چند انکه قوه با روغن دهد و از آن روغن در بوا سیر مالند قطع کند و اگر قفسا  
نیم کوفته کند و بر موضع کندی عرق بنزد و در زایل کند **خولجان** که بنی وی آن بود که سخی  
رنگ بود و وسطه و کم کره و آن بنی است که باز از وی آشیانه سازد و در وقت کجه کردن و اندرا  
در خانه باز یابد و وی از زمین یونان خیزد و زمین یونان آب بر آمده است کس که از نیابا لاد خانه  
باز اندر بگیرند و بشویند و باره باره بنزد و اندرا خسر و دار و خوانند و تری اندر اقرغات  
خوانند و طبیعت وی گرم و خشک در دوم یا در سیوم معده را نیکو بود و در قونج زایل کند و در  
کره را نافع بود و باه را زیاده کند و بوی دمان خوش کند و طعام را مضح کند و عرق النسا  
سودمند بود و بول بنزد و چون از سردی کرده و مثانه بود و صرع و صداع را که از سردی بود و  
« و خازیر و درد دمان بلغم و سوداوی بدر انا نافع بود و باد با شکند و بلغمی مزاج را نافع بود  
« در طبعی که در معده بود نشن کند و یک منی کند و همچنان آن و اگر قدری در دمان گیرند نفع  
آورد و صاحب جامع گوید بکریم از وی چون سخی کند و بر سر چهار یک شیر کا و افشانند و بنزد  
بیا شامند در قوما باه بغایت سودمند بود و از خواص وی آنست که در هر دیک یا کاسه  
بود که آن نکرد و جهت معده و جگر سرد بغایت نافع بود و قوه اعضا با طنه بهد و گوید  
بدل و مصلح وی کثیر بود و جیزنا، جوب و صاحب تووم گوید مضر است بحاجت سینه و مصلح وی  
صندل و طباشیر و بول وی قوه و قوتل بود و اسحق بن عماران گوید بدل وی در جینی صی  
بود و کوبند بدل آن قوتل بود **خولان** جفضل است گفته شد خوخ بسیار سی شغلا کوبند



و بهترین آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زودتر منجم شود و آن نوع را آلو خوانند  
 و از معدۀ زودتر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت حبیده بود غلیظ بود و دیر منجم شود  
 و طبیعت وی سرد و تر است در آخر درجه دوم و گویند آخر درجه اول طبع بود و در وی قبیض بود  
 آنچه نخته بود ملین بود و معدۀ گرم را نیکو بود و آنچه غرض بود قاصی بود و اگر خشک کند قبیض روی  
 زیاده بود و آنچه خشک بود بگوشتانید و طبع آن بیاض مانند قطع سیلان فضول از معدۀ و شکم  
 بکند اما خشکی دیر منجم شود و آنچه تر بود رسیده است و طعام باز بد کند و گرم و خشک خاج  
 را با زیاده کند و تنها محرقه را سودمند بود و حرارتش اندک و تشنگی زایل کند و فایده  
 زرد الو و لذیذ تر از وی بود اما خدای غلیظ تر از وی بود و رطوبت وی زودتر منجم شود  
 بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی بجمل مزجی خوردند یا غسل با شراب رکاب و اگر رقی  
 وی با هاروی بگویند و آب بیاض مانند حب القوع و اگر ما بکشید و خوخ اقدح گویند  
 هندی و گفته شود خوخ فلیق اسنه قاده است و گویند میل بواسطه آن قاقه کوچک است  
 و گفته شود خون سیاوشان دم الاقرین و گفته شود در ریاض خرمسج سم لکارات  
 بشیرازی خرمسج را گویند و بیاضی خرمسج و آن دقلی است گفته شود خوخ ورق  
 مثل است و نخل و نارگیل و امثال آن خواتیم الملك و ختم الملك طبع منجم است گفته  
 شود خیش فرج حب القطن است و گفته شد خیال قند و اندیشیرازی خیال را نیک  
 و صاحب مناج گوید لطیفتر از خیار زه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم سودمند بود  
 جهت تنهار محرقه و بول براند و تشنگی برینش اند و میرا خاشا و محروری بود و آب و چون  
 بکیرند منقال با جمل منقال و پنج منقال با ده منقال شکر سلیمانی بیاض مانند مسکه  
 اصغر بود و از خوردن وی خلطی بدستور شود و بهترین وی کوک بود که تخم وی رقیق بود  
 و افضل وی آب وی بود و موافق معدۀ و جگر گرم بود و عافیتی گوید آب وی لطیفتر از آب خیار زه  
 بود اما جوم خیار دیر منجم شود و نهایت سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و در

و خاصه و مصلح و عی سل بود یا میوین یا جوارش که ناخواه و کند در وی در وی بود اما آنچه  
 بر که بزند بغایت سرد بود حرارتش اندک اما در معدۀ دیر ماند و اولی آنکه بعد از طعامها غلیظ  
 بخورد مانند آش است و آش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفید با ج خورند و پوست خشک  
 کرده مقدار چهار درم چون زن بیاض مدد بخاری زادن بروی آسان کرده **خیل**  
 شنبلیله بسیار و هندی خیار جنبه خوانند و وی هندی و کبابی مصری بود بهترین وی هندی بود  
 که سبزه سیاه رنگ بود رسیده و فلس وی براق بود و پوست وی رقیق بود و بهترین آن بود که  
 در زنان که خوانند استعمال کردن از قلم بیرون آورند و اسهال کنند طبیعت وی معتدل بود و حرارت  
 و برودت و گویند گرم است و گویند سرد است محلل و ملین بود و جهت ورمها گرم نافع بود که در  
 بود یا خاصه در خلق بود چون بدان خرگه کند و طلا کردن بر نفوس و زرمها صلب و حاصل را با  
 توبه بیاض یا سبزی بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاشنی یا آب غلبه بیاض مانند تر قانرا  
 و در جگر گرم را بغایت نافع بود و خاصه چون با آب کشوت اضافت کنند و اسهال وی بی جهت  
 تا حدی که زن آب تن خورد و بیضریان ندهد بل که مصلح وی بود و زادن بروی سهل شود و مرقه  
 محرقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و سینه و قوی بکشد و تشنگی از فلس وی بخورد تا با نچه  
 درم بود و اسهال وی بیوه جاذبه بود و گویند بلغم و هر کسی که امعاء وی ضعیف بود اولی آن  
 بود که پیش از استعمال بر روغن بادام نویسانند یا بر شربت زیروند و استی گوید مضر است  
 وی آب غناب بود و صاحب تقویم گوید مضر بود و بعد و غنایان آورد و مصلح آن مصطکی و  
 آیسون است و بدل وی صاحب مناج گوید نیم وزن آنی تر تخمین است و سه وزن آن مسود  
 بی دانه و قدری تر بد **خیری** انواع است یک نوع خیری سیاه است و اندر آفری  
 خطایی گوید و یک نوع بنفشه است و اندر آفری می خوانند و صنعت رنگ دهند و یک نوع  
 سرخ و آن خرامی است و آن بری بود و گفته شد و یک نوع زرد است و بهترین آن زرد بود که  
 بیاضی خیری شیرازی خوانند و در عدل و موصل اندر اعصاب فر خوانند و طبیعت وی گرم







ریاح بود و مصلح عفونت و قطع خون بکند و شکم بپند و چون طبع وی بیاض مندر به سحر  
بزند و آن مضمضه کند قلاع را زایل کند و ریش بپزد که در دهن باشد و دندان را نگاه دارد و استرخا  
عصب را بنایت نافع بود و اگر در او به فورجه کشد بپندارد و عسل را ببول را سودمند بود و  
رطوبت غلیظ را انشف کند و مقدار استعمال از وی یک درم بود و درم و سودمند بود جهت  
نفخ معده و چون سخی کنند و بر و غن خیری بهر شدند و در گوش نشاند گرم گوش بکشد و چون سخی  
کنند و بس که بهر شد و بودندان نهند در ساکن کنند و جالینوس کوبید عفونات  
و سواس سوداوی را نافع بود و معده را پاک کرد و اندواستی کوبید مضرات بجز و اصلاح وی  
به وقت کنند و صاحب تقوم کوبید مخفف اعصاب و مصلح وی صغ عربی و کثیر بود و بدل وی  
به یغور کوبید در سودمندی استرخا عصب بوزن آن اسارون و چهار دانگ آن را و اند  
و نیم وزن آن در روغ بود و شایر کوبید بدل وی کرناکت است و ای فلفل جالینوس کوبید  
بهار فلفل سفید است و کوبید درخت وی غیر درخت فلفل است بنحیث بهترین وی است که  
ستبر بود و طعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و کوبید خشک در درم  
و کوبید تراست در اول محلل بود و در مضایر و زایل کند و چون در میان جگر بزیان کند یکی  
چشم و شکم و زایل کند و معده طعام بکند و قوه معده بهر دبا و از زیاده کند و قوام مقام  
بود و جهت کند کی جانوران خوردن و بار و غن طلاء کردن نافع بود و جالینوس کوبید معده را پاک  
کنند رطوبت با لزج و سده بر زو جگر بکشد و یقین بر و کوبید عرق النساء و نفوس فالج  
را نافع بود و قوه کوبید قوه بشت بهر و شهوه زیاده کند و اندر و خاک کوبید نافع بود جهت  
زهر را کشیده و کند کی افی و صغ را تیر مفید بود و مقدار استعمال از وی نیم درم بود و  
بود بر و مصدع و صاحب منهاج کوبید مصلح وی صغ عربی بود و صاحب تقوم کوبید مصلح وی  
صندل و کلا بود و بدل آن بوزن آن فلفل بود و کوبید بوزن آن زنجبیل و بوزن آن از بباد  
دار صینی استرین وی سیلک بود و خوشبوی و سرخ رنگ و تیز طعم وی شیرینی بود

در طعم و

و طبیعت

طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و کوبید در درم و روغن وی گرم بود و دار صینی در غایت  
لطافت بود و مصلح عفونت بود و زکام را سودمند بود و خوردن وی محل کردن تاریکی چشم را بکند  
و مغز قلب بود و در وی ترماقه هست و چون به مصطکی بزند و آب آن بیاض مندفوق زایل کند  
و دار صینی نفوط تمام آورد و معضم طعام بکند و در معده که از سردی بود زایل کند و بادها بکشد  
را نافع بود و وسینه را پاک کرد و اندواستی جگر بکشد و قوه معده بهر دبا و استرخا را سودمند  
بود و در درم را باز زده تخم مرغ سودمند بود و زهر را کند کان را نافع بود و در کرد کی عفونت  
انجیر خاد کردن بنایت سودمند بود و چون سخی کنند و با سحر که بر قوما طلاء کند سودمند بود و چون  
بعل بکشد مالند زایل کند و سحر که کنن را نافع بود و در کرد عسل ببول را نافع بود و اولی  
آن بود که بکوبند و با شراب بهر شد و قوه معده سازد و در سایه خشک کنند قوه وی باز زده سال  
بماند و بخواه کوبید قوه آن را نگاه دارد و چند آنکه در جوده باشد و دهن را تیز کند و جالینوس  
کوبید معده و دماغ را پاک کند و سیاه بر دود دستورید و کوبید چشم را روشن کند و جیفن براند و  
سر کرد شر را نافع بود و شام را قوه دهد و معده بهر نافع بود و قوه کوبید معده را نافع بود و  
استرخا عضله و رفس کوبید بر قان را نافع بود و صرع و وجهها سرد مضر بود و استعمال از  
وی یک درم بود و کوبید مصر بود و مصلح وی اسارون بود و کوبید مضر بود و سرد و مصلح وی  
خیر بنفش بود و بدل وی پوست سیلخ بوزن آن و نیم وزن آن کباب یا ابله یا زرب کوبید  
بدل آن دو وزن آن کباب و بیار و کوبید بدل وی بوزن وی خولجان بود و کوبید بدل وی در دوز  
اهل بود و روغن دار صینی غشیه بنایت نافع بود و دار صینی نوعی ارم و است و کوبید شود  
در بیم انواع آن دار صینیان بغم است و گفته شد و دار صینی سولان است و کوبید  
در بقی افسوس خوانند و آن جی است شکل زرشک و دانه مورد و عطاران شیراز و ایران  
علی خوانند و چون بشکند علی لزج بنایت حنفیه در اندرون وی بود بهترین تازه املس  
که لون اندرون وی کدانی بود و لون بیرون سیاه می کوبید و طبیعت وی گرم و خشک است در درم



و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضج و اسحق گوید کرم و تر بود و محلل و ملین بود و چون باز نفع بر  
ناخن تپا شده نهند قلع کند و بر ورمهای سرد و بر شری بلغمی صداد کردن نافع بود و چون بار  
تنج و موم خلط کند اجراء با وی بر ورم بن گوش نهند و مجموع ورمها را نافع بود و اگر با کندر  
بیا میند و بر ریشها که بن نهند زایل کند و اگر با نوره بسپرز بکند از نوبلغم و عرق النسا  
و نقرس را نافع بود و چون نیم دراز وی استعمال کنند و جذب رطوبت غلیظ از عرق بدن بکنند و کوس  
گوید خلطها در اعضا بکند از اندوه اعضا بد و رطوبت غلیظ زایل کند و فوراً کوس گوید  
محلل اخلاط فاسد بود که در ورم کین جمع شده باشد اما مفروض بود بقلب خوردن وی قراقر  
در شکم پیدا شود و معض آورد و دوار و اولی آن بود که باب غسل که کند و حفته و کین  
بیا شامند و گویند مصلح وی مالک و کاوزبان بود و بدل وی نیم وزن وی عاقر قرحا بود و  
تحلیل ورمها، صلب چهار دانگ وزن آن جوز سرد و نیم وزن آن ابله و لیس  
پارسی دوشاب خربایی گویند و بهترین وی بصری بود که اندر اسیلان خوانند و آن را ش  
نوریده باشد و آن از رطوبت فاسد کیند دوشاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و کلف زایل  
کند و چون با سوط و نمک بر آن مالند و طبع را نرم دارد و غذا بد لیکن خلط غلیظ و فونی عکاز  
وی متولد شود و مصلح وی بادام و خشکاش بود و بعد از آن کینجین تازه یا موم کاچو  
ی با قلع است گفته شود و باب سینب است گفته شود و بود آن بود و در  
دردار گویند و گفته شود و جاج سارسی کبان و مرغ خانگی گویند و گفته شود و طبیعت وی  
معتدل بود در گرمی دماغ را زیاد کند و عقل سعاده و دماغ وی چون با شراب بیا ش  
منع فونی که از جیب دماغ روان بود بکند و او از صافی کند و کونندگی جانوران بلید را نافع بود  
و چون شکافند و بمجنا کرم بر موضع کونندگی جانوران نهند و زمان زمان بدل کنند بغایت سودمند  
بود و منع سریان سم بکند و مرغ غذا با قهال بود و نشاید که ادمان خوردن وی کند خداوند آن  
ریاضه و کد و اولی آن بود که از سنا و لوی مسح کوزد و دماغ وی منی زیاد کند و دماغ را بفراد و  
گوید و چون

۸۴  
چون جوان مرغ فربه با مسکه بزند چند آنکس نخته شود و کسی اگر مسکه خشک بود بی خون خورد  
زایل کند و اگر مرغ خشک اند فربه کند و از ده روز بعد از آن بکشند و بیه وی بیرون آورند و  
مجدوم در اعضا خود با لوبغایت سودمند بود و اگر بر کسی که مالنجولیا، سودا بی داشته باشد  
طفا کنند بغایت نافع بود خاصه چون نوبت بیانی طلا و چون مرق مرغ بیه دار باشد  
کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود و هفت و در هر روز یک مرغ بماند خوری بخورد  
وی حال صحت باز کبده و بغایت کمال نافع بود و جرج روس گوید فاضلترین مرغ بود  
و بعد از وی شحور و سگاس جل دراج و قهقش و فوخ احکام و در شان و تراشید  
و طبیعت آن گرم و خشک و جرج لویا است و گفته شود و خن سارسی از زن گویند و بیشتر از  
الم و آن نوعی از جاد است طبیعت آن سرد و خشک در دوم و گویند در سیوم گرم است  
شکم بکند و بول نباید و غذا اندک دهد و اگر بشیر تازه بزند خشکی می کمتر شود و غذا بسیار  
لیکن سده و سنگ کرده بید کند و مصلح وی قند بود و سوبق وی قطع فی و اسهال که از صفرا بود  
بکند و اسحق گوید مضر است بشش مصلح وی مصطکی بود و سبب بود و کوبید بدل آن مرغ است  
دخان پارسی دود گویند مجموع دخانه با محف بود و در وی اندک یقینی ناری بود و تقو  
ترین دخانه دخان قطران بود و زشت بسیم بعد از آن مر بعد از آن کند و دخان کند  
ادویهها جهت منع موی زیاد که در چشم می روید و دخان بطم سودمند بود جهت رطوبتی که در  
بود بی آنکه بد بود و دخان قوار بر کرم بود و قطع سبب بکند و روشنائی چشم بفراد علاج  
گوشت وی معتدل تر از گوشت قج بود و فاخته و فاخته و لطیفه و خشک تر از گوشت تریج  
بود و حراره کمتر منی زیاد کند و کم بکند و دماغ و فم را زیاد کند و مصلح ناقه مان بود  
و دراج را بشیرازی بکند که خوانند و کفس و در اقرنیر گویند بلیفت اهل شام فوخ است  
و گفته شود در وی الحمر بهترین وی دردی شراب کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک  
بود محلل او رام بود و کلف و نش را زایل کند و اثرهای که مانند عسل بر وی پیدا شود  
سایند



و با ایشان خلط کنند و هر روز روی را بدان بشویند روی را پاک کند و داند و جلد دهد و دردی  
 الخلد دردی سرکه خون خشک کنند و بسوزانند و بپزند و با بومادران در یکی کوارین نو کنند و بر سر آتش  
 و غایت سوختگی وی آن بود که سفید گردد و بشویند مانند تو بیا سوخته و دی محرق و معفن بود  
 بود و سخن و مجفف و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و با ریشها بسفیدی ما خن طلاء کنند  
 کند و چون بار و غن مصطکی یا ریشها بپایزند و بر روی مانند یک شب رها کنند موی را سرخ کرد اند  
 و آن شسته بود اثار و امیل در ریشها آن ببرد و تا یکی چشم زایل کند و آنچه سوخته بود با  
 تازه پوشک و معده ضما و کند محکم گرداند و منع سیدان رطوبت از ایشان بکند و چون ضما  
 کند و شیب شکم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم بستن ضما و کسنا نافع بود اگر  
 بویرون رحم ضما و کند جفن باز دارد و سکن و رها کرد موی ریشها صاحب مناج  
 گوید و نوع است باری و روی و بهترین آن روی بود و اگر در و ج عقرنی خوانند از  
 بشکل عقری بود و صاحب مناج گوید در کوهستان شام و اندک سحر بود طبیعت و کرم  
 و خشک در دوم باد را شکند و کزندی جانوران زهر دار را نافع بود و در رحم که  
 از سردی بود زایل کند و باد و غلیظ که در معده و امعاء و رحم بود لطیف گرداند و تحلیل  
 دهد و بوی عقری در تیدا با بومادران کردن و سخن خوردن نافع بود بغایت و تقوه  
 دل بدهد و مفرج بود و تریاق همه زهرها بود و مقوی دل و اولی آن بود که با شراب سبز  
 کنند تا سخنوت وی کمتر شود و جهت خفقان با قدری کافور خلط کنند بغایت نافع بود و  
 خاصیت وی با فیه ماند و کیفیت وی بشکند و این زهر در خواص آورده است که چون  
 قطعه از وی در اندرون خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کند و ریسمانی  
 بندند و از میان هر دو ران زن حامله بیاویزند و زرد ویرانگاه دارد از معافتی و محفوظ بماند  
 و اگر دشوار زایدن بروی سهل شود و زوجه بزیاید و اگر بیاویزند بروی و سروی بر رسانی  
 بسته باشد و بنوی سوراخ کرده باشند بر آبی این باشد از خواص بسیار و در آتش  
 خواب

سود و بد و خفقان که از سردی  
 بود و

جواب و این از خواص است و سفق اندلس گوید سخن دل و جگر و معده بود و معضم طعام کنند  
 و سودمند بود جهت با لیمو لیمو معانی تحلیل نفخ و تلطیف غلیظ اخلاط و مقدار استعمال از وی یکیم  
 بود و اسحق گوید در ورم و سوز و کوبید مفر بود و مصلح آن را زیاده و قند بود و رازی گوید بدل وی  
 در دفع مضرة باد که در رحم پیدا شود و وزن وی در بناد و دو دانگ وزن آن قرقر و شایو گوید  
 بدل وی عاقر قرحا بود و گویند بدل وی دو وزن آن سورنجان بود و در وقت خون از جمله خردا  
 بود و نبات وی بدخت زیتون مانند لیکن از یک کز کوه تار بود و ورق وی برکت ورق  
 زیتون بود اما در اثر بود و تنگتر و بغایت خشن بود و کل کی سفید بود و تخم وی بعد از کسینه  
 کوچک بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و پنج وی بدازی یک بود و بستر کی نکشند و در کوه  
 روید و در طبیعت مانند بزرالیم و لثاح و خشخاش سیاه بود و سکر بود و اگر زیاده خورد  
 بود و خشان سخن و فواق و مفصل آورد و اسهال خون و غشی و مسبت و کشنده بود از چهار روز  
 تا سفت روز مداوی آنکه آن خورده باشد تنی کند تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن  
 بزرالیم گفته شد در دار شجره البقی خوانند بپارسی درخت پسته خوانند و شیرازی  
 اسفندار و سمرقندی کل کرم و در صعدیان کنگر و در اندلس شجره النسم و در نجا لاشکر  
 غرب نوعی از وی است صفت غرب گفته شود اما ورق در دار در وی بغلی بود و جلایی  
 و پوست وی قایض بود و سرد تر از ورق وی بود و طبع اصل وی چون بر استخوان شکسته  
 نطول کند سود دهد و پوست سبزی چون یک مثقال آب سرد بپاشد یا بشربسبیل  
 بلغم بود و ورق وی چون سخی کند و با سکر که بر جرب ریش شده مانند سودمند بود و پوست  
 وی چون بر جراحات بمالد بصلاح آورد و اگر بکوبند و با سکر که بشویند و بر برص طلاء کنند زایل  
 کند و سحر وی چون تراشند و بسوزند و در طبیعتی که از وی بیرون آید بپزند و در گوش چکانند که  
 که از زنجیری در از حادث شده باشد زایل کند و عصاره ورق وی چون در گوش چکانند  
 کم ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل یا مرید و در چشم کشند تا یکی چشم زایل کند و رطوبت شوی  
 در روی مانند



جلایی تمام دهد و سیج کوید ورق وی سرد و خشک بود در درجه اول در ثمره العلیق  
 است و گفته شود در بطاریس در دماطرس نیز گویند و معنی آن بلوطی بود یا سرن  
 بلوط و آن خیری است که بر درخت بلوط که بنام می شود مانند خرسا که کوچک تر بود در  
 حلاوتی بود با اندکی و تیزی و تلخی اما اصل وی با وجود شیرینی و تیزی و تلخی عفن بود و قاض  
 و معفن و در غایت حران بود چون بگویند و پنج همچنان بر موی ضا د کنند موی را بستر و  
 فالج و لقوه را سودمند بود در آب دستنبوه است گفته شود در اسج گویند  
 بغض است و گویند نوعی از بلبل است و این صحیح تر است و صفت هر دو گفته شود که دستنبوه  
 بلغت اصل شام شام خوانند بسیار سی دستنبوه و آن نوعی از بطخ که جگ است بوبیدن وی و ادما  
 بدان نمودن دماغ را گرم کند و سدای وی بکشد و بادی که در وی بود بشکند و گوشت از وی  
 الهضم بود و بوبیدن وی سودمند بود و اگر خشک کنند و روی را بدان بشویند پاک گرداند و  
 جلاد دهد فی جرات و آن دو نوع بود بر وی و نوری و هر دو نوع را اسم الحار خوانند بسیار  
 خزه و بشیرازی خزه و بهترین وی سبز بزرگ ورق بود و بنایت تلخ بود و کله  
 مانند گل سرخ بود برنگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک در سیوم و گویند  
 خشکی وی در دوم بود و گویند در اول و بنایت محلل بود و خاصیت وی آنست که اگر طبع  
 وی در خانه شفا شد قتل برایت و ارضه بکند و وی بنهند و مانند مردم برود و صلب بود و طبع  
 و جوب و در پشت و زانو ضا کردن خاصه چون ورق وی چون بر جوب و جگه طلا کنند و سود  
 بود و چون با شراب سداب بخوشا سودمند بود جهت که نزدیکی جانوران زهر دار و مقدار  
 از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود و فجاج وی و ورق وی کمی حیوانات و آنچه ضعیف  
 بود از حیوانات مثل بز و میش اگر دغلی در آب خوشا نند و از آن آب ایشانرا دمنده شده بود  
 و اندکی از وی کرب آورده سخت باد در شکم سد کنند و آبی که دغلی در وی رسته باشد بود و فجاج  
 وی بنایت منخی بود و ورق وی چون آب بنزد و بیالایند و بهر یک رطل نیم زیت که منی بر سر  
 کند

محلل و درمها صلب بود

بنزد و مانند مردم برود و صلب  
 کنند که از دغلی و کلید و آب  
 ورق وی

۸۶ کنند و کوشا نند تا آب بسوزد و روغن بماند بعد از آن ثمن رطلی موم سفید بر آن روغن نهند مانند  
 و آن موم بر جوب و جگه طلا کنند بنایت کال منید بود و اگر ورق وی خشک کند و بگویند و بر ریشها  
 افشانند خشک گرداند و و شش را ریش کند و حال آن و مد او ای کسی که دغلی خورده باشد با شها  
 جوب و خیسها و لعاب بزرگ طونا و روغن کل و کثیر او تر شرب بر عجب مفید بود و همچنین انجیر بعل  
 و طلا و طلا و رب غنبت یعنی دو شتاب انوری اضافه خبر ماء جوب کند و قطا مانو  
 مشکط امشیع است گفته شود و فاق الکندر در صفت گفته شود و لب  
 صناد گویند و بشیرازی پوست وی و هر وی بنایت خشک بود در درجه اول سرد بود و جوب  
 وی سرد و تر بود ورق وی چون تر بود با شراب بنزد و بر چشم ضا د کنند آب رفتن چشم باز  
 دارد و درمها و بلغم و درمها گرم که در زانو با شد سود دهد و اگر تنگ بگویند و درمها و تر  
 افشانند خشک گرداند و سوختگی آتش را سود دارد و پوست وی چون با سر که بنزد و بدان  
 مضمضه کنند نافع بود جهت که دندان و سوختگی آتش و پوست وی جهت برص نافع بود  
 و بلغم ورق وی در چشم را نافع بود و خاک نری ریشها جوب کن را بیل کنند و ثمر وی چون  
 تر بود با شراب یا شامند که نزدیکی جانوران را سود دهد و چون با سر سوختگی آتش نهند نافع  
 بود و غبار که بر ورق و ثمر وی نشسته باشد بنایت مفرود لک و شش و او از و باید که  
 شیر تازه از بی آن کورند و صاحب تقوم گویند و آن عود یا قوفه و از چینی چون وی بایه  
 بر که نزدیکی جانوران ضا د کنند نافع بود و پوست وی چون بسوزانند جلایی تمام دهند تا جگ  
 که برص را شفا دهد و چون ورق و ثمر وی خور کنند در خانه خف با بکر بزدی لبوت  
 نوعی از سوس بری است و آن معروف است سیف النواب و آن سبب این اسم بوی نهاده  
 اند که ورق آن مانند سیف و شکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر و کوچک تر بود  
 و ساق وی مقدار یک کوب بود و کل وی سرخ رنگ بود و بر اسوا غایبون خوانند و بعضی ماخارون  
 خوانند و کسیتوس نیز گویند و اصل وی ماسد و سار کوچک بود و بزرگتر اند در شیب بود لاغر  
 بود



بود و بالایی قوی و در وی قوه جاذبه بود و ملطف و محل بود و در غده آن بخ را نافوخ خوانند و  
 زبان بعد از جهت فربهی استعمال کنند و جهت جلاء روی چون بدان بشویند بغایت نوزائیکو  
 گرداند و در غده بسیار بود و از آن بها و بیخ بالایی وی چون زن نخود برگیرد حیض براند  
 و چون با شراب بیاشد شوه جماع برانگیزد و بیخ شیبی وی چون زبان بیاشد قطع شوه  
 ایشان بکند و زهر او یگوید چون بیخ وی در شراب خوب است و صاحب سیر هر روز مقدار یک  
 رطل از آن شراب بیاشد و با سیر خشک کند و بیخ وی هر روز مقدار یک درم با آب و العسل بیاشد  
 همین عمل کند و یک شمر کل است چون کل بریزد آن شمر حاصل شود و مانند تخم سبزه کل  
 و چون تخم شود در طعم وی شیرینی بود و در شام عرف الدیک خوانند و لینک نوعی از  
 صدف کوبیده که بجان خام کسود و ماسد و در صاف گفته شود و لقمه صاف مناج کوبید  
 فراوی مانند سمور بود در همه حالتی و بالسی کوبید گرمی وی کمتر است و در سختی وی مغذی  
 بود از هر انک طبع حیواناتی کرم و تداست مایه نرگست سیاه رنگ و سردی  
 ماسد و فک بود و دندان دارد و از آخر بالخر خوانند و در جوف فک مایه خوانند و گوشت  
 وی فربه بود و چون به وی بکند از درد حنظل که تخم وی بیرون کرده باشند و در آن بخ شود در  
 گوش حکا کنند کس شده و از آن نومه زایل کند و گوشت وی سرد و غلیظ بود و در پنهان شود  
 و تیمی کوبید گوشت وی مانند گوشت سگ آنی بود در غلط و در هم و توید سودا و کیموس و دندان  
 وی چون بر کوفتی آویزد تر سرد و چون به وی بخزند در منافع اصل را سود دهد و مایه بهترین  
 مغزها مغزها بود و خاصه کوبی بهترین مغزهاش پره کوساله بود و شیخ الرئیس کوبید و مصلح  
 بود که زهر خوردن باشد یا کزنده وی را کزیده باشد و بتوا کوبید مجموع مغزها سرد و تر بود و قوی  
 سرد و زنج و خلط غلیظ از وی متولد شود و چون هم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیاده کند و  
 امعاء و کورده بود و باه را زیاده کند اما مالتی با هم بود و اشتها بر دو منفی بود نزدیک سفی شدن و معد  
 مالتی بود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنی بریان کرده بود و در تر از معد بگذرد از آنج رسیده بود  
 و مصلح وی

وی نفع و صفت و فلفل و خردل و دار صینی و سرکه دماغ الدیک و الدجاج  
 موخ و سرخ چون بخورند کزندی مار و دماغ بود و چون بشویند بگرد آسیا و مقدار  
 باطلایی بخورند خون رفتن منی باز دارد و خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از حجب دماغ روانه  
 بود دماغ البعیر مغز شتر خون خشک کنند و با سرکه بیاشد منصف را سودمند بود و دماغ  
 البیط معوط و رم مقعد را سود دهد دماغ ابن عرب مغز را سود چون خشک کنند و با سرکه  
 بیاشد منصف را بغایت مفید بود دماغ الخیل مناسبت محرق و معفن بود دماغ الخفا  
 مغز شب بره با عسل چون در چشم کشند در ابتدا نزول آب نافع بود و خاکستر آن رویشایی  
 چشم سفید و مغزوی تازه چون بر کف پای مانده باه را برانگیزد دم الاخوین شبان  
 و ایخ و دم التین و دم الشبان پیارسی خون سیاوشان کوبید و بعضی قاطم خوانند و  
 مولف کوبید آن سه نوع است جگنده و خشی و تدریه بهترین آن جگنده بود و صافی که قطعا  
 در وی نبود و طبیعت وی سرد و خشک قابض بود و خشکی در وی در دهم بود و سیخ کوبید  
 وی در سیوم بود و لوجنا کوبید که مست در اول خشکست تا دوم منفعت وی آنست که قوه  
 معده و جگر بدهد و شقاق مقعد و سح اعمار را بغایت مفید بود و قطع خون رفتن بکند از هر موضع  
 که باشد و چون نیم دراز وی بر روی زرده تخم مرغ نیمشت بیاشد شکم سدد و سح را نافع  
 بود و در دراز و چشم قوه چشم بدهد و جراحتها تازه را سودمند بود و فرو کوبید و شهاب و ملها  
 و دانهها را نافع بود و چون بران افشانند و جالینوس کوبید گوشت بر جراحتها که در امعاء  
 بود و ظاهر بدن بر ویانند و وی شش را بد و مصلح وی ضم عری بود یا کشته او بدل وی در همه  
 فعلی کامو بود و یا عصاره کامو کوبید حصی الحار و مولف کوبید ضم یقم بود و از جگر بر استو  
 خیر دانی جگنده بود و آن دو نوع دیگر هستند و ستان خیر از مواضع دیگر در هم چون گرم  
 بود و گفته شود هر یک جای خود دم الا دنب پیارسی خون حرق کوشن نیز نافع بود جهت  
 بهق و کلف خون بران طلا کنند و منصف و رهماء کرم بود و بر وی چون با نش بریان کنند



امعانافع بود و قطع اسهال نرمن کند و چون با شراب بیا شامند سموم را نافع بود دم الایل  
خون گوشتند کوی و کا و کوی چون بریان کنند سودمند بود جهت سها که بر سگان کرده باشند  
و دو سنا ریا را سود دهد و اسهال کهن کسی که زهر خورده باشد دم این عرس خون را سو  
چون طلا کنند بر خازیر و مغاصل کلک کند دم السخفاة خون سنگت آنجه بری بود  
با شراب بیا شامند صرع را سود دهد و انسان خون آدمی چون وقتی که مجامعت کنند  
بگیرند و با آرد شمشیر بشنند و با سداب تر و عمل طلا کنند بر هر ریش که بر اعضا باشد خاصه در ساق  
و ریشها که آب آن وی روانه بود بصلاح آورد دم القرطی سارس خون کهنه کوبند چون در میان  
شراب کنند متنی آورد و این از خواص است دم البقر خون کا و ماده چون بر جراحت  
زیرند خون بندد دم الحکم دم قواد است که گفته شد منع موی زیاده که در چشم باشد بکند  
که بکشد و موضع آن طلا کنند و وی اقوی بود از دم ضفیع در منع رستن موی دم احکام و  
الورشان و الشفین و الدجاج خون کبوتر و خون و رشان که پیاری کنان کوبند و خون  
شفین که پیاری بویار کوبند و خون مرغ خاکی بهترین آن بود که از حیوانی سلیم گیرند آن کم  
بود که در مهابه که تولد کند بیهت سقط بار و غن کل نافع بود و جهت جراح چشم جکایدن  
سودمند بود خاصه فونی که از بال وی بگیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتی که ارجح بود  
بکند دم الثور خون گا و نر چون تر بود از حمله سموات بود و از خوردن وی عسر و حرج  
خلق و مری و سرخی زبان و غشیان سخت و کرب و اضطراب بیدار کند و دندان خابیدن و خنق  
کشد و کز آرد و مداوای وی بخند و اسهال کند و فی در اسهال خطرناک بود که خاق آورد  
از حقه و مهمل ادویهها که نافع بود جهت سردی خون مانند بوج انجان و بوره و جلیت  
و خاکستر و ساجیر در سرکه و فلفل و انجیر در سرکه و صندل و کاستر و کرم کرب و عصا و عوج  
و علامات خلاص وی آن بود که از بروی مانند زعفران حیری بیرون آید و اولی آن بود که  
بر سکه و معدوی آرد و با مال عمل نماید و اگر خون وی مجنانه کرم بر ورمها صلب است  
خاک

۸۸  
خاک کند تحلیل دهد دم الصفیع چون وزغ که بشیرازی بکشد بهترین آن خون ضفیع  
زرد و سبز بود منع موی رستن بکند و موی زیاده که در چشم باشد چون کشتند و بر موضع آن طلا کنند  
نروید خاصه خون ضفیع سبز که جگ چون سوزاند و خاکستر در سنی دمنده خون رفتن باز دارد و علی  
بن العباس مجوس کوبید خون طلا کنند بر دندان برویاند و بخراند و کوبند که ضفیع و خون وی چون  
دندان نمند بقتد دندان و این مجرب است دم الحریبا خون آفتاب پرست که نوعی از اعضا  
است منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون کشتند و بر موضع آن طلا کنند دم الخفاش  
خون پرستان طلا کنند بر حال خود نگاه دارد و بکند ارد که بزرگ کرد و دم الحالیض کوبند  
و جمع و نقوس بود چون بروی چکانند و چون زن خود بکشد منع آب تنی کند دم الکلب خون  
سگ آن سودمند بود جهت کزندی و بی سم سهام ارمیه و کوبند بچیر و ن آورد و منع موی  
زیاده که در چشم بود بکند و جالسوس کوبند و دروغ است دم اللب خون خوس چون کرم  
و رمانند زود بخند و این زهر در خواص آورده است که خون وی چون در چشم کشند بعد از آن  
که موی بر کنده باشند دیگر نزدیک تر بکشد خون وی چون دیوانه بیا شامند نافع بود دم  
الورال اکوری و خون ایشان چون در چشم کشند قوه با صره بدهد و ایشان نوع از اعضا  
اند صفت حذون گفته شد و در گفته دم البیض خون بوم سودمند بود جهت بو  
و همچنین مری و کوش و وی دم التیس فانی بر نر بود که بشیرازی دکه خوانند بهترین آن بود  
که از بزگویی بگیرند در وقتی که انگور رنگ فاخته کوفت دکی سنگین بیا و زرد و خلق وی بر نر  
و خون اول را بکشد و آفر و از آن میان بگیرند و بکند تا کسر شود بعد از آن قرصا سازد و در  
تا خشک شود و از غبار نگاه دارند و در جایی نمند که نم بود و چون خواهند که استعمال کنند جهت  
سنگ کرده و مثانه سه درم از وی در کاس شراب شربن حل کنند و بیا شامند یا در آب کوبند  
در وقتی که وجع ساکن بود عجایب و این از حله مجرب است چون تر بود بر ورمها کرم طلا کنند  
دهد دم التیس فانی بز و نر غسل سا شامند و سنا ریا را نافع بود و چون بریان کنند  
بود



جهت هم سهام ارنیه چون با شراب بپاشاندی **محل** فون بره گویند سودمند بود و **صفت**  
**صمغ رادم الفان** فون موش چون بر نایل و مسامیر طلا کند قلع کند **محل** اخضر در فون  
 گرم و تر بود مانند خون آدمی و گوشت و یا سد گوشت آدمی بود بطعم و قطعا فرق ننوا اند کردن  
 که آدمی خوار بودی **محل** الدبک و الدجاج چون خود من مرغ سودمند بود جهت فونی  
 که از عشاء و داغ روانه بود دم اسحار فون خرمنع رعانکه از جی و داغ اندکند **محل** محرقا  
 فون فونان چون بپاشاند صمغ رانافه بودی **محل** الثعبان دم التین نیر گویند و آن دم الفون  
 است و گفته شدی تقریبا فونان و پیارسی شوره گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود و بوقه  
 ملک بود بلکه اقوی بود از وی چون سخی کنند و با سرکه بر حله اعضا طلا کنند زایل کند و چون سخی  
 و بوی غلیظ نمند رقیق گرداند و نرم و اندر ابارسی شوره گویند و فندایش را زی بانه گویند  
 و آن فروغ صنی است و **صفت** خطایی فونان و **صفت** لاطین نیر که سد و آن سه نوع است صنی  
 و مندی و سنجی صنی بمقدار استقی باشد و سنجی بمقدار انجیری بود و میل سرفی زنده و نقطه  
 سیاه بران بود و مندی از صنی که جگر بود و از سنجی بزرگتر و مغز آن میل نروری دارد  
 و بعضی گویند **صفت** اللوک در ناست و این خطا است **صفت** اللوک با مودانه است و گفته  
 شود و طبیعت دند گرم و خشک در چهارم و بهترین وی صنی بود بس سنجی بس مندی نیز  
 از وی یک **صفت** نیم بود تا دو **صفت** گویند از دو دانتانم دانت طوبات و سودا و بلغم و آن  
 مفاصل بود براند و شاید که در شهره اگر مسیر استعمال کند الا در شهره سرد سیر طبیعها  
 سرد و مصلح وی آن بود که پوست از وی باز کند بکار دویاید که لب نزدیک وی نیرند  
 اگر لب بیوست وی رسد سرفی لب زایل کند و سفیدی نند برص مد اگر دود و مغز و بر اکیه نند  
 اندرون وی جیری نند زبان کجشی بود از ایند از آنکه مملکت است و با قدری دشتا و ورق  
 کل سرفی و عفران و کثیر و رازیانه بکوبد و اگر فونانند با ادویه سهل مخرج کند تا تری و عصال  
 غاف و عصاره افستیه و مانند آن که همان مزاج داشته باشد و نباید که دند در ترکیب فونان

فونان  
بیش

باشد استعمال کند و با شراب و مسکه خورند هم شاید و وی سودمند بود جهت مره سودا و بلغم  
 سهل خلط خام بود و در مفاصل تحلیل دهد و سیاهی موی را نگاه دارد و در ناکه زود سفید گردد  
 و عیسی بن علی گوید که وی سحج امعا آورد و باید که بعد از آن شیر تازه خورند و غذا آبگوشت با سبب  
 و غوره و قدری بیند بران افشانند و اگر مای خورند شاید و اگر حسوبی سازند از برج و جوی  
 دروغن کل نافع بودی **صفت** زوان است و شیلیم نیر گویند و گفته شود و **صفت** الحیة خطیانا  
 و گفته شدی و سرن خوانند و آن حشیانی است که در میان کدم روید و شیرازی کم آن کرکاس  
 خوانند طبیعت آن گرم است در اول خشک در دوم و گویند سرد است و طین و رمهایی بود که  
 در ابتدا نیابت صلب بود و بر داء الشعب ضا د کند سود دهد و چون با آرد و زرب ضما  
 کند سودمند بود و غربنا صوری بود که نزدیک چشم پدایمی شود در کینج او و در دم از وی  
 گرم بود و وی مضر بود مایشین و مصلح وی کثیر بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصاره که  
 از خیش وی کبر باید که با آردی امیرند و بعد از آن استعمال کنند و قوم درخت متل است  
 و در میم گفته شود **صفت** و قوخم جزیری است و بخ آن شقاق است و کباده و پیرا فوس  
 و کز کیده نیر گویند و نیابت خوش برادوست دارد و گویند و قوخم کرفسری است  
 و خلافت یونانی و قوخم فونان و قوخم نوعی از آنست و بشرازی بران گویند  
 آن در قوفا گفته شود و دو قوخم یا و دو قوخمی و دوایا اخرا نیر گویند و در قوفا گفته شود  
 صفت همه و بهترین دو قوفا زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در اول  
 و گویند گرم و خشک در دوم و عیسی گوید گرم است در سیوم و خشک در دوم مفضل کان  
 و بول و حصی نراند و سحج المفاصل رانافه بود و مقدار شربتی بکیرم بود و منفع سده بود و فضلهها  
 بلغم غلیظ از سینه پاک کند و سرفه که از سبب آن بود زایل کند و کزندی عوقب رانافه بود نیزند  
 و آب آن بپاشاند تا بر موضع کزندی زیند و رفس قوه معده برید و مضم طعام بکند و منی زیاده  
 کند و جالینوس کوشنیه باه بر اکیه و نفوظ قوی آورد و اربیا سیوس کوبد استر حاد مفاصل را نافع



و سنگ مثانه بر راندن فوس کوبد که مهاب و حب النوع را بکشد چون باشیج ار منی یا باور  
 بیا شامند و وزن دیقور و دوس که بدیهیج شوه جماع بود و در طشت صاحب تقویم بود  
 وی مضغف مثانه بود و مصلح آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب مناج کوبید مغز بود و غشاه  
 جماع بر دو مصلح آن مصطکی بود و دل طالیسغراست و گفته شود دو بار و ج  
 کونید کا کنج است و گفته شود و در القرمز رود الصباغین خوانند و آن گرمی سرخ  
 که در درخت بکیرند و تر بود سرد و خشک بود در روم و صفت وی منفعت وی در باب  
 قاف در قمر گفته شود و در الح در ساسی گرم ابرسم کونید و چون بکیرند و خشک کنند  
 و سحق کنند و سه درم از وی بر حصوی کنند که از آرد کنند بود و بیا شامند چند روز بپای  
 رو بر ابغایت نیکو گرداند و برن را فربه کند و اگر یکی از وی خشک کند و در خرقه را خوانی  
 بندند و بر محوم او بزنند بغایت سودمند بود و وی غم مختص نیز است و گفته شود در موض  
 بصل است و گفته شد و در حولی نوعی ارسوسن بری است که بیونانی کیقیون کونید  
 و آن دلبوش و گفته شد و در شجره الصنوبر گرم درخت صنوبر در قوه مانده در راح  
 بود و در فعل همان میکند و آن سبز رنگ بود و چون بکوبند و بر موضعی که ضا کند کوشش را  
 بپاه کند و اگر بر روی و دملی که محتاج شکافتن بود بزنند شکاف در و ص است که این  
 تافته در آن اندازند و از مقویات بپاه بود و منفعت وی در صفت حدید گفته شد و وی  
 التمریح بزرگست و در باب فون در صفت بزرگ گفته شود و واء الحطافه خالده  
 است و گفته شد و هیچ سنگی سبز است بپارسی دمانه کونید و آن دو نوعست کرمانه  
 و توکی و بهترین آن فربکی شیرین بود و تندی شیرینی وی جنان امتحان کنند که ویرا  
 بپایند و بر روی آینه کنند تا خشک شود اگر آینه رنگ بر آورد تلخ بود و اگر شیرین  
 بود و طبیعت آن سرد و خشکست در طبیعت نزدیک تو بپاه بود سودمند بود و جهت  
 چشم مامر و آریزنا گفته و نوتا، مندی از هر یک ساوی کوفته و بجه تحریک اسد سرد چشم

در صفت فوس کوبد که مهاب و حب النوع را بکشد چون باشیج ار منی یا باور  
 بیا شامند و وزن دیقور و دوس که بدیهیج شوه جماع بود و در طشت صاحب تقویم بود  
 وی مضغف مثانه بود و مصلح آن تخم مورد بود یا بلوط و صاحب مناج کوبید مغز بود و غشاه

کشد و وی

و وی از جلد سموات بود و اگر حل کنند و کسی زهر خورده باشد بپاشد دفع زهر بکند  
 و اگر کسی زهر خورده باشد بخورد سم مهلک بود و اگر بر موضع کونید کی عجب مسح کنند و در سکن  
 کند و اگر سختی کنند و قدری با سرکه بگذارند و بر قویا که از مره سودا بود بمانند زایل کند و سفعه که  
 در سرد جمیع اعضا بود شود و دهدی صمغ درخت غار است و منفعت آن گفته شود  
 دهن الحل سیج است بپارسی روغن کنجد خوانند و شریحت خوانند و روغن شیر بکوبند  
 بشیرازی روغن خوش خوانند و در شین گفته شود در شرح منفعت آن دهن الحلق  
 روغن زعفران است و صفت ادمان در مقاله دوم در مرکبات گفته شود و دهن علی  
 او مال است و گفته شد دهن البلسان روغن بلسان از در بلسان بکیرند بعد از طلوع شوی  
 نشتری از آسن ساخته اند و بر هر برگی شق کنند چنانکه بدان جایگاه که روغن است  
 و ترخ بنیاد کند و روانه کرد و کوبند به پنبه حاصل میکند و کوبند شیشها ساخته که هر یک پنج  
 مثقال از آن بکیرد در شیب برگی که شق کرده باشند بپایند و بهترین وی آن بود که تازه  
 باشد و بوی قوی بود و امتحان وی جنان کنند که چون بر صوف کجاسد و بشویند هیچ اثر نماند  
 مغشوش بود و اگر بر شیر کجاند شیر بپزند و اگر در آب کجاسد و حل کنند مانند شیر سفید شود  
 و اگر بر ابرسم کجاند و ابرسم را بسوزند و خاکستر آن برشند و در آب اندازند درین آب  
 نشیند و آنرا شیر بلسان خوانند و وضع بلسان خوانند و حقیقت آن روغن نیست بلکه صغی  
 و آن موضع که بلسان از آنجا خیزد در قدیم باغ نعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و بلسان  
 از معجونی عم است تخم آنرا نیز روغن هست و آنرا بلسان خوانند و گفته شد و صفت عود  
 گفته شود و جنان فیه تراز عود آن بود و امتحان آن بکند نا با جوال دوز کسد و مولف کوبد این  
 امتحان معنی نیست که بروغن مغشوش کنند تا در سوزن افروخته می شود و غش آن بروغن صنوبر  
 میکشد و روغن مصطکی و روغن حنا و شمع کداخته کنند و بر آئینج جت آن که بون کند نابدان ج  
 کند و با تش دارند و با فرورد و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و کونید در روم و لطافت وی از



از آب و عود زیاده بود و در ختم کشیدن جهت نزول آب نافع بود و روشنایی چشم بفرماید  
 و سردی رحم را سود دارد و چون زن بخود برگیرد با سوم و روغن گل شیمه و کیمیا بگذارد  
 و چون بیاض منبول براند و عسل ببول را نافع بود و دفع سوم بکند مثل خاق النور و انبیا  
 و کسی که فطر خورده باشد و کندگی جانوزان چون دو دانگ از وی با آب که با خواهر در وی جوشان  
 باشند بیاض منبغایت سودمند بود و سنگ کرده بر نراند و مرضا بلغمی را نافع بود و بوی  
 گوید جهت رعشه مزمن بغایت سودمند بود و موجب بدل آن بوزن آن و پس دادی تا نیم  
 وزن آن روغن نارگیل و دانگ نیم آن زیت کن و گویند بدل آن روغن رازقی است  
 و نیم وزن آن آب کافور و این ماسوم گوید بدل آن یک وزن و نیم آن زیت خالص بود  
 و گویند حبلسان چون بکوبند و در روغن رازقی بکوشانند بدل آن بود و گویند بدل  
 آن روغن کاوی است که در روغن ترخته باشند **یو ادر** سد ارگویند و معنی دیو دار حرقه  
 الجحش است و آن نوعی از اهل است یا نقل از اصنوبر سندی گویند و عیدان وی مانند  
 عیدان زرنباد بود و شیر دیو دار پس وی بود و کرم و تیر و محرق و معطر و گرمی و کثر  
 از خشکی بود و جانچه سوخته وی در سیوم بود استرخاء عص و قاج و لقه و رانافع بود  
 هیچ کمتر از وی نبود و مرضا سرد که در ماغ بود و سخته و مرع رانافع بود و سنگ کردن  
 و مثانه یزاند و طبیعت بندد و در طبیعت نشستن استرخاء مقعد رانافع بود و دیو دار نیز  
 گویند **یو ادر** حذوقی است و گفته شد **یو ادر** و حوا است و گفته شد  
**یو ادر** فونط اصل اللوفست و گفته شد **یو ادر** سریانی بزرگ کثوث است  
**یو ادر** قودا شراب خشکی است که با پوست بزندی **یو ادر** و جی و جی و جی و جی  
 و در سراسر هم خوانند و آن سه نوع است یک نوع معدنی بود که در جره قبرس از جایی  
 برون می آورند و آن نوعی از طین است یکس صلیبی سنگ بود و چون با قاج خشک کنند و نوعی  
 دیگر غلی است که از مس میگیرند چون خاکس که با آب روی ریخته و چون از بونه بیرون  
 آورند

آورند در شب آن یابند و نوع سیوم مرتشیثا است که سوزانند مانند کک و لون وی مانند  
 نوره بود و جالینوس که بد طعم وی قوه وی مرکب بود و قبض زیاده از حراره بود و بغایت مخفف  
 بود سودمند بود جهت ریش که در دهن بود چون تنها استعمال کنند و اگر با عسل کف گرفته  
 بود جهت خنای سودمند بود و جهت ریشی که در دهن بر و عانه بود و دهن بغایت نافع  
 بود و کوشته های زیاده خورد و ریشه های که در بدن بود چون با وضع البطم یا میزند یا در موم روغن  
 کنند و استعمال کنند یا صلاح آورد و چون با سرکه سخت کنند و بر حکم طلا کنند و ایل کنند و چون  
 سخت کنند و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداندی یک پیارس خود و سکنجبین  
 وی زود سخم شود و گوشت وی کرم و خشک بود و بتواتر گوید مرق وی عرش و در دماغ  
 رانافع بود خاصه چون با شبت و بسفایح و یاز نرند و صاحب مناج گوید با شبت تنها نرند  
 تا دانه های آب بماند و آن مرق بیاض منبغایت و مرق خود سیر ربور اسودمند بود و چون بسفایح  
 و شبت اصافه کنند قوی تر اسودمند بود و خشک اندام سهل بلغم بود و چون با جیره های قبض نرند  
 سج رانافع بود و چون با شیر نرند قرحه مثانه رانافع بود و چون بشکافند بعد از انکشته  
 باشند و گویند چون زنده بود و کندگی مار و افعی و دهنند بغایت نافع بود و پوستی که  
 در اندرون سنگدان وی بود و آن پوست تنگ بود که می اندارند اگر خشک کنند و سخت کنند  
 و با شراب پیاش مندر در معده رانافع بود و مولف گوید با شبت قدری سختی که سختی  
 کند و سفوف سازد همین عمل کنند **یو ادر** قوس **یو ادر** الکلی کوسید و جوا مقه نیر گویند  
 و سس طراعی نیر گویند و آن نوعی از خار است شیرازی و یواطوسک خوانند و ساق وی دراز  
 بود خار ناک و وی مانند برق خاست و خار ناک بود و معنی دینا تو عسشان بود و چون  
 خشک گردد لون سپید گردد و چون بشکافند در میان وی کرمها و کوجک بود طبیعت وی نجس  
 وی چون بخوشانند و بکوبند تا بقوام مرهم شود و بر مقعد ضا کنند شقاق را زایل کند و اگر بر  
 نهند سود دهد و کل وی خوا خشک و خواه تر نیکوتر بود و چون بکوبند و در خرقة پاک کنند و خرقة



بند و در میان شیرینند و بالند بجان که گفته شده با عداد نباتات بسیار  
 رافع بود و دفع کند و چون بخشاند و خوردن سخن بود و بول براند و اگر فواید ضار کنند  
 که قطع خواهند کرد منع کنند یکی بر یک شیرازی مرکب شش علی خوانند و نف  
 کوید آن زربح مصداست و کسی که از آن خورده باشد و مداوای آن در صفت زربح گفته شود  
 را سودمند بود و هر ریشی که عفن شده باشد و گوشت زیاد بخورد و بواسیر اقطع کند  
 و کندی آن برده و از جلد سمیات **باب الدال** فی آفة الاسکندرانی  
 معنی آن یونانی غار الاسکندرانی بود و دیستوری و سس کوید ورق آن از ورق مورد  
 بزرگتر بود و نرم تر و بغایت سفید بود و ثمری در میان ورق بود بقدر نخودی و در کوهستانها  
 روید و بوی ماندنخ مورد بری بود لیکن بزرگ تر و خوشبوی بود و چون بوی بگیرند  
 مقدار شش درم و با طلا بپاشند شود و جهت دشواری زادن و جکدن کینه و جهت  
 کسی که گای کینه خون بازوی آید و جالسوس کوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی  
 بود و مجربست با یک حفص بول براند و اما خاما ذاتی معنی آن عارض الارض بود و دیستوری  
 ورق وی مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند کنگر بود و ثمری گرد  
 و سبج رنگ سسته بوق و ورق وی چون نیک بکوبند و خاد کنند صداع را ساکن گرداند  
 و التهاب معده و چون با شراب بپاشند مغض را ساکن گرداند و عصاره وی چون با شراب  
 بپاشند بول حفص براند و چون زن بفرجه کند و خود برگیرد و میباید که بکینوس کوید قوه  
 وی مانند قوه ذاتی الاسکندرانی بود و بعد از این صاحب کوید فرق میان ذاتی الاسکندرانی  
 و خاما ذاتی آنست که ورق ذاتی الاسکندرانی اول من بود و با قضبان بود و خاما ذاتی  
 ورق وی کوچکتر بود و با قضبان جدا بود و با قوه مانند یکدیگر انداخته و قوی است  
 یعنی مانند غار خاصه ورق وی و آنکه محقق است نوعی از ما ریون است که ورق آن بپان  
 بود و مار زهر کوید و بر روی ادا کوید و گفته شد استعمال کردن وی بدودنی یل جلد

۴۹ بود و کوید کوی چون بسوزانند و خاکستری سفید تخم مرغ بشینند و طلا کنند بر شقاق کعبین  
 و انگشتان سودمند بود و جهت شقاقی که زبان را نزدیک حفص آهن پیدا شود و نهایت نافع بود  
**باب** این زهر کوید که الوان بود و هر جوانی را که می بین بود شتر و گاو و شیر و  
 و امثال آن و اصل آن گرم بود و مکس آدمی اگر سرکین حاصل می شود و اصل ایشان  
 گرمی کوچک بود که از بدنه های ایشان برون می آید از هر حیوانی که باشد و آن گرم باز می شود  
 و زنبور و موم کوید چون بگیرند مکس بزرگ و سروی بندازند و بدن وی شعله که در چشم باشد  
 خشک کنند حکایت زایل کند و اگر مکس بکشد و باز در ده تخم مرغ محق کنند نیک و ضار کنند و جگر  
 گوشت سرخ در اندرون قوی سفید باشد و بیونا گویا سس خوانند در ساعت کند و اگر  
 حل کنند بر داء الثعلب حلی سخت داء الثعلب زایل کند و اگر بر کزندی زنبور باندند سخت درد  
 کند و دیستوری و سس کوید بر کزندی عقرب زنبور و نخل چون باندند سخت جند نوبت بر موضع  
 کزندی بغایت نافع بود و این خاصیت است و چون ویرا بسوزانند و با سل بردا و الثعلب  
 اکتبه طلا کنند موی بروی آنند و خاکستری سرد و خشک و در فرارح حیوانی است از  
 مکس بزرگتر و زنبور سرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ رنگ و نقطه سیاه بر آن و آن نیم  
 است و مولف کوید در حوالی ممدان و کره و کره و آن نواحی بسیار باشد و هر یک مقدار  
 زنبوری بزرگ و بر نبات شرم نشسته باشد و غذای ایشان شرم بود و بی حد باشند  
 در آن صحرا و چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بکنان باره بگیرند و در کوزه  
 بر سردی که سر که در آن جوشند نهند تا بخار سر که بایستادن رسد و خفاشان بگیرد بعد از آن  
 استعمال کنند و ستر وی ذبی رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم و خشک بود و کوید گرم  
 و خشک بود در روم و چون بر تایل طلا کنند قلع کند و اگر در روم روغن کنند برض ناخن زایل کند  
 و ناخن نباه شده پیدا زنبوری و بر برص و هتس با سس که طلا کردن نافع بود و با خود دل سختی  
 کرده طلا کنند موی بروی آنند و ورم سرطانی بکند از زنبور باریت بزند تا غلیظ شود و بر آن طلا  
 کنند

مشهور



کند و بر جبهه قویا طلا کردن نافع بود و اندکی از وی چون بادویه بود که دفع مضره وی  
 بکند و بول بود و گویند اگر در زیت کجاشاند موی بردار و الشعاب بر وی بماند و اگر گویند که عرق بوی  
 حل کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و یک هفته در آفتاب نهند و از آن قطره در گوش بچکانند  
 در گوش را بیل کنند و کوی ببرد و روغن وی محلل و رها بماند و بوی صلب بود و هر کس که یک در آرم خور  
 گویند کشنده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زبانه و نواحی آن بداند و قرحه مثانه  
 و بول سدد و بعد از آن خون و گوشت تازه بعضی بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال سخی  
 و غلبان و اختلاط غل و سوزش خلق و افتادن در وقت بر خاستن و غشی و تاریکی چشمها و  
 طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و به طسوج از وی قرحه مثانه پیدا کنند خاصیت با وجود آنست  
 مثانه بریزاند و اگر خواستند که در مد او این استعمال کنند یک طسوج بادویه که مصلح وی بود مانند  
 کثیر و مد او ای کسی که آن خورده باشد بوی و قرحه و شیر تازه اشامیدن و لعاب و روغن بادام  
 شیرین و جلاب مرتقا و جبهه و منبرشت کند و صاحب تقویم گوید مصلح وی حب  
 کاکج و طین مخموم بود و بدل وی گویند طینوث است و گویند کم درخت صنوبر در خیره  
 جاورس هندی است بشر از وی ذره خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه بهترین آن  
 سفید فربه و طبیعت آن سرد و خشکست و مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند غذای  
 سرد که در اند جفاف سد کنند و در قی چند قوی است و گفته شد در قی الخطا طیف  
 بپارسی سرکین بوستوک خوانند چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کنند و فکر  
 فطاسالیون است و گفته شود که قوی نوعی از سداب بری است و بوی بد دارد و در  
 وی زرد خوش رنگ بود چون بکوبند و ورق آن و بیا شامند جهت درد اندرون و تب  
 و درد جگر سودمند بود و فی تب الخیل نایست که در خنده و کورما روید و قضبان وی  
 بود و بر غی مایل بود و صلب بود و بر کوره و نزدیک کوره ورق بود مانند و از جوار کتر و اطرا  
 وی بسیار بود مانند زنب الخیل و بوی صلب بود و طبیعت وی سرد بود در اول خشک بود

در دوم و قابض بود و خصوص عصاره وی و مجفف بود و غیر لاج و قطع خون رفتن و جراحتها  
 عظیم چون بروی ضا کنند با صلاح آورد و اگر جبهه عصب بود و تنق را نافع بود و قرحه امعاء و مجموع  
 انواع شکم رفتن چون آب شامند سودمند بود و عصاره وی رعا نافع بود و بیخوی و  
 حشیش و کسوف و عصاره بول را نافع بود و ورم معده و جگر و استقار ابغایت سودمند  
 بود و وی نوعی از لحمه التیس است و بسیار استعمال کردن مرفی اعصاب بود و مصلح وی  
 بنفش بود و فی الفار لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب این اسم خوانند  
 که فوشه وی بزنند و در خمسه و راق و ذوقه اصابع نمک است و صاحب  
 منهاج سهو کرده است که میگوید فنی فلو ن عمر نمک است و گفته شد در باب الف  
 اثلث و جدا اسم دیگر که دارد و گفته شد و ثلاث حبات زعفران است و گفته شود  
 و ثلاث شوکاة شکاعی است و گفته شود و ثلاث و رفات این اسم  
 جدید و واقع است بر چند قوی و بر قوی الشعاب و بر قوصه و بر جوامه و هر یک در باب  
 گفته شود و ثلاثه الوان و ثلاثه اوراق نیز خوانند و آن طر فلن است و  
 طریونیون هم گویند و گفته شود و فی ساری زر کوسد طبیعت وی معتدل و لطیف بود و  
 فوس کوسد کم و لطیف بود و نافع بود جهت درد و اختفا و تنوع آن و در ادویه  
 دار الشعاب طلا کردن نافع بود و سحاله وی در دمن گرفتن کند و من زایل کند و در چشم کشیدن  
 قوه با صره بد و روشناسی بفراید و اگر میلی زین هر ما در در چشم کشند بغایت نافع بود  
 و سحاله وی انچه بسومان زده باشند در ادویه کمت دفع سودا بغایت مفید بود و محلول  
 وی لطیف تر بود و اقوی تر از سحاله و صاحب منهاج گوید مقدار استعمال از وی قیرا ط بود  
 و گویند مفر است علامه و مصلح وی مشک است و عمل صاحب تقویم گوید مضر بود مثانه  
 و آلات بول و مصلح آن حب الاس بود و شامه و شربتی از وی دانلی بود و در  
 گوید سودمند بود جهت خون دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و شقی و فوج که از شدت  
 بود



و خاصیت وی آنست که نافع است عظیم در دلد را و فواید بسیار دارد و سرگردانی  
 نافع بود و جدام را بغایت سودمند بود چون سحاله وی در ضحای استعمال کنند و عرق النساء  
 و فایح را نافع بود چون بادویه بیا شامند مثل سفایح و کما در یوسف سودمند بود جهت دردها  
 سوداوی و متوی اعضا اصلی بود و در خواص آورده اند اگر نرم گوشه سوزن زیر سوراخ  
 کنند دیگر فواید شود و اگر باره زر خالص بکوفتی آویزند بر سرد و صرع کرد و یکر در و مجرب است  
 و کسی که داشته باشد و اخس شیرازی فوی در دوا انداختن تری در در انداختن در  
 ساکن کند و هم در خواص آورده اند که اگر نیمه اندک ز سرخ در ده رطل زنبق اندازند و غرض کنند  
 هر جسم دیگر که باشد یک رطل در اندازند و صحن بکنند بیابا رسی کرک که کوبند و سوزن  
 در صحن کبوتر بیا و بزند صحن جوان مودی که در آن برج کرد و البته و دماغ وی چون بگذارد بیا  
 و روعن زیت و در جسد انداختن نافع بود جهت مع علقی ظاهر و باطن که در بدن باشد سردی  
 و اگر چشم وی بر کودکی بزند نرسد و اگر کودکی دفن کنند نزدیک دمی صحن کرک نزدیک آن ده کرد  
 و اگر سرکین وی در بوسه بزی کنند که باره از وی کوک خورده باشد و بر خاصه صاحب  
 قویج بزند بر ریسما از بزم کبشی بود که بعضی از وی کرک خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعضی  
 بزم عوج در بوسه ایل بزند و از ران وی بیا و بزند همین عمل کند و اگر انبوی که جگ از نقره  
 سازند و انبوی را سر از می سره خوانند و باید که دو گوشه داشته باشند و مقدار باطل  
 در وی کنند و صاحب وجع از خود بیا و بر دنا نافع بود و مجرب بغایت و بکرات امتحان کرده  
 چون سرکین خشک وی سخی کنند و در انبوی کنند و بر حلق صاحب خاق باشند که سبب آن  
 رطوبت نافع بود و این زهر در خواص آورده است که کرک خاک خورده و گیاه خورده و الا  
 که زهر شود و میجان سگ و میوه انان که قضیب ایشان از عضله و عصب بود و بفر از روبا  
 و کرک که اگر استخوان بود و اگر دنبوی در جایی که علف خوراکا و بود بیا و بزند و دام که آن آفت  
 باشد اگر چه کا و اگر سگ بود قطعاً گردان نکرد و اگر در موضعی سرکین وی کور کنند و نشان  
 جمع شوند

۹۴ شوند و اگر زن بر سر بول کرک نشاند هرگز آب تن نشود و اگر خصیبر راست وی بکوبند باریت  
 و باره صوف بدان سالاد و زن خود بر کبر شهوة وی منقطع شود و اگر زهره وی بوزن دانگی  
 با عسل یا شراب بیا شامند بیهوشی بیا بکند و چشم وی کشی که با خود دارد منع صرع کند و بیخ  
 کزنده وی نکرد و از راه زبان و دندان ایمن باشد و این از خواص است شیخ الریس که بزرگ  
 وی منع بشنج و کزاکند و ریشها عصب خاصه که از سوزی بود و چون سوطا کنند زلهار صحن را نافع  
 بود و این زهر در خواص آورده است که چون کرک آسی بکند و از وی جدا شود آن اسب  
 مجموع اسبان در رفتن سبقت گیرد و پیروی داء الثعلب و داء را سود دارد و چون بدان بالند  
 حافظ گوید اگر آدمی خون آلود بود و کرک بوی خون بشنود قصد وی کند که جراح تمام داشته  
 باشد و در شجاع و سلوانی بپزند و اشتباه باشد با جدی که در زنی وی کند که خورد و هو گوید اگر سرک  
 در موضعی که کوفتند بود و دفن کنند مجموع میرند و اگر نکاح نام بپوست بزی که بعضی از وی کرک خورده  
 باشد بنویسند قطعا در میان زن و شوهر موافقت نباشد البته و پوست وی چشمها و چون  
 جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب خلایق گردد باب الراء راوند  
 پیاری روئد گویند و مولف گوید راسا است و صاحب منهاج گوید دو نوع است صینی و خواصا  
 معروف بود در او اند الدواب و آن جهت چهار پایان است عمل باشد و صینی جهت آدمی و البته  
 آن صینی بود که چون سخی کنند برنگ زعفران بود و چون بشکند اندون وی بطریقه کومان کاو  
 و از ران بپزند و می خوانند باید که سبها بزرگ بود و مانند سم است و باید که قطعاً سوراخ در وی شود  
 و طبیعت آن گرم است و گویند معتدل است و سیج گوید گرم است در سیوم و خشکت در اول گویند  
 گرم و خشکت در دوم و چون سخی کنند با سرکه و بوی کلف روی مالند زایل کند و چون بیا شامند  
 باد ما را نافع بود و وضعف معده و درد کرده و شانه و رحم و درد جگر و مغص و ررم سبز و عرق  
 النساء و نفث دم که از سینه بود و در وقت و فواق و خفقان و قرحه امعا و اسهال  
 و تهامه دایره و سموم و کزندی جانوران و شربتی از وی نیم درم بود تا در و گویند از دانگی  
 تباک



درم و اگر با سر که بر قوبا طلا کنند زایل کند و چون آب خما کنند بر و رهماء گرم فرم کنند  
 و جالینوس گوید سودمند بود جهت درد جگر و سپر و رسد جگر و امعا بکشتاید و خاصیت وی  
 در جگر و وضع آن اگر چه مزمن شده باشد و ورم و صلابه آن و قوه جگر زیاده از همه چیز نهد  
 و در بسیار سیوش که نافع بود با سهالی که از درد معده بود و شیخ الرئیس گوید چون روغن و باند  
 جهت نسج که در عضله حادث شود و در آن و امتداد آن نافع بود و بمجمل گوید چون طلا کنند  
 بر دوشانه خوف از دل بر دو سنین اندلسی گوید مقوی اعصاب باطن بود و رسد بکشتاید و رطوبتها  
 فاشد خشک گرداند و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و غلط حام و استقرا سود دهد و سنگ کرده  
 و مثانه بریزد و نهایت نافع بود جهت درد مثانه و بول براند و انواع اسهال که از رسد ماسایقا  
 و جگر از رطوبت بسیار بود سود دهد و چون با صبر بود فعل اقوی بود و همچنین با سلیله کبابی تباع  
 بکند و ذهن را نیکو گرداند و صداع بلغمی زایل کند و اگر ایاره لو غا دیا کهن بوی اضافه کند فعل وی  
 قوی تر بود و سودمند بود خواه با وی خواه تنها محذور فاج و علتها که اگر سردی داغ بود نافع بود  
 جهت قولنج بلغمی و ریج و اطلاق طبیعت و محلل ریج بکند و تب و تب صفاوی را نافع بود  
 و قولنج بدین باب که گرداند از همه حارها و گرمها گرم را سودمند بود و درد جگر و سپر و جگر  
 گوید و درم معده را و درد شش و جگر را نافع بود و بواسیر و فمور که در متعدد بود و چون سخی کرده بران  
 باشند خاصه با انزوت و گویند مضر بود بسفل و مصلح وی وضع بود و بدل آن در ضعف جگر  
 و معده یک وزن و نیم آن ورق کل سرخ و پنج کسبیل راجع ناکمیل است و گفته شود در ابلج  
 بری بود و بستنی را و رثون خوانند و بری را فمور تون کمترین آن بستنی بود  
 تازه و بری گرم و خشک بود در پیوم و بستنی در دوم و بری را بشیرازی قولنج خوانند و بستنی در  
 وی گرم بود در اول و تخم وی و تخم وی گرم بود در پیوم و بواسیر گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول  
 رسد بکشتاید و روشنائی چشم بفراید خاصه وی سودمند بود جهت نزول آب و در نزدیک  
 فرو آمدن آب از زیانه چون کورن شیر زباده کند و تخم وی همین عمل کند چون بکشتاید یا با جگر

و در پیوم و بستنی در دوم و بری را بشیرازی قولنج خوانند و بستنی در  
 وی گرم بود در اول و تخم وی و تخم وی گرم بود در پیوم و بواسیر گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول

۹۵  
 بزند و اگر طبع با شراب بیا شامند کند کی جانوران را سود دهد و طبع وی جض براند و بول  
 و محلل ریج بود و چون آب سرد بیا شامند در تهائیان و التهاب معده ساکن گرداند و تخم وی  
 بکوبند و با غسل بیا میزند و بر کزندی سک دیوانه نمند سود دهد و آب را زیانه چون خشک کنند در جگر  
 کنند جهت روشنائی چشم نهایت نافع بود و آب را زیانه چون بخوش اند و سه خوش و کف وی  
 بکوبند و با غسل و سکنج در چشم شندیابی سکنج منع نزول آب بکند و روشنائی بفراید و تخم وی  
 معالجه از تخم و ورق اقوی بود و سبج گوید رسد جگر و سپر بکشتاید و بری سنگ کرده مثانه  
 بریزد و قطعه البول را نافع بود و تهائیان مزمن و شرف کوبد از قول فلاحی از قول آدم عم  
 که تخم را زیانه مقدار یک درم بایک درم قند هر روز سفوف سازد از ابتدا اکتفا محل  
 آید تا آنکه بهر ج سرطان رسد و مداومت بران نماید در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا  
 مریض شود البته و اگر ج طبیعی برسد و حواس وی بختی باشد تا آن زمان که بهر دوشیخ  
 الرئیس گوید بطی الهم بود و غذا بد دهد و سودمند بود جهت تهائیان مزمن و اسهال بن عمران  
 راز باخ داغ معد بود و تخم وی خشک کرده رسد مثانه و کرده بکشتاید و باد بکشد و درد  
 بهلوی و سینه که تولد آن از رسد یا ریاحی غلیظ باشد نافع بود و سخن معده بود و رطوبت  
 برزاد و دمقواطیس گوید کند کان تخم را زیانه تر جو اکند تا چشم ایشان قوه گیرد و افعی و کاه  
 بعد از رستان چون از سوراخ بیرون آیند و چشم ایشان ضعیف شده باشد چشم خود را  
 مانند جهت روشنائی و تقویه آن سبحان الی الهلما یزلا و ارشد الیه و راز باخ و دوری  
 مزاج را صداع آورد مصلح آن صندل و کافور بود و بدل راز باخ تخم کرفس یا بری وی اقوی  
 و سنگ کرده بریزد و بر قانرا شفا دهد و بول و جض براند و شکم سرد و طبع وی با شراب کزندی  
 جانوران نافع بود و کزندی سکی دیوانه طلا کردن سودمند بود و راز باخ شامی انیسون  
 و گفته شد و راز باخ روی نیر خوانند و من وید از تخم شامی خوانند و بلغت اصل الرئیس  
 ضاح خوانند و کلکوح نیر گویند و آن دو نوع یک نوع بستنی و آن فیلوش است و گفته شود در  
 نوع







بتجیق زرنب است و انرا سر و ترکستانی خوانند و گفته شود **رجل الغراب** در شام رجل  
 الراغ خوانند و از جمله حیثیاتش بود بشکل پای کلاغ و چون بنزد نافع بود جهت اسهال مزمن در شکم  
 خاصه اصلوی و قولکوب اصلوی چون خوردن قویج را سود دهد بی آنکه مضرتی بوی رسد  
 پشت و ران و زانو را بغایت نافع بود و اما اصلوی کرم بود در آخر درجه اول خشک بود  
 اول دروم و شربتی از وی جهت نفوس چون تنها بود از درد درم باشد کوفته و بنخته و اگر  
 حی که جهت مغاصه عمل استعمال کند از یک درم تا یک مثقال شاید و در مغاصه همان عمل سورجان  
 می کند بی مفرق **رجل الحمام** شجاری است گفته شد در الف ابو خلسار جلد بقدر احتیاط  
 و گفته شد **رجل العقاب** و **رجل القنفص** و **رجل الزرور** و **رجل الغواب** است که گفته شد  
 و در مصر اطربال را بر **رجل الغواب** خوانند و گفته شد صفت هر دو **رجل القروح** و **رجل**  
**الکولوس** نبر کوبند و آن قاقلی است گفته شود و خنجر نوعی از مصل است بشیرازی  
 قره قروط خوانند و این ماسو کوبید طبیعت آن سرد و خشک است در دروم معده کرم را نیکو بود  
 و خلطی از وی حاصل شود و اگر شاذ از وی خورد بر گیرند شکم براند و رفع غیثت که  
 ویرا سردار خوانند و بشیرازی خورد کوبند زهره وی چون در گوش مخالف چکاند با  
 روغن بنفشه یا رشیقه مخالف نالند در گوش و شقیقه زایل کند و کوزکان را سوط کند یا در  
 گوش ایشان چکاند جهت بادی که کوزکان را بود و اگر زهره وی با کلاب در چشم کشد سفیدی  
 برود اگر سر کین وی در شیب زین خورد کند بجهت بنیدار و اگر بازیت خلط کند و در گوش چکاند  
 کرانی گوش هر دو زهره وی بر کوزند کی مار و عقرب و زنبور را بیدن نافع بود و شرف کوبند  
 وی چون با خود خلط کند و خشک کند و خورد کند مغفرت نوبت در شیب که بر زبان است  
 بود کشاده کرد و باذن الله تعالی و چون بوی اربال است وی بگیرند و در میان بای زن  
 نه بند سمل بزیاید باذن الله تعالی و در خواص این زهر آورده است که بروی چون کور کند در خانه  
 کوزندگان زهر را بر گیرند و سر کین وی بر که حل کنند و در برص عالند لون آن متغیر شود و

چون برمان کند و سخت کند و با سر که حل کنند و کسی جنون داشته باشد بیا شد هر روز سه  
 بیانی صحت یابد باذن الله تعالی و پوست زرد که در اندرون سنگدان وی بود چون خشک کند و  
 سخت کند و با شراب بیا شد سودمند بود جهت کسی که سخی خورده باشد و اگر سروی بوزنی  
 که دشوار زیاید بیا و یزند آسان بزیاید **خام** نوعی از اجار بود و الوان بود زرد سیاه  
 و حمیری رنگ و سفید و زردی بود بهترین وی سفید بود و شریف کوبید طبیعت آن سرد و خشک  
 بود چون سه روز هر روز یک مثقال سختی کرده مانده به با بعل بر شند و خورد منع دلمه بکند که  
 اعضا از سحان خون جدا کرد و چون بسوزند و سختی کند و بر جراحی که خون از وی روان  
 بود مانند قطع خون بکند و بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط کند و وی از وی با  
 خوی شاح بز سوخته و بر آهن طلا کنند و در اش بر نند تا سرخ شود بعد از آن برون آورد  
 و در آب نمک اندارند آن آهن نر بود و اگر خامی که تواریخ بدان نقش کرده باشند بر سر  
 نبر باستاند و سختی کنند و کسی که عاشق باشد با ستم معشوق بیا شد معشوق را فراموش کند  
 الله و صاحب مناج کوبید کرم بود در دروم و خشک بود در اول سودمند بود جهت سعه  
 و دار الثعلب ریشای حفاست و گفته شد بسیار سی سندان کوبند و تریزک  
 کوبند و طبیعت آن کرم و خشک بود و لطیف که مهار کبش دباد را تحلیل دهد و  
 بلغم بکند و مضر بود بمعدده و مثانه و تقطیر البول اجداث کند و اولی آن بود که محو مزاج  
 با گاستی و کاهو خورد در صاص قلعی ساری ارزیر خوانند و بشیرازی قلعی بهترین  
 وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و کوبند خشک بود و محق آن و غیج  
 آن لطافت در وی زیاده بود و تبیین و تحلیل و صفت حق آن در باب الف در صفت  
 آبار که آن اسرب سوخته است گفته شد و اسرب صاص سود بود و سردی زیاده از  
 قلعی بود و قلعی راقطیر و قصیر هم خوانند و اگر صحیفه تنک سازند از اسرب و بر عا  
 بندند ماکم گاه منع احتلام بکند و اگر آن صحیفه بر شور که بر عصب سدا شود نهند زایل کند و هر



که پیدا کرد در ابتدا مثل خیار که چون بروی بدن بگذارد و در مفاصل متعده که بارش بود و بوی  
و در مفاصل و نه در ریه ها مثل سرطانات با عصاره که در غایت سردی بود و روغن  
زیت یا روغن کل یا روغن بربار و روغن مورد چون بوی اضافه کند و آن صمغ به آن روغن حل  
کند و با آن نافع بود و براده آن چون بیا شامند همان علت حادث شود که از خوردن مزار  
سنگ بستر بول و غایط و ثقل معده و معاوی و در ایشان ضیق النفس بخدی که بخاق  
کش و ایلاوس پیدا کند و لون وی رصاصی بود و مداوی وی می کند بطبیخ تخم کرفش  
و انجیر و روم و ماء العسل و غذا اسفند باج و نشانه طاصی آن بود که ادرار بول کند  
و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون حکم در صاص شراب زیت نافع بود  
و در مفاصل کرم و این زهر در خواص آورده است که اگر با آن رصاصی در یک اندازند هر چند که  
آتش بر آن برافورند گوشتی که در آن دیک بود قطعاً نفع کرد و هر کس که انگشتی  
رصاصی در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر رصاصی در روغن باندند تا رنگ بر آورد  
بعد از آن آن روغن بر آس طلا کنند هرگز رنگ نگیرد و صاحب فلاح گوید اگر طوقی  
از صاص درختی کند که شمر دار بود شمر وی نفع دهد و شمر وی زیاده کرد در طب کرم بود  
در دوم و تری بود در اول و گویند حرا و وی کمتر از رطوبت وی بود و در هر دو حلاوه وی  
زیاده بود و حرا زیاده بود و اسحق گوید کرم و تراست در دوم و غذا وی زیاده از غذا  
بود و بهترین آن جنی بود و میرون و بعد از آن زرد و رطب نفع در شکم پیدا کند مانند انجیر  
ترو مثال انجیر ترو خشک همچون رطب و خواص بود و رطب معده سرد را بکوبد و در منی سرد  
و طبع نرم دارد و در سراج را و رطب و خواص دندان و بین دندان بود و مغز و کج  
و او از دغونی که از وی حاصل شود بد باشد و زود متعفن شود و مصدع بود و مولد  
و مصدع وی بادام یا فستق باشد بود که با وی خوردند و بعد از آن مغز کامو یا خیار که با کبجین  
رطب فصفه است چون خشک شود و گویند و علف گویند پاری است خوانند و در ف  
کفته

و گوشت

۹۸ شود **عی الا بل** سگانی گوید و آن شیشی است که دانه وی چون دانه مورد بود و در  
وی طاقونی اندک بود و طبیعت آن گرم و تر است در دوم جالینوس گوید که مست در اول و  
است در دوم و لطیف و شرجی و بوی جوا کند هیچ مغزه بوی نرسد لیکن ستم جانوران نیز دارد  
بود و طبع وی مویر اسبیه کند و تخم وی چون با شراب یا شامند جهت کند که جانوران آن سودمند  
بود و سیلان رطوبات رحم را نافع و وی مضر بود با حشا و اعصاب و مصلح وی قوف بود یا سیل  
الطیب **عی الاحام** فوسفار بون و فوسفار بون نیز گویند و آن جنی است تیره رنگ  
ماش اندکی بزرگتر و چون پوست از وی باز کنند بر یک عسل منقش شود و صلب و بطعم عسل  
شرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر و یرادوست و کاوشک دارد و کاوشک است  
و مولف گوید نوعی از کرسنه است و در کاف گفته شود **عی حیوانی** در پاست و دیسقوریدوس  
گوید ماسی در پاستی است خدر بود و چون نهند بر سر کسی که صداع داشته ساکن گردد و چون بخد  
بر گیرند متعده که بیرون آید شفا یابد و اگر نرسد بخوشد و آن زیت بر مفاصل مالند در ساکن  
کند **عی الحمار** گویند **عی الا بل** است و گفته شد رغث جلد است و گفته شد رغث  
دانه است که در میان کدم می باشد و نیز از کدم پاک کنند و مغز و خوردن آن بستر را می آزارد  
خوانند و پاری **عی عوة القرم** نراق القرم است و زبد القرم نیز خوانند و آن جرقه است و گفته  
رغوة الجامین است و گفته شد رغوة الملح زبد الملح گویند و قوه وی زیاده از  
بلع بود و محلل و مطلق بود **عی عوة الماء** الملح غایت حرا و حرا بود و بیشتر بوزاند  
در قس سلفه بحر است و گفته شد سلفه بحر است و گفته شود در سین و قاقس کوبند جهت  
افزاید است و بعضی گویند لجه بر بری است و بعضی گویند خصیة الثعلب است و صفت هر یک در باب خود  
گفته شده است **عی قون** خاص است و گفته شد قون خاص است و گفته شود قون  
هر دارویی که میگردند از آن رقه خوانند مثل انجیر و بنوم و خاما اقطی و رقه حاصل اسم می  
سرخ رنگ صلب و طبیعت آن سرد و خشک است و چون بکوبند یک شغال از آن در دو بیضه شمر



سه روز پیاپی نخورد هر روز این مقدار موافق بود و وی را وحشون که در بدن پیدا شود  
بسبب افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین و قاع یا فی نخوزالتی مانند اسهال و  
سکافته بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت آن گرم و خشک  
بنغم و رطوبات معده بود و خلطها غلیظ لزج بیرون آوردن حلو انا شیرین  
آن بزرگ شیرین رسیده طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر  
آن و گویند گرم بود با عدال و در وی جلا بود یا قبض ملین بود و دانه وی با عمل در گوشت  
نافع بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را سودمند بود و موافق  
معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه کشد و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم  
کشند و دشمنای سفراند و چندانکه کین گردد بهتر بود و دانه وی بد بود و نفخ و ریاح در معده پیدا  
کند و گویند مصلح وی انا بر شرب بود و رازی گویند که نفعی دارد و که باشد که نفوذ آورد و مخمل  
با صلاح نیست از بهر آنکه نفخ وی زود بگذرد و کل وی چون سوزند جاجت را سودمند بود  
رمان حامض انا ترشترین آن بزرگ انداز بود و انواع انا رخا اندک در دهان  
بود و قابض ترین اجزای کل وی بود و انا ترش سرد و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود  
در توی خشکی صفا بکنند و منع سیلان فضول بکنند بوی احشا و دانه وی با عمل قلع را  
نافع بود و عصاره وی ناخن را سودمند بود و دانه وی چون در آب باران فویا سد منقش  
دم بکند و وی خفقان را سود دهد و جلا دهد و التهاب را نیکو بود و جگر گرم را سود  
و تهرار او سویق وی مصلح آرزوی زبان استن بود و در وی ادرار بول بیشتر بود از شیرین  
و سویق وی اسهال صفاوی را سودمند بود و فوه معده بدید و جگر گرم را نافع بود و آب  
بابست خود در دل را ساکن کند و انا سبز تازه ترش شیرین بوست از وی جدا  
کند و در دانه سنگین نشد و بکوبند میمان بایه و نغش از نیم رطل بایست درم شکر  
سرخ طبیعت براند قبض و مره صفا براند و معده را فوه دهد و شراب وی در بوی خارا

سودمند

سودمند بود و تشنگی را بنشانند و غشیان و فی باز دارد خاصه منع وی و سید خوردن شهوه  
را مضر بود و انا دانه خشک ترش شکم بندد و صاحب تقویم گویند انا ترش مضر بود و معده  
معه و مصلح آن حلوای علی با قندی بود و هر چه بران باشند اولی آن بود که زنجبیل پرورده  
یا ترنج پرورده خوردن و میان السعال خشک شربت و گفته شد رمان الانهار  
نوعی از موقار یقون است و گفته شود در رباب و در دمشق اندر و سامن خوانند و آن البر  
درختی است که بدخت انا مانند کوبکتر و حب قلقل دانه وی است و مغاث صحرای است  
قلقل گفته شد و مغاث گفته شود و صافی بیارسی خاک تر کوبند مجموع بجنف باشند  
رمانی الما در یون جلا دهند بود و معضج روشنا حی چشم بیفرا دی حاجی  
البیوط خاکستر خوب بلوط قابض بود و فون سند و چون حریره بپزند و هر با در آب  
دورم با شرباب سیب یا شامند سودمند بود جهت بله معده و درین رحمت نافع  
دری حطب الکرم خاک تر خوب رز بهترین آن بود که از درخت بر بود و طبیعت  
او سرد و خشک بود و گویند گرم ریش پرورده را نافع بود مقدار نیم درم و گویند مضر بود  
شر و مصلح آن شیر بود و چون با سرکه ضماد کنند بر کوندکی جانوران و سگ و بانه سود  
بود اگر سحر کنند و در غرقه کنند و بر کوبد و ضماد کنند و چون سرد شود دیگر بول آن گرم  
مانی و بران آدامان کنند بغایت سودمند بود و چون با بطون و سرکه ضماد کنند نافع  
بود جهت گوشت زیاده که در پوست خسیه پیدا شود و چون با زیت و سرکه بایه کهن صفا  
کنند جهت شرح عضله و استرخا مفاصل و بعد اعصاب نافع بود و در قصبه خاکستر  
بهترین آن نطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم سن  
که در امران بود بکشت بر مقدار دلکی و گویند مضر بود و شش و مصلح آن شیر بود یا قندی  
رمانی الحطاطیف خاکستر اشباه بر سنو که بهترین آن بود که اشباه در موی  
ساخته باشند که بسیار مو بود و صفت سوختن آن جان بود که در کوزه کنند و بکشد

کینند



و در تنوری که آتش تیز بود بنهند ساعت بعد از آن بیرون آورند و سحی کنند و طبیعت آن  
سرد و خشک بود نافع بود و شوری زادن مقدار یک مثقال و گویند مهر پوشش و مصلح آن  
بودن و ای سلطان صاحب مناج کوی صفت سوختن وی جان بود که در کوزه کند و در حکمت گیرند  
و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن بیرون آورند و سحی کنند و طبیعت آن گرم بود در اول  
و خشک بود در دوم و منفع آن در آب سیر در صفت سلطان گفته شود و صاحب مناج کوی  
سوختن وی جان بود که یکی مسین سرخ بر آتش نهند و سلطان زنده در آن نهند و بسوزانند  
تا چون خاکستر گردد و بردارند و استعمال کنند و ای تبین الباقلا خاک تر و  
باقلا وقتی که تر بود چون سوزند و خاکستر آن ضا د کنند یا باند در حمام آثار جو سیاه  
که در بدن باشد بر دل نف به راج است و گفته شد و نفع صاحب مناج کوی  
آس است و صاحب جامع کوی درخت غار است و صفت آس گفته شد و صفت غار نیز گفته  
شود و رفس بهتر است آن بود که از حیوانی مقتدر در طوبیت گیرند و طبع  
آن گرم و تر و غلیظ بود و غدا بسیار دهد و منی سفرا و مصلح اصحاب که بود و بیشتر  
بزنند و برق آن خفته کنند اما غلی تر کنند و کرده و اعصاب بدن را نیکو گردانند و باه را  
زیاده کنند چون در وی اندک حران و بیوسته بود و خوردن وی مضر بود و بعد از آنکه  
دیر هم شود و اولی آن بود که با دار چینی خورد و بعد از آن مصلکی بخایند و سر کوب  
تر از سر بز بود برین قیاس و ای غدا می بود که اندک خوشبختی داشته باشد و غدا  
دهد و قوه بدن ضعیف بود چون مضم بروی ستولی شود باه را زیاده کند و سر ضعیف  
کند و کسی که معدوی ضعیف بود نشاید خورد که قولنج آورد و قولنجی را بغایت سخت زمان  
و گوشت زبان بکتر و گوشت خدین غذا بسیار تر دهد و چشم جوبت بود و زود تر بگذرد و دماغ  
سرد و تر و زبان نازک خورد و چشم نیرامانند و زیاده خورد و گوشت خدین و بن گوش سر که معتد  
و انجدان و خردل خورد و اولی آن بود که پوستها و غفر و نمنا جدا کنند امکان بود خورد و اگر از غدا

بود با سرکه و خردل خورد و مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شود اما سرکه و مایه کوی که نکند  
خشک کرده چون بسوزانند جهت شقاق که در مقعد بود و ملاشه و ورم کرده و ورم صلب و مانند آن  
نافع بود و سر سدرین مگسود چون و بر کزندی عقرب نند سود و بد بغایت و ناس  
بر جیرالما است و گفته شد و رو سنج رو است گویند و آن نجاس محرق است بسیار سی سوخته  
بود لیکن بسیار سی وی سوخته گویند و بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم بود در سیوم و قابض  
و مجفف و ملطف بود سهل آب زرد بود و در فضائات موی استعمال کنند و ریشها پاک گردانند و بصلح  
آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده خورد و ریشها بید که در بدن بود منع کنند و بیان  
اربیان است و گفته شد صفت آن اهل مصر فرید فغانند و اصل اندلسی و این نیز  
خواص آورده است که چون بگویند با خود سیاه و بنزاف ضا د کنند و الفوع را بیرون آورد  
و گویند چون خشک کرده سحی کنند با غلغل و در چشم کشند شب بکوی نافع بود اما سر حبه که در گرم  
بود با عتدال منی زیاده کند و شکم نرم دارد و بصری کوی پیش از آنکه نمکسود کند باه را زیاده  
کند و غذای صالح دهد و چون نمکسود کنند ما کهن کرد و تولد سود و حکم بد بود و رازی کوی در تخار  
مضم شود و معد را بد بود و اولی آن بود که اصلاح آن بر سرکه و مری و کروی یا کنند و بعد از آن  
جوارش سحر ما جوارش سفر حل سهل خورد و اگر مخور و فراج بود از عقب آن رب انار منع  
خورد و اگر جهت باه خوردنش بید که بر که خورد بعد از آنکه سخته کنند با روغن گردکان  
و زرده تخم مرغ نیمشت و سار و کنند تا طبع سازند و تناول کنند سخی کرده کرده و ورم بود باه  
را زیاده کند و در دشت الحار و لاسکی سرکین فر خواه سوخته و خواه با سوخته قطع میکنند  
خون بکند خاصه چون با سرکه یا بنزد و اگر سرکین تازه بپشتارند و آن آب بر سی کسد رعا  
زایل کند و همچنین سرکه بروی آفتانند و سوسه صین عمل کنند و چون تر بود نشازند  
و آن آب یا شامند سنگ کرده و نراند و سرکین است بر همین عمل کنند و سرکین که در علف  
بود خشک کنند و با شراب جهت کزندی عقرب عظیم نافع بود و مولف گوید اگر خشک کرده وی



جرب بگویند و به بزند و با گوگرد سخی کنند و در روغن کنجد خوب مالند و با مصل  
مصل و عسل کوفته کام بر بندیش از آب تخم مانند نافع بود و در وقت البرص و  
سرکین استرغون دود کنند در شب زن بجه مرده و شیمه ندارد و دریا غلبه است  
و گفته شدی مشی شیرازی ارده خوانند طبیعت وی گرم و تر و غلیظ بود و مصلح و عمل  
بود و یاد و شب در صفت سم شود منفعت آن **مسح الفار** و فغان گویند و آن سم  
الغار است و تراب الحاکم نیز خوانند و آن شک است و در شین گفته شود و در هقان و  
بعضی عرب عفران خوانند و گفته شود در تباج را تیغ است و گفته شد در بواسیر و  
خوانند و قوه وی مانند حاض اترج بود و عود بود شاخها در از سبزه آرد و طبیعت او  
سرد و خشک در روم حران بنشیند و ستی باز دارد و خار را نافع بود و طاعون و و بار بار  
دارد و چون عصاره وی در چشم کشند روشنایی مفرا و وی اسهال مفراوی و حبه جدی را  
سودمند بود و بواسیر را نافع بود و غشایان ساکن کند و قوه احشا بد و معد و جگر گرم  
و آب وی با آرد جوهر و غله طلا کردن سود دهد و صاحب مناج کوبیده بود و سینه  
و مصلح وی اترج مزنی بود و صاحب تقویم کوبیده محف اعیاب بود و قطع با بکند و مصلح وی  
شراب عودا انیسون بود و بدل وی محاض اترج بود و یاغون و یخ پیارشی کشند و  
مناج کوبیده گرم و تر بود و سهل انضمام و طبیعت بنده و غذاوی اندک بود و میل بلغم  
باشد و مضر بود با صاحب که و بقراط کوبیده مجموع ششها سرد و تر بود و در کوبیده خشک بود و  
تخوار مضی شود و اصلاح وی جان کشند که سرکه و کروی یا خوب است و بعد از آن برمان کشند  
و بهترین ششهاش بره و کوه خند کوهی بود و شش بره چون بریان کشند و غلظت  
افزوی روان شود بیکرند و بر نایل خشک که بر اعصاب است باشد طلا کنند و بران ادا  
کنند البته زایل کند البته و هم این طوبیت بر قویا خشک مانند نرم گرداند و شش مضر بود  
بعده و آلات بول و مصلح وی جبال اس بود و کروی و یا غلبه در و باه چون با سر  
عنصل

عنصل خوردند و بود و منق النفس سود دهد و ریه الحمیر و ریه الجمل شش فک و شتر  
چون بسوزانند و کستر آن بر محلی که حادث شود در مانی بسبب موزة نافع بود و اگر سوخته  
بجنان گرم بران نماند نافع بود و شش خرس همین عمل کند و منع تورم آن نیکو کند و خاک شتر  
فک چون بر جرب تراشند سودمند بود و ریه الحمار الوحش شش فک و زعفران  
کنند و بگویند و بیاض مانند سودمند بود و منق النفس سود دهد و ریه البحر فلول من با سیوش خوانند  
و آن جزیت که در ساحل بحر یابند مانند آبکنه چون تر بود و چون سخن کنند و بر ترس خاد کنند  
نافع بود و شقاق که در دست و پای می باشد بسبب با بران ضاد کنند بغایت نافع بود و در شین  
باد کرده شود و تخان سلیمان جفوم و جاموس سلیمان نیز گویند و نبات وی در کوهستان  
فارس و اصفهان بود مانند شبت تر و ورق وی مانند و خملی بود و قنار وی کوچک بود و ماسک  
بر درخت نموده شود و وی بخفت و لطیف بود با سر که بر همه طلا کردن سود دهد و بر ورمها بلغمی  
و بواسیر و جهت لته بغایت مفید بود و در کوبیده عقیق طلا کردن نافع بود و چون بار و غن کل  
نخود بر کبر و جهت در درم بغایت نیکو بود و این ماسوه کوبیده طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر  
را سودمند و بسیار از وی صداع آورد و مصلح آن روغن بنفشه بود و کافور و بدل آن مرزنگوش  
و کوبیده بدل آن نیم وزن آن شیخ است و نیم وزن آن غلبه و تخان و در حان ملک  
هم کوبیده سارسی شاسفم خوانند و بواسیر را نافع بود و در شین باد کرده شود و تخان  
داوی در حان دار و نیز خوانند و آن آذان الفار است و گفته شدی حان الکافور  
و کافور بودی و شجره الکافور نیز خوانند و پاری سوسن خوانند و آن نوعی از درخت است و نبات  
وی شتر در خراسان بود و کل و ماسد کل خوا ما بود و ورق مانند ورق کاشنی صوابی بود و کل  
وی و ورق وی بوی کافور داشت باشد قوی چون بپوشند و در دست بماند و خواه خشک و خواه تر  
و طبیعت آن گرم و خشک است در روم و بوبیدن وی و ادمان بران کردن طبابت از غشا و باغ  
بکش و چون ادمان بران بپایند و طلا غلیظ که در سر باشد خلیل کنند و بوبیدن وی سرد مزاج را



سودمند بود که مرغ را از تخانی شراب صرغ خشوی است و طبیعت سداست  
 و گفته شود در تیغ صاحب مناج کوند سکی است مانند سرطان طبیعت آن سرد و تر بود در  
 شش و ریه و باطن چشم بکند و جلا دهد و روشنی بخشد و مولف گوید آن نوعی از سرطان مرغی است  
 در ریه و شش سرطان گفته شود و شش بکند و بر مرغها چون بسوزند و خاستران بر جاست  
 انباشت خشک گرداند و بر مرغها باری دهند بود برقی و در علاج سینه شکسته و منافع بر مرغ  
 در موضع خود گفته شود **باب الزاج** انواع است سفید و سرخ و سبز و زرد سفید  
 قلعیدیس خوانند و شوغار گویند و یونانی خلقین و زاج سرخ را سوری خوانند و زاج سبز قلعیدیس  
 قلعید خوانند و قلعید زاج زرد است پیازی راغ بنزد دندان خوانند و بهترین آن مصری بود  
 براق مانند زنجیر بد چشم چون در دست مانند زود ریز شود و پاک بود و کهن نباشد نوعی  
 دیگر از زاج سوری است پیازی زاج کنشگر آن خوانند و شیرازی زاج خوانند و یونانی  
 و ملیط مانیر گویند و با سوس کوید قلعیدار جو کهن کرد زاج شود و وی معتدترین را جات  
 بود و محرق و یالطف و حرقات بود و زاج احمر و زاج اخضر در قوه مانند یکدیگر اند لیکن اختلاف  
 در عطا و لطافت است لطیفترین سفید است و اقوی ترین سبز و غلیظترین سرخ و قلعیدار  
 غیر الامور اوسطها بود و متوسط است میان غلظ و لطافت و زاج دیگر مست که یونانی  
 مسیق گویند و بهترین آن قبرین بود که لون آن مانند زرد بود و طبیعت قلعیدار گرم و  
 بود در سیوم و سم زاجات و طبیعت مانند یکدیگر اند و وی قابض بود و محرق خشک ریشه  
 اعدادت کند و جوب سعه و ناصور و عاف و ریش کوش مده آن سودمند بود خاصه چون  
 فسیله از عسل سالاند و بتلفظار بگرداند و در گوش نهند و اکل که در دندان و سی و دهن  
 و ریش آن خاصه سوری سودمند بود و جودن بخف شش بود تا بحدی که بکشد و از  
 خوردن زاجات سرد نمی سدا شود تا حدی که بسکشد و مداوای وی بشیره تازه  
 و مسکه و قند و مانند آن کنند و باقی صنعت میک در باب خود گفته شود **زاج** در خیت که از آن  
 خوانند

۱۱۸  
 خوانند و گفته شود **زاج** و وق زسق است و گفته شود فی سبب پیازی موسر گویند و مرغی که  
 خشک شود و زبید خوانند الا فوما که و بر اثر الرطب خوانند و زبید خوانند و زبید خوانند و بهترین  
 فوات بود بزرگ شیرین گوشت وی کرم و تر بود در اول و دانه وی سرد و خشک بود اول  
 جانیوس کویسرد بود در اول خشک بود در دوم و مادانه خوردن معار اینکو بود و معده و جگر  
 دوست دارند و گوشت وی کرمه و مثانه را نافع بود و یاری دهند بود در او و سینه چون  
 درم از وی اضافت کنند و چون بی دانه بود شکم براند و آن نوع که لاغر بود و قابض حرا  
 کمر بود و معده را قوه دهد و طبیعت سرد و محرق دم بود و مصلح وی خیار سبز بود و گویند شیر  
 نیم تور که اسحق گوید حده دم نشاند و قول اول اصح است گفته مفر بود بکرده و مصلح وی غلب  
 بود و میویند بر ناز و بکند و بیج مفر و ازیت ترساند الالب محوری مزاج و مصلح وی کنگبین  
 یا از فوا که ترش چیزی بر سر آن خورد و دیسقورید و کس که کوست وی چون خوردن موافق  
 و صحرمان کند و عمل و خوردن بلغم از دهن بیرون کشد و چون بیامیزد با آرد و کون و خاد کنند  
 بر ورم کرم که عارض شود در ریش نهایت سود دهد و چون خلط کند حق کرده با شراب و خاد کنند  
 هر چه بیداشود در پوست مثل جدی در ریشها شمدیه و عفونات که در معاصیل بود و سرطان  
 و چون خاد کنند با جاشیر بر نوس نافع بود و چون بزناض که چند جند زور قلع کنند و میویند  
 عد از یاده از انکورده و جلا میویند کمتر از جلا انجیر خشک بود و اطلاق وی کمتر از اطلاق  
 آن بود غیر از آنکه میویند موافق تر از انجیر خشک بود معده و بل آن کشت است فی سبب الجبل  
 موبرج است و صفت میویند گفته شود بد البحر پیازی کف دریا خوانند و آن بخ عت  
 یک نوع بشکل اسفنجی فرب بود و سبزه و بوی وی مانند مای بود و در ساحل دریا بسیار یابند  
 نوع دوم بشکل ناخته چشم بود و اسفنجی و بسیار کوفی بود و بوی وی مانند بود و طبع وی سرد و  
 بشکل کرم بود و میل ملیون خوانند و شیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصورت جگر  
 خوانند بسیار کوفی و مولف گوید آن اسفنج است و گفته شد نوع پنجم بشکل مانند فطر بود و بر  
 بیج



بوی نبود و باطن و خشن بود مانند قشور و ظاهر املس و بهترین آن وردی بود که نرزد  
 زنده و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند تر بود در الشلب را نافع بود چون بسوزاند  
 و با شراب سرخ رنگ قوام آن رفیق بود در الشلب طحا کند موی برویاند خنار و جویا  
 و هفت و هشتی که در حله پیدا شود جهت آن سودمند بود چون با موم و روغن گل استعمال کنند  
 را صافی کند و کلف سیاه و اثری که در روی و اعضا پیدا شود زایل کند و نوع سیوم که  
 گفته شد عسل البول و سنگ کرده و رمل که در مثانه و کوره بود و استسقا و در سبزرز  
 دارد و جیص براند و باقی انواع آن منعها، دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلا دندان  
 بدهد و موی بردا الشلب برویاند چون مانگ باشد اب طحا کند و انواع زبده و موی بردا  
 الشلب برویاند و یک نوع است که سفید بود و طبیعت وی گرم بود و تیز و خشک در دوم جلا  
 بدهد و با ادویه که مناسب باشد سفیدی که در چشم بود زایل کند البته و قلع آن بکند و مقدار  
 مسهل از زبده الجوز دانه که بود و مفرود و مصلح آن کثیر بود و گویند مفرود  
 بروح اس و مصلح وی روغن که بود و بدلی و بوزن وی عرق القشور بود و اگر خواهند  
 که ویرا بسوزانند در دلی کلی کله نمند و سروی نمند و شکاف وی بگیرند و در تون میان  
 آتش نمند پس چون کله کرد و بیرون آورد و بردارند از دیک وقت حاجت استعمال کنند  
 و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیمها مفعول کنند فی البد الحسین بنو نانی اذرا  
 و آخری و ادرا فینج گویند و سیرانی عافورا آن کرد بر کردنی جمع می شود و در دیامانج  
 بود و در میان نخ و کیمیا بند لون وی باشد عرق اسوش بود و بشکل زبده الجواست بسیار نافع  
 و طبیعت وی در چهارم گرم بود و نشاید که تنها استعمال کنند باید که ادویه با وی خلط کنند که  
 وی بکند و قوه وی و اگر محتاج باشند از جهت بیرون نشاید که استعمال کنند بکس از جهت  
 احتراز واجب دانند بسبب شده قوه که در وی است و دیقوریر و کس که به جهت  
 دیشن شده و کلف و قوام و اثرها و مانند آن بغایت سوددهد و فی الجمله ای حاد بود و نقل لاج

بسترند

۱۱۲  
 بد که عارض شود در اعضا با مزاجی نیک کند و عرق النصارا سوددهد و رازی گویند چشم را جلا دهد  
 و درم بستان ساکن کند چون کوفته باب طحا کند فی البد القصر و التمر است و گفته شد  
 فی البد پیار می سکه گویند و شیرازی از نیکترین آن تازه بود که در شیرش کیم مذوق  
 آن گرم و تراست در اول تری وی زیاده بود منضج و محلل بود و اگر بر بدن طحا کند بوزن اقربه  
 و غذا آوی بدهد و جراحا اعصارا سودمند بود و درم بن گوشه استین و درم و اگر بر لثه کوا  
 بالند سودمند بود جهت زود رفتن دندان و صمه و رها که در درم بن بود نفع دهد و چون  
 با عسل خلط کرده لعق کنند سودمند بود جهت فونی که اثرش حاصل شود و ذات  
 الجنب و درم شش را بغایت نافع بود و بدان حقه کردن و رها صلب که در رحم و امعا  
 و رتین باشد سوددهد و ریش روده و اگر با ادویه که نافع جواختها می که در اعصاب و مجاری  
 و ممانه بازدهد آید سود دارد و ریشها پاک گرداند و گوشت آن برویاند و دفع زهره  
 بکند و چون بر کند کی افعی مانند نافع بود و سرفه سرد و خشک را بغایت سوددهد و خاصه  
 باشد و مغر و ام بود و ذات الجنب و شش را بغایت نافع بود و منع خون و ماده بکند و چون  
 با نخله درم از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی سهل بود و مرخی معده و مغنی و مصلح  
 جیره، قابض بود و گویند مصلح وی فایده قندی بود و نافع بود جهت خشونه خلق و قوبا و  
 سعه خشک و یا بیضه نیم شست و آنکه تازه و در بعضی ادویه برانیت بود و در بعضی بل  
 شحم و دغان وی چون بگیرند از جواغ مانند دوده روغن بزر بران طریقه در ادویه استعمال  
 کنند و مجفف بود و قبضی اندک در وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن  
 پاک گرداند و زود حال صحت آورد فی البد نوعی از طیب است و آن عرقی است که  
 میان هر دو جانوری گیرند بشکل کرب اما سروی کوچک بود و اندک بزیاد فواید و طبیعت  
 وی گرم بود در سیوم و معتدل بود در رطوبت و سردی و بدن و مالدن صانع سرد و در  
 شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قی اطارد درم شش را که مفرح بود و مکن از اند و بیا



خفقا زایل کند و ضعف دل ببرد و درین عمل بغایت کمال بود و اگر زنی دشوار زاییدگی هم  
 از وی بایک گرم زعفران در مرق فرجه کند و بیا شامند زایدن بروی آسان کرد و زبل  
 بپارسی سرکین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف اشخاص یک نوع تنها خاصه  
 آن و مجموع در بها محلول و محقق بود و مع فصل گفته شود زبل الاطفال آنچه اول از  
 اطفال بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحی کنند یا بچندان ورق یا مینا و بچندان نبات  
 و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل کند در چند روز و بهترین زبل اطفال آن بود که از طفل  
 گیرند که محفوظ باشد از تحلیل و فصل بشوند و بدان خشک کنند خنای و ذبحه را نافع بود و اگر  
 در خلق و مند مین عمل کنند و همچنین که ورم خلق سرد کرده باشد و نزدیک مرک بود و حاج  
 بقصد باشد از خنای سخت چون زبل کوزک خشک کرده بعمل بخون کشند و بر خلق وی طلا کنند  
 بغایت کمال نافع بود و باید که غذا کوزک سه روز تر مسلمانان تنوری دهند که نمک خوش  
 کرده باشند و شربانی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز ساقی و غذا با معتدل  
 و در چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و بگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین غذای وی  
 مرغ و در ارج باب کحه سودمند بود و باید که از غذای که رطوبت بسیار داشته باشد بگاه  
 دارند و اگر بگاه ندارند در فعل و قله تن مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بزرگ ترین تریاق  
 کسی باشد که بیکانی زهر دار روی زده باشند و زبل ایشان خوش شک کنند و شرباب  
 و عمل بیاشامند سودمند بود جهت تهیه دایره و گردنکی جانوران و ادویه ها کشند  
 تلف کنند و بر قانرا نافع بود و قطع اسهال کنند و چون سحی کنند و بر موضع باشند زایل  
 کند زبل اللقلق سرکین لقلق چون بیا شامند معرو را سودمند بود زبل الجمل  
 سرکین بلخ بهق کلف را زایل کند زبل الورد و الحردون سرکین عضایون  
 را نیکو بود طلا کردن زبل الخطاف سرکین برستوک سفیدی چشم زایل کند زبل الکلا  
 بهترین آن بود که اگر سکی گیرند که استخوان خورده باشد و آن عمل نافع بود جهت  
 ریشها

کهن و تحک بدان کردن خنای را زایل کند و جهت دفع اسهال اشامیدن بشیر سودمند  
 بود خاصه چون دو سطر یا بود و جهت قویج بدان معنه کردن با آب گرم نافع بود و در  
 گوید سرکین سگ چون بکیرند در تابستان بعد از غروب ستاره کلبه خشک کنند در سایه و با شرب  
 بیا شامند یا با شکم بپزند و سرکین سکی که استخوان خورده باشد آنچه سفید بود و خشک کنند  
 نبود از خشک کنند بگاه دارند و چون خواهند که استعمال کنند جهت ورم خلق و خنای بغایت  
 سحی و با ادویه که نافع بود بدن زحمت بپزند و اگر با ادویه که محلول بود حلق کنند و در ماکدار  
 نبل الذب بهترین سرکین که آن بود که از خار گیرند و سفید بود و در وی استخوان  
 و موی بود قویج را نافع بود خاصه چون آن کرک که استخوان خورده باشد و در غایت کمال  
 نافع بود و برب مغید و اگر نزدیک خاصه بیا ویزند و صیغ غایت دهد و اگر در پوست ایل  
 یا پوست کرک گیرند و بیا ویزند بر بیماری که از بشم کشی که بعضی از وی کرک خورده باشد و با  
 و بهق و کلف را سود دهد زبل الزا از بهترین آن بود که از زوری گیرند که برنج  
 خورده باشند و با و کلف و بهق را سود دهد زبل العصافیر سرکین کنجک با کشته  
 و زایل کنند کلف از روی بود و چون لعاب دهن بشوند و بر نائل طلا کنند زایل کند  
 بشیرازی کول خوانند زبل السحبه سرکین مردار خوار چون دود کنند در شب زنجیر  
 بیند از دوجن بازیت بیا میرند و در گوش جکاشد کزانی گوش را زایل کند زبل الاحمام  
 سرکین کبوتر کوم ترا زخم سرکینها بود و سودمند بود هر مرضی سرد را که باشد و با آرد چون بیا کشند  
 محلول بود و چون با سرکین بیا میرند خنای را سودمند بود خاصه چون بزرگتان کوفته با وی  
 اخافت کنند و چون با سل و بزرگتان خلط کنند و در مهاب صلب متفرکودانند و خشک  
 که حادث شود از آتش پاری چون بازیت بیا میرند سوختگی آتش را سود دهد و اما سرکین  
 کبوتر حواشی و کوهی هر چند حده او سخت تر بود بهتر بود و سرکین کبوتر در بسیار مرضهای  
 که حاجت بخونست بود و قوبا و در مفاصل و سعه و درد شکم و در کرده را نافع بود و چون



با آرد جو بیامیزند و در آب بنزد و با سرکه و عسل نزنند و ضاد کنند بر دمل و خنازیر و در ماه  
 صلب کند از آن و بصلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند و با آب نزنند و اندکی قطران افشانند  
 کنند و با هم سخی کنند تا مانند موم گردد و بر برص نهند بکنان پان و سه روز بماند بعد از آن بردارند  
 و دیگر باره تازه بنهند و سودمند بود و جذان این عمل کنند که زایل گردد و اگر آب بنزد کسی با که  
 عسل بول بود در آن نشیند بغایت نافع بود و جهت در شقیقه طاک کردن نافع بود و چون کسی که  
 بر سستی طاک کند سودمند بود و همچنین اگر با کنگبین باشد مندر سر کین کبوتر سرخ خون  
 دو درم اندوی با سه درم دار صنی بیاشامد سنگ کرده بر نراند و چون سوزاند در خرقه  
 کنان تا مانند خاکستر شود و بازیت بیامیزند و بر سوزنی آتش طاک کنند نافع بود و گویند سر کین  
 کبوتری که بزکنان خورده باشد سنگ کرده بر نراند و این مجربست و سر کین کبوتر در خرقه قویج  
 را نافع بود و زبل الفیل سر کین فیل بستم باره کوبد بر کبر در آب نشیند و اگر کوبد صاب  
 نب کین را نافع بود و زبل الفرس سر کین اسب همان عمل میکند زبل الدجاج سر کین مرغ  
 اگر دو و کند سودمند بود جهت در دندان و موافق بود کسی را که فطر کشند و او دیار کشند  
 باشد و اگر با سرکه بیاشامد قویج را بشتاید و خاق را عظیم نافع بود و بر بخت فی بر جد  
 نوعی از مردم است و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک در اول و با هر رافه دهد  
 دیگر منافع در صفت زمر گفته شود فی البدقوار بر سحر ما است گفته شود زمر  
 کثوث است و گفته شود در حاج بیارسی آینه گویند و طبیعت آن گرمست در اول و خشک  
 در دوم و موی بر ویاند چون باروغن زینق طاک کنند و در وی فحی و لطافتی بود و سفیدی چشم  
 زایل کند و روشنائی سغایید و چون سوزاند در عمل قوی بود و آنکه سوخته بود سخی کرده سنگ  
 و مانند بریزاند و چون با شراب بیاشامد و اگر غیر سوخته استعمال کنند باید که بغایت سخی کنند  
 استعمال کنند و صفت سوختن وی آنست که در کون آنسکران نهند و بر مندا تا بزدیک که آتش بر  
 بیرون آورد و در آب قلی اندازند و بعد از آن سخی کنند و استعمال کنند و گویند سوختن وی جان بود  
 که

بود که سخی کنند و بر روی صغی آمین کنند که سر آن کشوده بود و آتش فم در شیب و کند مقدار  
 سه ساعت و در این تحریک آن کنند بعد از آن سخی کنند بغایت استعمال کنند فی دار جد و است  
 و گفته شد زربای بزبان هندی کجور خوانند و بزبان اهل که عرق الکافور و وی نخست از  
 وی بوی کافور آید چون تازه بود و بلفطی دیگر سطر اک گویند و در طعم وی تلخی بود و آنچه در نزدی کار  
 کند و بخت اند طعم وی کمتر بود و آنچه باره نکرده باشند تلخ تر بود و آن نیکوتر و طبیعت آن گرم  
 و خشک بود در دوم تا سیوم و گویند در اول محلل ریح غلیظه بود در راحم و بدن را فوید کند  
 و قطع بوی سیرو سازد و شراب بکند چون در دهن گیرند و فی سدد و کونکی جانور از آن کسود  
 دهد تا بجدی که نزدیک بخت دارد و شکم بندد و مفرغ و مقوی دل بود و خاصیت قوه قبضه و تطهیر  
 و از ادویه ترماقیات کنار بود و مقوی روحی بود که در بکر باشد سهل سودا بود شربتی  
 وی یکدم باشد بول براند و سودمند بود جهت مرضهای سوداوی و خفقان دل و فساد  
 مکر و غم و وحشت و در بیشتر منافعها مانند در و نج بود و معده تر را خشک کرد و اند چون در دهن  
 و بدان ادمان کنند در دندان را نافع بود و بوی بد از دهن سرد خواه که از رنجی بود و خواه  
 سبب غدا و این زهر در خواص آورده است چون تر بود و بکوبند و در شیبای مانند هر علتی که در سر  
 بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در خانه کور کند مور بگرد و باز گرد و اگر رضا  
 داء الفیل طاک کند و حقویه که بشیرازی کوه گویند موافق بود و اگر یک حبه در دست بزرگ آرد  
 سوراخ کند و بیاویزد بر حقوی که شهورش منتقطع شده از علتی که آنک طبیعی بود بحال صحت باز  
 آورد و انتشار حاصل کند و دیقوبید و کسی که نافع بود جهت ترخه کودکان و عرق انس و نفوس  
 و فاج و وجب کودکان را در دم غسل کنند و طاک کنند چند نوبت زایل کند و جالس  
 گویند در در کین و حقون و عرق النسا و فاج و مصرع که سبب آن از رطوبات بود و چون غسل  
 بیاشامد نافع بود و صاحب مناج کوبد بسیار خوردن وی مضر بود ببل مصلح وی فوید بود  
 و صاحب نفق هم کوبد مصلح وی کینل الطیب نبات بود و ببل آن را زنی کوبد و صوابی کوبد جانوران  
 و باد و غلیظ  
 نیک و نیک  
 آن



در پنج و چهار دانگ زن طر خشق بری و نیم وزن ذانه اترج و کوبند بدل آن شیطح  
در است ذرین **درخت** کوبند درخت اترج است و مولف کوبد درختی است  
در ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در شا بور و ورق وی مانند ورق رتون بود و کل  
وی مانند قرصی آینه بود درین بود و در وقت انکوشکند و ورق وی چون سبز بود بکوبند و عصا  
آن بیاض مندیخ عرق النساء و طوطی را نافع بود و خوشه از شا نه بیرون آورد  
و کونکی جانوران را سودمند بود و وی مضروب بنانه و مصلح وی حب الاسطوخودوس بود و بدل آن  
آن قنطاریون بارکست بوزن آن تخم خیاره و بوزن آن حب الانرج و کوبند بدل آن نیم وزن  
زعفران است **در راوند مکیج** در راوند در خوانند و موقوف بود بشای و وی  
بود بپارسی زراوند کرد خوانند و بکندی کور کوبند و زرباد را نیز هم کور خوانند و بهترین آن بود  
که بون زعفران بود و بغایت نر به بود طبیعت آن گرم است در دوم خشک است در سیوم و وی  
بود و الطیف از طویل نافع بود جهت برود صرع و وسواس و فواق و ققرس چون در درم از وی  
بیا شامند و نافع بود جهت کونکی جانوران و ادره کشنده و جذب سلی و شل و کسهام بکند  
با چون ضا و کندان و از اعضا بیرون آورد و بهیچ را سود دهد و دندان را جلاد دهد و دفع اخلاط  
بلغی و مراری بکند و قوه سم بدید و ریشها بداید کند و گوشت بر ویاند و جوک گوش بکشد و دوم  
سپرز و دهن عضله و در دهن و جوی بیاض مندا نافع بود و دماغ و معده را از اخلاط بدن پاک  
کند و در کسر و شقیقه که از سروی بود سود دهد و یرقان صفراوی و بلغی خون غسل بیا شامند  
و در در کین و عرق النساء و نفوس و فالج و در دماغ من کهن شده را نافع بود و صاحب  
مهراج کوبید مضرات سپرز و مصلح وی سل بود و صاحب نفوس کوبید بحف اعضا بود و مصلح  
وی روغن بنفشه و کد بود و مقدار استعمال از وی یک مثقال تا دو درم بود و بدل وی بوزن آن  
زرباد و دانگ آن بسیار نیم وزن آن قسط و اسحق بن عماران کوبید زراوند درج دیگر  
وزن و نیم طویل بود و کوبند بدل آن راس است و کوبند بوزن آن زراوند طویل و نیم وزن آن

راوند صی **در راوند طویل** بحر است خوانند و ارسطو بخیا و ارسطو لویا نیر کوبند و اهل اندلس  
و مستقران نیر کوبند و بیونانی ذکر خوانند و در مطولیت کوبند و وی تو بود و بهترین آن بود که هم رنگ زراوند  
مدوج بود سبزه از انکشت سبزه تر و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم گوشت بر ویاند  
صرع و کزاز را نافع بود و ایشامیتین و لوز را صافی کرد و دانه و سینه را پاک کند و احشای را نافع بود و ریشها تر  
عن شده با صلاح آورد و دندان را پاک کند از رطوبتی که در آن بود و اگر کوفته با سکه بشیند و طلا کشند  
بنایت سود دهد و چون با فلفل دم بیا شامند درم را پاک کند از فصول است و حیض براند و نجم بیرون آورد  
مرده و خواه زنده و اگر فوج از وی سارید و زن خود بر کبر و عین عمل کند و کرم در از وجب القوع  
و اگر مار و غن بدن طلا کشند شش را حصار کند و بصلاح آورد و اسحق کوبید مضرات بکرم و مصلح وی سل  
بود و بدل آن شیطح است و کوبند بوزن آن زرباد و نیم وزن آن فعل و دودانگ آن سفاح کوبند  
نیم وزن آن فلفل و نیم وزن آن زرباد و از وی کوبید که برک آن در نفخ و ریح و تحلیل اجه در شکم و  
و سپرز بود بوزن آن زرباد و نیم وزن آن از زوت **در شک و زرنک** اینها است  
و گفته شد در نیم آن افواست زرد و سرخ و سبز و تیره و سرخ و سفید بهترین آن بود که صفراوی  
یکدیگر بود بون زراوند طلق زرباق و وی کبریت از وی و پارس زرنج بدخش خوانند طبیعت آن گرم  
و خشک است در سیوم سورنده بود و در وی قبض معفن بود و لذاع و گوشت زیاده خورد و ریشها و موی  
و بایه بر جاحت نهند سود دهد و جوک سفت تر و اگر برفت در موضعی که خون مرده بود بسبب طلا  
کشد نافع بود و بازیت جهت شش و بار و غن کل جهت بواسیر و اگر در موم روغن کشند خاصه زرنج  
سرخ نافع بود جهت ریش بینی و دهن و اکله که در وی بود و حوری کوبید زرنج سه نوع است زرد و سرخ  
و سفید نوع سفید کشنده بود و زرد بر موضعی که خون مرده بود بسبب فتنه چون طلا کشند آثار آن بر روی  
سرخ در فلتقیون نیکوتر بود و اسحق بن عماران کوبید زرنج زرد چون سخی کشند در میان شش کوبند که در آن  
ببرد و نوع سرخ چون سخی کشند و بعضا زرنج تر کشند و بر شیب نعل طلا کشند بعد از آن که موی بر کشند  
کودیک زرد و دیرستوید و کوبد قوه زرنج سرخ مانند زرنج زرد بود و چون با رایتج بیا میرند و الشک زایل



کند و زرنج بر اعضا طلا کردن کلف آورد و مصلح وی آن بود که بعد از وی برنج و حق طلا کند  
و زرنج مصعد کننده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که آن سم الفار  
و اکسیران انوار زرنج سفید خوانند و هوای آن کسی که زرنج مصعد خورده باشد بقی با آن  
و روغن کند بعد از آن آب گرم و جلاب و روغن کنجد بار و عن بادام و طبع برنج و مر قها و جوب  
مانند آب که است از مرغ بروغن بادام و شتر نازه و لعاب است دهند و رازی گوید بدل از  
سرخ نیم وزن آن زرنج زرد بود و صاحب تقویم گوید زرنج معصوم بود و در نشویه کردن زرنج  
جنان بود که در دیکل نو کوارین کنند و بر آتش نهند و زرنج در آن کنند و دایم تحریک کنند تا آن  
که لون تغییر کند و بریان شود بعد از آن خود گیر و در سرد کردن و سخی کند و بوقت حاجت استعمال  
کند فی نسب رحل الجراد خوانند و این اسم بدان سبب نهاده اند که مشابه است و بپنداری  
خوانند و پاری سر و ترک تانی گویند و طبیعت آن گویند که گرم و خشک است در آخر دوم بغایت  
مفوح و مقوی دل بود مانند زرباد و بسبب عطرتی که در وی هست و قلیبی و قبضی بود و تفریح  
تردد و چون باز و عن کل باب و عن نفث سوط کنند در کسر که از سردی بود و در  
و از تری نیز و در قوت مانند سیخ بود و کباب و معده سرد را و جگر ضعیف و سرد مند بود و ادواء  
اعصاب را نافع بود و در عصبها و محلل مادی بود که در مجموع بدن پیدا شود و شکم بندد و مصلح وی  
جلاب نیم گرم بود و بدل وی در حسی بود و گویند سیخ و کباب و گویند بدل وی میل بود و گویند  
جور و است لیکن لطیفه از و است زرنک و زری که آب خنک است و صفت آن  
در باب عین در عصفه گفته شود زری را بقله مبار که است بریان سریانی گفته شد  
زرقوری ر جل و است و گفته شد زرنج ریاس است و گفته شد زرقون  
سلیقون گویند و آن اسخ است و در سین صفت سرخ گفته شود زرافه حیوانی است  
که در اکثر کاه و بیک خوانند و در خواص حیوانات صفت وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود  
و سودا انگیز زرنج بر کلیت که در کوستان حرجان می باشد و شیرازی اندر اسفول

۱۱۷  
خوانند جهت زرنج در صباغان استعمال کنند زعفران مادی خوانند و جاد و در سخنان و کرم  
و شعور الصالحه و خلوق و بهترین آن تازه بود که بغایت سبز رنگ و تیزوی بود و از ولایت  
فارس از کوه کینویه غیر و آن نوع بهترین انواع زعفران است بعد از آن خراسانی که معروف  
بود به ملکندی و بعد از آن رود آوری و زعفران فرنگی که آن مشهور مصری بود و بیشتر قلیبی  
و طبیعت زعفران گرم است در دوم و خشک است در اول و فو که کرم است در سیوم و خشک  
در اول و در وی قبضی بود و محلل و منضج بود و مصلح غنوة و بلغم بود و مقوی اخشا و بونر انیکو  
سکو کرداند و چشم را جلاد و د و تار یکی را ببل کند و آب رفتن بار دارد چون بشیر در چشم کشند  
و چون ادویه خلط کنند که مناسب بود و بیاضا منجهت درد اندر و بی نافع بود و صفا  
از وی چون استعمال کنند در درجم و متعذر انیکو بود و وی مقوی دل بود و مفوح و منوم  
بر انکیز و بول براند و سده جگر کشاید و چون باز رده تخم مرغ زنی که دشوار زاید  
بیاضا مند و درم در ساعت باز نهند و این حرست صاحب مناج گوید یک در تمام  
بود و چون با شراب بیاضا منجهت سستی زیاده کند و تفریح محشر تا بخوری که گاه باشد  
که از غایت فوج بدو انگلی شود و وی را بنج معده بود و مقوی داغ بود و مثانه را و کرده  
باک کند و سبزر را بغایت سود دهد و چون بنزد آب آن بوسر زرنج بوی را نافع  
که سبب آن بلغمی شود و درورها کم که در بن گوشن باشد و حمه چون بدان طلا کنند نافع بود  
و اگر با ادویه خلط کنند نفوذ آن ادویهها در جمع بدن بکند و در کسر که از سردی بود و سیخ  
را سود مند بود و اصل وی چون با شراب بیاضا مند بول براند و شربتی از وی نیم درم بود  
نایک درم و اسحق گوید مفراست بشش و مصلح وی انیسون بود و منضج و مقوی بود  
وی عصاره زرنج بود و صاحب مناج گوید مطم خواست بود و مصدع و منوم بود و چون  
از وی آب بیاضا منجهت سستی زیاده بود و تفریح و سیخ گوید مضم طعام بکند و رازی گوید اشتها  
طعام ببرد و مقوی بود و در خواص آورده که در هر خانه که زعفران بود سم ابرص در آنجا نرود



کوید بدل آن قسط و بوزن آن دانه اترج و ذائقه آن سبب شک آن قشور سیلج و  
 منهاج کوید بدل آن دو وزن آن طوطی و ثقل و غن آن بود **فرد حلی** قشور بری خوانند  
 و الج نیز کوید و آروینا و ذائقه جات هم خوانند و درخت ویرانک خوانند و زغور شیرازی  
 کیلک خوانند و جالینوس آنرا مله لیون خوانده است و بهتر آن سرخ بود و آن بستانی است  
 و گفته شود اما نوع زرد طبیعت آن سرد خشک و قابض بود قابض تر از سجد بود معدو را نیکو  
 بود و شکم بند و بول بند و سکن مغز بود و خون بود و تی باز دارد و قوه معدو و جگر گرم  
 و صاحب تقوی کوید غذا بدن برید و مقوی مسکن بود و قوه پشت برید و دار النیل را نافع بود  
 لیکن مصدغ و مرغی معدو بود و قوتی آورد و کرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود و او لی آن بود که  
 بغایت رسیده بود **فرد بستانی** مثلث عجم خوانند شیرازی کیلک سرخ کوید و بهترین  
 آن رسیده بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و کوید تر مولد بلغم بود و معدو و کرده را بد بود و مصلح  
 وی رازیانه بود **فرد عفرا** الحید صداد الحیدری است و زنجار که دم کوید شیرازی  
 زنگ آهن خوانند و آن از آهن کبریت صفت آن بستانند و سوزش آهن و از آن بر روی صحنه کنند  
 و هم کنند با بیهندنا خشک کرده و بگویند تا آن زمان که همه زعفران شود و انواع ساختن آن بسیار  
 است این یک نوع که اسان تر بود گفته شد و طبیعت وی قابض بود و سرد و چون کهن شود گرم  
 و خشک بود در دروم و چون زن خور برگیرد و قطع خون رفتن کند و چون زن بیاض مدغ است  
 بکند و چون با سر که بیامرزند و بر جرح و بر شراب پیدا کنند سودمند بود جهت داخل بر باطن  
 که از آب شیرازی غری در خوانند نافع بود و خشونت اجفان و بواسیر که رسته باشد در مقعد  
 سودمند بود و بن دندان حکم دارد و چون بر نفوس پیدا کنند نافع بود و موی بردار الثعلب و باد  
 ز غبر مر و سفید است و در هم گفته شود صفت انواع آن رفت و وی نوعی  
 بری حری و جلی به بهترین آن براق صافی بود پاک و طبیعت آن گرم و خشک بود و عرق  
 الناسا سودمند بود و نفوس و مغاصل و فاج و باره سرد و در در آنها و از آنها نافع  
 بود

بود و جذام را طلاء کردن بغایت نافع بود خاصه چون ادمان بران کنند و مقدار یک درم تا دو درم  
 منخل بود و اسحق کوید مضراست و شش مصلح آن کثیر بود و بدل آن جاو شیراست و عسلک بطم  
 و کوید بدل آن قطر آن است رفت یا بس تر است که خشک شود طبیعت خود و اندر آب  
 خوانند و بیشتر از بسوت از زکیرند و بسوت خربوب است از زنبوب تر است که بر نمی دیند  
 و طبیعت آن گرم است در اول کوید در دوم و خشک در دوم و جالینوس کرم است  
 سیوم و وی خشک تر است از زفت و طرب بود و فو مارا نافع بود و ریشه ها فاسد از طوبت  
 پاک کردند و ریشه ها سر و گوشت در ریشه ها برو باید و منفع و محلل ملین و اجات بود  
 موضع ضرب طلاء کردن سودمند و منفع و رماها صلب بود **فرد طرب** آن  
 بود و در رماها کند و آن از قبل قیر است و ازینوب و غیر آن از انواع صنوبر کیرند و رفت  
 نزدیک بقطر آن بود و روغن وی سالاون خوانند و آن جان کیرند که زفت در بختن بر بالا  
 وی صونی پاک و میزند و بخار که بدان متصاعد شود چون سیار کرد آن موفرا نفع دارند  
 ظنی یا در فروع و اندیسق نهند و ماکد و اندر روغن زفت خوانند چون با آرد چون بردار الثعلب  
 کند موی برویاند و اگر بر خنایز نهند نافع بود و منفع اخلاط غلیظه بود و بر صفاض سرد و ملین  
 و رماها صلب بود و فو بار را زایل کند و چون بشکر خورند سیننه را پاک کردند و اگر بر زرش  
 چهار بابان و جوب ایشان پیدا کنند سودمند و اگر خند نوبت بر هر عضو که خواهند طلاء  
 کنند فربه و بر شقاق های طلاء کردن سودمند بود و منع نفث دم بکند و سهل شود و شریف  
 کوید چون زفت تر حقه کنند که نندکی را و عرق را نافع بود و چون میان سر تراشند کسی علق  
 بیرون آید از حلق صاحب منهاج کوید چون بکیرند از روغن وی تازه درم عسل یا شانه  
 تریاق زهر را بود و بر کزندی افعی طلاء کردن سودمند و روغن وی مزه چشم را برویاند و در زایل  
 کند و در فو مانده خان کند بود **فرد فیف** زبان اند غنایست و گفته شود که لایب  
 شیرازی زبسی خوانند و طلعی نیز خوانند آن سبکتر از لوزینه بود و قطایف و زرد و تر منجم

در در زبانه و در میان روغن با فو باران چون  
 کنند علق بیرون آید



سودمند بود و رطوبت سینه و تشنه و موله سخت بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی  
 سکنجبین چرند یا انار می خوش شده و کز نولد کند کسی با جاری جگر وی سک بود فی مری  
 از سطوطا لیس که در بر جد و زمره و یک جنس اند و از معدن زرا از خوب زمین خیزد  
 و طبیعت وی سرد و خشک و خاصیت وی آنست که چون بپاشند بوزن مشت حوز  
 که مدکی جانوران زهر دار و سمها کشنده خلاص یابد و باید که پیش از آنکه زهر در اندک عمل  
 کند بپاشد از مری خلاص شود و موی نیز زد و پوست را نکند و از وی کردن بکند  
 یا کسی با خود که دارند دفع صرع بکنند چون شل از آن رحمت نگاه داشته باشد و چون بر کوه  
 خود بیاورند و خاصه در زمان که بر اسد اصرع ایمن باشند و این ماسوه کوید نافع بود جهت خون  
 رفتن و اسهال چون بپاشند یا بیاورند و مجول کوید زبرد جد حک کرده چون بپاشند خدام را  
 نافع بود و در خواب آورده اند که چون بکشد و با ادویه جهت سعه استعمال کنند بغایت نافع بود  
 و ادمان نظیر آن کردن کند که چشم زایل کند فی محج مرغیست که بدان مید کنند و بپارسی جوح کوید  
 و شرف کوید گوشت وی خوردن و مداومت بر آن نمودن ضعف دل خفقان را نافع بود و  
 زهر وی چون در کلهها کند یا یکی چشم و شکوی زایل کند و سیرکین وی چون بر کلف و نمش طلا کنند  
 زایل کند و نجیل بهترین وی صبی بود که لون آن بزرگی یایل بود اندکی و طبیعت وی گرم  
 است در آفر در جرم سیوم و خشک است در دوم و این ماسوه کوید گرم است در آفر سیوم و ترا  
 در اول سودمند بود جهت سده که در جگر بود اگر سردی و تری و جاموت را قوه دهد و محلل  
 ریاح غلیظ بود که در معده و امعاء باشد و جگر و معده سرد را نکند و در جالبیوس کوید فایده و قوه را  
 نافع بود و مجموع در دما که اگر سردی بود چون بپاشند و با ادویه قوی بپاشند  
 فوس کوید عرق النسا و نفوس فایده و خرد و حوض و سد و داغ و اخلاط بلغمی را نافع بود  
 و در بوجا کوید که بپاشند و بچ امارا نافع بود و در سردی و شقیقه که از سردی بود چون سخی  
 کنند و بار و غن خیری ببالند و چون در درم از وی با قند باب گرم بپاشند مهمل اخلاط مزاج  
 بود

در کلهها کند یا یکی چشم و شکوی زایل کند و سیرکین وی چون بر کلف و نمش طلا کنند

بود و در چشم کشیدن و خوردن تا یکی چشم زایل کند و خوردن وی حفظ بفراند و رطوبت از وی  
 سر و خلق بزداید و کز نولد جانوران زهر دار را نافع بود و تری معده را یشف کند و منی بفراید و بچ  
 و بر سود بیرون آورد و مقدار در دم استعمال بود و اسحق کوید مضر است خلط و مصلح وی غسل  
 و بدل وی بوزن وی و از فلفل بود با فلفل سفید کوید بدل وی یک وزن و نیم را کس بود و کوید  
 بدل وی عاقه قره جابود **در نجیل الکلاب** فلفل لبا است و رقی وی ماند و رقی  
 بود اما بغایت زرد بود و قضبان و کسرخ بود و بطعم زنجیل بود و زنجیل الکلا از سر آن  
 که سکر را می کشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در اول و چون تر بود بکوبند یا بچ  
 و بر کلف و نمش که بپاشند زایل کند و اگر بر درمها صلب باشد بکشد از زنجیل الکلا  
 اشتراغ است و گفته شد زنجیل شامی در نجیل بلدی را است و گفته شد فی نبق  
 کلیت سفید که اندرون کل و دوسه شاخک زرد باشد و قد آن شاخ که کل دارد یک  
 و زیاده نبر باشد و کویا تنبیر بود و بهر شاخی چهار و پنج و شش تا ده و زیاده نبر کل باشد و بوی  
 قوی دارد و بر یک شاخ بود مانند برک مورد بود در از تر و برک اصل وی مانند برک  
 بود بکین سبزه تر بود و صاحب منهاج کوید زنبق بود در محل المر با بایا سمن و خطا کرده است  
 و صاحب منهاج نزدیکتر است که زنبق موالسوس الالبیض و موالف انجم محقق بود گفته و کوید  
 که زنبق نوعی از سوس است شاید و موالف کوید از قی زنبق باقی معافاتها خلافت  
 طبیعت آن گرم است در اول و معتدل است در تری و خشک **در نجار ساری** زنگار کوید و  
 فسیطوس و معنی آن مجرود بود و آن دو نوعست معدنی و عملی بهترین آن عملی بود  
 که در معدن حاصل میشود و آنرا یونانی با سفا لقیس معنی آن دوده بود و  
 طبیعت وی گرم و خشک است تا چهار تیز بود و خورنده گوشت صلب بود و جوهری  
 دهنق را سودمند بود و در درمها استعمال کنند جهت بپاشند که در بدن بود و قوه  
 زنگار مانند قوه سوخته بود بکین زنگار از وی بقوه تر بود و چون در سی دمنند کندی



زایل کند و ریش آن و باید که دهن بر آب کنند تا کرد آن حلق شود و اگر با او که نافع بود  
چشم بیا منزه ناخن و سبیل و سفیدی چشم و جوب سلاق زایل کند و تیری چشم زیاده کند و رطوبت  
آن خشک گرداند بغایت و پاکیزد و نا صورت که در متعدد بود چون بار از یانه و روغن کل بیا منزه  
سودد و چون غسل کشند یا با سر که بر نه سودمند بود جهت ریشها، اعضا، خشک مزاج  
مانند ریش دهن و استرخا، الله و ریش سی و کوشش شراب و سودمند بود جهت غلط احسان  
چون غسل در چشم کشند و غباروی مضر بود حلق و مداوای وی بیشتر تازه و سکه کنند  
دوی از حمله سوم بود چون بیا شامند از هر آنکه چون حکم رسد تقطیع کند و مضر بود بعد از  
هر آنکه مبدء عصبی و عضلی است و از خوردن وی مضر است و لذت در حلق و تقطیع در  
ریش پیدا و ریش پیدا کند و فی آورد و معالجه آن بود که جلاب و آب کرم و روغن  
و لعابا و مر قها، جوب بیا شامند و بدن آن بوزن آن اقلیم یا و نیم وزن آن زنجفر  
زنجفر پیازی زنجفر خوانند و شیرازی صنوبر آن مخلوق بود و مصنوع بود از گیاه مخلوق  
بود بیونانی سترین خوانند و آن حر الزنبق بود و آنچه مصنوع بود بیونانی قبا باری  
و آن قبا باری بود و آن از گوگرد و زنبق سارند و آنچه مخلوق بود از گوگرد و خیر و معدن زنبق  
نرسد و سخیل شود بر جوف و قوه رخفرمانند اسفنداج بود و گویند بقوه شاد رخ بود  
و طبیعت وی معتدل بود در حوائج و در وی قوی محلل بود و گویند کرم و خشک بود در دهن  
کوشش در ریشها بر ویانده و بر دهن حار بود و حالینوس گویند سرد است در دهن و خشک  
جگر و معدنه را نافع بود چون بار و روغن کل و کلاب طلاء کنند و قوی کوشش نافع بود در انباشت  
که در سر و لب پیدا شود چون با اسفنداج رصاص روغن کل کشند و بدان ضما کنند  
کمال مفید بود و چون در مرم کشند و خشکی آتش را سودد و در جوا جهتا با صلاح آورد و اگر زرد  
کنند بر اکله نافع بود و بر ریشها، عفن و در دار و ما چشم استعمال کنند بقوه تر از شاد رخ  
بود از هر آنکه قابض بود از شاد رخ و قطع خون رفتن بکند و وی از سموم قتال بود چون بیا شامند

میان عارض شود که از زنبق مصعد و مداوای وی بخرباش، جوب و شجها و آنچه در دهن اوای  
زنبق گفته و گویند بدل آن مردار پنج است و گویند بقوه شاد رخ است با اسفنداج و زنبق  
دو است و گفته شد زوفرا لجم خواست و گفته شد در خواص آن لیکن طبیعت آن گرم  
و خشک بود در سیوم محلل نفع بود و گویند که عتوب را نافع بود خوردن و طلاء کردن و بمنفعت  
بود و جوب و حکم را نافع بود و متوی بدن بود و در دهن و شش را نافع بود و چون با غسل  
کنند گفته بیا شامند و چون سحق کرده بار و روغن کل بر سر طلاء کنند در حمام خوار را نافع بود و  
بکثر زوان شیل است و گفته شود زوان و زوان و زوان و زوان است و گفته  
زوفایا بس که بیست که بر کجنا کل ماند و جلی بود و بستانی بود و بهترین آن بود که  
از کوه بیت المقدس خرد و آن مشهور بود بزوفامصری طبیعت آن گرم و خشک بود در  
سیوم و لطیف بخار و طبع وی چون با انجیر بود جهت و وی کوشش نافع بود و بادی  
که در کوشش بود تحلل کند و چون با سکه بزنند دیدار آن مضغه کنند در دندان ساکن کنند  
با آب انجیر و غسل و سداب بزنند و بیا شامند نافع بود جهت و رشم کرم و بر بوسه  
کنند و زله که اگر سر بر دهن حلق و سینه و دشتخارنی و کرم بکشد و جوب القوم بیرون آورد  
و اگر با غسل لعن کنند همین عمل کند و مهمل بلع بود و دار الشعلب و دار الحبه و ریش آورد  
و عرق النسا را سود دارد و منلوج را نافع بود و در دهن و سینه و در دهن و  
و رانها و سح اما و سده جگر و قوی را نافع بود و چون طبع وی با سکنجبین بیا شامند  
سهل کیموس غلیظ بود و اگر با فرومانا ایست خلط کنند مهمل قوی بود و چون با انجیر  
و نظرون بوسه ضما کنند بکند از زوبان شراب جهت و برهما، کرم ضما کردن نافع بود و چون  
با کوشش اند و ضما کنند بر چون مرده که در شیب چشم بود بکند از دهن و چون با طبع انجیر  
بیا شامند خاف را نافع بود و بغایت لون را بکند و در دهن و چون با شراب سداب  
چند روز متواتر استعمال کنند که حانور انرا نافع بود و اسحق گوید مضر بود بکرم و مصلح  
وی



ضع عینی بود و کونین عذاب بدل آن بوزن آن برسیاوشان و نیم وزن آن مرزکش  
 زو قاطب سخی است که بر دهنها میشال من جمع می شود بسبب کبابی شیرین  
 و آن از تنوعات بود چون خوردن بسبب حدة و قوۃ آن شیر و سنج بر دهنه ایشان جمع می  
 شود و باشد که روان آنرا بنزد و بنوام آورند و کونین که هرگاه که ایل افی خورد و طبیعت  
 ایل دافع سمیه است حرکت کند تا دفع ضرر کم کند و قیاس بر بنشانی وی جمع شود  
 کرد و آنرا از کاتر خوانند و این نوع بغایت قوۃ بود و زو قاتر و کرمست و کونین  
 دوم و تراست در اول محلل اورام صلب بود و در شبذ چون بدان ضما کنند با بون و اخیر  
 بر سپر صما کردن سودمند بود و استسقا را نافع بود و جهت سردی جگر خوردن  
 و طلا کردن سودمند بود و محلل صلابتی بود که در حوالی مثانه و رحم باشد و نافع بود جهت  
 سردی آن و سردی کرده و چون با کلیل لک و مسکه بیا میرند و زن خورد و بکر و حیض بر اند  
 آسان بیرون آورد و چون بایه مرغابی یا مندریش کوش و ریش قضیب و متعده و رحم  
 و سرامون آن سودمند بود و تشنج را نافع بود و صاحب نفوم کوید مولد صداع بود و مصلح  
 وی روغن کل و سرکه بود و مؤلف گوید آنچه مصنوع بود صنعت آن بکیرند شمای که در  
 در میان ران کوسفند بود و جوک آن در دیکی کند و بخوشا نند با قدری آب جبهایی که بر  
 سراب آید را کند تا سرد شود و آنرا بر اند و استعمال کنند کونین بدل آن مغساق  
 کا و بود زهر الحرج و الحار است و گفته شد زهر نباد است و گفته شد  
 زهر المالح نباتیست که در رود نیل مصر بر روی آب بود و در ابناء ابناء و  
 نرها نیز بود و در زمینها شور و تر و بوی آن زعفران رنگ بود که بغایت منتن  
 باشد و در طعم وی شوری و کزندی بود و محلل و مطلق بود و مصلح ریشها، بید بود و ریشها  
 خورد و در طبعی که از کوشش آید و چون با آب و شراب یا شامک بر اند بکیرند و راب  
 و چون با کینین یا شامک مریخ را نافع بود و فی الجمله در حدة و تلذیح مانند نمک بود

زهره الخامسة آن جبرست که چون مسکدار نو در کوی از رس دیند و آب  
 بر آن دینند تا بندد و اجناس جمع شود آن آب چون کم شود کفی کورد و مانند نمک و آنرا  
 زهره الخامس اند بهترین آن سجد بود و وی اکال و لذاع و قابض بود کوشش زیاد خورد و کوی  
 کین شده زایل کند چون سخی کند و در کوشش دیند و مهمل آنرا بر دو اسیر را خشک کند و در مہار را  
 دهد و ریشها، ملد عفن با صلاح آورد و چون با شراب یا میزند بشر را لکند و چون با سکن یا میزند  
 لکند و درم ملازه بکند از اند زیتون آنچه رسیده بود در حراص معتدل بود و کونین کم  
 بود و آنچه نارسیده بود و بغایت سرد و قابض بود و زیتون سبز بهترین آن بود که تر بود  
 و طبیعت آن سرد و خشک بود و زیتون سیاه غذا زیاد تر از انواع زیتون دهد و طبیعت وی  
 گرم و خشک بود و زرد تر از سبز سرد شود و چون با استخوان کور کنند جهت ربو و مر ضمایر  
 سود دهد و لیکن خوردن وی سخوانی آورد و صداع و خلطی سوداوی لذوی تولد کند و اولی آن  
 بود که در مثانه غذا خورد و سرکه که بعضی سردی میکند و مقوی معده بود و ششها، طعام بیاد  
 و قوۃ ذکر بر مدد زیتون کوی کم و خشک بود و آنرا ختم خوانند و زیتون الما آنچه نارسیده بود  
 بود و قابض و آنچه رسیده بود معتدل بود در حراص قوۃ اشتها به دهد و معده خاصه چون با سرکه  
 بود و چون سخی کند و ضما کنند ریشها، چون با کبر اند و سخی آتش زیتون سبز طبیعت شد  
 و معده را با غت کند و قوۃ شمه و غذا به دهد خاصه نکسور اما در مضم شود و غذا به دهد و چون  
 در سرکه نهند و در مضم شود و شکم پشته نند و غیر مکسود و اسحق گوید چون خدرم از وی ساشند  
 نافع بود جهت مره صوا و کوید مفر است بشت اصلاح وین مسل بود و عصاره زیتون  
 کوی بر کیرد سیلان رحم و چون آن بار دارد و مغساق آن وی چون بایه دارد یا میزند  
 برض ناخن نهند زایل کند و آن نک که زیتون در وی نماند باشند چون بدان مضم کنند بن دندان  
 و دندانانی که متحرک بود محکم گرداند و آنچه تازه بود و بیون یا قوت بود معده را بیکو نور و آنچه سیاه  
 بود رسیده معده را بد بود و زود نپا شود و آنچه در رنگ سببند لطیف از آن بود که در آب



تنبه نمودن فی بیت بپاری روغن زیتون خوانند آنکه شیرین بود از زیتون رسیده  
طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل آنکه از زیتون سرخ گیرند متوسط میان رسیده و نارسیده و آنکه  
از زیتون سبز گیرند از زیت اتفاق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند  
رطوبتی بود معدوم و نیکو بود و آنکه از زیتون بری گیرند مانند روغن کل بود در اکثر حالتها و سودمند  
جهت جرم و جرب شری و قویا و صداع و دندان متحرک را محکم گرداند و سبوسه سر زایل کند  
و اگر سر روز در رموی بماند رنگ بکند که زود سفید گردد و آنکه زیت کهن بود بقوه روغن خورج  
و آنکه تازه بود گرم بود با اعتدال و میل بر طوبی داشته باشد پس اگر بشویند معتدل بود میان تری  
و خشکی و شستن وی جان بود که در آب شیرین کند و بدست بر نهد چند نوبت و صافی کشند  
بعد از آن استعمال کنند و جالینوس گویند زیت گرم است در دوم و کهن وی چون در چشم کشند  
چشم زایل کند و بر نفوس طلاء کردن نافع بود و آنکه مغسول بود موافق در در اعصاب و عرق النساء  
و با جواب خوردن ده در سهل بود و باب کم اشامیدن و فی کردن سر زهر بکند و  
زیت الانفاق را زیت الاصحی گویند و کمترین آن شیرین تازه بود معدوم را نیکو گویند  
دندان را محکم گرداند چون در دهان زمانی نکه دارند و منع عرق بکند و چون در دیگی بپزند  
و کوشانند با تمام عمل باز آید منفعت وی مانند خفض بود و مجموع ریهها منع سرما بکند  
زود در بدن نفوذ کند و تلبس طبیعت بکند و جهت فو لنفی که سبب آن ورم اعصاب بود یا سده  
که عارضی شود از جمع یا بس بدن بدان صفت کردن سودمند و زیت کهن که در چشم کشند  
باصبل بود یا در اجفان و رطوبتی غلیظ یا بس بارد باشد چون در چشم کشند زایل کند  
باصره برده و در ششایی بفراید و زیت یک سال کهن شود و هر چند بگذرد فاضله بود و اگر  
بگویند که عیوب گرم کرده بماند در در حال ساکن گردد و بعد از زیت کهن روغن خورج  
است و گویند روغن فجل و در او به قنار زبد البحر و قنار زیت است و بیونا اموری  
خوانند و بوزن عکرا از زیت و پاری در دی زیت و چون بزنند طبیعت آن گرم و خشک است

شود زیت و کانی زیت اتفاق است و اصل عراق زیت الکاجی خوانند بدان  
سبب که شتر می آورند از شام و اصل مصر زیت فلسطین خوانند و گفته شد منفعت آن  
در زیت فی تیون الحبش و فی تیون الکلب زیتون بوی است و گفته شد  
در زیت انواع زیتون فی تیون الارض مازریون است و گفته شد فی تیون  
نوعی از درخت غیر است در دمشق که بر نمیدهد و گویند غیر آنست و صفت غیر از روغن  
گفته شود فی تیون الکستوی آن گویند زیت المهرجان است و اصل معرب الاقصی  
ارجان و ارقان خوانند و درخت آن دوع است یک نوع بزرگ نو و خارناک و شتر آن مانند  
بادامی کوچک بود و روغن از آن میکیند و شیرازی درخت و پرا ارجن خوانند و یک نوع  
دیگر بادامی کوچک بود و روغن از آن میکیند و شیرازی محکم گویند و بعضی نور البربر  
در صفت طوز گفته شود غیر مصر است و آن حیوانی کوچک مانند مخی بود شیرازی  
و پرا جو واسک خوانند و ثبت او از کند و در ضا گفته شود منفعت آن زیت المهرجان  
در زیت السودان گفته شد صفت آن فی تیون سیاب گویند و پرا نام بسیار است  
بلغت اسیران النیمان الغیظ الزموم الحی الما السحاب النور الزوا و وق الروح  
الهیمن الجوان اللبن الحل الدهن الابق الزرار الروح النافذ الطیار این مجموع پرا نام  
است و شیرازی حیوانه گویند و بهترین آن بود که زنده بود و دستحل کرده باشند  
چند بود و اگر در کر با کشند و بفتارند تا بیرون آید و لون کر با کشیده شده  
باشد استعمال کرده باشند طبیعت زیت گرم محرق بود و گویند سرد و تر است در دوم  
دوی مصدع و قابض بود و قنول وی جهت قتل شش فصوصیتی دارد و قودان حیوانات  
همچنین بکشد و قودان شیرازی کنه خوانند و بار روغن کل جهت جرب حکم نافع بود  
و خاک وی چون با طعام کشند موش را بکشد و چون با سرکه بر جوب و حکم طلاء کنند  
نافع بود و دغان وی را نماید برید که مانند فالج و عرشه و کرمی و عفن را زایل کند و چشم را



تاریک کنی و لون زرد کند و چشمتان اندامها بیدار کند و بوی دهان و خنکی دماغ و در موضع که درد  
 وی برود مار و عقرب و کژدکان بگرزند و اگر بگرزند میرند و زریق مصعد کشنده بود و اگر  
 زریق در گوش که زیزاند اختلاط غفل پیدا کند و باشد که بصرع و سکنه کشد و صدای وی آن  
 بود که از رصاص در گوش وی کشند تا زریق بوی جغد و میر و ن آید و آنچه مصعد نبود و متول  
 چون بیا شد مندر حال از شیب بیرون آید و مضر فی زیاده نرسد چون زنده بود و علاج  
 که که زریق خورده باشد مانند علاج کسی بود که مردار شیخ خورده باشد کشند و مولف گوید صنعت  
 تصعید بسیار است این نوع کفنه شود بستاند زریق و بیامیزد با نیم وزن آن اسرب با قلع  
 و بایدها بخندان راج سوخته و بخندان خشت و بوزن مجموع نمک بریان کرده و سه بار جلا  
 بسیار آب حاضی اترج بر آن ریخته است و میساید با بجایت سوده که زرد  
 انرا بریان کند و در شب بیکل اندود کند و یک بیکل اندوده و سه رسته با تشر نیم بریان  
 و دیگر با یک روزم حاضی اترج و دیگر بریان کند با تشر نیم صفت نونه چنین کند  
 ازان باید در شب بیکل حکمت اندوده کند و تصعید کند سه نوبت تصعید کرد و داند  
 دانه مر و اید و آن قاتل مهلکت بود و نفود باشد **باب السین**

راناغ

بود و شیمه چشمتان بیرون آورد چون زن بخورد و با سر که بر شکم حلا کند و جض و شیر  
 و مر و سودا را سود مند بود و در دل و خفقا را نافع بود و بول بر اند و بوی نعل را نکل کند و در توبه  
 بنبل الطیب بود الا از وی نرم تر بود و مقدار یک مثقال استعمال بود و اسحق گوید مضر است  
 بشش و مصلح آن مصطکی بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی شراب بود و بدل وی بوزن وی بنبل  
 الطیب بود و گوید سیخ یا طالیق ساسی و این فنطار خوانند و معنی ساد و اوران  
 پاری سرد القضا بود و ختم الملک نیر گویند بشیرازی سیهک داوران صاحب منهای  
 ضمیمت و صاحب جامع گوید جیرست که مانند صغ که در اندرون درخت کردکان  
 که خوف باشد یا بند و مولف گوید آن جیرست که در میان درخت نظم کهن باشد و انرا  
 بن خوانند و صاحب جامع از درخت نظم مادرخت خورده است و بهتر است سرح بود و طبع  
 آن سرد است در دوم و خشک در سیوم و گویند که رست خون را بندد و خوردن و از بیرون  
 صادر کردن یا خوردن و کرفش و خون سخی کند و نیم درم از وی بآب لسان احمل یا شامند نم خون  
 مدد و مع قطع اسهال کند و اگر زن سرشند بر که و فوزج سار و خود بر گیر و قطع خون  
 بکند و قوه عروق رحم و آورده آن بدهد و بخین اگر باب لسان احمل یا شامند و چون  
 حقه کند بدان رحم را همین عمل کند و اگر حل کند در آب و رقی مورد سبز مقدار دو مثقال  
 و سه درم با سحر درم روغن مورد اضافت کند و زن موی خود را بدان غلاف سازد و بن موی  
 باب مورد که آن در آن حل کرده باشند تر کند جدا کند خورده موی بدهد و از قطع منع کند  
 نجاصتی که در وی است و اگر ساشامند مقدار نیم مثقال معده را و اعصارا پاک گرداند و اگر درم  
 خصه ذکر سر که خمری طلا کند نافع بود و بدو سوس کوبد نجاصت موی را قوه دهد و خوردن  
 وی گویند مضر بود بر و مصلح وی زعفران بودن آن فیلز هر ج و دو دانگ آن بخ فی  
 ساج شرف گوید در چیست در هندوستان و بیج درخت از وی بزرگتر نبود و خوب  
 وی صلب بود و سباه و طبیعت آن سرد و خشک بود و سوزانند و در آب میاشاند از اندو



بعد از آن سحی کند و به سیرند و در چشم کشند و قوه حقه بدهد و درم اجغان را نافع بود و چون  
 خوب وی حل کند باب سرد در سنگ و مانند بر سر صداع کرم زایل کند و همچنین بر ورمها و  
 ورمی ماییدن بگذارد خاصه چون با آبی که طبیعت وی سرد بود و از شروی روغنی سازند  
 که معروف بود بدین اسم ج و غش نافع مشک بماند و در آن عوضی کند و بیدار باشد  
 الا وزن آن زیاده کند و نشانه خوب وی چون بیاض مندر کرم است شکم بیرون آوردن  
 که در وی است ساقه بر سیاه و سان است و گفته شد ساسا در کشت بر آله  
 است و گفته شد ساسا ابرص صوار خواند صاحب جامع گوید وزغ است و سهو کرده  
 و رعد سم مهک است و ساسا ابرص مودی نیست و پشرازی مانند و با صغمانی مالوالی  
 و طبیعت آن کرم و خشک بود و بهترین آن بود که در تابستانها بود و کندگی عذب چون  
 بشکافند و بر آن سندر در ساکن کند و موی بر سر کل پرویاند و بولوی و خون وی فنی  
 کودکان را بغایت سود دهد چون بنزد و در آن شیند و همچنین بولوی و خون وی فنی  
 را سود دارد و جگر وی چون بر سوراخ دندان سندر در ساکن کند و چون بکوبند و بر موضع  
 سهام نمند بیرون آورد ساسا لیوس سیالیوس است و سالیوس نیز گویند  
 و گفته شود **سطل شاطل** گویند و شاتل نیز گویند و گفته شود ساسا میزج و ساینر  
 گویند و آن لجاج است و گفته شود ساسا طریون مرطبیون است و گفته شود ساسا  
 لا مندر نوعی از اعضا است چهار دارد و در کان فوش در سیاه بود و رب  
 وی کوتاه بود و آن برز و کمر و بهن تر از ساسا ابرص بود و کردن وی باریک بود و لون وی  
 از سیاه و زرد و گویند چون در آتش اندازند نسوزد و اکثر سرد تب آن سیاه بود  
 و گویند که خون سنگ بروی زند کار نکند و از جمله سموم قهاله است مانند در آرخ و  
 آن مانند معالجه در آرخ بود و علامات کسی که آن خورده باشد درده معده سخت بود و درم  
 شکم و زار و احتباس بول و ورم زبان و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه گردد

بادنجان و شفت وی در باب حار و خرد و ن گفته شد ساق البقر و ن بوزاند  
 و بیاض مانند نافع بود جهت شکم رفتن بستان محاط و محاطا گویند و معنی بستان  
 اطباء الکلمه و بعضی دیق بهترین آن کرمی بود که تان و فربه و صغی بود و طبیعت آن معتدل  
 بود و گویند سرد بود و گویند کرم و تر بود نافع بود جهت سرخه از کرمی خشکی بود و سینه  
 و خلق را نرم کرد و شکم براند و شکمی نشاند و سهل سودا بود و منفی بدن بود و نفوی  
 آن و اسهال را از اخلاط برباک کرد و اند و در ادویه سهند نیکو بود فعل وی و تباه کرم که  
 سبب وی خون ماصرا بود و آنچه از بلغم بود و گویند مضر بود بجز و مصلح وی آب غنایت بود  
 مسج صاحب جامع گوید سنگی است سیاه و براق بود و مولف گوید دو نوع است  
 یک نوع از در بند قنقار اند و آن کانی بود و بهترین آن در رندی بود پیادسی شبه گویند  
 و شب رنگ گویند و پشرازی شوق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شرف در خاص  
 آورده است که هر که آن با خود دارد از چشم بدایم بود و اگر از جهت درد سر از سر بپزند  
 در سرد زایل کند و از سطوطا کوبش که می کشند و در چشم ایشان صغی باشد مانند  
 خیالی یا مانند مکی همچون مرغی بر آب شمشاید و خیرگی کند آینه از وی باز و بر آب خود دارد  
 و منظور فطر خود کرد و اند آن رخت زایل کند و از نزول آب امن باشد و هر که مهر از وی با خود  
 از علت آتش ابرج بود و میل آن در چشم کشیدن و روشنائی بفراید و قوه با جره به سبب الحار  
 شواجن است و کزیره البهر نیز گویند و آن بر سیاه و شان است و گفته شد سبع الشعرا گویند  
 است و گفته شد محلاط با سمین است و گفته شود سمینوس حلال امون گویند و آن از خوا  
 و گفته شد محسین کرم و خشک بود و مقوی معده تر بود و سده جگر است و تلخی که در وی هست  
 و هضم طعام بکند و نخا صیت قطع بلغم غلیظ لرج از معده بکند و سده بکشد و باد را بکشد  
 را نافع بود و مضر بود و در مزاج و تب آورد سدی بلغت اهل مدینه حلال است و گفته  
 سددوس سنج است و گفته شود سددوس سارسی کنار گویند و آن دو نوع است یک نوع خار دارد  
 و یک

اینست که در میان بیدار شدن در خواب  
 نوع ارطالان از آن دان



نوع نه آنجا حارند و دیگری خنکند و در سق گفته شود و بهترین آن بود که ورق آن سبز و بهر بود  
 و طبیعت آن گرم و خشک بود و دخان وی غایت تابش بود و صاحب مناج کوی صمغ وی خوار زایل کند  
 و مویرا سرخ گرداند و طبع گرم بود و محلل و اسحق کوی دو درم از وی مقوی امعا بود و مضر بود  
 و مصلح آن کثیرا بود سد آب مجبی خوانند و سفار نمر کوی نیر بوی که نزدیک درخت انجیر است  
 باشد و طبیعت آنجه تر بود گرم و خشک بود در دوم و خشک آن گرم و خشک بود در سیوم و شانی  
 منقطع و محلل خلاط غلیظ لزج بود بهی زایل کند و نابیل و چون بخاید بوی سیرویا قطع  
 و محلل خازیر بود و چون بران ضا د کند و فاج و عرق النساء و درد معاضل خوردن و ضا د کرد  
 سودمند بود و جهت صداع مزمن یا سوتق ضا د کردن نافع بود و با سکر که ضا د کردن برینی  
 جهت اغاف سدد و خوردن ورق وی تنها یا با انجیر خشک که دکان دفع سموم قناله کند  
 ضرر جانوران بود و چون بشیب خشک نرزد و یا شامند منصر اساکن کند و چون استعمال کند  
 جناحه ذکر زفت در دفع سموم درد بهلو و درد سینه و دشواری نفس و ورم کرم که عارض شود  
 و شش و عرق النساء و درد معاضل را نافع بود و چون بازیت نرزد و آن حقه کند نه معانی  
 که انرا قولون کویند و نه رحم و نه معاستقیم را نافع بود و چون بخشد و یا غسل برشند  
 و بر فرج زبان یا مقعد یا اند سودمند بود در درم که ارا خنق بود و چون بازیت بخشد  
 و یا شامند گرم را بکشد و چون بانگ بود و غیره که روشنی چشم زیاده کند و در چشم کشیدن  
 مین سبیل و چون استعمال کند بر که و روغن صداع را سودمند بود و چون سخی کشند  
 سی دمن خون باز دارد و چون بانظرون بهن سفید را بران نشویند صحت یابد و با انجیر استعا  
 لخی ضا د کردن سودمند بود و چون ضا د کند با ورق عار نافع بود جهت ورم کرم که در  
 اسن عارض شود و چون با شیب و عمل بر قوما نهند سودمند بود و عصاره وی چون در  
 انار گرم کند و در گوش که اند جهت درد گوش نافع بود و چون با آب ازبانه و عمل با برند  
 و در چشم کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر با سکر که و اسجنداج و روغن کل بر چهره و غلبه در

نکه

نکه در سر بود یا اند نیکو گرداند و شرف کوی فاج و رخش و شنج را نافع بود و چون هر روز  
 یک درم از وی بیاشامند و اگر از آب طنجوی مقدار سکر جبهه بیست درم غسل بیاشامند فواق  
 را زایل کند و اگر شامند ضا د کند جهت کندی عقوبت در رسلا و سبک دیوانه بغایت  
 سودمند بود و وی دافع زهر بود و رفس کوی منع آب سخی کند و طبری کوی دم و وی چون بکوبند  
 و یک درم یا دو درم شامند عمل کنجبین بغایت نافع بود جهت فواق که از بده و سدی  
 سر معده پیدا شود و بغایت صرع و کابوس را سودمند بود و چون بیاشامند توابع رگی  
 را سود دهد و چون نرزد و بر مثانه طلا کند عسل را نافع بود و اسحق بن عمران کوی درون  
 سخی کشند بغایت بوس سد آب جلی او طلا کند بر موضع داء الثعلب اگر چه کهن باشد  
 و عصاره سد آب جلی و اصل وی با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند موی بر و بانند و معانی  
 نیکو تر ازین نبود و اگر آب و قیستانی در اندرون سی بجان طلا کند سودمند بود جهت  
 صرع بجان که انرا ام الصبیان خوانند و سد آب من را خشک کند و منقطع شهوه باده بود و مضر بود  
 بسیار خوردن و می مصدع و موکد شقیق بود و مصلح آن انیسون بود و مضر است عمل از استای  
 سد درم بود بزرگان را و کودکان را از قیراطی تا دو قیراط و کوبند بران ستانی نفع و فواید بود  
 سیختر و بری چون بکوبند و بر عضوی ضا د کنند ورم کرم حادث شود و از خوردن وی حقیقی  
 و التهابی سخت سدا شود و مداوی وی نمی کشند و آنجه در مداوی دفلی گفته شد سدر مق  
 نیر کوبند و آن قطف است و گفته شود سریقون اسر نقون است و آن زجفر سوخته است  
 و گفته شد صفت زنجفر خشک جلد او و کیلدار و جان و سنبه و کیلکا کویند و میویا  
 بطار کویند و بلفطی دیگر فلجون و آن نرواده بود و قوه هر دو مانند یکدیگر بود و بهترین  
 آن بود که سباه و بزرک بود و چون شکند اندرون و فی سخی بود و درم کرم که در اند  
 و کرمها و دیگر کشد و بیرون آورد و جالس کویید چهار مثقال از وی با اما عمل شامند  
 حب القوم را بکشد و بجه میده بیرون آورد و زدن بکشد و چون بر حوا جتا تر نهند خشک  
 گرداند







که از این بیونانی جنس کوبند و قوی عافیتی آورده است که آن نباتیست که در میان کتان روید و فجاج وی  
مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی بود و قول شریف آورده است که در شب با شعله آتش بود  
چون تر بود و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قوی دیگر آورده است که بح سرور خانه نماده بود  
و آن شخص از خواب بیدار شد مانند نوری پیدا بود چون درخواست بح سرور داد و تا برود جان  
و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوالها مختلف است آورده است و تحقیق کرده است که  
جیست و صاحب منهاج کوبید مطلقا کوفت آن حرم است و صفت سیر و روح در یکا گفته شود  
سرد و در طبع وی حدی و حرارتی بود و در مرقی و عفو ضعیف و حرارتی بود و طبیعت وی معتدل بود  
در گرمی و خشک بود در دوم و کوبید سرد است و در قوی قابض و محلل بود و خون را قطع کند و چون نوری  
نوع به از هندی بود که اندرون وی سفید نبود و سعد را برتری بلاق خوانند و قرون هم سعادت  
و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم و صحن مختلف بود بی آنکه بگز و در وی قبض بود و نوری  
گرداند و بوی دمان خوش کند و چون سخی کرده استعمال کند آله را زایل کند و ریشها که مشکل  
عجایب بود و در ریش دمن زایل و ریش معده و سنگ براند و بول و جبین براند و کندی و دمن  
و قلاع و استرخا و انقباض نافع بود و حفظ بیفاد و مسخ معده و جگر بود و قطره البول  
ممانه و کرده و سردی حرم و نهاده کن و بواسیر و عظیم نافع بود و در از اسود و اعصاب را قوه  
دهد و قطع فی بکند خوردن و ضما کردن و چون بازفت ساهزند و آنها که برسد و دکان بود  
سود دهد و متذکر است عمل از وی بکرم بود و در وی قوه سلب بود و در کرمها در از و جوع  
برون آورد و چون شراب بنزد و مقدار درم از آن شراب بیا شامند و وی مضر بود  
و حلق و مصلح وی آن بود که با قند و صندل بیا میرند و اسحق کوبید مضر بود و مصلح وی انیسون بود  
و سعد سوزند خون بود و بسیار خوردن وی حدام آورد و نوعی از سعد هندی مست که بخیل  
ماند و چون بخانید برنگ زعفران بود و چون بر پوست لطوخ کند در زمان موی ستر و سبغ  
رخس است و گفته شد مسقیم و صغین نیز کوبند و آن کس که است گفته شود سفرجل

بپاری آبی کوبند و بکوبند و بیونانی قود و بیاملا خوانند و بهترین وی بزرگ و رسیده بکوبند  
و طبیعت وی سرد بود در آخر درجه اول و کوبند در لغز دوم و کوبند در سیوم و شیرین وی سرد  
و تر بود و کوبند معتدل بود در گرمی و سردی و تر شقی بضر بود که شیرین و بول براند و تر شقی  
و قابض بود کل وی بچین سفوف منع سبلان فصول است بکند و عصاره وی نافع بود جهت انقباض  
نفس و بوی منع نفث بکند و فی و خوار را نافع بود و خشکی نشاند و مقوی معده بود و آب وی  
فاصله از جرم وی بود در تقویه معده و بول براند و آنچه بعمل نخته باشند در از روی زیاده  
تر بود و در سنا ریا را سود دهد و خون رفتن باز دارد و نافع بود جهت حریم بول چون  
عصاره وی در سوراج قضیب بکند و اگر بوسط طعام خوردند شکم براند بقوه و اگر بسیار  
خوردند باشند طعام مهم نشد بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم بندد و بطبیع  
وی حقه کردن شقاق معده و رحم را سود مند بود و بوییدن وی مقوی دل و دماغ بود و قطع  
غشیان و فی بکند و خون و اگر بسیار خوردند در د اعصاب قوی و معض نولد کند و آنچه نیاز  
بود در شور و هم شود و مصلح وی طب بود سفید اسفند خذل سفید است و گفته شد  
سفا و یکوس نوعی از ساروی است طبیعت آن گرم و خشک است و مهمل بود و خام خورد  
و ختم خورد سفند و لیون کمون بری است و گفته شد سفند سفق بپاری سبلان کوبند و آن  
عمل طب بود و بوی دمن بکند و گفته شد سفول و فند لیون خوانند و گفته شد  
در الف صفت آن که منفعته و یانها گفته شود و بیونانی استقلیس کوبند و سبیلینون خوانند  
و امنون نیز کوبند و قطار بنام خوانند و مولف کوبید شیرازی یکی دارد و خوانند و بنا صحری بود  
مکرر البز و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و کوبند معتدل است در گرمی و سردی  
ملطف و محلل بود و عظیم جهت سبز نافع بود و چون سرد بکند یا سبکچین و جمل روز سالی بسیار  
و فواق و بر قانرا سود دهد چون سخی کند و با شراب یا شامند و قطره البول را سود دهد و سنگ  
و ممانه بریزند و مقدار استعمال از وی در درم بود و دیستواید و کوبند سیان و فالح و قوه



و دو سو اس بودادی و صحرانافع بود و نو کوس صلابت و سبز و غلظت انرا سودمند بود  
 و بار و غن نشسته سو ط کردن فایز و تقوای و سکنه رانافع بود و گویند چون از خود بیا و بزرگ منع است  
 و اگر با سبز را ستر بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل معده و صلی و مصلی بود و مضر بود و غنا  
 و عمل بود بدل آن دو و آن کار بر پوست است و گویند بوزن آن پنج کبر بود و نیم وزن آن یک کبر  
 سقونیای محموده گویند و آن عصاره کیست از تنوعات که برک آن بیلاب باشد و دراری نبات  
 وی سه با چهار کبر بود و شهاب بسیار یک صبح بود و کل وی سینه بود و در بهترین آن صاف و سبک  
 و متحمل بود و بلون اسرشم بود و چون در دست مالند خود شود و سفید و در آب زود حل شود و مانند  
 شیر بود آن انطالی بود و آنچه سیاه بود یا زرد که سخت بود و بر سر انگشت خود نشود آن  
 نوع بود تا در میان بیضی مشوی نکند شاید که استعمال کنند و مؤلف گوید مشوی کردن وی  
 جفاست که در کینه کند یا سیب خاک کند و در میان آن نهند و سر آن باز جای نهند و کول  
 محکم کند و در میان غم که بر نهد و در تنوری که آتش هسته بود نهند و در خاکند ماخته شود بعد از آن  
 بیرون آورند و در سایه خشک کنند و استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم و گویند  
 در دوم و حراق وی زیاده اریوسته بود و بر برص و هق و کلف طلاء کردن نافع بود و در جلال و احاط  
 بود و چون با عمل بران طلاء کنند و جهت در در سحر کن شده با سر که و روغن کل طلاء کنند نافع بود  
 و سقونیای مسهل معرا بود و شربتی از وی از تسوجی تاد و دانک بود و در مزاج و هوا و باد و  
 آن از تسوجی تاد انکی بود و در کزندی عقرب طلاء کردن و خوردن سود دهد و در معده و جفا  
 و معده و جگر و دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و شتهار طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کبر  
 و اینسون و دو قودن شاسته و روغن بادام شیرین مزوج کند بوزن آن و چون بیش  
 از وی مقدار بسیار و آن یک درم بود اول امساک کند بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق  
 سرد و اسهال با فراط آورد و باشد که بکشد و اگر زن بخورد بر کبر و بکشد و در درم از وی کشند  
 و شرف گویند که از وی باد و حو تر بد ما شتر تازه بیا شامند بنشاستا کم بوزن که خود بیرون

صب

اصل نبات وی چون با سر که بنزد و نیکو کنند و ما آرد و ضا کند بر عرق انسانافع بود و در طوط  
 ح وی چون به شمع باره رن بخورد بر کبر و یک بکشد و چون با سر که بنزد و نیکو کنند و ما آرد و ضا کند بر عرق انسانافع بود و در طوط  
 بکدارند چون با سر که بنزد و بر حوب ریش سده بماند سود دهد و صی وی بر برص طلاء کردن عظیم نافع بود  
 و مداد ای کسی که ستونی بسیار خورده باشد بدو و سوتق لغاح و در ب سزجل و ربت ساق و ربت  
 راسی کند و صاحب منجاج گوید بدل وی حو و بود و گویند و زن آن و مؤلف گوید هیچ ادویه  
 عمل وی نکند و بدل وی نکند در مسهل معرا جدا که امتحان کنند و قوه سقونیای سال باقی بود و سقاقل  
 اشتقاق است و گفته شد سقور و یوسف شوم بوی بود و انرا اسقور دیون گویند و گفته شد  
 نیز گویند و گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهارم لطیف و منع بود و در احتیاج حیث عظیم  
 با صلاح آورد و نفع عضله را نیکو بود و با فتنه وی در شین گفته شود سقنقور و رل  
 مای است سقنقور نیز گویند و گویند از نسل تساح است و آن جفاست که نهنگ بر لب رود نیل غایب  
 می نهد و کبری می آورد هر در آب افند نهنگ بود و آنچه در ریک بود سقنقور بود و وی هم در آب  
 و هم در خشک تواند زیست و وی از زرماده مولد شود و صاحب طاع گوید که فتن وی نهد در جمله  
 زمستان بود از شده سر تا آب بیرون آید و روی بیا بماند و میاد و در سرد و صید کنند این  
 خاصه صاحب طاع است و میو نقل ازین جمیع میکند که سقنقور در رمل کنار نیل باشد شتر در صید  
 رمل و در آب نیل می روه و بدان سبب رل مای خوانند اما و رل از سر آن خوانند که مانند رل است و مای  
 از سر آن خوانند که در آب می روه و فرق سقنقور و رل آنست که سقنقور در نیل و نردکی آن بود و رل  
 در بیابانها و سرور رل مین بود و سر سقنقور باریک و رنگ رل زردی بود که بر سر زنده و تیرگی  
 و پوست وی حشن بود و رنگ سقنقور ابلق بود از زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست وی المود  
 و محمد بن احمد النعمی در کتاب مرشد گوید سقنقور و قنصیه اشتباه باشد و سقنقور ماده و قنصیه  
 گوید سقنقور دیدم که قنصیه وی سرش دو شاخ بود اما بن آن یکی بود و نر آن دو خصیه دارد اما قنصیه  
 خود سقنقور آن بود و هم در موضع آن بود که از آن خود سقنقور ماده وی بالای است سقنقور در رمل  
 رن



کند و حراره افتاب تمام شود و بکیر و ن آورد و غذا و ی در آب طامی بود و در بیابان اعضا  
 و عرفان و صاحب طامی گوید که از اصل صعیب شنیدم و در بعضی کتب خواص یافتیم که چون قنفقور بصیاد  
 و عضوی از آن صیاد که بطلب آب کند اگر آب یافت در آب رفت و اگر نه شامشید و در بول خود غلطید  
 صیاد مرد در حال مستقر سالم ماند و اگر صیاد بیش از وی در آب رفت تا در بول خود غلطید قنفقور  
 تغافل نمود و در حال صیاد سالم ماند و این از خواص عجیب است و اخبار وی و وجود وی زیاده  
 در وقت بهار صید کرده باشند در موسم بهمان ایشان و بهترین اعضا و نافع و کم و بکر در آن  
 و کرده و بن و نب و سه آن بود و گوشتی که بر شانه بود هم نیک بود و نیک و بهترین آن بود که  
 موازی ناغ بر کبرند که فوت نافع و کرده و بیه باوی بود و نیک و باید که سیاهی بود که بر سفیدی  
 مایل بود و بر جمیع صیفه بود و آنچه سفید و بریزان بود نیک بود و قنفقور چون تار بود که گرم  
 بود در دروم و چون نیک و خشک کرد و حراره وی زیاده شود و در طبوبت کمتر و صاحب منافع  
 گرم بود در دروم بود در اول موافق کتب بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کتب که مزاج  
 ایشان گرم و خشک بود موافق نبود بلکه مصر بود و اگر تنها استعمال کنند فغلی و اقوی بود از آنچه  
 مرکبات منعمل کرد و در شربتی از گوشت وی از یک شغال تا سه شغال بود و کب مزاج کسی که  
 استعمال کند و کب سن وی و شهر وی و وقت استعمال تا در که ام فصل بود اولی آن بود که اگر تنها  
 استعمال خواهد کرد سخت کند و با شراب کس صابا بر باد الصل ناختمه با نفع زیست شیرین با سر  
 زرده تخم مرغ نیم شت کند و یا شام و همچنین یک وی در اطعمه مای از یک گرم تا دو گرم بود کب مزاج  
 کسی که استعمال میکند اگر بزرگ زرده نیم شت کند تنها یا با تخم جو صیروده بوزن آن این شغل  
 بغایت مفید بود جهت مرصه اعصابی سرد و کسی که در ریاحوت ضعیفی و تقصیری بود و منی بفراید  
 قوه شهوه بدیدر خاصه سه کرده وی و گویند چون یک گرم با شراب بیا شامند از حوالی کرده وی شهوة  
 باه کثیبتی برانگیزد که کن نشوز که چون مرق غلیظ با عمل ناختمه کامو با بیا شامند  
 کهنه و بول وی جالبینوس کو در خصل الثعلب است و مولف گوید در او و یا می خندان که امتحان کردند

مع ادویه خصلی الثعلب رسد خاصه چون با شراب بیا شامند و گویند قنفقور در رنند و ستان  
 می باشد و در زخم قنوم نیر و گویند در بلاد شمر نیر می باشد اما این نوعها مشهور نیست و گویند بدل  
 وی خصلی الثعلب با خود ل بود و مولف گوید اولی آن بود که بدل وی در ترکیب خصلی الثعلب و بول  
 آن تصفیه و خشک و آن سوده و نیم وزن آن تخم حر کنند سکر سارسی شکر گویند و در منافع  
 مراد از سکر ابوح است و بهترین وی آنست که سفید و شفاف بود و از طرف رنند و ستان آورند و چون  
 دانه را نذخام خوانند طبیعت وی گرم است در آف اول با در اول دوم و تراست در میانه اول و چون  
 کهن کرد میل خشکی داشته باشد و وی ملین بود و فاع بود و بعد از جلا می کرد و وی است و در جلا  
 نزدیک عمل بود و سکر سیلانی بلین بود و شتر بود و عمل نصب تلین در وی شتر بود  
 که در فاسد عمل و طبرزد بلین در وی شتر بود که در عمل نخل و تلین در وی کمتر از تلین عصب بود  
 و سکر مصلح رباعی بود که حادث شود در امعاء و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معد و جگر و شمع  
 بود و مقدار شربت از وی دو گرم بود و اگر مار و عن بادام شیرین با شامند منع قوی بکنند و کهن  
 وی سودمند بود جهت بلغمی که در معده بود و الا شنگی آورد و فونی در دی آمیز از وی منول  
 و صفرا برانگیزد و مصلح وی در بان مزبور و شریف گویند چون بار و عن کا و ماگو سفید بیا شامند و خصل  
 را سود دید و محبت در این محبت و عن ده درم از وی کداخته درست درم روغن کا و ناز نه نیم  
 گرم کرده بیا شامند در نافع و اندرون را سود دارد و زنانی که زائیده باشند با گرداند از  
 مود و در بست و باب گرم اشامیدن و ادمان آن کردن سرفه زایل کند و از بکشت و نزل  
 را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت مثانه زایل کند و موافق بود بحرور  
 در هر و در ابا عنالی که دارد و محتاج مصلح نبود و سده بکشد و کرده را نافع بود و اگر کور کند قطع  
 زکام بکند و سودمند بود جهت خوب جفون چشم چون ساره شکر حاک کند تا فون آلود شود و اگر  
 و اگر احتیاج بود دیگران مکر کنند و اگر در دروی چشم کنند سفیدی رقیق سرد و چون نیرند  
 از وی بکشد شنگی نشاند و اولی آن بود که کسی در طبیعت یبسی داشته باشد و سحر امعاء از وی



خوردن وی حد کند و گویند بدل وی آب الواسیاست و گویند مصلح آن به است و طباشیر  
و بدل آن میوه خراست مسکه العشر صاحب مناج کوبه صغری است که از درخت عسکری  
آید در موضع کلی که خشک گردد و جمع می شود همچون ترچین بامی افتد بر کارخانه باره که در وی حلاوت بود  
عنه می افتد در خراسان و جمع می شود همچون ترچین بامی افتد بر کارخانه باره که در وی حلاوت بود  
و اندک عنوصی و سفید بود و آنجه مجازی بود میل سیاه می آید باشد و مؤلف کوبه بخار  
کمی نزد گرمی آشیانه می سازد و آن گرم در میان آشیانه بماند و آن گرم شیراری فرو و کلب  
خواند و آشیانه را بیادسی تغال خواند و طبیعت وی معتدلست و میل بخاره داشته باشد و  
بمزاج شکر بود و وی لطیفتر از وی بود و در وی طبیعتی بود و طبع نرم دارد و چون چشم کشید  
که در چشم بود زایل کند و در شبانی زیاده کند و شرف کوبد سی روز متواتر از وی بپاشند  
هر روز ده درم با آب نیم کوفه و در شخار نفی را سودمند بود و با بسن تفاع چون بپاشند  
استفقا را نافع بود و معطش نمود و اندانواع دیگر از بهر آنکه حلاوت وی اندکست و در  
و جگر و مثانه را نیکو بود مسکینج ضعیف نباتی است که بشکل مانند قنار بود و صاحب مناج کوبه  
نیکوترین وی آن بود که بیرون وی سیدی زند و اندرون وی سرخی اند و تیروی  
بود و زود در آب حل شود و اصغفانی بهترین بود و صاحب جامع کوبد کوبد نیکوترین وی  
آنست که صاب بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون وی سفید و راحه وی متوسط بود  
میان راه چلیت و فنه و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و سیوم محلل و مطف بود  
فالج را نافع بود و مسهل داده بود که در ورکین باشد و قویج را نافع بود چون بپاشند و سنگ  
کرده بگذارد و سردی که در معده بود و رحم و امعاء را نافع بود و جض و ول براند و کبک پست  
آب زرد بود و نشف تر می دهد بکند و بر کزندی عتوب و بار طلا کردن سود دهد و چون مسکینج  
صرع را سود دهد و آنجه اصغفانی بود و باه را زیاده کند و جگر را نیکو بود و شیخ الریسی کوبد  
محلل صداع بارد و ریجی بود و استفا و مغض را سود دهد خوردن و طلا کردن با سرکه چون

مکراند

۱۸۰ بگذارد بر خازید و صلابه مفاصل فسلعه بگذارد و ضاوت کردن جذب سل و شوک بکند و گرم  
کرد و دانه و کرمها بکشد چون بپاشند و کوبند نفوس که سبب اسردی بود و سود دهد و سینه  
را پاک گرداند بقوه و مسهل بلع لرج و رطوبه غلیظه بود و عرق النساء که سبب از بلغم بود و در  
پشت و باد غلیظه که در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلط اجفان را نافع بود و وی  
فاضلترین داروهای بود که هست دفع بزول آب استعمال کند و چون در سر که بگذارد و بر  
شعبه که بر مژه چشم بر آید بماند زایل کند و شیرینی از وی بکند و تانک شغال بود و نشت آید که  
بغیر از سرد مزاج ماهر منها سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج را و علتهای سرد را سود دهد  
و محوری مزاج را مضر بود و اگر با شربا باشد کند کندی جانوران و زهر که کشند را نافع بود  
و کوبند مضر بود و غثایه و مصلح وی اشق بود و صاحب نفوم کوبد معده و امعاء را بد بود و مصلح  
آن مصطکی و انیسون بود و بدل وی قند سفید بود و کوبند نیم وزن آن جاوشیر و کوبند بدل  
آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر است از هر یک ربع وزن آن و صاحب مناج کوبه آورده است  
که نوعی از قند سنجلی شود کینج مسک اصل وی صینی بود و آن عصا اله بود نوع  
دیگر کرب بود از غصص و بلج مانند را که نزدیک کنند به ترن وی آن بود که بوی وی نیکو بود و در  
و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم قابض بود و مقوی حشا و منع فی بکند که از رطوبه  
بود و شکم بندد و چون بر شکم ضاوت کند و قه اعضاء از رونی بدهد و باه را زیاده کند و سنگ  
بکشد و در مفاصل را نیکو بود و در داء عصاب و منع زرف بکند و در ردل را سود دهد  
و مقدار نیم درم استعمال بود و بوییدن وی سرکه با صداع آورد و مصلح وی کانور بود  
مسک المسک کرب بود از بازو و قاعه و قلنج و لب باسه و ضدل مقاصر کینج  
و عمل در مری کانت گفته شود صنعت آن کینج در الحامیطوس است و غایطین هم  
کوبند و گفته شد مسکی علا و سقی رعلانی کوبند و معنی آن برای کتب الارحل بود و آن  
سفایح است و گفته شد مسکینج و کینج کوبند و آن بزرگ سپیان خوانند



نیر کوبند و گفته شد که صفت آن سلق دو نوع است یک نوع پیازی است و مشهور است  
 و آنرا اسود خوانند و یک نوع دیگر پیازی است و خنک تر خوانند و بهترین آن شیرین بود و طبیعت آن  
 گرم و خشک در اول و کوبیده کبالتی بود و کوبیده تر است در اول و در وی قوه بزرگ  
 بود و ملطف و محلل بود و منفتح بود و در سیاه و در سفید جلا و تحلیل بود و کلفت و در اشک و غار  
 و تامل را نافع بود و چون آب وی طلا کند و ورق وی بخشد و سوختگی آتش را نافع بود و بر قوبا با  
 طلا کردن نافع بود و اگر سر آب وی بشویند شب بکشد و اگر آب وی در زانو غش کند و بر ورم نهد  
 ساکن کند و ریش سی زایل کند و برداشته و طلا کردن موی بر ویانند و قولنج را سود دهد  
 و قطع بلغم بکند و آب سح وی در سی مصرع حکانند و ادمان آن کند اگر سبب آن از جمع شدن  
 لزج در دماغ بود و غایت نافع بود و زایل کند و آورده اند که چون آب را در قوی بر ورم  
 بعد از دو ساعت سر که گردد و اگر بر سر که ریزد بعد دو ساعت خمر گردد و اگر آب وی با  
 مسهل یا شامند بلغم بیرون آورد و صاحب نفوس و معاصر اسود دهد و چون درم در آب  
 وی نیم درم غاریقون در وی حل کند و خطها و غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد  
 نخ و کیمیا و می بود و مصلح وی سرکه بود و خوردل و اصل وی معده را بد بود و مغنی و مصلح آن  
 غوره یا شراب اترج بود سلق جلی بری است و سح آنرا شیرازی حلیم خوانند و آن  
 حلیم است پیازی از اردار و خوانند و مملوت نیر کوبند و طبیعت آن گرم و تر بود  
 و بر نفوس و معاصر صاف کرد و عظیم نافع بود و جهت سرفه بلغمی یا نبات سفوف یا فتن  
 بنایت محب بود و بر عضو که کوفت خورده باشد ضاد کردن با کلاب بغایت مفید  
 سلق الما و جارا نهراست و گفته شد سلق بری جلی است و آن نوعی از حاض  
 و گفته شد در حاضلت پیازی جوهره کوبند و بیونانی طراغین آن مانند کدم بود و بی  
 و در صفت شعیف گفته شد سلیخی قیافه اند و بیست درختی است که آنرا درخت  
 خوانند سلیح بدان سبب کوبند و آن انواع است نیکوترین وی آنست که سرخ رنگ بود و سبزه

در طعم

در طعم وی اندکی تلخی بود و عفو صفتی تمام و چون بشکنند زردند لخی بود و قوی وی دراز بود و سوراخ  
 وی سوراخ مانند قوفه میخده بود و آنرا رفیق بود که یلما بود که بقلب سلیخی فرو شدند و آن  
 در کاف گفته شود و کوبیده نوعی از سلیخی است که ملحق بود بدار صینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخی  
 گرم و خشک است در درجه سیوم محلل ریاخ غلیظ بود و مقوی اعصاب و حیض است و بکشد و بول براند  
 و اگر مادر و ما چشم خلط کند بزی چشم زیاده کند و در دسینه و بهلوما که تولد کند از اخلاط  
 لزج یا از ریاخ غلیظ سودمند بود و ستم نفث دم بود و شراب وی جهت معده و جگر  
 سود دهد و چون با بل ساینند و بر رطوبتها و لبنی که در وی باشد بدیند ایند زایل کند و نزدیک  
 افنی را نافع بود و چون بیاض منجموع و رمها و گرم که عارض شود در اندرون و در دکره را  
 بنایت سود دهد و سده بکشد و بجه زنده و مرده بند از دوشیم بیرون آورد و مقدار  
 مستعمل از وی تا یک درم بود و کوبیده مفر است با معا و مصلح وی کثیر بود و محلی سوسه کوبید  
 وی نیم وزن آن دار صینی بود سلیط زیت است و گفته شد سلیح شلم است و گفته شود  
 سلیح الحیدر پوست مار بود و نیکوترین آن پوست مار بود که لون آن سفید بود و از با  
 کوبید سرد و خشک بود بنایت محفف بود اگر شراب بنزد و در کوش حکانند در کوش  
 را عظیم سود دهد و اگر بدان مضغه کنند در دندان نافع بود و در دار و ما چشم خلط کردن  
 دهد خاصه چون خشک کند و سحق کنند بعد از آب و چشم کشند بزی چشم زیاده کند و اگر در  
 بنزد و بدان مضغه کنند در دندان را عظیم سود دهد و اگر با ورق کبر بنزد و بدان مضغه کنند همین  
 عمل کند و اگر سوزانند و برداشته و لطوخ کنند موی بر ویانند و اگر مقدار یک درم از وی  
 حبابه کشند و بالند و بخورند تا نسل از ایل کند و اگر مقدار یک درم باره باره کند و با درم آرد  
 جوهر کشند و در شیب آتش دفن کنند تا کخته گردد و خورد صاحب بواسیر دهد خواه ظاهری خواه  
 باطنی غایت سود دهد و اگر در زیت بنزد و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهت  
 لبان و متعدد و چون در آتش کج کنند مار که برد از آن موصع و چون برورک زن طالع بندند تا

سیوش

بزیاد



۱۰

وی چون خشک کنند و بعل که دو دندید باشد سخی کنند و در چشم کشند سودمند بود جهت نزل  
آب و ما سر جوید کوبید سودمند بود جهت سفیدی چشم و نزول آب گویند چون بنزد آب و کود گائی  
که فتنق بود در آن آب نشاند سود دهد **مسلمه** این **سخت** که بالای وی از زمین آرد  
کز بر آید باشد و کلی سرخ دارد و بعد از آن باد آن کند مقدار شتری و آن نبات با حی  
جهت کز نونکی مار و مجموع کزندگان زهر دار سودمند بود و چون پیشانند سینه و حلق را  
از خونت پاک گرداند و او از راینکو بود **مسلمه** **اجم** بول بز کوهی است که در مکان  
بر سنگ که ده باشد و سنگ سیاه شده باشد و مانند قیر بود سبک و در ادویه استعمال کنند  
جذام را سود دهد **مسلمه** شوکه قبطیه است و گفته شود **سماق** تخم خوانند و طعم گونید  
و عرب **سماق** الدماغین خوانند و نیکوترین وی تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود و گرم  
و گویند در اول خشک بود در سیوم و بغایت قابض بود و منع ترف کند تا جدی که بعضی گویند که اگر از  
خود بیا و بزند همین عمل کند و قوه ورق وی قابض بود مانند آقا قیا و طبع ورق وی مویر سیاه  
گرداند و بدان گفته کردن قرصه اعمار را سود دهد و خوردن وی و در آن نشستن و اگر در گوش  
حکاتند جو که که از کوس روانه بود بیند و ورق خشک وی چون آب بنی ند با بقوام **مسلمه**  
ماند حنض بود در عمل و فعل و ثمر وی اگر بخین کنند همین سبیل بود و موافق بود و در طعام اندازند  
جهت کسی که اسهال مزمن و قوه اعمار داشته باشد و چون باب صمد کنند منع حمه و ورم  
از حنف سببند و چون با سبیل بیا بزند خونت ایشان را نافع بود و قطع سبلان رطوبه  
سفید از رحم بکند و بواسیر را زایل کند چون با فم خوب بلوط سخی کرده بر بواسیر نهند  
و تقطع ثمر وی چون بزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل ثمر و صمغ وی چون بر سوراخ  
دندان نهند درد سکن کند و چون بزند و آب وی بودنی زینند تورم بکند و رازی گویند  
سماق بشرانی قابض نباشد قطع اسهال و نفهم از رحم بکند و کثره بول را نافع بود  
و بعضی گویند اگر به بزند در صوفی سرخ رنگ و بر کسی که خون از وی روانه بود از مهر وضع



بندند قطع کنند به بندند در صوفی و این ماسو کوبید استواء طعام باز دید کند خموشی که دارد  
و طبیعت به بند و معوضتی که دارد و اسهال صفاوی که مزمن شده باشد سود دهد چون بخورد  
یا بدان صبح کند و اگر گوشت در اج یا مرغ بزند شکم سخت دارد و اگر بر مقدار شکم ضا کند  
سبیل و چون بریان کند شکم زیاده تر بندد و چون در کلاب خویسند و از آن کلاب در شکم  
کشند سودمند بود در ابتداء در چشم که از گرمی بود و حدقه را تیره دید سرق وی شکم بندد و سود  
را سود دهد و بیجان صفا و اسهال آن و اسحق بن عمران کوبید اگر در چشم کشند از قطع وی سلق و سود  
چشم و خارش آن را بیل کند و اگر کسی فی دایم کند و هیچ در معده وی قرار نگیرد نه از طعام و نه از شراب  
ساق و کون چون بکوبند و شربت آب سرد بپاشند فی ماز دارد و ساق و باع معده بود و نفوی  
آن و شکنجی باشد و غشای صفاوی ساکن کند و هیچ را سود دهد و در دست نظار یا را بدان حقه  
کردن و سیلان رحم و بواسیر را بغایت سود دهد و شریف کوبید اگر بزند در معده در معده  
در آب تیره وی با آب و بعد از آن خرقه پاک در آن آب فرو برد و بر حنجره که خوب بود و اگر سلق  
بکشد نافع بود و چون بکشد تنها با آب سرد قطع سیلان از هر موضع که باشد بکشد و اگر در چشم بخورد  
چکاند چون سرخ شده باشد این باشد از آنکه آب در چشم وی بر آید و چون کرد ساق با کلاب  
مفصله کسد قلاع را از ایل کند و ورق وی بچین چون ضا کند بر شکم حکان طبیعت ایشان  
بندد و چون ورق وی بزند و عصاره وی بکشد بخانه غلیظ بود قوه اعضا بدو در مشع ماده از  
چشمها بغایت کمال بود و چون حل کنند در آب آن لکمل و طلا کنند بر ریشها و بید بزره بود  
کرداند و چون ضا کند بر ناف و بی قضیب سودمند بود و سلس البول که سبب آن استرخا بود و  
مفرود بکسر و کوبند مصلح آن مصلک بود و مسحق مرزخوش است و در از آن الفاظه  
شد صفت آن سمی که چون گوشت نیکو بر آن بود که از حیوانی مستعمل کردند و طبیعت او  
گرم و تر بود شکم براند و زود و مغم شود و باه را زاده کند و غذا بدو بدین معنی طعام بود  
مستعمل شود بدین و مراری و اول آن بود که اندک خوردند مقدار آنک لذتی بدید و مصلح وی بود

بود و در جلیل و راسن نخل محسم پیارسی کجند کوبند و بهترین وی آن بود که تان و بزرگ  
حب بود و گرم وی قوی از روغن وی بود و طبیعت آن گرم است در میان درجه اول و تر است  
آفر آن و کوبند و درم طبع بود و محلل خون است و بود و اگر کبودی که از ضربی حادث شود نافع  
بود جهت شقاق یا بیا و خشونتی که در بدن بود و بر اعصاب ضا کردن محلل غلط آن بود و در مفا  
و سوختن آتش ضا کردن سود دهد و نفع سم جضم براند و بجه بسدازد و چون شکر کرده بریان  
کند عدا صالح دهد و فربهی آورد و چون سم شود در معده فربهی آورد و نیکو و حش و لعوق وی  
مرضا آسینه و شش و مرفه را نافع بود و خون که از وی متولد شود متوسط بود در رنگ و بوی  
و وی سکن حرقی و لدغی بود که در معده عارضی شود از خلطی تر یا از شراب شرابان  
خوردن داروی گرم و وی منی سفرا و باه را زیاده کند و کونکی مار را سود دهد و اگر با بزرگ  
خوردند قوه باه بیفزاید بغایت و مقدار خود از وی بخورم بود و معده را بدو بود و بوی دمان بد کند  
و مرغی معده بود و غشای شکنجی آورد و مولد خلطی غلیظ باشد و بطی اللحم بود و اولی آن بود  
که بریان کند بریان کردنی سبک و باطل خوردند و جالینوس کوبید بدل وی در غلیظ خاصه نرنگان  
بود و اگر وی را بچین خام خوردند و قدری مری بر سر آن بپاشند زود بکزد و اگر طبع و ورق  
وی میویرا بشویند نرم گرداند و در از سم و سون سموس نیر کوبند و آن کوفش  
است و گفته شد در صفت انواع کوفش کافی سمی است و گفته شد  
سم بوی جلهنگ است و گفته شد سما قیل سماق است و گفته شد سمند  
گفته شد صفت آن سم الحار و فاس است و گفته شد سم الفار اهل عراق  
تراب الحاکم خوانند و اهل اندلس ریح الفار خوانند و آن شک است و گفته شود سم  
السمک مانج است و گفته شود سمی باغسی روغن کا و کوسفند کوبند و فعل وی مانند زرد  
و در ابضاج و ارخا و تلین قوی بود از وی طبیعت وی گرم و تر و در اول و حرا و وی شتر  
بود از زرد و حوزی کوبد روغن کا و منج سم افعی بکند و با بکند بدل کسد و از وی کوبید شخصی را بدید



افنی ویرا بکند و روغن گاوکهن شدن بیا شامید هیچ ضرر بوی نرسید و روغن گاوکهن کهن  
کرد و حراره وی زیاده کرد و قوه و جلا روی در بدن نیکو و میانه بود و مزاجها را حکم و منصف درها  
بود خاصه ورم بن کوشش و خاصه از آن کودکان و زمان و سینه را نرم کرد و اند و منصف فصولی بود که  
باشد خاصه با شکر و بادام تلخ و سم شکم بپزد و ورم بپزد و وی تریاق زهرهای بود که خورد  
باشند و شیرین کوب چون باب خاکستر ز حقه کنند و قرحه امعاء را نافع بود و چون بر  
پنبه نهند و ضا د کنند بر قرحه خشک ریش ایل کند و اگر بر پنبه نهند و بر دمان جراحی که باشد  
که خواهند که بر سر آن باز هم نیاید نهند منخ کوشش رستن بکند و سر آن حاجت فراح کرد و در  
خا بر روغن کهن سر شد و بر جوب کهن طلا کنند ز ایل کند و چون بیا شامند از وی مقدار درم یا  
پنج درم شکر بول براند در حال این محرم است و چون بغرضه خود بر گیرند ریش را سود دارد  
و چون بر متعدد مانند بواسیر را سود دهد و چون خلط کنند درم از وی باشد که آب انار دانه  
دو سنطاریا را نافع بود بنفایت و چون بر چشم طلا کنند صلابت آن را بیل کند و چون بازیت  
بیا میزند و طلا کنند بر اجفا که جوب داشته باشد سودمند بود و چون در چشم کشند یا  
عن الثعلب نافع بود و جگر خزان چشم و ورم آن و در کوشش را سودمند بود و چون  
لعق کنند سرفه خشک را ترکزد و اند و نافع بود و اوای آن بود که کسی علت باطنی داشته باشد  
اجتناب نماید از وی و چون روغن بر روی طلا کنند مغت شب و بر آن بخشد و ویرا پاک کرد و اند  
و حیوان زیاده کند و جلانی نام بهد و زدن بهین عمل کند در جلا روی سمینون  
سمنه است گفته شد و هر ترکیبی که بدن را فرو به کند آنرا سمنه خوانند سمن و شیر خوانند و آن  
و رد الا بیض است پیار سی می گویند و بعضی بعضی کرم بود همچون کوب و مارهای می  
بیفزاید و نه کرده نیر و نیکوترین می صوری بود که پوست وی را بقی بود و نکوس می کوبید بود  
و متوسط بود در خوردن و نوزکی و ذوبی و لاعبی سهو که نداشته باشد و نیز بود و فاضلترین انواع آن  
شبو ط بود و مار سیسی و شبوط در فرات و دجله بغداد بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان

جایگاه بود که

بود که سنگ رین بود یا رمل و ابهای سیرین و اگر حری بود افضل آن بود که در لجه بود و نفل  
آنچه خورد و جهت ترطیب با سفید باج بعد از آن شوی بر طبق و آنچه برایش بران کردن باشند  
سبکتر بود بر معده از آنچه در روغن بران کنند و آنچه در آرد و ملوث کرده باشند و بر روغن  
بران کنند بد بود و شکلی بسیار آورد و در ار معده بگذرد و طبیعت مایه سرد و تر بود و درم  
باید از زیاده کند خاصه مایه و بدنی را که عرق کند فربه کند و مرق وی نافع بود جهت زهرهای  
خورده باشد و کردند چون دوام کنند بدان که زدی مار شاخ دار و سگ دوازده سود  
دید و جوی که آنرا سلور خوانند و آن در نیل مضر بود و ویرا فصولی ریش بود و طویل و امن بود  
و سروی بدر از نیل بود و در هن وی کشیده بود و مانند فوطومی و دیسقورید و سس کوبید  
و ویرا سلو فحل آنده است و وی فربه بود و تر و در کوشش وی رخاوتی و لزو جتی بود و چون  
و ویرا خورد و در وی و ویرا سوراس خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون  
کند غذا اندک دهد و قصبه شش پاک کند و او از صاف کند و اگر کوشش نکسود وی کوفته ضا  
کند از بیرون بر سلی آنرا بیرون آورد و عرق کوشش و طبع نکسود وی چون در آن نشیند  
در ابتدا علت قرحه امعاء موافق بود و سبب جذب مواد که بطاهر بدن آورد و چون  
حقه کنند عرق النسا را زایل کند و اگر مجمان که گفته شد ضا د کنند بر فضول و رجاج  
بدن بیرون آورد و بنوه جاذبه و خوردن وی مولد بلغم غلیظ لرج بود و چون تازه خوردند عذایی  
فاسد بود و اگر ادمان خوردن آن کند بر صلی آورد و سبب سیاری رطوبتی و لزو جتی که در وی  
بود که آنکه نکسود کند و بر سر که خوردند که بقوه یک قطع فضول وی کند و پاک کرد و اند  
و انواع مایه مولد بلغم مایه کشند و مریخی اعصاب و موافق بنور الابعده کرم و شبکوری  
آورد و مصلح آن مثلث بود با عمل بسیار که عمل ویرا کرم کند و لطیف و زود لورد و  
جالیوس کوبید و شخار هم شود و در حار خون از وی متولد شود و چون متولد شود  
از لزو جاتی بود بلغمها غلیظ از وی حاصل شود و از آن بلغم مرصاء غلیظ متولد شود مایه



ماهی که سرد باشد و در موضعی خشک نهاده باشند از خوردن وی میان عارض شود که از خوردن  
فطر و مانی آنکه نمک سود بود نیکوترین آن بود که کهن باشد و نزدیک بود که نمک سود کرده باشند و اولی  
آن بود که آب جوشانند و بعد از آن در آن اندازند و بنزد طبیعت مایه شود گرم و خشک بود و سردی  
نافع بود جهت ورم ملازه و شقاق متعدد و سرمای شوری که اندر اسهال می بیند چون بسوزانند  
کودکی سگ و گاو و بز که کندی عتوب نهند سود دهد و گوشت وی چون خورند همین خاصیت  
دهد و مایه شور بلغم مکنده و بهی سیاه آورد و تشنگی مثر از مایه تازه آورد و مصحح وی  
بود که بسرد و سحر و کروما محول کرده باشند و بعد از آن حلو او روغن خورند و معده بلغمی  
را حاضر بود بجا بیت ادمان خوردن آن مرصفا و در اعصاب و معده بیدار کند و اولی آن بود که  
اگر ادمان خوردن وی خواهد بود روغن گردگان و زیت بریان کنند و قنقل گرفته بران افشانند  
و بخورد و بعد از آن زنجبیل مر با و شراب صدف محکم و آب خور در جند آنکه تواند و اگر اتفاق افتد  
تعدد در معده بیدار کند و آوری آورد و نیکوتر آن بود که آب خور دالاکر روزی که غم می خورد  
باشد و اگر بخورد و اتفاق نمی افتد بعد از آن داروی سهل باشد تا راز معده و بدن بیرون آید  
و الا بلغم راجحی لزج از وی متولد شود و آن سبب قنقل سخت و فالج و سکت گردد و مصحح  
و علی بود که از عقب وی خورد بلغم را بزداید و تغیر مزاج آن بیدار کند و سرکه تیر موافق  
در اصلاح آن و سبک ملوح محقود و نیکوتر آن بود که تر و نرم بود و وی نمک سود کنند و در سرکه  
نهند و کشر خشک اضافت کنند و طبیعت وی سرد و خشک بود و اشتها و غذا بیاورد و تشنگی کمتر از  
نمک سود کند و از زبان بریان کرده و وی مضر بود بوق النساء و سوداوی مزاج و مصحح وی آب  
مر با بود و سبک کهن نیکوتر آن بود که همانا بود و آن آتش بر که است و اولی آن بود که  
سرکه جوشانند با آب و کرفس و زعفران بعد از آن مایه را شکر کنند و در آن اندازند و بنزد  
نه جند آنکه متغیر شود و لذت وی باقی بود و باید که آنرا نمک سود کرده باشند و مانی را که نمک  
متغیر شود و بنایا کرده و طبیعت آن سرد بود و معده را بود در طبیعت جگر گرم را نافع بود و بر قنقل  
و بنایا

۱۲۰ و بنایا مغز وی و با صبر را مضر بود و مصحح وی فالونج بود و سمی که صید او در شام بسمه التور  
خوانند شرف گوید وی در چشم بود نزدیک صید از زمین شام و وی مانند وری کوبک بود  
و در آن زمان بهار صید کنند و در صبح فصل دیگر نیکو اند کرد و الا در بهار که وقت سخنان ایشان  
بود و بسیاری که ایشان و نیکوترین نبود و مادام که زنده باشند فرق توان کردن و مادام  
و چون مرد و خشک شد علامات وی پنهان شد و چون صید کردند نمک سود کنند و خشک و چون استخوان  
کنند نیم درم از وی سخت و بر سر شراب سفید کنند و بیاض میند و اگر در طعام کنند شاید  
شبهه مجامعت بیکیزانند و غوط بزودی آورد و بعضی گویند فوق میان نر و ماده آن بود که بران  
سر کوبک و بن در آن بود و این صیغ گوید در کتاب ارشاد نیکوترین آن بود که بعد از  
شباط صید کنند و نو آن بهیج باه بود مردان را و ماده وی بهیج باه بود زنان را و بر سر  
نیم شست کنند و خورند و سمی که از دریا خیزد ویرا قتل الرعد خوانند  
سب که چون او از رعد شنود بغیر زهره وی چون لعق کنند صرع را سود دهد و خون وی  
چون در گوش جگانه در گوش را بکشد و چون خورند و ادمان اکل وی کند دل سخت را گرم کند  
و گویند این خاصیت در دل وی است و بس و این زهر گوید سرکین وی مطلق بر سر کین کشند  
بشکل مزاج و در مزاج میان بکند و مرغ بود و وی کوانغ کوبک نزدیک لطیفتر از وی و میل  
مکرمی داشته باشد و گیسو بکود دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهت تن درستان و با قنقل  
و گوشت وی سنگ بریزانند و بول بدان و صاحب منجاج گوید نیکوتر آن بود که مخالف وی  
تر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و منافع سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید خوردن  
گوشت وی باشد تعدد و شیخ بیدار کند چون خورند باشد که بر سر که و کثیر نرند و شیرازی  
و پیرا روی خوانند صمغ جانور است که در ترکستان بسیار بود و گرم و خشک باشد و سخت  
وی ز ماده از سمه سیمی بود و پوست وی زود تغیر نرند و در هر آنکه دباغت وی نه بجهان که همه  
بوستها بود و صاحب منجاج گوید وی و دلق نزدیک بیکر باشند و صمغ و مخف بود و پودشیدن



بیران را و سرد مرا جانرا سود دهد و غیر وی گویند پوشیدن سود سینه و کرده را نیکو بود  
 مسنا نیکوترین وی مجازی بود برکی بطریق برکی مورد بود طبیعت وی گرم و خشک بود در اول  
 مهمل مره سودا و بلغم بود و غوص مفاصل کند باعث بن و نفوس و عرق النساء و درد مفاصل که حادث  
 شود از اخلاط مره صفرا و بلغم سود مند بود و ششوی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هشت درم  
 بود و اگر کوفته استعمال کنند تا سه درم شاید و دیسقورید و کس که سود مند بود میخان سودا را  
 و مهمل آن بود مهمل محکم و قوه بدن برده و اسحق بن حنین از قول یونس که وی سود مند  
 بود جهت سوا س سوداوی و شقاق که در دستها پیدا شود و شنج عضله را نافع بود  
 و دار الشعلب و دار الحبه و شش که در بدن پیدا شود و صداع که نافع بود و وجوب و حکم بشره  
 و صداع را سود مند بود و شرف گوید چون باز بست اتفاق بنزد و از آن بیاضا مند در دست  
 و در کس را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی میله زرد بود و در مطبوخ صالحتر  
 بود که مدقوق و ورق وی چون با خنابیا منزند و میرا سیاه کند و وی مستعمل بود سنبیل  
 صاحب جامع گوید سه نوعست هندی و رومی و حبلی و سنبیل الطیب هندی و سنبیل العصاره  
 نیز گویند و رومی را نار دین اقلیطی گویند و در نون گفته شود و نیکوترین آن سوری بود تازه  
 خوشبوی همچون سعد و اشقر بود و خوشبوی کوچک بود و بخف زبان بود و بوی خوش  
 در دهان درنگ کند چون نخایند و آن از کوسه خیر که از آن طرف سوریاست از اطراف  
 دیگر هندوستان و آنچه هندی بود و از اغیظطس که سود و این اتم شتی از بوی محری است  
 بخانک کون غیظطس رود و نردمک آن روید و وی در قوه ضعیفه از سوری بود سبب طبیعتی  
 که در موضع رستن ریاست و خوشبوی در از تر و بزرگتر بود و جالسوس گوید سنبیل  
 الطیب گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی متخ و محلل بود و اولی آن  
 بود که چون استعمال خواهد کرد در ریج وی مانند کل خیری بود آن خاک دی بکیند و آن خاک  
 جهت دست نشستن نیکو بود و خوشبوی بعد از آن سنبیل مستعمل کند و در وی منع عرق

بکند  
 دوی

و وی جگر را نافع بود و نفم معده چون بیاضا مند و چون از بیرون ضا د کند و وی محلل اورام  
 بود و متوی دماغ و اگر در کما کند موی مژه بر ویاند و نافع بود جهت خفقان و چون آب سینه  
 بیاضا مند غشایان را ساکن گرداند و بول براند و شکم سدد و چون فرجه از وی سارند  
 وزن بخود بر گیرد منع نزول دم بکند و رطوباتی که روانه بود از ریهها خشک گرداند و چون بزرگ است  
 وزن کمیکند و در آن آب نشیند و رم گرم که حادث شده باشد در رم زایل کند و سینه و شش  
 را پاک گرداند و یوقا نافع بود و سدج جگر و معده بکشد و قوه هر دو بدید و محنت ایشان  
 بود و همه اعضا و نونرا نیکو کند و ضیق النفس را بکشد و استفا و حی را بغایت سود دهد و مسک  
 طبیعت بود و قوی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده و متوی فعل قوه ماسکه بود  
 بدن مجمع و سده که در سر بود بکشد و بوی دهان خوش کند و در سیرا سود دهد و مقدار خود از  
 وی بکند رم بود و گویند مضر بود بکرده و مصلح وی کثیر بود و جالسوس که بدیدل وی از فرخ ششوی  
 بود و وزن آن و گویند بدل آن سادج بود سنبیل هندی صاحب مناج گوید بستی که  
 آن دار شیشگان است و خلافت سنبیل هندی سنبیل الطیب است و گفته شد و دار شیشگان هم  
 در دال سنبیل کون است و گفته شود سنبیل الکلب صاحب جامع گوید شمر شجر در دار است  
 که مودف است سنبیل العصاره و سهو کرده است در بار پارس سفیدار گویند و بوی شجره البق و  
 سنبیل العصاره شمر درختیست که پارس از آنرا خوانند و سنبیل الکلب بهار و سیت سندیست  
 صفی زرد است مانند کمره لیکن سست تر از وی بود و در وی اندک بلغمی بود و طبیعت وی صاحب  
 مناج گوید گرم و خشک بود در دوم و در وی قبیض بود و صاحب جامع گوید از قول ابن ماسویه که گرم  
 و خشک بود در اول خون را بندد و بواسیر را سود دهد و چون بیاضا مند و قطع فضول بلغم از معده  
 و امعا بکند و کرمها و حبه القح بکشد و سود مند بود جهت استرخا و عصب که حادث شود از افراط  
 برده و رطوبت و امتلاء و اگر روغن وی در نا صورتها خشک گرداند و دهان وی بهین عمل کند غایب  
 در حواصما که در اسفل بود و ترم را نافع بود و اگر خرد کرده بر جاجت ناف خشک گرداند



و چون بیا منند بار و غن کل خدان که غلیظ شود و ساق مزمن که در گوشت دست و پای پیدا شده باشد باند بخت نافع بود و خفقان و سواس و بوی که از تری بود و سبزو اسهال مزمن را نافع بود و چون باماء العسل باشد نافع بود و چون در چشم حکا کند جلای تمام دهد و چون بیا باشد نافع از هر موضع که باشد بنده و دخان وی نه که در کام را بغایت سودمند بود و در دندان بغایت نافع بود و معتدل تری از وی بود در برین و مانند کربا بود در قوه و در برین گاه و در وی قوتی بود که بدن را بغایت لاغر کند چون هر روز از وی با قدری سکنجبین باشد سنبلیله قس سرخ است و گفته شد سنبلیله زنجفر است و گفته شد سنبلیله از سطوطا لیس که در طبع جوئی سرد بود در دهم و خشک بود در سیوم و معدن وی در خیار درای چین بود و در وی جلای تمام بود دندان را از جوئی پاک کرد و در جلای عجب بود و چون سوزند و جوش کند و بر ریشها و بر شاخه ها که در ار کشیده باشد و کهن شده بران بر آید زایل کند و سودمند بود و جهت استرخا، لته و تشاشان در جلا، نیکینها و خواتیمها استعمال کند سنبلیله گرمی وی کمتر از سمور بود و گویند ساسوی سرد تر بود و بوشیدن وی محرور مزاج و جوانان را نیکو بود و کسی که شراب دایم خورد سندیان درخت بلوط است نزدیک اسل شامی خلاف سندیان الارض فراسیون است و گفته شود سندها عود هندی است و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم نقرس اسودد و چون بیا باشد بران ضما کند سندر فرو و آنکه هندی بود گرم و خشک بود بغایت و سخن بود قایم فرو و ثعلب بود و شریف گوید چون دیر (بجنان) سوزند در یکی بگل گرفته تا بچون فاسد گردد و با سرکه بپایانند و طلا کنند سرخ بر شقاقی که در میان انگشتان دست و پای بود و زرد زایل کند و عافیتی گوید گوشت کرب گرم و تر بود سودمند بود جهت درد بواسیر و سخن کرده بود و در پشت را نافع بود **سورخان** در ممر عکس خوانند و در عروق تعبیری و بیونانی طبع خاص و بعضی بوسا و بعضی انبارون گویند و بهترین وی مری بود که

۱۹۷  
و بیرون سفید بود و در شکستن صلب بود و آنکه سرخ و سیاه بود بد باشد و جیش بچگونگی طبیعت وی گرم است در اول درجه سیوم و خشک در اول درجه دوم و بعضی گویند خشک در سیوم و گویند سرد است در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم باشد کما جشق که در وی است سکنجبین در دماغ و نفوس در بدن می کند و نافع بود جهت جراحات کهن و بر نفوس ضما کردن در دستان کند در زمان و اگر بسیار ضما کند از وی درم را صلب کند و وی تر باقی جمع مفاصل بود و نمایی گوید و بر اخلاصی عجب است در بواسیر باطن چون سخی کند و نیم درم از وی بروغن گویند که بر شند و به بنه باره خود بر گیرند در معده و شب نافع بود و محتاج شب سیوم نبود و در دماغ را نطوح کردن با بعضی ابرها در دکان کردن و منضوری گوید منی مغزاید و محمول گوید سورخان سفید بام را زیاد کند و صاحب منجاج گوید خاصه باز حاصل و مومن و مقدار ما خود از وی نیم شعل بود با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت درد مفاصل خوردن اول آن بود که با کمون و فلفل میزنند و این ابی صلب گویند مسهل بلغم خام بود سودمند بود جهت درد مفاصل و نقرس و ماده که در ایشان بود بداند و پاک کرد و شربتی تمام از وی یک شقال بود با قند و اندکی عرقان و چون با ادویه بپایانند نیم شقال یک درم شاید و اسحق گوید مضر بود و مایه و معده ضعیف راند بود و مصلح وی کثیر بود با قند و عرقان و آنکه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه مسهل بپایانند ادویه مسهل یا در معده بندد و آفتی عظیم مدها کند و آن هر دو نوع شاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت هست و بدل سورخان سفید بوزن آن قریب بود و دوا کند وزن آن انبسون و دکان آن خربق سفید گویند در درد مفاصل بدل آن بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن مغل الهود و گویند بدل آن بوزن آن است و تر بود مسهل بلغم و طبیعت است و گفته شد مسودی نوعی از زجاج است و گفته شد مسودی مسک خوانند و مسک مسک گویند و جالوس کوشش منفعت در رخ و یاست و عصاره آن گفته شود در عین اصل آن شده و طبیعت سوس گرم و خشک و گویند معتدل است و گویند سرد است و صاحب منجاج گوید



بکر رافع بود و جهت بوی نعل و عرق آن و از آن بای نیکو بود چون استعمال کنند بجهان تازه  
 سوسن چهار نوع است یکی سفید و آنرا از اذخاوند و یکی از ررق و آنرا لکود کونید و یکی صحرایی  
 بود و آن الوان رنگ بود از اذرق و زرد و آنرا اسماکونی خوانند و صحرایی و ایرسا خوانند و یکی از  
 بود و آنرا ختایی خوانند و شاخ وی بغایت بلند بود و سوسن بوی بود و استخوان نیکو  
 آن اسماکونی بود و طبیعت آن گرم است در اول معتدل است در خشکی در وی بخیلی و تلطیفی بود  
 و کونید معتدل است و کونید سوسن سفید است گرم و خشک در سیوم و کونید در اول و کونید معتدل  
 و سوسن بوی گرمی و خشکی و زیاد بود و جلابی دهد و کلف و نمش را سود دارد و چون روی را  
 بر آن بسویند و با کز دانه و جویش شده و خشک را شات را سود دهد و بستانی فاضله را  
 ادویه بود که جهت سوختن آب کرم استعمال کنند و در سبزه و کز دانه و جانوران رافع بود  
 خاصه عوتبه بوی بدن وی محلل فضلها و دماغ بود و بخ وی سهل آب زرد بود و چون آب و عسل  
 و شربتی از یک مقدار متعادل بود و بوسیدن مهر بود بر دسری که از گرمی بود و مصلح و کافور  
 بود و شیخ الرئيس گوید سوسن طبع وی نزدیک است بر عفوان و حکم وی نزدیک است حکم آن یکسان  
 گرمی و خشکی کمتر از آن بود و از ادویه های قلبی بود و تفریح در وی بود سوسن القضا  
 عین است گفته شود سوسن ادا دهند نوعی از سیلخه است و آنرا سیلخه السواد خوانند و از  
 ادویه تر باقی بود و صفت آن در سیلخه گفته شد سوسن شیخ الرئيس گوید در ادویه  
 است گرم و خشک بود تا چهارم و چون یک صحرایی باب سلق سوط کنند سوسن رافع بود  
 سوسن دهند صاحب جامع گوید کشت بر کشت است و گفته شود سوسن در اینها  
 مرغیست که پیازی دارد و شیرازی دارند و کونید و طبیعت وی گرم و خشک بود و باه را زاده  
 کند و مضر بود بر ماع و در گوشت وی صدف بود از هر آنکه حشرات می خورد و بوی دارد و در وی  
 بد بود خاصه چون لاغر بود سوسن نوعی از کز دانه است و در موضعها که سنگ بود نزدیک  
 دریا متولد شود و در قوه مانند کز دانه بود و طبع آن گرم و لطیف است و بسیار لطیف و محلل  
 بود

بود سوسن الشحیر ساری است و کونید و نیکو تر آن بود که معتدل بریان کرده باشند  
 و خاله وی اندک بود و وی سرد تر است کرم بود و بسیاری و شکم مند و چون باب  
 بر شند یا سفوف کنند بجهان تری معده را خشک کرد و اندکی صغری باز دارد و در سرد را  
 سود دهد و غثان ساکن کند و قوه معده بدهد و اگر از وی صغریا عصبه سازند با قدری شیرینی  
 و غذای اطفال از آن کنند بر این اثر نوافه کند و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود سوسن  
 الحنطه نیکو تر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول  
 کونید نرم است و چون نفیع کند طبیعت وی سرد کرد و چون بیاشامند حاره بنشیند و طبع  
 حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفع بود و اولی آن بود که باب کرم شوند و قندافست  
 وی کنند سوسن البقی پیازی است کفار کونید معده را سود دهد و شکم بند و سوسن  
 التفاح قی و غثان ساکن کرد و اندک از صغریا بود و قوه دهد و شکم مدد و تشنگی  
 بنشیند سوسن القرق طبع نرم دارد و سرفه رافع بود و در دسینه که از گرمی بود  
 دهد سوسن الرمان سرد و خشک بود و صغریا بود و معده رافع بود و طبیعت  
 سخت دارد و شتهار طعام باز دید کند سوسن الحنوب و البغیرا طبیعت بند  
 سیسنبی پیازی سنبلی کونید و نام نیر کونید و نام الملک و طبیعت آن گرم و خشک  
 در سیوم و وحی بیشی است میان فضاغ و بار بنبوه و بوی تیر دارد و تخم وی نیر منجن بود و  
 دو لطیف و محلل باشند و فواق و مضر رافع بود و تخم وی چون بیاشامند با شراب تقطیر البول  
 و سنگ کرده و مثانه را سود مند بود و معض و فواق را ساکن کرد و اندک و ورق وی چون  
 بیشانی صمد کنند و در سرد را سود مند بود و بر کز دانه زنبور ضاد کردن سود دهد و چون  
 با شراب بیاشامند قی و غثان ساکن کنند باقی منفعتها در باب نون گفته شود و بدل  
 وی در تحلیل و لطیف با در و ج بود بسیار لغت وادی قوی خلال است و گفته شد  
 و کونید بلج است سیارون صاحب منهای آورده است و رازی نیر در جوی که صفت  
 است



که بسیار و ن خشت شونیر است و در وی مرارتی و قبضی بود طبیعت آن گرم و خشک است  
در دوم و در وی تملی بود و طبع بنحوی معده را سود دهد و بول براند و صاحب کوبید که اگر بن  
دیسقورید و سوس جالینوس روشن می شود که سیان فلکاس است و معده کوبید روشن  
جیت و جانی شست سیان صاحب منهای کوبید نقد است و گفته شود سیان  
صبا است و گفته شود سیبیا مای است معروف در ناحیه مت المقدس خونی که در اندرون  
بود انزالان البحر خوانند و در بعضی سواحل مغرب قنایه خوانند چون بنزد و جود و ن بخورند  
دشواری مضاعف شود و شکم براند و چون سوراخند و سختی کنند هق و کلف و غمش و جوب ایل کند  
و دند انرا حلا دهد و لعاب سیاه که از وی بیرون آید موی بردار و اغلب بر داند و مانند مداد  
بود و اگر کتابت کنند بدان توان کردن سیف الغراب نوعی از سوسن است و از  
دلبوث خوانند و گفته شد سوسن و ف الماء است و گفته شد سیکران بونی  
بنج است و گفته شد سیکران الحوت مایع است و گفته شود مسین جوجیر  
است و کرفس الماء و قوه العین بهق نیر کوبند و وی در ابها ایاده بود و عطرتی در وی بود  
و سخن محکم بود حیض براند و بول نیز و سنگ کرده را مانع بود و مولف کوبید در ابها روان  
نیری باشد و باقی منفعت در باب قاف در قره العین گفته شود سیال یا سین است و گفته  
شود ان شاد است **باب الشین** شایع نوعی از اجاص  
است و ویرا بهار آلو کرده کوبند و انرا اجاض ایض و اصفر خوانند و شاملوک کوبند و سختی  
بن سیلمان کوبید نیکوترین وی آن بود که زرد و بغایت رسیده باشد و اسهال وی کمتر از نوع  
سیاه بود و بسبب غلظ و قله رطوبت آنجه بارسیده بود باشد و اجاص خشک کرده است  
طعام سرد و محوری را مانع بودند ویران را و اگر خورد در حال باید که مصطکی و کند استعمال  
نا از معده بگذراند که آن بر معده اندود و سودا سختی بن عمران کوبید چون ترش بود سرد و  
بود گرم مراجع را موافق بود و قطع فی بکند و ساکن کرد اند و حکم بر دو اختیار وی آن بود که حاد

الحموضة

الحموضة بود و انچه نخته بود و قطع وی در انواع سیرف بود و همچنین که در انواع آن مفراست و است  
او حیض اند و طبع خشک وی چون با قدری قندی یا شامند مانع بود جهت تها صغراوی و شکم براند  
نشا الانجیر نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیر است بسیار بنجیر و زبری کوبند و در تاز و صفت  
تین گفته شد شاهیج دیسقورید و سوس انرا فیض خوانند است جالسوس و و افالینوس  
خوانند و انرا ایونانی فاینوس خوانند و معنی آن دخانی بود و بنجیر کتاب خود دستما خوانده است  
و وی کون بری بود ویرا بن احکام خوانند و بقله الملک کوبند شیرازی شامتره کوبند و نیکوترین  
آن بود که کسب و تازه بود و بطعم تلخ بود و ورق آن نیکوتر از قنجان آن بود و طبیعت آن  
معتدل بود در حراره و خشک بود در دوم و کوبند سرد و خشک سیوم و کوبند سرد است در اول  
خون را صاف کند و چون بیاشامند جوب و حکم را مانع بود و بن دندان سختی و متوی محد بود و مانع  
آن و سده جگر بکشد و بول براند و مره محترقه و طبع نرم دارد و خون آب تروی بجان خام  
بیاشامند خلطها سوخته و جوب و حکم که بسبب آن از خون عفن و صفر آ سوخته و بلغم عفن  
مد را مانع بود و این خاصیت در آب تروی بود شربتی از ده درم تا نیم رطل بعد با قندی آنکه  
خوش آیند و شربتی از حکوی در طبع از چهار درم تا ده درم و از حرم وی کوفته و بنخته تها  
سردم تا هفت درم بود و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر نه بوزن آن هیلید زرد افشا  
کند شاید که اگر بر که پرورند و بخورند فی راسا کن کنند و غشیان زایل کند که بسبب آن بلغم بود  
و معده را و امعاء را از فضول مجتسک کرد اند و شرف کوبید که اگر شیشوی در آب خوب  
بعد از آن سروریش بدن بشویند شب بکشد و چون بعصاره وی خابره شد و در جام در اعضا  
ماند جوب و حکم زایل کند و چون با طبع وی مضغه کنند بن دندان سختی کند و حاره زبان  
و دمان زایل کند و چون باب تازه وی تر چندی بالند و بیاشامند حکم و جوب زایل کند و قوه  
معده و سده جگر بکشد ویرازی کوبید بدل وی در جوب و حیات کهن نیم وزن آن سناکی  
و چهار دانگ وزن آن هیلید زرد بود مفراست سیرف و مصلح وی هیلید زرد بود شاه باطو



قبل خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و فاختر و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین آن  
بود که رسیده و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی خشک بود اول کوبند در دوم  
در وی اندک حرارتی بود و کوبند گریست در اول کوبند سرد است در دوم و غدا بیشتر از  
ده و در وی جلابی بود و سوسوم را نافع بود و تر و حر و اسهال که از رطوبات معده بود سود دهد  
و مثانه را نیکو و پاک گرداند از اخلاط بد و دی مفتوح بود و چون کوشاند در آب نفخ آن کمتر شود  
و طعم آن لذیذ شود و ابو حریز کوبید فرهای آورد و کوبید مجرب است در شهرها با بطلی الحکم بود و غدا  
وی نه محمود بود آدمی را و خوک را نافع بود و مصلح وی قند بود و کوبید بدل وی بلوط و کوبید خرب  
شاه صینی کوبید عصاره کیامی است صینی و کوبید تحقیق حنا انجا سختی میکند و بر کرمی  
سرسند و لوح می سازند طبیعت وی سرد بود صداع کرم و ورمها کرم را سود دارد و طلا  
کردن شاه سحره حق کرمی است و نیکوترین آن صغری بود و انرا شاه سحره کرمی  
خوانند و ریحان خوانند طبیعت آن کرم بود در اول خشک بود در دوم و کوبند سرد است  
محل فضلات دماغ بود و چون آب سرد بوی یزند و بیونید محوری مزاج را نافع بود و در  
ورق وی بعضی لطیف بود و سده دماغ بکشد و دماغ سرد از بخار متملی گرداند و قلاع  
را بغایت سود دهد و مقوی اعصاب بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک گرداند و بر  
دار الفیل طلا کردن نافع بود و چون آب بر سر بر کشند و بیونید خواب آورد و کوبید مصلح  
وی نیلوفر بود و ماسرجه کوبید سودمند بود جهت حرارت و سوختگی و صداع و خواب  
آورد و شایع بیاری شاد کوبند و بوی جرم و آن انواع است عدسی حار است  
و هندی نیکوترین آن عدسی بود دیگر جا و رسی که از اخشا ش خوانند بوزان هندی و عدس  
باید که از عدس رهن تر بود و بغایت سرخ بود و خاک سیاه می یابد و مانند کلجی و فخن  
اندرون آن سرخ بود و زرد شکلی باشد و آنچه کوبند و در کدو تر و چون در آب بپزند سرخی وی زیاده  
و سفید گردد و صلب بود مانند سنگ آن نوع بر بود و انرا شاد و نعلی خوانند و شاد و نه خشکی شش سنگ  
سخت

سخت و نقطهها بر آن و شاد و هندی محلی صلب است یک رنگ و شاد و چون نشسته باشند  
کرم است در اول خشک است در دوم و آنچه نشسته بود سرد است در اول و دوم و شستن وی جنان بود  
که بستاند شاد و خوب و بکوبند و بغایت سختی کنند و باب کاسه صینی کنند و آب از سروی بریزند  
و شاد و خشک گرداند و در وی بعضی نجسین سخت بود و چون بر گوشت زیاده افشانند بکوبند  
در ریشهها چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفید تخم مرغ یا بانی که حله در وی نخته باشند  
و چون با شیر زمان خلط کنند در چشم و اشک روانه بود و سوزش آن سود دهد چون طلا کنند  
با خمر شامه عسل و سیلان طشت و خروج منی را نافع بود و منع گوشت زیاده بکند  
که در ریشهها بود و فخن قطع کند و به سدد و صحت چشم نگاه دارد و چون با آب انارین بپاشند  
نفش دم را نافع بود و چون شاد و سارند و با قاقیا بپایزند در چشم کشد رجهها چشم و جوب  
نافع بود و وی مضرب بود معدن و احش و مصلح وی عصاره زرشک بود و بدل آن وزن آن روی سوخته  
بود و چهار دانگ آن تونیا و شاد کوبید بدل وی حر متعادل است و کوبند و چون متعادل سوزند  
شایع بود در عل شاهبازک و شاد و یانج و غابانگ نرسد و شاد باک و شاد باختم  
کوبند و آن نفخ الکلاب است بوی قسوه الکلاب کوبند و صاحب طامع کوبید بر نفخ است و موی  
شجره ابره هم کوبک است و همواز قول غافق کوبید که نوعی قیوم است و از قول صاحب حاوی کوبید  
شیرم بری است مولف کوبید این معاتو الها خلافت الحی محقق است نفخ الکلاب است  
بشیرازی انرا تسک خوانند کرم و خشک در دوم و مصلح را سود دهد و قطع آب رفتن از دهان  
خاصه از دهان کودکان محلل بیاج سکم ایشان بود و در جهاد قائم مقام مرگوش بود  
شاد و شاد و شاد و شاد و آن دوانی هندی است مانند کاه خشک و کوبند و  
خشن بر کرم مانند بنجای و بقدر مقدار با قلابی بود مولف کوبید قول اول صحت است  
آن مانند کاه خشک بود و از هندوستان و ترکستان نیز آرند و بشیرازی ابرار و شاد  
خوانند و نمکی کوبید طبیعت وی کرم و خشک بود در آخر درجه سیوم و سهل و موسا غلیظ بود و فاح و قوه



و داء المع و ارتعاش و تشنج متعاضل و علتها دماغ که در رطوبت غلیظ بود نافع باشد  
و گویند سهل کمیست ممتزج بود شربتی از وی نیم درم بود با وزن آن نبات که با آب گرم  
بیاشامند شایب و دومی غلظت سفید است و گفته شد نشاء انقش و انج و شنبلیله  
کوسه و گفته شد و شربم نباتیت که در ستانها و کنار جویها و صحرای وید  
و مولف گوید شرب از وی و پرا کا و طنبوسک کوند و کا و سطوحک نر کوسه بدان سرکه  
اگر کا ویرا خورد میرد و کوسه هر چند که خورد هیچ مضره وی نرسد و بهترین وی سنگ بود که  
ساقی آن سردی بایل بود و بدترین انواع آن پارس بود و صاحب منج کوبید که مست در اول  
درجه دوم و خشک در آخر سیوم و جیش بن کس که در مست در درجه سیوم و خشک  
در آخر دوم دوی از حمل تیوعاب بود و پس وی کرم و خشک بود در چهارم و صاحب منج کوبید  
پس وی قلع دندان میکند و درد و باید که شربم اصلاح ناکرده استعمال نکند و اصلاح وی  
جنان کند که بستاند شیر تازه و شربم ناکوفه همچنان در آن خویساند یک شبان روز و روز  
زیاده را نکند در آن یک شبان روز و دو نوبت یا سه نوبت شیر تازه کند و مصلح وی بود  
از آن در سایه چسک کند و قدری تا کوفته بیایزد با ادویهها سهل که طایم وی بود مانند  
اینسون و راربانج و کون کرمای و تریز و سیلج پس اگر درین ادویهها در مصفح بود درستی  
که بر خلاف حده شربم بود از بهر آنکه درین ادویهها مزاجها صالح است و در نفع طبایع  
و ابدان خلاف اکثر شربم است از بهر آنکه ملطف اند و حده را از ایل کنند و اگر در معالجه  
تولج که سبب آن ریا ج غلیظ بود و بلغم استعمال کنند و چون از شیر مرون آورند و خشک کنند در آب  
کاشنی و آب از یانه و آب عناب و شعل صاف کرده خوب نهند شبان روز و بعد از آن  
کند و قرص رند با اندکی عسل و صبر و تریز و سیلج بعد از آن دوا بی نیکی بود پس  
وی قطعاناید که بیاشامند البیه که هیچ نیکی در وی نبود و کشته بود و مقدار شربتی از اصلاح  
کرده وی با ادویهها که گفته شد از داکتی دو داکت و شربت و صاحب منج کوبید شربتی از وی  
بود

بود و صاحب جامع گوید مقدار چهار داکت تا دو داکت فوق فی الجمله مضر بود خاصه مزاجها  
کرم را و مضر بود بمعاضد و جگر و باه و منی و عروق سفلی مفر کرداند و لیس وی دو درم کشید بود و  
وی یک و روغن کا و کسند و مولف گوید پس وی بر قویا تر خشک طلاء کند البته زیاده نکند و بکراه  
امتحان کرده و بن مجموع تیوعات این خاصیت دارد و بدل وی از ریونست شنبلیله  
شود گویند بهترین آن سبز تازه بود که کل وی شکفته باشد سخت وی میان درجه دوم تا  
سیوم و جفاف وی میان اول و دوم بود و اسحق گوید کرم و خشک بود در دوم و وی منج  
اخلاط سرد بود و ممکن و جاع و چون تر بود حراره وی کمتر بود و رطوبت که در وی بود  
انفاج وی سخت تر بود و چون خشک بود خلل وی زیاده بود و شنبلیله و رها بود اگر در  
زیت بنزد آن روغن محلول و سکن و صج بود و منج و رمی که نفع نیابد و جواب آورد و چون  
بسوزاند کرم خشک بود در سیوم و خاکستر آن ریشها که حادث شود در سفلی و ذکر و شربها  
کهن چون بران افشانند نیکو بود و اگر بر بوا سیر که رسته باشد ضا د کند سود دهد و مقدار  
ما خود از شبت پنج درم بود و نیم لرح که در معده بود و در دسینه و شش رانافع بود و فواق  
اسلامی و مغض رانافع بود و شیر بر اند و عصان وی در دگوشش سودای را سود دهد  
و رطوبتی که در وی بود خشک کرداند و طبع وی با عسل بلغم و صفرا را پاک کرداند و چون سخت  
و باطل بنزد تا منعقد شود و بر متعدد مانند سکن آن بر اند و طبع وی در دشت  
و باد را رانافع بود لیکن میجر بود و محوری مزاج را موافق سوداگر کخته بود و خوردند بعد از آن  
سکنجین یا ده بیاشامند و طبع جمله وی در کرده و مثانه چون از سده بود یا ریاضی  
غلظت نافع بود و سکن مثانه بر نراند و ادمان خوردن وی مضعف چشم بود و مضر بود  
و کرده و مثانه و مصلح وی لیون بود و گویند مصلح وی سل بود و صاحب تعویج گویند مصلح  
وی دار صی بود و ماقر غل و بدل وی تخم وی است شنبلیله انواع است و انرا از اج بلور  
از کوه فرو جگد و بفسر دماند تخم آنجه از کوهها و یمن خیزد و لون وی سفید بود که بزرگی بایل بود



قابض بود و در وی جموده نیکوترین انواع شب بود و انواع آن یانی مشهور بود و یستوریدوس  
گوید انواع شب بسیار است اما آنچه مستعمل است در معالجه طبی سه نوع است مشتق و رطوب و مدرج  
یانی بود و طبیعت وی خشک بود در دوم و سرد بود و گویند کرم و خشک بود و گویند کرم و خشک بود  
در سیوم و گویند کرمی و در دوم بود و چون باردی بود نافع بود جهت نفوذ دم از مهر منی  
که بود و چون سرکه و غسل بیایند قلاع را از یک کند و اگر با عصای الراحی بیایند بهش را  
سود دهد و سیلان ماده که از گوش بود نافع بود و چون با ورق انگور یا ماء العسل خوب  
ریش شده را موافق بود و چون بآب بیایند جهت حک و برضی اخن و در حش و شقاق که از  
سرم بود سود دهد و چون یک جزو از وی یا یک جزو نک ساهمند سودمند بود جهت ریشها  
بد که منتشر شده باشد در اعضا و چون با آب زفت بر سر مالند بسوسه زایل کند و چون  
با آب مالند ششک و سوختگی آتش را سود دهد و بر ورمها بلغمی لطوخ کردن نافع بود و در  
شب بغل یلیدن کند زایل کند و چون اندکی از وی به ششم باره بغم رجم نهند شش از جاع  
نیکو بود جهت قطع خون و منع آبسی و برون آورد و جهت رجم لثه و لهاة و نفاغ و نم  
و وجع اذن و وجع قرحها و اثنین نفاغ بود و از وی گوید در خواصی که چون در  
آب تیره اندازند راق و صافی کند در اندک زمان زود و گویند شرب شب طعم آب  
کسی نهند که در خواب نالکد و فرماد کند دیگر کند و خوردن وی مضر بود تا حدی که کشنده بود و در  
سخت سدا کند و باشد که بسل انجامد و در اوای وی شیر تازه و قند و سکه کنند و بدل وی  
مکمل بود و نک سباه بوزن آن شب الا ساکنه و شب العصف و شب  
القلی است و در قاف گفته شود شب طباط عمی الراحی است و گفته شود شبیوقه  
خمان بزرگست و گفته شبیوط نوعی از ماسی است و در دجله بغداد و فوات بسیار  
بود و زهره وی در دار و ما چشم استعمال کنند و منفعت وی در باب سین در صفت  
گفته شد شباب درخت مودانه است و گفته شود شجره حره از درخت است  
و گفته

شجره اللدرا اهل هندی است بسیار می دیوار خوانند و گویند صنوبر هندی است و در دال  
گفته شد شجره البقی در دال است و گفته شد شجره اکله شجره لاس است و گفته شد شجره  
الحیات درخت سرو است و گفته شد در سین و این اسم بدان سبب نهاده اند که جایگاه  
مار است شجره یارده لبلاست و گفته شد شجره کی ستم زرا و ند طویل است  
و گفته شد شجره موسی علیق الکلب است و گفته شود شجره التین لوف الکلب است  
و گفته شود شجره الخطا طیف و وفی الصفاست و گفته شود شجره الطیال فرته  
اجدی است و آن بقی است که بر هر درختی که نود کند آن بود بیده شود و آن نوعی از فاشرا  
است و گفته شود شجره الصفا ع کبیج است و گفته شود شجره الدم شجرات  
و گفته شود شجره ابراهیم غانق گوید سمکشت است و بعضی گویند شهابنج است و صاحب  
گوید درخت بوم است که آن لغیدن است شجره الکف اصابع صفا است و گفته  
شجره البهق قنابری است و گفته شود شجره ابی مالک در دمش صابون القان  
و آن بانیست که در موضعها نمناک رود و در میان نهرها و در جامه پاک کردن بخ آن مانند صابون  
است و مولف گوید آن نوعی از کلیم شوی است و صفت کلیم شوی در باب الف در اصل  
الوطننا گفته شد و بوح آن سهل موه سودا بود اسهالی بر نفق سودمند بود جهت جمع زحمتهای  
حق اجدام شجره الدب درخت زغدر است و باقی افوالها دیگر خلاف است شجره  
الدبق درخت سبتان است شجره التیس طر اغیون است و گفته شود شجره  
البراغیث طباق است و گفته شود شجره من لم صاحب جامع اقوال  
بسیار آورده است و محقق کرده و صاحب منهاج محقق کرده که آن کوریم است و آن نوع  
بود یک نوع برغی دهد و بنج آن عطینا است و گفته شد صفت آن در خور مریم شجره  
الغاند دعت و طبیعت آن کرم و خشک است و سیوم و منفعت آن در غار گفته شود شجره  
صاحب منهاج گوید بهترین وی کوجک بود گوشت وی کرم و خشک بود و در شجرات مهم شوزی



که دارد و غذایی بد بود و خونی کرم و خشک از وی متولد شود و روغن بسیار مضره و کرم بود  
و صاحب جامع از قول رازی گوید گوشت وی تر بود و کیموس وی غلیظ بود و زود هضم شود و قوام  
روحانی گوید برستی که فاضلترین غذا یا نخیلیا بود و بسیار سی و برادر خوانند و از مرغ غایب  
بود **شحم** نیکوترین سه آن بود که از حیوانی فرستاده شد و طبیعت آن کرم و تر بود  
مختلف بود بوی حیوانی که از وی حاصل شود و در طوبیت وی کمتر از سیم بود از هر آنکه خون بکند از آنکه  
زود تر از وی بسته شود و گوشت خشک است سودمند بود و جهت خشونت خلق لیکن مرغی و مرغی  
و مدفن بود و دفع مضره وی بکافور و زنجبیل و راسن مخلط کنند **شحم البطل** کرم تر از سیم مرغ  
بنهایت لطیف بود چون موم و روغن سازند و بر روی بالند روی را مالک کنند و جلاد همد **شحم**  
**الدجاج** کرمی و کمر از بیهیط بود و پیه خور و سینه بانه بود و پیه مرغ خشونت زیان در درم  
تا نافع بود **شحم الاوز** داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب و روی را نافع بود **شحم**  
**الارض** صاحب منهاج گوید فطن است گفته شود و صاحب جامع گوید فطین طین امعاء الی زکونید  
و آن گفته شد **شحم الفیل** کرم بود چون در خور باشد کز نرکان بگزینند **شحم الایل**  
بنهایت کرم بود شحم را سود دهد و چون لطوخ کنند کز نرکان بگزینند **شحم الاسد**  
کرم ترین شحمها بود و در طوبیت وی کمتر بود و خشکی وی زیاده و بقوه تر بود جهت خلط  
غلظت صلب **شحم الحمار** نافع بود جهت اثر که در پوست بود و سوختگی اش **شحم**  
**الحمار الوحشی** با روغن قسط در دپشت را سود دهد که از باد بود **شحم المعز**  
فاضلترین شحمها بود و شحم بلیس کلل در وی زیاده بود نافع بود جهت لدغ معا و ریش آن عمر  
بنوه تر بود از شحم خنزیر از هر آنکه زود بسته شود و حقه کردن بدان سح معانی و تر جود را  
نافع بود و کسی که کز راس خورده باشد بنهایت نافع بود **شحم الخنزیر** نیکوترین آن  
بود که از خنزیر زعفران بگزیند و در طوبیت وی زیاده از مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک  
بزیت بود و بلیس و نفع در وی زیاده بود که در زیت و کرمی آن کمتر از کرمی شحم بود

بود جهت و رها و قوه امساکن کردن و نافع بود جهت کونگی جانوران و مقدار ما خود  
از وی سه درم بود و اولی آن که عوض سه بزنند و قوام معام وی بود در این زحمات و وی حرام بود  
و گویند بدل وی **شحم البقر** کرم خشک تر از بیه بزرگتر بود و در شحم بود و در میان  
و بدل وی گویند بیهیط بود **شحم البجل** کرمی و کمر از شحم بقر بود **شحم الدب**  
لطیف تر بود و داء الثعلب را سود دهد و شقاق که از سر ما بود نافع بود و جهت خلط و واشی و تعقد  
نرم و برص سودمند بود و شریف گوید بیه وی چون در پوست انار کرم کنند و با سببند آن  
بیا میرند بعد از آن برابر و طلا کنند موی بسیار برویاند و چون در ناصور مالند کرم زایل کند و اگر  
بیه وی سختی کند و بر مصل متعده طلا کنند سود دهد و چون در افتاد در عصب غلیظ مالند مایه فی نیم  
تا اعضا ویران شود و اعصاب لطیف گردانند و در غایت تبیین بود و بدل وی **شحم الکلب** بود و این  
زهر گوید چون برداء الثعلب مالند موی برویاند و در شحم شنبه بعد از آن موی زیاده برشیده  
باشند دیگر نروید و چون کداحه کنند و در کودکی مالند که رایش باشد از آفات ایمن  
باشد و حزی عظیم بود و **شحم السمک البحری** تیزی شحم را زیاده بود و نزول  
آب را سود دهد **شحم الشیخ** کرم و تیر بود و پیشتر اطباء متفق  
اند بر آنکه منع نزول آب کنند از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود بکنند  
چون بدان بالند و احتی گوید مقدار دنگ از وی تا دو دانگ زهر مالند و نرنگیها را سود دهد و مضره  
بدل و منع مضره وی اصل **شحم قاوندی** قاوندی گویند و در قاف گفته شود **شحم**  
**الثعلب** در گوشت را ساکن کند چون در روغن سوسن بکند و بیه پخته باره در گوشت نهند و  
در دند انرا سود دارد و گویند چون بکند از دند و برنقرس مالند زایل کند و اگر طلا کنند بر خاری  
باجوبی و در گوشت خانه را بکند براغیث برون جمع شرم **شحم التمساح** جالسوسن  
سه وی بکند کرمی و نهند در ساعت در زایل کند **شحم حنظل** چون از حنظل بیرون  
آورند بعد از سه ماه قوه وی ضعیف شود و منفعت وی در صفت حنظل گفته شود **شحم المراج**



خطی بری است و گفته شکار و شخیره قلی است و گفته شود در قاف شرب  
 فراسیون است و گفته شود شری خطی است و در صفت خطی گفته شد شری  
 قطان است و آن از جنس شجره صنوبر بود و ثمر وی مانند سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی خارناک  
 بود و آن در نوع است دراز و کوتاه و در پوست وی بغی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک  
 بره سیوم و چون ورق وی بر سر که نهند و بدان مضمعه کنند در دندان ساکن کنند و شمر  
 وی سرفه را سودمند بود و جگر را و تطهیر البوال و نافع بود و شیمه را بیرون آورد و بول  
 براند با فلفل استعمال کردن و وی شکم سدد و ثمر وی چون با شراب بپاشند  
 کسی که ارنج می خورده باشد سود دهد و چون با شحم ایل یا میرند و بدن را بران مسح کنند  
 کرم نزدیک وی بکود و ثمری معده را بد بود و دماغ بود و در سرد آورد و کرم سندان  
 و اصلاح وی بعمارسان که کله شقاقل اشتقاق است و گفته شد ششندان  
 فاشر شین است و گفته شود ششتره فولست و گفته شود شطریه نوعی از صغیر است  
 و ورق آن دراز بود و بستان بود و تبریزیان آنرا مزه خوانند و در صفت صغیر ششندان  
 گفته شود شعور الصقالیه زعفران است و گفته شد شعرا الجن و شعرا الجن  
 و شعرا الارض و شعرا الحار و شعرا الغول و کله الحار و ساق الاسود و ساقه و صغیر الجن  
 انما زیر و کبره البیرامن جمله اسم بر سیاوشان است که میان کور سو خوانند و زبان شیرین  
 ویرا کیوی بریان خوانند شعرا نرقا صغیر است و گفته شود شعیر و وی  
 خذرو است و گفته شد شعیر نوعی از وی نه بوست بود و آنرا است خوانند و  
 وی نزدیک بفعول و بوست و نیکوترین هو آن بود که تازه و سفید و بزرگ دانه و فربه بود  
 طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم خشکی وی بیشتر از با قلا باشد  
 بلانک فیری اما در صفتها مانند وی بود چون از بیرون استعمال کنند و چون جوخته بخورند فضا  
 از با قلا بود و در وی فلفل و جلا بود و غذای وی کمتر از غذا ندم بود و بر کلف گرم کرده طلا کنند

و بر جربیش شده با سر که گرم کرده طلا کنند نافع بود و با سر که به بر تقویم طلا کردن  
 خوب بود منع سیلان فضول از مغا صلی کند و اردون با پوست خشخاش و اکلیک الملک ضاد  
 کردن بر ذات الحجب نافع بود و با انجرون نیز نهند بها بلغمی را نافع بود و چون مرصوص شد و با تش  
 گرم کنند و برو جی که از حوان بود بکشد کنند ساکن گرداند و اگر بر درمها، گرم عین عمل کنند از اند  
 و وی باد آئین بود و مغص آورده از بهر آنکه و بر انجوشا شد و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی انیسون  
 است و آرد جو با انجیر نهند و برورم بلغمی و درمها، گرم نهند که از و چون با راتنج و زفت و سرکه بپزند  
 بیا نهند و بر درمها صلب نهند نفع دهد و چون با زیت تروم و بول کودکان که محکم نشد با شربت  
 بیا نهند و بر خفاق نهند نفع دهد و چون با عصاره سرکه بپزند مانند کامو و تورک و آب و با نهند  
 و ضاد کنند چشم درم کرده و ری که گرم بود ساکن گرداند و همچنین طلا کردن بر درمها گرم  
 بچون حمه و غمزه و امثال آن و چون بر سر که بپزند و بر پیشانی طلا کنند در سرد گرم ساکن  
 گرداند و همچنین تنها با ادویه که موافق بود استعمال کنند قلع را زایل کند شعله جالوس کوکب  
 را اگر بسوزانند در قوه مانند بسم سوخته بود گرم و خشک بود و در سیوم و اگر موی آدمی تن  
 کند بر سر که بر کزندی که در روانه ضاد کنند و اگر شراب صرف و نیت تن کند و بر جاحات  
 سر نهند مخ نورم آن بکند و اگر بدان دغان کنند خاق رجم و سیلان آن سود دهد و موی سوخته  
 چون سخی کنند بر سر که در سر نهند زایل کند و چون سخی کنند با سل و بر قلعی که عارض شود  
 در دمان کودکان بالند بغایت کمال نافع بود و چون سخی کنند با کندر و بر جاحات نهند که بر سر  
 پیدا شود افشانند نافع بود و خاصه بازیت اگر سخی کنند با سل و بر جاحات نهند زایل کند  
 و چون سخی کنند موی سوخته با سرکه و بر جاحات نهند که بر سر نهند طلا کنند که گرداند  
 و چون بار و عن کل سایه نهند و در گوش کجا سد در دندان ساکن گرداند و اگر طلا کنند بر سوختگی آتش  
 سودمند بود و این هر که بر کوبد و بر نهند موی طفل مش از آنکه صلب شود بر کسی که نفوس آشته با عجب  
 کزنده بود نافع بود و در دمان گرداند اگر موی آدمی بخور کنند کبری زرد گرداند و اگر مقطرون چون



مالند موی بر ویانند و صفت سوختن وی جان بود که یکی نو بر کند از موی و بلقی بر سر آن نهند  
 که سوراخی در میان آن بود بعد از آن بر سر آتش نهند تا بسوزد **شعر الحار** شواجن  
 و گفته شد شش فلج ثمر الاضغ است و انزاقه الکبر خوانند و در ثانی گفته شد شش فلج بی ک  
 مرغیست که دیوانیام خوانند ساری و بویار و صاحب منهای کویده ترین وی کویک بود طبیعت  
 وی گرم و خشک بود و خشکی وی بقوه بود مخلوج را سودمند بود و بویابی آورد و مصلح وی سرکه  
 و کشیز بود و نشاید که اگر از یک سال گذشته باشد خوردن که بغایت مضر بود و اول آن  
 که بعد از کشتن یک روز را کند بعد از آن خوردن و رازی کویده سرانرا و ناهقان را نیکو بود و اگر سطو  
 کویده خاستنی قوی دارد در قوه ماسکه و درین باب لکنک بالغ تر بود و این هر کویده کوشش نام  
 خط را زیاد کند و زدن را تیر کند و قوه حواس بد و شش فلج **حری** جانور دریای  
 است بشکل خفاش و دو بال داشته باشد مانند بالهای جاش و بلون هم مانند وی و در  
 وی مانند دنب موش بود و درین آن خاری بود بعد از نیش و بدان بگز و در دشت پید  
 شود از کزندی وی صاحب طمع کویده در مدینه مالت از بلاد اندلس و ابرق خوانند و شریف کویده  
 اگر زنی یا مردی بول کند در موضع دوران موضع حایم بحر و بر بند انگشت بول کرده باشد  
 سوزی تمام و دردی سخت پیدا شود و دام که خاروی در اینجا فرو برده باشند و مهراریبی  
 کویده چون بنهند در شیب جانموی که گفته باشد دام که آن نهاده باشد خواب نرود تا  
 آن بر نگیرد و اگر دخن کند درین درختی بار و نشود و حاکم کرد و اگر دخن کند در خانقوی  
 تفرقه کردند آن قوم و اگر بسوزند و سخی کنند و آن خاک تر بر دو کاشند از یکدیگر جدا  
 شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی از اخوت خوانند **شقایق النجان**  
 شو خوانند و پیونانی آرامونی خوانند و بری بود و ستانی بود و کل وی بزرگ بود و پارس  
 کویده و نوعی دیگر است از شقایق که انرا از یونان خوانند و گفته شد و طبیعت هر دو نوع  
 منهای کویده گرم و خشک بود در اول کویده گرم و عسی صری کویده گرم و خشک بود

ووی محلل و منفع و جلاسی و جدبی در وی بود و اگر کل شقایق با پوست خورند بیامیزند  
 موی را بغایت سیاه گردانند و خضابی نیکو بود و اگر در شیشه کشند و در شیب بالای  
 یک شقال روی سوخته بنهند و در سر کین تر جمل روز دفن کنند چون بیرون آورند در س  
 موی را خضاب کنند تنها و بغایت سیاه گردانند و عصاره وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم  
 کودکان و چون کلهاء کرمی مری کشند قوه چشم بدید و شریف کویده چون آب در چشم کشند  
 حدقه را سیاه کند و منع نزول آب در اینها بکند و تیری وی زیاده کند و قوه وی بدید و اگر کل  
 شقایق و نیم رطل پوست کودکان تر در شیشه کشند و دفن کنند در سر کین کرم دو هفته و  
 موی را بان خضاب کنند سیاه گردانند و چون ظرفی آبکینه بر کنند و در شیب آن چهار درم روی سوخته  
 بنهند و در بالای وی محسوس سر آن بگیرند و در سر کین دفن کنند سه هفته بعد از آن بیرون آورند  
 ای سیاه غلیظ باشد و موی را بوی شانه کنند سیاه گردانند بغایت و اگر دست زبان بوی  
 رنگ کشند خضابی نیکو عجایب بود و این رضوان کویده و یخدر و زشتواتر هر روز یکدرم با آب  
 سرد بپاشد مانند برص شقایق بپزدانند و کویده بکرات بخورده و مجرب بوده و  
 دیستوری و کویده همچنان نکوسد و آب آن بگیرند و بدان سوط کنند سر را بنفشه کنند و چون  
 نایند قلع بلغ کنند و چون بپزند بشراب و درم کرم ضما کنند زایل کند و اثا رقرصه که در روی  
 بود باک گردانند و ریشها جوکن باک کنند و چون زن خود بر کرم حیض برانند و چون ورق و قضا  
 وی جاشیش جو سرند و خورد شیر برانند و شقایق نافع بود جهت منش و حریش  
 شده و قویا شش قاعل اشعاقل است و گفته شد منفعت بعضی از آن در بانیف  
 و اینخا نیر گفته شود غامی منفعت آن منصوری کویده مر باوی قوی کرم و سخن معده و جگر بود  
 منی را زیاد کند بسیار چون ادمان آن کنند و این و افد کویده کرم و تر بود در اول و طبع  
 وی پشتر عراره بود هیچ جماع بود و باده را زاده کند و نفوط آورد خاصه مر با عمل و  
 جاکینوس کویده کرم و تر بود در سیوم شیر معده و قوه باده بدید و بعضی و در آورد و متعوی اعضا  
 بار



بود و دیسقورید و سکه در انداء استقامت نافع بود و مقوی امعاء بود و منی بیغیراید  
 نعو طام آورد و فو و اس سیوش کونند مقوی صلب بود و ذکر و منی بیغیراید و لذه زیاده بکند  
 و کج فرود آورد و اخلاق رحم را نافع بود و کزیدن سکه دلوانه و کزیدن کی سباع و کزیدن کج  
 که زهر ایشان سرد بود و سودمند بود و مقدار خود از وی دو درم بود و شیخ الرئیس گوید  
 نطن آنست که سخت وی لطیف بود و ترطیب وی قوه در روح زیاده کند و رازی گوید بدل آن  
 بوزن آن بوزیدان بود و کوبید بدل وی در صحنی کرم کز بود بسیار خوردن وی مضر بود  
 و مصلح آن بر سیاوشان یا بناب بود که طباب سازند شکر شقائق است و گفته شد  
 شکر لاق بلواسه و سنقره کوبید یا ریج کاسکینه کوبید و شیرازی کاسه شکر کوبید کرم  
 بود و در وی زسومتی قوی بود اما محلل ریح غلیظ بود که در امعاء باشد خوردن وی سم بود  
 شکر دیون اشقر دیون خوانند و آن اشقر دیون است و گفته شد منفعت بعضی  
 در باب الف و تا می ایجا گفته شود و آن ثوم بری بود و حافظ الایجاد و حافظ الموتی خوانند  
 بغایت کرم بود بول براند و چون تر بود بکوبند و چون خشک بود بزنند بشراب و ساقی کندگی  
 جانوران و ادویه کشنده را نافع بود و سینه را اگر کمی غلط پاک کند و مقدار دو درم با ماء  
 بیاض مندرقه امعاء و سرببول و نزع معده را نافع بود و چون با حوص و عسل در اینج  
 بیامیزند و بر موضع نفوس در ساکن کنند و اگر باب فجا و کند معین و چون زن خود بر کبر و حیض  
 براند شکر هنج شکو بهنج نیر کوبند و آن حک است و گفته شد شکاعی صاحب منجاک کوب  
 حشیشی است در قوه ما شداد آورده و نیکوترین وی سبز بود و کوبند زرد و طبیعت وی آ  
 و حکیت بر سیوم و کوبند کرمست در اول و شکست در دوم محللی لطیف بود بغایت و کوبند چون  
 جانجو اکود کان نهند سودمند بود جهت آب رفتن ایشان و در فالج طفا کردن و سعال کردن  
 و با شرب ایشان میدن نافع بود و در طبابت معده و باد که در رحم بود سود دهد و مقدار استعمال  
 از وی دو درم بود و جالسوس که سودمند بود جهت سردی و او بلغم و متوی بدل بود و مقدار  
 پاک

کرد انداز فصلها و بد و جدام را نافع بود و فوس که بد جدام و برص و بهق را نافع بود با فستقین  
 روی بیاض مانند مسج و دو صاحب تقویم گوید مقدار استعمال از وی سه درم بود و کوبند مسج  
 بشش و مصلح وی ضمغ عربی بود و نافع بود جهت ورم ملاشه و ورم متعدد و صی و قطع سیلان رطوبت من  
 از ورم و خون رفتن از سینه و جوج سیلان رطوبات از بدن بکند و شیخ الرئیس گوید سودمند  
 بود جهت تبها که من خاصه صبیان یا مولف گوید شیرازی و برادر مهک کوبید و وی نباتی کوبی  
 و در زمینگی که اسنک سار باشد و جهت ربع و تبسرا محلاب خوردن نافع بود بغایت  
 مشک زراب الحاکم خوانند اهل عراق و اهل مغرب هج الفار کوبند و بعضی سم الفار خوانند  
 مرکب موش کان خوانند و صاحب منجاک گوید کوبند و در زراست و اکبرمان و بیا زرنج سفید  
 و وی سم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان کند که معالجه کسی که زنبق مصعد خورده باشد  
 و شکل خلاصه یا بند از هر آنکه بغایت مسک است اگر در میان خمیر کند در چیزی دیگر و در میان  
 خانه بپزند تا موش کورده موش که آن خورده موش که بوی آن موش مرده بشنود و میرد و چنانکه  
 آن خانه از موش پاک گردد و مجربست فشلم و سلیم نیر کوبند و آن لغت است یا ریج شک  
 کوبند بوی بود و طبیعت وی کرمست در دوم و تراست در اول غدار بسیار  
 و مولد منی باشد و سینه را نرم گرداند و باه را بر اکیزد و بول برآمد و سهل بود و شنا طام  
 بیاورد و چون برسد که و خردل و متوی معده بود و آب و حرا سودمند بود و آن زحمی است که  
 شیرازی رطوبت خوانند و در وی غلطی و نفی بود و محرک شهوه جاع بود و چون خوردند احسان  
 خود بایند عدازان جوارشی ساوگ کنند منید بود و شل اسحق بن عمران گوید شل در مهندستان  
 سر حل بندی خوانند و آن ثری مدور بود مانند زرد الو و قوه وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود  
 در سیوم و تر بود در اول و مطلق غلط بود و صلابت اعصار را نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم  
 دیخ نور و تیز و قابض باد و شکر در وی غلط بود و اعصاب را نافع بود و در حق و نفی  
 و بنا و قی کون نافع بود و ریاحی را که عارض شود در رحم زنان و کج نگاه دارد در رحم و چون عسل  
 استوار کنند

در زمینگی که اسنک سار باشد و جهت ربع و تبسرا محلاب خوردن نافع بود بغایت  
 مشک زراب الحاکم خوانند اهل عراق و اهل مغرب هج الفار کوبند و بعضی سم الفار خوانند  
 مرکب موش کان خوانند و صاحب منجاک گوید کوبند و در زراست و اکبرمان و بیا زرنج سفید  
 و وی سم قاتل بود و معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان کند که معالجه کسی که زنبق مصعد خورده باشد  
 و شکل خلاصه یا بند از هر آنکه بغایت مسک است اگر در میان خمیر کند در چیزی دیگر و در میان



معد را پاک گرداند و قوه اعضا بدو نشف و طوبیت کند و مقدار استعمال از وی یک درم بود  
و گویند مضر بود بشش و معده و عسل بود و صاحب تقوم گوید صداع آورد و معده و شش  
سیاه و سکر بود صاحب معده سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود که از ریش  
مستول حق لطیف صاحب است که دوا شک تا شل سهو کرده است فتنه بسیار  
موم خوانند و یسقورید و کس که بد نیکو ترین وی کسرح رنگ بود خوشبوی که بوی عسل از وی  
ایرونی خلط بود و طبیعت وی معتدل بود و گویند کرم بود و طبعی مرهمه سرد و گرم بود  
و در وی نقاجی اندک بود و طبعی اعصاب بود و حرکات نشا و خشونت سینه را نافع بود و طبعی از وی  
باروغن بنفش لعن کردن و منع شیرستن در بستان زمان کند چون در حبس هر یک مقدار طوری  
بیش اندمین مقدار در حساسی از جا و رس مایع کند و خوردن قرحه اعمار انا مع بود و جذب  
موم بکند و بر جواحتی که ارکان زهر دار بود طبعی کردن نافع بود بغایت و شرف گوید چون با  
روغن سوسن باروغن زینق بر روی طلا کند لون را صافی و نیک گرداند و کلف هر دو منفع دملها  
بود و استنشق رایحه وی در زمان و با نافع بود و خوردن وی شمه طعام را ضعیف گرداند  
نشمش از رنگوش است و صفت آن در اذان الفار گفته شد شمشار از باج است  
نزدیک این شام و گفته شد شمشار بقول است و گفته شد شمشار شو شمیر گویند و آن قافله  
صغار بود و گفته شد شمشار دستنواست و گفته شد شنجار سارسی شکار گویند و آن  
ابو خلا است و گفته شد در الف و اعلیایر گویند و ورق وی چون با شرب است  
شکم بنند و ورق وی بوق کاه و اندام شرب بود و آن کاه زمان تلخ است و در کومها  
سرد و سرد و در کوه در کوهان نشند و در کوهی است و گفته شد شنبلیله  
صاحب از قول عجمی گویند شنبلیله نقاج سورنجاد است و صاحب منجاج گویند و ورق سورنجان  
است و قول اول اصح است که آن نقاج سورنجان است و نیکو ترین آن سفید تاز به بود و طبعیت  
آن گرم و خشک بود و بوی بدن وی صداع سرد را و باد و غلیظ را که در و ماغ بود بشکند  
دماغ

و بینی شاید و چون اول بار آن باشد که سنو آفتاب مدی نرفته باشد بشکند و مانند بهار نارنج  
شکفته بود بشکل و قد و بوکی نبرد داشته باشد شنبلیله نوعی از حلوون است بسیار سیجک خوانند  
و شیرازی فیک گویند و آن کوچک بود و بزرگ بود و صاحب جامع گویند ستر و بزرگ و بخت  
ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطار آن شیراز توتیا، اگر خوانند از او آن دود است  
و در او گفته شود و بهترین شنبلیله سفید است و چون سوزانند در دار و کاه چشم منکلی کند  
سوخن وی خان بود که شنبلیله را در کل کرم کل که سرکین با وی سرشته باشد و در تنوری که اش  
تافته بود نهند تا بسوزد و علامت سوختن وی آن بود که سفید گشته باشد و اگر گشته باشد یک  
در کل کرم و در آتش بر نند تا تمام سوخته گردد و سفید شود بعد از آن با آب سخی کند و استعمال  
کند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر منفعت وی آنست که سفیدی که در چشم بود زایل کند  
و نشف و طوبیت از چشم بکند و آب زرقن باز دارد و جلای تمام برید و اگر سوخته در چشم کشد طراوت  
بدهد و اگر سوخته در چشم کشد نشف و طوبیت شتر کند و تخیف روی زیاده بود و اگر بعد از سوختن  
عمل کرده باشد نشف و لذع کند و سنون کردن دندان را جلا دهد و سکن و جهای گرم بود  
نیم درم شربتی بود اما مضر بود به شش و معده و عسل بود و بدل آن دود شنجاری شنجار  
و گفته شد نشنان فراسیون است و گفته شود نشن نیز ششیز است و جبه السودا  
بپارسی شویند گویند نیکو ترین آن فربه بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم  
و جلا بدهد و محلل ریاح و تلخ بود و در مهابلی کهن شده و در مهابلی صلب و نیکو بند و با کفر  
کودکان که بالغ شده باشند بر شند و ضما کنند بگذارند و چون با سر که وجوب صنوبر بنزد  
بر آن مضمضه کنند در دندان را سود دارد و چون بکوبند و با آب کشند و بناف صفا کنند کرم  
در از بیرون آورد و اگر با حنظل بر شند با جوشانند و بناف طلا کنند حب التبع بیرون  
و اگر در عینه بر شند و طلا کنند کرمها جمع بیرون آورد و چون سخی کنند بریان گردد و کرم بنند  
و دایم بنویند کام سرد را نافع بود و اگر سخی کنند و با قدری روغن جلا خمر یا میزند و قطره



قطره در گوش چکاند نافع بود جهت سردی و بادی که در گوش بود و اگر بریان کند بکوبند  
و در زیت خورشید اندازان زیت سه قطره در بینی چکاند اما چهار قطره زکامی را که عطسه بسیار  
سوزند بود و اگر سوزاند و باروغن سوسن باروغن جنبا که موم در آن گذاخته باشند یا فیرند  
و بر سر طلا کنند موی بر ویاند و روغن وین چون سحوط کنند فایده و نفعه را نافع بود و چون بکوبند  
بزنند و هر روز مقدار دو درم بآب نیم گرم بپاشند که در کی سکه در آن را سوزد و اگر باطل  
آب کم بپاشند سنگ کرده و مثانه بریزند و چون باطل و روغن کاو برشند سودمند بود جهت  
در درم و درد کرده و دردی که نفس را بود در زمان امساک چون نفاس در آن ساکن کند  
و چون سخی کند با بول بر ریشها بکوبند و بدان ادمان نمایند ریش را پاک گردانند و موی  
بر ویاند و چون در کلهها کند و در ابتدا از نوآل بکشند یا بدان سحوط کنند منع آن بکنند و قلع  
ثانی و خیلان و برص و برهق و جوب ریش شده بکند و بر پشت طلا کردن درد سر که از سردی بود  
سودد و بد مصفا بکشد و چون یک شب سر که خواباند و با صداد سخی کند چند روز بول  
شیر و بعضی براند و چون با نظرون باشد اندک عطر النفس را نافع بود و چون مقدار دو درم از وی آب  
بپاشند نزدیکی رتیلار نافع بود و چون در خانه رود کند که در کی بکوبند و خاصیت بسیار بلغمی  
و سودار را بکند و حب القح را بکشد از بیرون طلا کردن و چون روغن و سحوط کنند  
سودمند بود فایده و کز از قطع تری و سردی بکند که اگر جمع شود از آن افلاج دشت شود و چون  
سخی کند و با خون انس یا خون برستوکل طلا کنند و بکوبند که بر اعضا ظاهر باشد و آن بگرداند  
برمان کند با شش است و بکوبند و بکلا بپاشند و طلا کنند بر ریش که بوساق پیدا شود  
از آنکه ریش بر که شسته باشد را بکند و کمال صحت آورد و چون ضا کند در مفاصل را  
دهد و چون خوردن بعضی براند حکم و کز زنده و مرده بیرون آورد و چون بیرون آورد و شیشه بنیدازد  
و شیرین کوبد و چون مفت وانه از وی خوب است و سحوط کند در ریش کسی که بیرون فایده  
باشد و چشمهاش زرد شده باشد نافع بود و زود کمال صحت آورد و زایل کند شش

تبع

وس

سده و کوبند مغرود بکرده و مصلح وی کثیر بود و بدل قمع زیتون و کوبند بسیار خوردن از وی  
کشد و بود و نوعی از وی است که خاق و غثیان آورد و اول آن بود که قی کند و شیر بپاشد  
و مداوی وی چون مداوی کسی کند که کندش خورده باشد **شوشون** نوعی از برنج است  
است و از امساک بکن خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در قهنا تیز کند سودمند بود  
جهت عرق النساء و اوجاع مفاصل سرد از بر آنکه مصلح اخطا و غلیظ رنج بود **شوشون**  
خوشه از زیت است **شویلا** برنج است و گفته شد شوشون درخت بانی است  
بان و حب آن گفته شد شوشون شیرین است و پهل و او مال بوانیر کوبند و آن قاقله صغار  
و گفته شود شوشون **الدراجین** طالع الواعی است و بیون دنا فوس کوبند و گفته شد  
**شوک الدمن** عکوت و گفته شود شوشون **الفلك** شخیص است و گفته شد  
شوشون **عربیه** شکا است و گفته شد شوشون **قبطیه** قوط است و گفته شود شوشون  
شهبانینوت و گفته شود شوشون **کرمینه** جنین کوبد طباق است و گفته شود و طباق  
خازنکین است که از شوشون خوانند **سوک** بیضا باد آورد است و گفته شود شوشون **مصریه**  
شوشون **قبطیه** است **شوک** کات جخطوط کوبند و بیونانی قویون و میقونیون و باریتون و  
طبیقونیون بکوبند و آن طما است و کوبند کچم رومی است و دیستور و کس کوبند  
آن مانند ساق رازیانه است و ورق مانند ورق خیار و کل و کفید بود و کرم وی  
اینسون رومی بود اما سفید تر بود و ورق کوبد و ورق آن مانند ورق بیرون زردی نجات  
بود و روح آن باریک بود و تخم آن مانند ناخواه بود و شکل نه بطعم و لعابی داشته باشد و کوبند  
آن بخ کوبی است بسیار سی و کوبند و کترین آن یزدی که از ولایت یزد ارتقت خیزد  
و از آن دور سی کوبند و تخم آن از شوشون است و طبیعت آن سرد و خشک در سیوم با حرام  
و کشند بود و اگر عصاره وی بکوبند شش از آنکه تخم و خشک شود و در آفتاب خشک شود  
بشامضعت داشته باشد در اطیبه و در شیا فها جهت در چشم استعمال کردن نافع بود و چون



کند بر جره و نمک ساکن گرداند و اگر نبات وی همچنان با ورق کوبند و برایشن جها کنند نافع بود  
جهت کثره احتلام و چون ضا کند بر قیضستی در وی بداند و چون برستان دختران که ضا  
کند بر بکند بزرگ گردد و اگر برستان شیردار ضا کند قطع شیر مکن و اگر بر بزرگ را موصی که مونی بود  
طلک کند مصلح موی رستن بکند و اگر بر خصیه کودکان ضا کند بر بکند بزرگ شود و اگر کسی خورد  
وی آن بود که عمل از وی زایل شود چشم وی تاریک گردد تا حدی که هیچ نمید و فواق آورد  
آحو کارش پنج اعصاب آورد و خاق از تنگی که در قصبه شش و حنجره سد گردد بسبب ریح و مغفه  
وی شرب ال سداب جدی که بکشد و مداوان وی قوی کند و بعد از آن شراب مرف کند  
فلعل پس شیر خربا فستق و فلعل و جدید ستر و سداب شراب و قردمانا و میوه و فلعل  
و تخم الجوز با شراب و ورق غار و انجدان و طلیث بار و غن و مداوان و فوینون نیر کند و اگر از تخم  
اندکی در شراب کند بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن آن نر را پنج بود و شش غار  
زاج سفید است و گفته شد شش و انیق سودانیات است و گفته شد وی غذا اندک  
دید و کیموسوی که بود شهادت پنج بزرگ است و آن بری بود و بستا بود و درقا  
گفته شود شش طبع عذاب خوانند بزبان بوری و بیونانی پسید یون خوانند و آن انواع  
است بهترین آن صاحب منهای کوبید مندی بود یا بجوی و مولف کوبید چند اندک امتحان کرده  
شد بهتر از نارسی نیست که در لحظه آبکمی زرد در اطلیه و مندی آبکمی زرد پس محقق شد  
ده وی زیاده از مندی است و این نوع نیکوتر است بد و وجه یکی آنکه تازه بود و دوم  
مقشر بودنی بجمه طبیعت آن کرم خشک در آخر درجه دوم و جالینوس کوبید کرم  
در درجه چهارم و شیخ الرئیس کوبید بر بهق و برص سفید و جوب و نقشر با سر که طلاء کردن  
بغایت نافع بود و چون بیا شامند در در معاصل را سود دهد و بر سبزه طلاء کردن که از اندک  
و ورق وی خون نیک کوسد و بانج را سن بر ورق الن ضا کند داند و نیم و سا  
رما کند نافع بود و بر ریش سده ماییدن بغایت مفید بود و چون از خود بیا ویزد در

دندان ساکن کند و مولف کوبید که از خواص وی آنست که اگر در دندان کند شیخ را در  
دست مخالف نمند و بر شیب روی نسد در دندان ساکن کند و جهت قوبا با سر که کهن طلاء کردن  
بغایت نافع بود و موجب شستی از وی بفعال بود و کوبید مضراست بشش و مصلح آن مصلحی  
بود و بدل آن فوه بود و کوبید بدل آن بخ کبر است شیخ پیارسی در غننه کوبید بهترین وی  
آن بود که از در غننه ترکی کوبید و شیخ جلی را افیلون کوبید و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی کرم  
خشک بود در سیوم و کوبید کرم بود در دوم و خشک بود در اول محلل ریح بود و منطع و در وی  
نفی بود و در قیض افستق و چون بسواند و خاک تران بار و عن بادام بردا العلب  
طلک کند نافع بود و منع اکله بکند و عسر النفس را سود دهد و کرمها و حب القع بکشد و بول حوض  
براند و جهت کوندکی عقوبت نبلا و زهر را سود مند بود مقدار دو شغال و چون بسوزند و بر  
ریشی که کوتاه بود یا بر موضع ریش که نر بسته باشد طلاء کند موی بر وی اند و وی مضروب با اعضا  
و مصلح بود و معده را زاین دهد و مصلح وی تر بود و کوبید مصلح وی شراب سب و بودا شراب  
الرج و بدل آن در قالمات دود برنگی کابلی بود و در غلها و دیگر غیر ارمنی بدل وی کشتیم  
زوان است بهترین وی آن بود که ادکن و فوه بود و طبیعت وی کرم بود در سیوم و کوبید  
در اول و کوبید در دوم و وی لطیف و محلل بود و جلاسی بدهد و مالک و کور در بهق طلاء کردن  
دهد و محلل ورم خنازیر بود یا بزرگتان و با سیرکین کبوتر روی نسد سوراخ کند و با کندم بر  
قوبا و ریشها در و گردن نافع بود و خوردن بدن ابستنی را یاری دهد خاصه چون با سوتق  
و مرزغفران و کند بود و چون بکوبند و بر ششند و بوضعی نسد که سلی با خاری در وی  
بیرون آورد و وی سکر و مسد بود و شرازی شکف خوانند و اگر در میان شراب خیس اند و بیش  
بغایت سدر و سکر و بدل آن حذوق بود و اگر در میان شراب خیس اند و بیش  
بغایت منوم بود و سستی و خواب کوران آورد و روغن وی جهت قوبا از روغن کندم  
بود و چون بر صدغنی ضا کند خوانی معتدل آورد و رازی کوبید بدل آن شیخ و دمن الکلیات



پارسی روغن کنجد کوبند و شیر کوبند و طبیعت وی گرم و تر بود و سودمند بود جهت شفا  
و خشونت سوداوی خوردن و طلاء کردن و چون مورد در وی بنزد موی را نگاه دارد و قوی  
و خوردن وی با آب میوه که دمی بلغمی را زایل کند و ضیق النفس را نافع بود و معدل طبیعت بود  
و سوم را نافع بود و خشونت خلق و سینه را سود دهد و سهو که طینها را زایل کند چون در طبع  
و در وی غلطی بود و معده را بد بود و مری وی بود و اگر خواهد که غلطی اندک شود مصلح وی  
آن بود که بریان کند و بعضی کوبند سوداوی را معنی نفع ندید شیبیده **العجوة** است  
و گفته شد **شبان دم** الا فوین است و گفته شد **شیر زق** و شیر زق نیز کوبند  
صاحب جامع کوبید سر کن خفاش است و کوبید بول او و صاحب مناج کوبید بول خفاش  
و کوبید شیر است و مولف کوبید آنکه محقق است شیر خفاش است که مع مرغ شیر ندارد الا  
و شیر مرغ که مردمان با فواکه کوبند شیر زق است و طبیعت آن گرم و خشکست بغایت گرم و  
منفعت وی آنست که سنگ مثانه بریزد و نافه و سفیدی که در چرم بود چون در شرم  
کشند زایل کند **شیر ابله** خشی شست و گفته شد **شیر شونیر** است و گفته شد  
**شیر جلی** فلفل سیاه است و گفته شد **شیر البحر** جوانی در دام است که سرو  
می وی مانند کوساله بود و کوبند و در شنبه البته از در بایرون نیاید **شیاف خونی**  
بوش در بند است و گفته شد **شیر الج** آبله چون در شیر خویساده اند از شرم فواکه  
قبض او کمتر از آبله بود و نیکوتر آن بود که چند روز در شیر خویساده و طبیعت آن سرد  
و خشک بود در سیوم و کوبند در روم و کوبند گرم و تر بود بلغم لزج را پاک کند و قوه شهویه  
و قطع فی یکند و آب رفتن از دمان باز دارد و حرام خون را بنشاند و معده را تسکین  
از وی یک مثقال بود و کوبند مضر بود عذانه و مصلح وی شیر تازه و عمل بود شیر از  
پارسی ریحان خوانند **شیر نخ** شیر نخ است زرد رنگ که از هندوستان می آورند  
و طبیعت آن گرم خشک بود سهل مره سودا بود و بلغم و خلطها غلیظ سوخته بیرون آورد

فاسد و شربتی از وی دانه کی تا نیم درم بود **شیر خشک** سارسی شیر خشک کوبند و طبیعت  
وی گرم بود با عدال فعل وی اقوی بود از بر کرم و مانند وی و بهترین وی آن بود که شفا  
مانند ضغ **باب** **القای صابون** گرم و خشک بود در چهارم  
و معوج اعصاب بود حکم و قوی بکشد اید و سهل خلط خام بود چون شفا از وی خود کوبند  
و رهمها را نفع دهد و شرف کوبید چون در میان خرقه صوف نهند و خراز و قوبار را بدان  
حکم زایل کند و اگر با مجذبان نکند سارسی در حمام بماند حکم و جوب ریش شده را نافع بود  
و اگر با مجذبان حبابها میزند و بر زانو طلاء کند در زانو کین کند و اگر بر پشت طلاء  
کند زود زایل کند و چون کوشا سداب روغن کل و توریش سر کوبد کان طلاء کند بیابی جند  
نوبت خشک کرد اند و زایل کند و چون طلاء کند بر ریشها شهیدیه و سفید روز را کین کند  
از آن باب گرم شود مع دو بهتر ازین نبود و چون دو درم از وی با مجذبان سیفون که  
زنجفر محرق است و مجذبان نوره جلد کند نفع تمام پیدا کند و شرف کوبید بغایت مجرب است  
سر را بدان بشویند در حمام بشویند و سر را پاک کرد اند از سر بوسه کوبند اگر با آبله  
که جهت نشت و هلق مناسب بود فعل وی زیاده کرد و هلق نشت را زایل کند و چون بر او از آبله  
دشوار نفع نهند تنها با آبله که موافق بود نفع دهد و بکند از آبله و چون بشویند با آبله که  
اورام بود مانند حفره سر کین کبوتر و اهل قنار الحار فعل وی قوی کرد و کوبند سر را چون  
بشویند موی را جعد کردند و بر سر جاجها طلاء کردن بکشد آبله و آب وی اگر بخورد کشنده  
و نزدیک خوردن نوره بود و مدواوی وی بقی کشند و روغن کنجد بعد از آن آبکشت از مرغ  
فریه و روغن بادام **صابون القاق** شحم ابی پاک است و گفته شد **صابون**  
کوبند قنار الحار است تخمبوق نوعی از تیوعات است صام لون الصغیر است و گفته شد  
**صاحبه جزا** است و گفته شد **صبار** تر هندی است و گفته شد صبی کوسه عصاره  
سنا است و کوبند عصاره زرد رنگست طبیعت آن سرد است نفوس گرم را نافع بود صبر



نوعت استغری و عری و سحانی بهترین آن سقوطی بود و سقوطه جزیره است  
نزدیک ساحل بحر آن جزیره چهل فرسنگ است و اهل آن جزیره می دینان اند و ساوان محکم  
و اصل ایشان از یونان است که در ایشان از زمین یونان بدان جزیره و ستاد سال  
صبر و زنان ایشان جمع ساو باشند تا بجای که اگر شخصی کسی داشته باشند که آن شخص حاضر  
و الا سکل و بیضیه خود آرد و قدحی بر آبش خود بنهد و اغار کند تا آن زمان که نقطه خون در  
قدح پیدا شود بعد از آن آن قدح بر جگر و دل و شکم گردد آن شخص در حال بیداری و چون بنگردد  
جگر بند در شکم وی بنویسد تا بدین حد میانی کند در سحای ایشان و نیکوترین صبر سقوطی  
آن بود که لون آن مانند لون جگر بود و بوی وی مانند بوی مر بور و براق بود و نزدیک بصر عری  
و چون در دست بماند از او خود شود و بوی مانند زعفران بود و از وی وی روغن کوفته  
آید و قطعه سنگ بزره در وی نمود و نوع عری را عدنی خوانند و یعنی خوانند و وی میانه بود  
و سحانی بدو و انرا صبر بر دکی خوانند و طبیعت صبر کرم و خشک بود در دوم و گویند که وی  
اول بود و گویند در سیوم و جالسوس گویند شکلی وی در سیوم بود و کرمی وی در اول بود  
از همه دواهی سودمند تر بود و در شهابی که مشکل نیکو شود خاص در ذکر و در و چون آب  
بکد از اند و طلا کنند و همچنین سودمند بود جهت در مهابی که در دمان و بینی و چشمها حادث  
شود فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده کند و اگر جمع شده باشد بکد از اند و سخن معده بود و در  
آن و باد آبش کند و مهمل صفا بود و رطوبت و بلغم از سر و معاصر جذب کند و سده  
بکشد و باد آبش کند و مضر بود بجز و ریش چشم و جوب آن و در دو سورش آن زایل کند  
رطوبت آن خشک گرداند و سودمند بود جهت ابتدا از زوال آب سر و معده و مجمع بدن  
بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و عروق و اعصاب را از او ساخ پاک گرداند و ذهن  
صاف کند و جستن کرمی که صبر در سر و سر و کرم استعمال کنند و مضر بود  
و باشد که اسهال دمی آرد از بهر آنکه عری عروق را مومن معتقد بود و بفسل آن بکشد

روانه گردد و صبر عری کرب و منصر آرد و قوه وی در طبقات معدیه دو روز باقی ماند  
و سقوطی ضد آن بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از وی متصاعد شود و در باغ و فضول  
و بلغم که جمع شده باشد پاک گرداند و بخاری که از معدیه متصاعد شود و بلغم یا صبر بدین  
چون متصاعد شود و بر از وی جوئی لطیف و معصب و جوف سرد و از فضول پاک گرداند و در  
چشم زیاده کند و بدین سبب است که صبر در یاخته و معالجی کند و صبر چون شسته باشند زیاده  
کند و چون سول کند فو و دایمی بسیار نقصان کند و از طبیعت دواهی بیرون رود و لطف  
وی صاحب طمع چنین آورده است که بکرند صبر سقوطی یک رطل و سخی کنند و تخلی صغیر بیزند و از آن  
انستین ربع رطلی و از او بهایان مصطکی و جلیسان و دارچینی و سیلج و عود  
و اسارون و سنبل از هر یک سه درم این دارو را در رطل آب شیرین بپزد تا نیمه باز  
فرو بگرد و در دست بماند و صبر کوفته و نخته در مان کند و آن آب بر آن بیزند و بشویند  
و در طبع کنند تا آب از صبر صاف شود دیگر باره در مان کند و دوم بار بشویند تا آن زمان که  
هیچ باقی نماند الا مانند خاک گردد بعد از آن آن از وی بپزند و صبر باقی ماند بس درم زعفران  
با وی بپایزند و بردارند بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی از وی باین درم تا درم  
بود و صبر چون کهن گردد سیاه شود و شسته وی زود تر از ناشسته ضعیف شود و گویند که  
سودا بود و آنچه مغسول بود صاحب مناج کوبید شربتی از وی مغز باین بکرم تا درم بود با  
مهمل بلغم و صفا بود و اگر با ادویه بود شربتی از او دانک تا نیم درم بود و مضر بود  
و تعدیل آن بشیر کنند و مضر بود بجز و معتقد و مصلح آن مصطکی و درق کل سرخ و متل بود  
کوبید شربتی از وی یک مثقال تا دو مثقال بود و نوع سحای سیاه بدو و صبر تنها استعمال  
کردن بنهایت مضر بود معتقد از بهر آنکه شکلی وی در درج سیوم است و مزاج وی سرد  
بود و چون بر آن بگذرد شکاف شکلی مضر بود و صبر کوبید چون پاک کند تا سخی شود  
کشد جزو نوبت بر بوا سیر که از معتقد است باشد بیزند از دو کوبید نیکوترین معالجه این جهت بود



و مجربست و باید که چون بیند از دور و غن کل که در ظرفی از سبزی یا غلی حل کرده باشند باند  
از بی آن و اگر در آب آن محل حل کنند و بر ریش می و گوش حل کنند و بر جوش و شری  
کنند نافع بود و بدل صبر بوزن آن حوض بود و در نفع معده بوزن آن افستین و کوبند بوزن  
حوض و افستین بود صحنه ماهیاب کوبند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم  
کوبند گرم بود در اول و خشک بود در دوم و انرا از ماهی سازند که انرا ماهی شده خوانند در کبر  
شیراز و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف و طوبت معده بکند و وجع و رگ بلغمی را نافع  
بود و کند دمان که از فساد معده بود و زایل کند و قطع بلغم بکند و جوب و حکم آورد و تشنگی  
و صداع و مصلح وی مغز کام بود و صدق بهترین آن صدف بود که در آب شیرین  
و طبیعت آن خشک بود و صدف فیروزه و صدف فرورانا سوخته نشاید که استعمال  
کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون سوزانند قوه وی در غایت تخفیف بود اول بود که  
بغایت سخی کنند و این بالای عام است هر چیزی که جوهری بود و در جن تنها استعمال  
کنند نافع بود جهت جراحات متعفن خبیث و گوشت صدف بوی چون سخی کنند و طلا  
کنند و بدن را خشک کرد و اند قوه صدف عذب علی و عظام بکند و سکن وجع نفوس  
مغاصل بود چون ضا د کنند و را کنند یا خود را کنند بغایت نافع بود و چون زن خود بر  
گیرد حیض براند و گوشت وی سودمند بود جهت کزندی سبکی و روانه و مرق صدف کوچک  
شکم براند و بدان کور کردن اخناق رحم را نافع بود و شیمه بیرون آورد و صدف سوخته  
در تحلیل و جلاء دندان و در کحلها چشم استعمال کنند و ریش چشم را نافع بود و غلظت اخانا  
زایل کند و چون طلا کنند بر موضع موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه بکنده باشند دیگر  
نروید و سوختگی آتش را سود دهد و در دمل را نافع بود و مقدار استعمال از وی مثالی بود  
و از آب وی در رم و صدف سوخته بهی را زایل کند و ریشها را پاک کند و اند و اسحق کوبد  
خوردن وی مضر بود بمانند و مصلح وی عمل بود و بدل وی و در صدف البواسیر نوعی از  
صدف

صدف است که در ساحل دریا قلم بسیار باشد و در خرما نیز می باشد و چون در شیبه درود  
کنند بواسیر را سود دهد و بیند از دور و چون سوزانند و عمل کبر کنند قطع تا سبک بکند و تر خور  
و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد بوی وی گرم بود و لون وی زرد  
که بسیار زرد و در قندرم بر کبیه معروف بود **صدف الحیدر** زعفران احدی است و گفته شد  
صفره الحیدی شجره الطحال است و گفته شد صفره شوکران است و گفته شد صفره حنظل  
است که زرد خواهد شد صرب صمغ است و گفته شد صرور بادروج است و گفته شد صرور  
زیر کوبند و آن حیوانیت که کوچک مانند کجی کوچک گشت او از کند و شیرازی حواسک کوبند و سقور دروس  
کوبند چون بریان کنند و خورند در دمانه را سود دهد و جاسوس کوبند بعد از آنکه خشک کنند کسی که قولنج داشته  
یک دانه غلغل بخورد و شربتی سه عدد از این حیوان بود و با صمغ عدویه و نشت عدویه مثل وی غلغل در وقت  
سحان در دو صعوبت آن و صاحب مناج کوبند چون در زیرت بنزد و در گوش چکانند ساکن  
**صرفان** اسرب را صرفان کوبند و نوعی از فرما سرخ فوبه هست و انرا صرفان کوبند و بسیار  
مکنوم کوبند و در تر گفته شد صعتر شیرازی او شمه کوبند و بیونانی اریغاس آن دو نوع است دراز  
ورق و گرد ورق و بوی رانخ کوبند و در قوما مانند حاشا بود و دراز ورق اقوی بود از گرد ورق و  
نیکوترین آن کوچک ورق بوی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم ملطف بود و در دوزخ  
را نافع بود و در دندان که از سردی و باد بود چون بخایند ساکن کند و بلغم وی چون با شراب  
بیاش مند کند کی جانوران را سود دهد و چون با منجج بیاشا مند دفع مضر شوکران و افیون  
بکند و چون با سکنجبین بیاشا مند دفع مضر حبس بکند و چون با خیاره کورند سکو بود و جهت عضله  
و جهت معده و جهت نفع سودمند بود و اگر مار و غن ایرسا سکو کنند فضلهها از سبی بیرون  
آورد و اگر با سکر که بیاشا مند مطول را نافع بود و حیض بول براند و اگر طبع وی بیاشا مند شکم  
شکم براند و نفول هراری بیرون آورد و اگر با سبک لعن کنند و درم ملازه و شش گرم را نافع بود و در  
و غلبه انرا بغایت نافع بود و چون بنزد و آب وی بیاشا مند گرم بکشد و جهت القح را بیرون آورد و



و اشتها، طعام باز دید کند و باد را تحلیل دهد و تار یکی چشم و شبکوری از رطوبت  
 حادث شود زایل کند و مقدار نیم مثقال استعمال بود و روغن وی سینه و شش را سوزاند  
 بود و اگر با سوتق بر درمها بلغمی ضار کند بگذارد و خوردن وی مضم طعام بکند و معده و امعا  
 از بلغم غلیظ پاک کند و غذا را غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را سود دهد و شکم را  
 و چون قطنبی و باغنا بنزد و آب آن بپاشد منده خون غلیظ رقیق گرداند و این خاصیت  
 در وی موجود بود و اگر با انجیر خشک بخورند عرق برانکیزد و لون را نیکو گرداند و قنار وی سهل  
 بود و بلغم و شربتی یک مثقال آنکه سه که بود و صغیر قوی و در درج و مثانه را نافع بود و چون  
 با سب و شکر سرورند و هر شب استعمال بخورند و بر آن خفند جهت نزول اسهال غایت مفید بود و از  
 نزول این باشد و زمین را نیکو گرداند و چون بپاشد منده خون غلیظ رقیق گرداند و اگر ضار کند  
 موضع کندی بچین نافع بود و چون صغیر نزدیک بقولی که مضاعف چشم بود سه منده ضرر آن زیاده  
 کند و نوعی از صغیر ستانی هست که آنرا میکارند آن ضعیف تر از وی بود در قوه و فعل و در تیر  
 بسیار کارند و آنرا مرز خوانند و صغیر مضر نور باره و مصلح وی سرکه کنور بود و صفین  
 سمس نر کوند و آن سکنج است و گفته شد صفصاف خلاف است و گفته شد صفینه  
 درخت اهل است و آن عرق بود و گفته شود صغیر اعوان مرغیت که آن را طراغلوژس  
 گویند و گفته شود صغیر مرغیت که خشک را صید کند و پارس باشد خوانند و بر بری تا تینا کو  
 و ابو عار نه خوانند گوشت وی کرم و خشک بود و بزند و خشک کنند و سخی کنند و در درم از وی  
 بپاشد منده آب چون در چشم کشند قوه بامره برسد و سرکین وی چون در کلف مالند زود  
 زایل کند **صلوات** غروب نبطی است و ثمر وی در معده الکلی خوانند و آنرا عروس  
 نر گویند و صفت غروب گفته شد و در سنوت نیز گفته شود **صلصل** پارس عک خوانند آن  
 عتق است و گفته شود صمغ جالینوس کوبیده جمع صنها کرم و خشک بود بعضی از بعضی فاضله  
 بود و صمغ شیرازی از دو گویند و پارس زرد صمغ عربی ستر صنها بود و نیکوتر آن بود که

صمغ شیرازی از دو گویند و پارس زرد صمغ عربی ستر صنها بود و نیکوتر آن بود که

صمغ بود و وجوب آنکه داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب سهند رود  
 بکند و طبیعت آن معتدل بود و گویند کرم بود و گویند سرد و خشک بود و در وی قنطریق بود  
 و جفانی با عدال سرفه کم را نافع بود و او را صافی کند و قوه معده بدهد و اسهال صغیری را نافع  
 بود و مقدار را خود از وی دو مثقال بود و خوشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و حلقه  
 او بیش کند و اسحق گوید مضر است بسفیل و مصلح وی کثیر بود و بدل آن صمغ بادام و  
 و گویند صمغ آن شراب صندل کلاست **صمغ اللوز** سترین بادام آن بود که سفید  
 باشد و از درخت جوان گیرند و طبیعت وی بایل سردی بود و گویند کرم و تر بود و صمغ بادام  
 شیرین در حلق و سرفه و تب و رقی را نافع بود و اگر با سرکه بپاشد منده خون غلیظ رقیق گرداند و اگر ضار کند  
 سنگ که در بیزاند و گویند صمغ بادام مضر بود و مصلح آن قند و حشاشین بود و بدل  
 آن صمغ عربی و کثیر **صمغ الاجاص** سترین صمغ آلو آن بود که از درخت کهن کمرند و در وی  
 کرمی خشکی بود و گویند کرم و تر بود و در شش را نافع بود و چون با شراب پیستند  
 سنگ کرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه بپاشد منده خون غلیظ رقیق گرداند و اگر ضار کند  
 را با صلاح آورد و چون در چشم کشند روشنائی زیاده کند و چون در سرکه حل کنند و بر  
 شرمالند مانند خراز و شری و حصف طلا کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر نور سبز و  
 مصلح وی قند بود **صمغ السماق** چون در دندان گیرند در دساکن گرداند و جواختار را نافع  
 بود و اگر در شیان کشند روشنائی چشم زیاده کند **صمغ المحروث** حلیث است و گفته  
 شد **صمغ الدامیثا** نیکوتر آن بود که صافی باشد و سرخی بایل بود و در غایت حد و  
 حافت بود و تلخی تمام داشته باشد و مولف گوید آنرا بشیرازی او گویند و از حدود  
 شبانکاره خیر و در صمغ جای دیگر بنور و حمت باد و غلیظ که در معده و امعا بود سودمند بود  
 و بلغمی که در معده بود لطیف گرداند و بگذارد و در قوه کینه مانده طلیث بود و مولف گوید جهت در  
 دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود و اگر سبب آن از نفع بود **صمغ السداب** سترین

صمغ شیرازی از دو گویند و پارس زرد صمغ عربی ستر صنها بود و نیکوتر آن بود که



و خشک در دوم باد را بشکند و ورهها صلب کند و ریش چشم را نافع بود چون  
بر آن افشانند و خنایر که در حلق و شیب بغل بود و بکند از آن چون مقدار دانه سحوط کنند  
و بدل آن دو وزن آن جلین است صمغ الخطمی سرد و تر بود شکنکی ساکن کرد آن دو  
ببندد و نافع بود جهت مره صفراوی صمغ الرومی که با است و گفته شود صمغ الطروش  
اشق است و گفته شد در الف صمغ القتان کثیر است و گفته شود صمغ السداب  
البری ثانی است و گفته شد صمغ الکثری که بدنی که ترین صمغ امرو آن بود که از  
درخت کهن گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود در دشت و ریشها آن سودمند بود و مقدار  
از وی دو مثقال بود و گویند مضر بود بسیار و مصلح آن کل ارمنی بود صمغ البطم عک است  
بپارسی ناسک گویند و شیرازی گویند و طبیعت آن گرم بود و محلل و ملطف بود و در  
و منعت نزدیک عصبگی بود صمغ السرفی گرم و خشک بود و در قوه مانند صمغ سداب و صمغ  
صنوبر بود و چون بدان سحوط کنند رطوبات دماغ را پاک گردانند و چون بر ریشها  
با کلنا زایل کند و مجمع ریشها اعصاب سیل صمغ الصنوبر است و گفته شد  
صمغ الحشیف که بگزده خوانند و شیرازی گویند و تراب التی بود و در کاف و بکاز  
گفته شود منعت آن صمغ الزیتون اصطک است و گفته شد و ضعیف بوی وی  
از ادویه قالد بود و چون در چشم کشند شبکری و تاریکی چشم زایل کند و بول و حیض براند و چون  
بر دندان خورده نمند در سکن گردانند و جو بلش شده را سود دهد و کمی بیند از دو بدل  
آن عصاره طراشت است و گویند بدل آن شونیز است صمغ البلاط صاحب جامع  
گویند بیوننا گیشو فلا خوانند معنی آن ساری است ساخته و آن جیریت که از خام و سنگ  
می سازند و صاحب مناج گویند معدنی بود و در کرم بود از صبر و مر و خون بسیار  
و عک و اندر و صمغ عربی از هر یک صمغ اصل مر جان و زاج از هر یک صمغ و گفته شد  
صمغ عربی که رشند و بویاری که بکج سبید کرده باشند برند و را کنند تا خشک شود و هر حدی که شود

نیکوتر

نیکوتر کرد و وی منجف بود و جراحها را نافع بود و منع چون و ریم بکند و ریشها را نافع  
آورد صندل البیض نیکوترین آن مقاصی بود و زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود  
سیوم و خشک بود در دوم و صاحب مناج گویند سرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم  
در دسر و خفقان که عارض شود از تبها حاده و مره صفرا و حرکرم و در همین کرم و محوری مزاج  
را بغایت نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون باب صلاه کند و بکلام اندکی کافور  
ببرشند و بر پشانی طلا کنند در دسر که از حرام بود ساکن گردانند و چون در جام با نوره در  
مالند بوی آن زایل کند و چون باب غلبه باب حی العالم یا باب بر بهمن یا باب طلب  
ببرشند و بر نفوس کرم طلا کنند سود دهد و برورم کرم همین سیل و مفرح و مقوی قلب بود و چون  
مخلوک کنند آن حارقی در وی پیدا شود همچنانکه آرد را ارطحن و اگر خلط کنند با ادویه جهت  
تقوه معده و جگر و سردی آن سود دهد و مضر بود با و از مصلح وی جلالت است و بدل آن  
اشنه صندل احمر سرد و خشک در دوم و گویند سرد تر از سفید است و گویند سفید  
تر است از سرخ لیکن سرخ خشکتر است از سفید محلل او رام بود و منع ماده بکند و بر هر طلا  
نافع بود و در دسر را عظیم مناسب بود و شرف گویند چون سخت کنند و باروغن زینق بیا میزند و  
اعصابا لند تب زده از وی زایل گردد و هم گویند صندل سرخ بغایت سرد تر از صندلها بود  
و بدل آن فوخل است صنوبر شیرازی کاج خوانند و صفت حب آن در باب  
حاکفته شد اما باقی اجزای کفته شود در پوست صنوبر صغیر قرضی قوتی تمام بود و حج را نافع  
بود چون بروی سمنده انداخته و وی معتدل بود در حرام و گویند گرم است در دوم و خشک  
در سیوم و گویند در اول ورق آن تر تر از لحاء آن بود و جراحها را نیکو گردانند و غوغه بطبیخ  
قشر صنوبر کردن بلف را جذب کند و بیرون آورد و دغان وی سودمند بود جهت کسی که  
شره وی است رخا سی بود و هر علتی و رجتی که بود زایل کند و برق وی چون بیاض  
در دگر و شش را نافع بود و گرمی است در دشت صنوبر و آن بقوه ذرا ریح بود و دشویر در دشت



کروڑ  
عاج

کد ارشد ۹۰







بکوبند و پیونانی بطرا خوانند و گوشت آنجه نهی بود چون بازیت و نک بنده نافع بود  
جهت کزندی جانوران و باد در هر خدام و مجموع کزندگان بود و مرق وی چون بدان نوع بنزد  
و با موم و روغن کل موم روغن سارند موافق بود جهت مرضها از من که از اثر شهاب  
عارض شده باشد و مدتها بر آن گذشته باشد و چون بسوزانند و خاکستر آن بر موضعی که خون  
روان بود یا رعان بر آن افشانند چون بنزد و بازفت ترسایزند و بر داء التعلب مانند  
زایل کند و گویند خون یک سبزه بر موضع موی زیاده که در چشم بود بکماند بعد از آن موی بر  
باشند و روید و چون بآب سرکه بنزد و بدان مضمضه کنند در دندان نافع بود و چون ویرا  
موضعی که بر کزندی مار و عقرب نهند نافع بود و چون بر دندان نهند در زایل شود  
عمل کند و بوی وی کشنده بود و چون چهار پایی در میان علف و یخ آلود دندانهای وی بیفتد  
گوشت وی کزندی جانوران نافع بود و در خواص آورده اند که زبان وی چون بز نافع  
نهند هر چه کرده باشد بگوید آنکه ویرا خبر بود و خون وی با خایه مور و قدری نوشا  
چون بر موضعی که موی سترده باشد طلا کنند دیگر نرود و اگر بر موی بر کشیده باشد بکشد  
بود و اسحق گوید شخصی را سگانی در استخوان وی مانده بود مدتی در از و علاج بسیار کرده بودند  
و هیچ فایده نداشت ضغی را پوست از وی باز کردند و بر سرجوحت ویرامون آن  
نهند در یک شب با نور سگان بیرون آمد از سرجوحت و وی در غایت قوه جاذب بود  
و از هر آنست که قطع دندان می کند و خوردن وی بدن تورم کند و لون تیره کرد و قدنی  
احداث کند بدترین صغدهما در آنجه کشیده شد سبزه است که در پیش بود و با سرخ که دریا  
بود و مد او ای کسی که آن خورده باشد بقی و آب کوب کنند و عمل کنند تا موده وی پاک گردد  
از آن در حمام رود پس بکینج و سفید بایجاد و در جینی و شراب کشیده ویرا نافع بود و هر  
نافع بود جهت استسقا و چون خلایق یا بند دندانهای وی می بینند و اگر ضغی زرد خورد  
قطع شهوه طعام بکند و لون را تباه کند و غشای و فی در دندان و درم شکم و ساقین بداند  
و علاج

و علاج وی نزدیک بود به علاج آنچه پیش ازین گفته شد و گویند دل وی چون بیاویزند بر  
کسی که تب غب داشته باشد نافع بود و صومع مرغی که خوانند و آن باد روج است و گفته شد  
صومع مرغان صاحب جامع سهو کرده است که آن ضمیر آن است و قول صاحب منهای  
مستبر است که آن بید مشک است و انرا بهرام کوبند و گفته شد و بدل آن نرم است یا با کمی وزن  
ضمیر آن ضمیر آن نیر کوبند و آن با مسهم شیرازی خوانند و آن سبز بود و چون کوفتی  
و صاحب جامع گوید فودنج جوینی است و سهو کرده است و طبیعت وی خشک بود در دوم گویند  
سرد بود و محروم مزاج را نافع بود خاصه چون با کلاب روی زنند و بر جایی که سوخته باشد ضا  
کنند نافع بود و قلع را نافع بود **باب الطاء طالیفر و بیویا**  
داریکه خوانند و ما قنبر کوبند و صاحب منهای گوید ورق زیتون هندی بود و آن قشوری  
هندیست و صاحب جامع اقوان بسیار آورده است اول گفته که بسیار است و دیگر  
قول ابن ملجل آورده که لسان العصفیر است و دیگر گفته که حرق شجره هندی است و دیگر  
درخت قوشت که کرم ابرسم بر کی می خورد و این افولها خلافت و قول نجوسی آورده است  
که ورق زیتون هندی است و این موافق قول صاحب منهای است و صاحب منهای و  
طالع جامع گفتنی کرده اند که چیست مولف گوید پوست سح زیتون هندی است  
بانه سح قولها خلافت و خطا و آن پوستی سبط تر از دار صینی است و صلت تر و میل  
بسیاسی کند و طعم آن بغایت عنص بود و قابض و اندک عطارتی داشته باشد و جالکوس  
گوید در وی سح کوبی و سردی بود و گویند خشک بود در دوم و نجوسی گوید معتدل بود در  
کوبی و خشکی در دوم و ضرب نافع بود و قرحه امعا و برف دم و بواسیر را بغایت نافع  
بود و فالج و لقوه را منید بود و مقدار خود از وی یک مشتال بود و چون سرکه بنزد و بدان  
کنند در دندان نافع بود و قلع سفید را زایل کند چون آب در درمن بکاه دارند و گویند  
بود پیش و مصلح و عسل بود و بدو سوس کوبید بول طالیفر هار داند و زن آن کون بود



و نیم وزن آن اهل است و رازی و اسحق بن عمران بچین گویند و بدل وی بوزن وی سنبلی  
و نیم وزن وی سادج و گویند بدل آن مقل و اهل بود **طاحک** شش از او درخت است  
و گفته شد **طاووس** مرغیست مشهور و شریف گوید بعد از سه سال بر ما بر آورده باشد  
و هر یک از کمار که بر آورد و گوشت وی بیه وی چون با سفیداج بنزد و خورد و مرق آن باشد  
ذات الحنظل را نافع بود و چون بیه وی بکند از آنند و با آب و سداب و عسل بنمایند در دوزخ و نفع  
را نافع بود و گوشت وی بیه وی مجامعت را قوه دهد و زهره وی بسر که بیامیزند کزندی جانوران را  
سود دهد و جالینوس گوید گوشت وی صلبتر از ششین بود و در شان و ببط بود و غلیظه و  
دیر هضم شود و این ماسه گوید گوشت طاووس بود مزاج را و صاحب طامع قول صاحب  
منهاج آورده است که نیکوترین آن جوان بود و طبیعت وی گرم بود و مصلح وی معده گرم بود که  
ما فیه نفع بود و اول آن بود که بعد از دور و زیاده روز بکند و سنگی در بای وی بنزد و بیاورد  
و بعد از آن با سر که بنزد و این زهر گوید اطباء ما تقدم مرغها که گوشت ایشان صلب بود یک  
ساعت پیش از نختن کشته اند و همچنان با او وخته اند و این از بهر آن کرده اند که زود مضموم  
که چون زمانی در رنگ کنند و خیر که در آرد و در دوزخ هم بان نیکوتر بود و این همچنان است و رازی  
گوید طعمی که سمی در وی بود چون طاووس بیند اقص و فریاد کند و گویند چون ببیند طری  
که سم در وی بود بشکند و این زهر گوید اگر بمطون زهره وی یا سکنجبین آب کم بپاشد  
یا بد و اگر خون وی با آن زروت و نیک بیامیزند و بر ریشهها بدتر که ترسند که آمله کرد و چون  
طما کنند زایل کند و اگر سر کین وی بر ناسل طما کنند زایل و استخوان وی چون بسوزند و سخی کنند  
و بر کلف طما کنند شفا یابند و اگر بر برص مانند لون آن بگرداند **طافه** موداد است  
و گفته شود **طافه** دندان است **طالقون** علی بن محمد گوید طالقون کاه  
بود که مدبر کرده باشند تنوبال نحاسی که در کیر کا و خوب پخته باشند و مر جان که در ایشان  
ترخوب پخته باشند در وی سمی تمام و حدی قوی بود و دیگر گوید آن نوعی از زرد است  
و فوق

و فرق میان وی و انواع زردی بود و چون از آتش بیرون آورد و بتک زند تمددی  
در وی پیدا شود و زرد کرد و دو شکسته کرد تا سرد شود و در کتاب احجار گوید طالقون  
جنس نحاس است غیر آنکه گویند با ادویه گرم مدبر کنند تا سمیت در وی احداث کند و اگر از  
طالقون منقاشی سازند و موی زیاده که در چشم بود بوی بر کنند دیگر نرودید خاصه چون  
کند و اگر کسی لقوه داشته باشد و در خانه تاریک رود که قطعا روشنی در وی نبود و آینه از وی  
برابر نظر خود دارد و بدان ادمان کند لقوه زایل کند و شفا یابد و اگر طالقون در آتش  
تا گرم دود در آب فرو برند و مع چهارمای گرد آن آب نکر دود اگر قلبانی از وی بازند پس  
آب او بزند ممکن نبود که هیچ ماسی از وی خلاص یابد و طری گوید طالقون نحاس مدبر تنوبال  
نحاسی و آنکه در زمان ریختن مرتفع شود و بقیه در موضع سبک در بول کا و خوب  
مولف گوید اکسیان طالقون را شست خوانند و گویند در کان شش روید **طشلیر**  
نیکوترین آن سفید سبک بود که زود خود شود و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم  
و گویند در دوم و سیح دمشق گوید سرد است در دوم و خشک در سیوم و شیخ الرکعی  
القوی بود مانند کل در وی قبضی بود قوه معده بدهد و قلع را نافع بود و سوختن آتش را  
دهد و شکم بندد و تبها حاده و تشنگی را سودمند بود و قی که از مر صغرا بود باز دارد و  
کرمی جگر نشاند و ترها و قلع که در دمان کودکان حادث شود سودمند چون تنه یا  
با ورق کل سرخ بر آن باشند و دندان متحرک را محکم گردانند تبها سوس ختن بویاید  
را سود دهد و ورم چشم گرم را نافع بود و قلعان که از حرار بود سکن گرداند و  
توشع نم را نافع بود و ضعف معده و الهیات آن و منع خلفه صغرا و تشنگی را سود  
بود و غشی و کرب را نافع بود و مغز و متوی قلب بود و نری کهن از معده نشف کنند  
و قوه اعضایی که از حرار ضعیف شده باشد بدهد و سرد مزاج را بر عنوان معتدل کنند  
و تنوع و تقویه و بنایست بود و گویند خوردن وی با رامر بود و اسحق گوید مضر بود



و مصلح وی کلاب بود و گویند مصطکی و انیسون و بدل آن عصاره لجه القیس است و گویند  
بدل آن سه وزن و وزن آن مغز تخم خارزه و چهار وزن آن بز قطونا و گویند بدل آن نیم وزن  
آن کافور است و گویند بدل آن طین مخموم است بوزن آن و بوزن آن عصاره لجه القیس و گویند  
بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بوزن آن تخم کاشنی و نیم وزن آن ضد طیار  
نوعی از انجیر است سرخ بزرگ طباق گویند غیر غافت است اما قول اکثر است که گفته  
شود در عین طبقا نوعی از کدو است اما بایکتر بود و شیشوی یک بالای مرد بود و در  
سیرت کارند و آنرا کاکلی خوانند و مزاج وی مانند مزاج کدو بود لیکن نفاخ بود و نان وی چون  
کرم بود نیکو بود اما چون سرد شود بد بود و دیر از معده نگذرد و اگر از اردوی حسی سبب سازد  
سینه را پاک کند و سرفه سخت را نافع بود و بول براند و کوره و مثانه را پاک کند اما مغرور معده  
و نفخ و قوا قریب پیدا کند و اگر اسهال خرد و بیج مغزوی نرسد چنانکه از کدو مغزوی رسد طبرزد  
اسمی ماری موی است و اصل آن تبرزد است از هر آنکه صلب بود و دست و ننگ طبرزد از هر آن  
گویند که صلب بود و طبعی است و گفته شد شرح مور که جگ بود و در باب نون در صفت  
غل گفته شود **طبل** حواله الفیاض است پیاری جان خوب بگویند طبیعت آن سرد  
در روم و گویند در سیوم و تر بود در روم خون را بندد و طلا کردن بر درمها کرم کرم  
و در درمها صلب کرم بغایت نمید بود و چون در زیرت که این کوشند عصب را نرم گرداند  
و اگر ضا و کند بر قیسه امعاء و کدکان را نافع بود **طحال** نیکوترین سبزه آن بود که از حیوان  
فریه گیرند از هر آنکه بی آن کمتر از آن لاغر بود و شیخ الرئیس گوید بهترین سپر را سبزه فک  
بود و مع ذلک کیوس وی بد بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند سرد و در وی قیض بود  
و جونی سوداوی از وی متولد شود و دیر می شود به سبب عفو صفتی که دارد و اولی آن بود که با  
بسیار و پینه بخندد و بر سر وی شراب صاف از قیق خورند یا کبر سر که طحا شوکران است و گفته شد  
**طحشیقون** و **طشیقون** نیز گویند و تاویل آن قوسی بود از هر آنکه دو است که اهل ارمین سکال  
بوی نه

زهر الو و کند و در جگها بکار برند و حلیت یاد زهر وی است **طرقون** بر طاسی  
است و گفته شد **طرنجوانس** شع الجن است و گفته شد **طرسنج** بر ستوج نیز گویند و آن  
ماسی در بای بود و بیوفانی طریقه خوانند اهل اندلس مل خوانند و دیسقور و سس گوید ادمان  
وی کردن شبکودی و نایکی چشم آورد و چون بشکافند و بر کزندی ننسین کوی و خوب  
و غلبوت نهند شغایا بند **طراثیش** طرثوث نیز خوانند بشیرازی بل شیرین خوانند  
سرخ بود و سفید بود بهترین وی سفید بود و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و رازی گوید  
سرد و خشک بود در سیوم خون رفتن قطع کند از سی و از متعدد و مجموع اعضا و رحم و شکم  
نند و قوه مناضل است بدهد و معده را قوه دهد و جگر و خون باد و غ کا و یا شش بر ناز  
نبرد و بیاض اندک است کاف معده را میفید بود و مقدار خود از وی یک مثقال بود و اسحق گوید  
مضر بود لبغلی و مصلح وی کلاب است و بدل وی خوت بلوط است بوزن آن و گویند نیم وزن  
آن پوست تخم مرغ سوخته شسته و چهار دانگ وزن آن قرط و شش یک آن غنص و ده  
یک آن صمغ عربی **طراغور** بغالیش فودخ جلی است و گفته شود طرخوت شیرازی  
طرخوت گویند و نیکو ترین آن ستان ناز بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در روم و در وی  
قوتی مخدر بود و این ماسویه گوید گرم و خشک بود در وسط درجه سیوم و گویند سرد است  
بمختلف طبوبات بود و نشف نری بکند و قلع را نافع بود چون کایند و زمانی ننگ در زمان  
کاه دارند و چون نخایند شل از خوردن دارد وی سهل کربیه طعم احساس طعم آن کینند  
تخیر و معده را قوه دهد و در خلق آورد و دشوار منضم شود و قطع شود به کینند و شکلی  
آورد و مصلح وی کرفس بود از هر آنکه منع ضرر آن کند و زود و بکند از زود و منضم کند و نیم کوب  
وی با آب رازیانه تر در شراب بندی کند که انرا شراب کادی خوانند منع آبله و حصه بکند و  
نری اشربا بکند و فراسان بود خاصه آب طرخون این فعل میکند و منع حدوث علل و مای  
نیر میکند **طریغل** معنی آن بیونا ذو ثلثه اواق بود و این اسم شترک بر حد قوتی و آن



و بر نبات خطی الثعلب و آن نیز گفته شد و دیگر برداری که مخصوص است به این اسم و آن خوانده  
است و یونانی نام بسیار دارد و بعضی بواسواس خوانند و بعضی استقیط و بعضی فستق و بعضی  
اکسوفین و آن نباتیست که درازی قد و یک تنه و ریشت و قضبان و بی باریک بود سیاه  
مانند اذ خود در ابتدا بوی سداب کند و باغبوی قف و کل و نفیری بود و طبیعت آن  
گرم و خشک بود در سیوم مانند قفایه و تخم وی و ورق وی چون باب بیاشامند نافع  
بود بشوصه و سر البول و صرع و ابتدا استقا و در درم و حیض براند و بول بزر را بد  
باید که از تخم وی سه درم و از ورق چهار درم خورند و ورق وی چون با کنجبین یا شامند  
بود جهت کزندی جانوران و بعضی گویند طبع نبات وی چون باح وی بود و بر موضع کزندی  
ریزند در دس کن کنند و بعضی مردمان در تب مثله سه ورق و سه حب از وی با شراب  
و در تب ربع چهار ورق و چهار حب یا شامند زایل کنند و بنخ وی از ادویها، معاجین بود  
**طرفا** پارس که خوانند و آن انواعست یک نوع شمر ویراکزمارج خوانند و آن  
آبل است و شمر وی را حب الاثل خوانند و ثمره الطراف نیز گویند وی گرم بود و طبع وی چون نطول  
کند شش کشد و چون ورق و صمغ و قضبان وی با سرکه با شراب بنزند سپرز را نیکو بود و در  
دندانرا نیز نافع بود بر آن مضمعه کردن و ورق وی با آب بنزند و ما شراب مخمور ج کند و یا  
سپرز را بکند از اند و موافق زمانی بود که رطوبات از رحم ایشان روان بود و زمان  
در از بر آن گذشته باشد چون در طبع آن نشینند بغایت نافع بود و خاک تر خوب  
وی چون زن خود بر گیرد همین عمل کنند و قطع رطوبت رحم بکند و خاک تر وی چون بر زنان  
تراش اند خشک گرداند و خا صیت ریشهای که اگر سوختگی آتش بود نافع بود و در خان  
وی رکام و جدری را بغایت کمال نافع بود و این واقع که در زنی جذام بروی ظاهر شد  
بس از طبع بنج وی یا میوز چند نوبت یا شامند از وی زایل شد و گویند تجربه کردیم زنی  
دیگر هم صحت یافت و خوری گوید چون دو دکنند و درم سر را سودمند بود و شمر و رها و از آن

به نوبت بواسیر را خشک گویند و شرف کوب چون بخور کنند در دهان کسی که علق در  
 حلق وی جمید باشد میفتد و شرف کوبی ریتلار اسود دهد و دیسقورید و کوبیدن  
 نمره الطفا در دارو حی چشم غصه کند طر غلو و لیس طر و غلو فطس است و گفته شود در  
 طریغون تنغین است و گفته شد طر حشوق و طر شقوق نیر کوبند و آن هید  
 بری و گفته شود طرخ نوعی از ماسی کوب است که از طرف افربانجان آورند از طرف نیر  
 بهترن آن بود که نه کهن باشد و طبیعت آن گرم و خشک باشد طبع براند و اندکی از وی ملطف  
 بود در تها ربع و وی مضروب سپرز و معده و مصلح دی روغن بسیار بود طراغیون  
 نباتیست که در حوره اقریطش روید و جمع وی مانند جمع عوی بود و حوان ورق وی و صغوی  
 در اول درجه سیوم سنگ کرده بر نراند و حیض براند و چون بمنقال از وی بیاشامند و این  
 بفر از جنه اقریطش نر وید و درخت وی مانند درخت مصطکی بود طریلیون  
 سیلاکوست و گفته شد طر سله طر بنین است و گفته شد طر قوقولین  
 طر تر قن کوبند و ستقلن و اوینا نیر کوبند و آن زهر و است و گفته شد طر و علود  
 عصفور اثر کل است و عصفور السیاح نیر کوبند و مولف گوید آن مرغیست بمقدار  
 کنجشکی و در بال وی بری زرد بود و نقطه سیاه بر دبال وی بود و بر لب آتشیند و  
 دبی دراز دارد و مدام دنب وی در حرکت بود شیرازی دمنگ با یک کوبند منفعت وی است  
 که سنگ مثانه بریزاند و منع آن کند و با یک کوبند و در جمع شود در شان و دیسقورید و کوبیدن  
 از خوف وی اندکی خورند سنگ مثانه بریزاند و ویرا صراغون و طر غلو و لیس  
 طر حما طیقون نوعی اسید است طریغان نباتیست که در بهار روید  
 و کل آن مانند کل حق بود زرد و گرد بر گرد کل خار داشته باشد و شیرازی آن را  
 خواند و آن قوطم بری خوانند و گفته شود در قاف و منفعت وی است که اگر طبع وی بر کوبند  
 افی ایرند در دس کن کند و اگر بر عضوی سلیم برسد همان درد در حمت پیدا کند که



وہی ہے جو کہ

از معده گذشتن بزنجبیل مریکند با کوارشاکرم و این ماسویه گوید اگر مسلوب خورد باید که با خردل  
و انکاء و ریت و فلفل و کرم و سداب و گز و فلفل و صغره خورد با طعمها و جویب مانند مرغ فربه  
بر عاله فربه و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند طعم میوه است در طرفه دریا که آنرا  
موز خوانند و گفته شود طلیا نوعی از صدف است که بگل اهل شام و پیرا اهل طلیس خوانند اهل  
دینش و کسود بانان خورند و در صفت صدف گفته شد طلا خراست و گفته شد و بعضی  
مثبت است و این سخن گوید نوعی از قطران است و مولف گوید آنجه محقق و مشهور شراب کهن  
فوب را طلا خوانند طعم ساقی است و گفته شد طرا خردست و گفته شد طوان  
یش است و گفته شد طوفیوس از کما در کوس یعنی است و گفته شود طوط  
قطن است و گفته شود طولیدون غب الشعب است و گفته شود در عین جوطا ق  
اغریون با محاضرات و آن نوعی از سلق بری بود و در صفت محاضرات گفته شد  
طلف غانق گوید ذره است و گویند طعمیست که از ذره سازند طیار یثوب  
حی العالم است و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم تا  
سیوم و او جهتا غرض با نافع بود و برهق و برص و شش ساعت را کند برص را نافع  
نافع بود و باید که بعد از آن آرد جو ضا د کند و چون بلوید و با سرکه بیا میرند و در آفتاب  
برهق مانند و را کند تا خشک شود و برهق تریا کند طبعی و طبعی نیر گویند و آن دادی است  
طیهرج بهارسی تهو خوانند و بزبان اندلس فرس و بنکو ترین آن فربه تر بود که در زمان  
خوب گیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم بیند و نا قهار نافع بود و نشاید که  
اصحا ادمان اکل وی کند خصوص اصحاب ریاضت و اولی آن بود که مانند هر بنه اندازند  
انک غدا غلیظ بود طیب العرب از خواست و گفته شد طیطا کرات بری  
است و گفته شود طیلوث حیوانیست مانند در ارج اما کوچکتر بود و کرد و تر و همچنان  
سرخ بود و نقطه سیاه بر آن بود و همان فعل در ارج میکند و مولف گوید شیرازی پیرا و



خوانند و بدل آن در اترج است و گویند گرمی سبز هست در درخت صنوبر و آن بنوعی است  
 است طباً و شاد است گفته شود طین مع کلهای مختلف و میر بود طین الحکمة  
 بیارسی کل حکمت خوانند و صنعت آن بسیار است مولف گوید بهترین این نوع است که  
 کل زرد پاک چهارمین و بگویند و به بیزند و نیم هم یک در آب کنند بدست بمانند تا حل شود و بعد  
 از آن کل بر سر آن کشند و جابجایی بوی سر آدمی معراض حده و جابجایی سر کین بسبب نزدیکی  
 بر سر آن کشند و نیک بمانند چندانکه بمانند نیکوتر بود آنگاه غنده غنده بنهند تا خشک گردد  
 و هر زمان که خواهند بگویند و آب صاف نمیکند و استعمال کنند شترن انواع کل حکمت است  
 که گفته شد نوعی دیگر صاحب مناجاج آورده است یک جو کل و یک جو فم کوفته و بنخته و یک جو  
 یک و یک جو و خطمی موی حده بستر شد و نیک بماند و استعمال کنند طین مختومه  
 کلی سرخ رنگ نهایت امل بود و از تن کجیه آرند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حیث  
 نیست و هیچ سنگی در آن زمین نبود و قبری در آنجا هست و آن کل را مغز لمانی خوانند  
 و طین الکامنی خوانند از هر آنکه زنی ساحه آن کل یافته است و مغز لینه و فواتیم نیز خوانند  
 و صوره ارجاس بر آن بود ایتاده و دیقور بر و س که کل است که از جو نره ملیوس  
 که خون بزگویی می کشند و آن صورته بر آن می کشند و فواتیم الملک و ختم الملک از هر آن گویند که  
 صورته ارجاس بر آن بود و اقوال بسیار آورده اند درین کل و جالینوس گوید نیکوترین این کل  
 بود که از وی بوی شبت اید و خون را بندد و چون در دندان گیرند زبان را بچسبند و مولف گوید  
 امتحان وی اولی که کشند اگر بر لب چسبند دیگر بر زبان نهند و باید که بچسبند و بغایت نرم  
 و براق بود و گویند زمینی که کل مختوم از وی می آورند از زمین یونان بود و این زمان است  
 است و شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی مانند مزاج آدمی الا بهی  
 بیشتر از رطوبت بود و در وی طوبی که مخرج به پیوسته باشد و در وی خاصیتی عجیب بود در شوی دل  
 و نفع آن در تریاق مطلق بود و تفاوت با جمیع زهرها بکند و مولف گوید که یکی است که  
 دیگر

دو مثقال و یک درنگ که از سموم قتاله است خورده بود و در زمان قدری از طین مختوم باشد  
 در خوردن و دارند آغاز قی کردن کرد و جالبه مجموع که خورده بود و شد دیگر بار قدری هم بشیر مادی  
 دارند دیگر که گوید و یک طبعیت بیاید و از آن زهر کشنده خلاص یافت و مجموع ریشها که خون  
 وی روان بود چون بر آن باشند خون بندد و چون بدان چنگ کشند و سوسنطار را نافع بود  
 و مقدار ما خود از وی تا دو درم بود و جهت کزیدن جانوران کشنده مانند افعی و سگ و یوا و  
 بیاشامند و با سکر که طلا کنند نافع بود و دفع سم آن بکند و کسی که زهر ارج خورده باشد و از بوی  
 طین مختوم بیاشامد در حال که کند در ساعت دفع سم آن بکند و حب الفار نیز همین عمل کند دفع  
 سموم و سیخ گوید سختی کرده بیاشامند و نشیج وی در زمان و با دفع و با بکند و اسحق گوید مضرات  
 بشش و مصلح وی کلاب بود و بدل آن در قبض خون طین رومی بود یا طین ارضی که خون بزگویی  
 باشند و گویند بدل آن موه است اما در تریاق بر او نیست طین از منی گهی سحر  
 است و تیرک و اسحق بن عمران گوید سحرخی است که بسیار بی زنده خوشبوی و مذاق وی تریانی  
 بود و بر زبان کسفر و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و صاحب مناجاج گوید نیکوترین آن  
 وردی بود که در وی هیچ رملی نبود چون سختی کند و چون بر زبان نهند بچسبند و طبیعت وی سرد  
 بود در اول و خشک بود در دوم چون را بندد و طاعون را خوردن و طلا کردن نافع بود و جابجایی  
 و قلع را زایل کند و نزل که اگر سر سینه ریزد و آن ضیق النفس شد و هیچ راه ازین نبود  
 و بغایت نافع بود و مقدار یک مثقال استعمال کنند و سسل را نافع بود و مقدار یک مثقال استعمال  
 کنند و سسل را نافع بود و سبب آن ریش شش را خشک کرد و جهت نیت و باسی عظیم نافع بود و گویند  
 در زمین ارمن وقتی و مایع عظیم بود چنانچه گویند چندانکه سرد و مایع بود باقی نفس شد و آن  
 چندانکه راجح تحقق کرد و همیشه این کل اندک خوردن و این خواص از آنجا معلوم کرد و  
 آنست که اطباء شراب و کلاب فرمایند و اگر تریاق بود بکلاب و آب سرد و سسکی استخوان  
 را سود دهد با قیاطل کردن و بوی بسیار از متعبد بیرون آورد و گویند مضر بود و سبب



و مصلح وی کلا بود و اسحق بن عمران گوید بدل وی طین مجازی بود که در اندام مع و ذیه انجبار  
بود و گویند بدل آن موه است و گویند لاک طین **رحمی** مجفف و مقبض بود و منج و در  
که در خون پیدا شود بکند چون با بکاشنی طلاء کند و خون که از چشم آید باز دارد طین  
**شامی** طین سام خوانند و گویند که شاموس کز گویند بهترین آن بود که سفید و سبک و  
و نهایت بر زبان کج نمائند و بنوعی چون در آب بنهند زود حل شود و از بلاد یونان از جیره قبرس  
خیر و خوشتر از طین مجتوم بود و ویرا عمل حاجت نیست و در بستن فحش قایم مقام طین مجتوم  
بود و بر ورم ندس طلاء کردن ساکن گرداند و در ابتدا ز قوس طلاء کردن نافع بود و در  
مداد ای قرحه امعایش از آنکه متعفن شده باشد خفته کند با العمل بعد از آنکه تمام  
بسیار با بسان لکمل خفته کردن سود دهد و اگر با سرکه ممزوج با بسان منافع بود  
جهت ورمها و کرم خاصه خون بران حضور طوبت زیاده بود و دست باشد انداختن بهترین  
و مجموع گوشتهاست که موزن بود و قطع نشت دم و طشت دایم بکند چون با کلتا  
بری کورند و چون با شرباب و روغن گل مانند بر خصیه و دشمن که ورمی کرم بود آن ساکن گرداند  
و قطع عرق بکند و چون با شرباب ساکنند کزندی جانوران و ادویه کشند و را میخند و طین  
کلی است سرخ و کلکون و چون در دست با اند سرخی در دست با مد و چون شکند در اندرون  
وی رکها و زرد بود و روی فیض معتدل بود و سودمند بود جهت مجموع و احتیاج و ورمها طلاء کردن  
و جهت شکستگی اعضا و کوفتی در زمان افتادن از جای بلند طلاء کردن بغایت سود دهد  
و مقدار را خود از وی بخورم بود از قول اسحق و یحیی معانی و کیدی با سودمند بود و نفعش  
دقه امعایش آمیدن و خفته کردن نافع بود و جهت دفع ادویه قتاله چون یک گرم از وی سیاه  
باب سرد و مطبوخ سودمند بود و بدل آن طین مجتوم بود طین قیو لیا حرامه خام خوانند  
و آن مانند صغای رخام بود سفید و براق و خوشبوی و گویند از وی بوی کافور آید چون  
بود و آن نازک بود مانند صینی و آن نوعی از رخام است و دیسقوریدوس گویند و نفعش

سفید

سفید و دیگری فرغی و وی رسم بود و جالینوس کس بد قوه وی مرکب بود و در وی تیریدی و تخیلی  
بود و از بهر آنست که چون مغسول کند جز خلل از وی بیرون نشود و طبیعت وی سرد و خشک بود  
و چون با قدری سرکه و آب طلاء کند بر سوختگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار نفع داشت  
چون با سرکه طلاء کند بر جمع ورمها و کرم و ورم شیب معده بغایت نافع بود و ورمها و دشوار زخم  
چون بسوخته شده است استعمال کند و در کمال صحت آورد و مولف گویند در کوهستان  
یزدنی باشد و بان جهت طلاء روی استعمال میکنند و وی را گل میگرداند و این سخن گویند بدل  
آن طین مع است و این جان گویند اهل بصره طین قیو لیا طین لاجر خوانند و اضافی و سیاه  
ارمنی و سجلماسی و اندلسی و ارمنی نیکوترین همه بود بعد از وی سجلماسی و وی فاضلتر از اندلسی بود  
در معالجه و آن بغایت سفید بود و ورم وی صلب بود و زود شکسته بکند و در آب حل کرد  
تا در زمان و چون حل شود در وی لزوجت بیشتر بود که در خیر وی و اندلسی و نوع بود  
سفید و یکی سیاه و آنچه بغایت سفید بود در معالجه استعمال کنند و آنچه سیاه بود بد بود  
در ایشان نشاید کرد و محمد بن عبدون گویند طین لاجر طین عذک خالص است از سنگ و رمل  
و علی بن محمد گویند طین خالص از رمل بود و مولف گویند کلی هست در نزدیک شیراز و شیرازی  
کل کرنی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی بود و آنرا نیریم بدین اسم خوانند و آن کلی بغایت  
سبز رنگ است و چون سوست با دام زخان کنند از بهر خوردن لون را سرخ گرداند و طعم آن  
خوش بود و کمتر برمان ناکرده خورد و علی بن زین گویند طین لاجر سرد و خشک بود با اعتدال  
نیکو بود جهت همه و احتیاج و اگر با سرکه بکزند کی زینور طلاء کند در ساکن کند طین  
فارسی بهترین و کسرخ بود و شیرازی وی را گل سرشوی خوانند و طبیعت وی سرد  
و خشک بود و در دشش نافع بود چون دو مثقال از وی استعمال کنند و گویند مضر بود  
و مصلح وی آب سطلان بود طین لاجر طین الفم خوانند و آن در موضعی که نزدیک  
قسططیه است میان دو کوه آرند و لون آن زردی تیره رنگ بود و در انجا بارها بمانند



که برین کل مهری نهند و آن طلسم ندانند خواندن و ندانند چیست بفرزشتان و اگر کسی  
 باز در طلسم شناسند و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و برورمها کرم  
 کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد خوردن وی و در بستن خون از همه طینها بپوه  
 بود و فاضله طین الحمر صفت آن در طین قویا گفته شد طین بلبل المصطک  
 طین جزیره مصطکی طین جیا خوانند و میوسیم خوانند و یسقورید و کسک و نیکوتر آن بود  
 که سفید بود و بهون خاکستر یا بل بود و این کل رقیق بود و صغاح داشته باشد و بارها  
 مختلف شکل بود و چون در حمام خود را بدان بشویند روی مجمع بدن را جلاد دهد و فاضله  
 ادویه بود که جهت ریشها که اگر سوختگی آتش اشتعال طین قریطین مضعف ترین  
 طینها بود که یاد کرده شد و مضعف حواس بود و ریشها چشم را نافع بود و چون زن  
 آستن از خود بیاویزد و بکاه دارد و وی جلاد دهد بغیر لدع طین کرمی یونانی  
 اسایط خوانند و معنی این اسم کرمی بود و بعضی قویا فیطس خوانند و این اسم مشتق از  
 فرمان بود و معنی آن روا بود و این کل از مدینه سلو قویا بلا و سورا بود و نیکوترین آن  
 بود که سپاه بود مانند خم که از خوب صنوبر گیرند و آنجه خاکتری رنگ بود و در جالسوس  
 گوید بدان سبب طین کرمی خوانند که در زمان بیمار در ازل و آنکه که درخت کرم و  
 بیرون کند این کل بر درخت وی بماند کرمی که ورق انکور مخور و چشمها آن و درخت  
 می شود بکشد و دیسقورید و کسک و قوه و قیاض و طین و مبر و در درختها استعمال کنند  
 موی مژه بر داند و جالسوس که در جوهر وی نزدیک بود طین مصری این  
 خوانند و جالسوس که بد مطولان و استقیان سیار دیدیم که در اسکندریه طلا کردند  
 و نافع بود و برورمها کهن درد و آفرین و بواسیر طلا کردن بغایت سودمند بود  
 طین شایبوری طین ماکول خوانند و طین خاک خوانند و آن کل  
 خام و بریان کرده خوردن بدان تنقل کند و نوعی از طین الحمر بود و لون وی بغایت سفید بود

مانده  
 سفید

سفیداج و بشیرازی کل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند لازم بود  
 اندک شیرینی که دارد و قوه نم مده و به و غش را نافع بود و منع می کنند و تری معده را بل و مقلد خود  
 از وی اینک درم با بمقتال بود و اگر زیاده کسک در مزاج بود و سده آورد و سکه در کرد و سدا  
 کند و اینسون و تخم کرفس و ی باز کم کند و صواب آن بود که ترک کنند از هر اکاف ادوی زیاده  
 از اصلاح است و آب قش در مان در وقت خواب شوه کلبی را عظیم نافع بود و غشیا و کرب  
 میضه را سود دارد طین الصم طین صفاست گفته شد طین خالص  
 طین شایبوری است و گفته شد طین الاحمر صفت آن در درم گفته شود  
**باب الطاء** طغرا و طینر و فوج بری است و گفته شود  
 طغره العجز تر خشک است گفته شد در خاصیت آن ظلم ذکر انعام است و در نون گفته  
**ظلف المعن** سم بر سرد و خشک بود در سیوم را الشک را نافع بود و چون خاکستر آن  
 با سرکه طلا کنند و اگر سخی کنند با آب بر کنند کی مجمع جانوران و سباع نهند نافع بود و اگر سخی  
 کنند با سول و طلا کنند در مغاسل دنتوس را نافع بود و اگر سول کودکان بزنند و بر شکم ضا  
 کنند فوج که از بلغم لزج و ریاح بود و نافع بود و سول آب زرد بود و ظلف التیس  
 چون بسوزانند و سحق کنند و با سول بپاشند یا سول نافع بود جهت کمیز کردن  
 جانخواب اگر در خانه دود کنند مایه بکریزد و اگر ظلف موبسوزانند و سحق کنند و بر ریشها  
 در اعضا بن که بیا به المزاج بود بران افشاند نافع بود و خط اسم شرع در است نزد اهل  
 عرب بقیروان و غیر آن طین یا سحین بری است و به بر بری ایرنرا خوانند و بلغی دیگر  
 بر د فوده خوانند و معنی آن عشب النار بود و نبات وی شتر در بیانا ناما و ملها بودند  
 بلاب بعضی بر بعضی معده بود و کل وی یسین شکل بود و کوچک و بزرگ شایبوری خار  
 مانند خار کل و شتر نبات وی با علق بود و همیشه از وی جدا نتوان کرد و سح وی در آرد  
 بود بلکه حوان وی زیاده بود و خشک بود در چهارم و چون بر عضوی نهند چشم را بسوزانند و زود مانند  
 شیخ طرج



و چون بحق کند و با سر که بر رقی سفید و سیاه طلا کند نایل کند لیکن دیر نگذرد و چون  
 کند بر عرق انسا عمو را ریش کند و بغایت نافع بود و چون بیاض اندازد و چهار دانگ  
 در می با مجذبان بسنجای و مجذبان عقل از رقی دوازده مجله خلط سوداوی براند و در بود  
 را نافع بود و کلوی صداع سرد و ریاح غلیظ از سر کشد چون بویند و روغن کلوی کرم  
 لطیف بود و محلل فوی سودمند بود جهت تقوه و فالج و عرق انسا و عرق و صمغ صندل  
 نافع بود **باب** العین عاقر قرحا در دشت عرق  
 خوانند و بیونانی فرورون و شیرازی اگر او نیکوترین آن بود که تیز و عرق بود و زیان را  
 بغایت سوزاند و فوبه بود و غلیظ چون بشکند اندرون وی سفید بود و آن پنج طرفی  
 است و گویند جلی و طبیعت وی کرم و خشک بود و در سیوم چون سحق کنند و بازیت بر روی  
 کند عرق براند و استرخا اعصاب من را نافع بود و منع تولد کرا از بکند و صد مصفا  
 بکشد و ببلغم که در معده بود زایل کند و چون در دندان گیرند در دندان و چون بخا بیند  
 را بزداید و موافق اعضای بود که سردی بروی غلبه کرده باشد و حسن آن باطل شد  
 باشد و حکت و منلوح و مصروع را نافع بود و چون غسل بخون کند و لعن کند بلغم معده را  
 بکند و راند و مجامعت می نماید در مزاجها سرد و مزاجها تر و دشتی گوید کرم و خشک بود و جام  
 و اسحق بن عمران گوید سودمند بود چون با سر که برند و بران مضغه کنند جهت ورم طار  
 و استرخا زبان که سبب آن از بلغم بود و ابوصلت گوید چون بیاض منع در درم از وی  
 بلغم بود و شریف گوید روغن و تقوه و استرخا و فالج را بغایت نافع بود و چون با مجمل  
 کند و بر قضیب انداختن مجامعت را برانکیزد و عافیتی گوید چون عاقر قرحا بکوبند و غسل  
 بر شند مع را نافع بود و اسحق گوید مضر نور به شش و مصالح وی میوینج بود و برل آن در خر  
 فودنج بود و در مرضها معده را سبب و گویند برل آن دار ملکل است و **عسل عاقر**  
 شمع است و گفته شد عاقر قرحا گویند نوعی از خون است و این خلافت عاقر قرحا

و چون بحق کند و با سر که بر رقی سفید و سیاه طلا کند نایل کند لیکن دیر نگذرد و چون کند بر عرق انسا عمو را ریش کند و بغایت نافع بود و چون بیاض اندازد و چهار دانگ در می با مجذبان بسنجای و مجذبان عقل از رقی دوازده مجله خلط سوداوی براند و در بود را نافع بود و کلوی صداع سرد و ریاح غلیظ از سر کشد چون بویند و روغن کلوی کرم لطیف بود و محلل فوی سودمند بود جهت تقوه و فالج و عرق انسا و عرق و صمغ صندل نافع بود

حاج است و گفته شد عجب و عجب نیر گویند و آن شکر است و گفته شد عجب  
 زحمت است و گفته شود عجم زیتون کوهی است و گفته شد عجب است  
 و گفته شد عجم الزنبیب خوانند مارا سی دانه میوز گویند و طبیعت وی سرد و خشک  
 بود در اول و گویند در دوم شکم بند و عدل من بل خوانند و بیونانی قاقوس و وی نافع  
 بود و کرب از قوه قابضه و جالبه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین سفید رنگ بود  
 و هن که زود لحته شود و چون در آب کشند سیاه و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی  
 و خشک بود در دوم و گویند پوست وی کرم بود در اول و ششوی سرد بود در دوم و گویند  
 در اول و خشک بود در سیوم و دیستورید کرم ادمان اکل وی کردن تاریکی چشم آورد  
 و با سوتق بر نقوس خمد کردن نافع بود و با اکل الملک در روغن کل و سفجل بر ورم چشم  
 از گرمی بود و ورم بستان خمد کردن نافع بود ورم عدس شکم بند و آن آب که عدس  
 در وی تخته باشند سبک براند و خاق را سودمند بود و عدس موله خلط سودا بود و خواها  
 آشفته نماید و خون را غلیظ کند و دیر هم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود در معده  
 و اعصاب شش را براند و چون با هند با بال الحبل اسلق سیاه با حب الاس  
 رمان یا ورق کل خشک را ز عور را سفجل نهند قوه قبض وی زیاده گردد و شکم بند و ورم  
 سکن کند و متوی معده بود و چون شکر کنند و سی دانه از وی فرو برند استرخا معده  
 را نافع بود و چون با سل یا میزند ریشها عتیق ابصلاح آورد و شیخ الریس گوید خون را  
 غلیظ کند و رنگ کند که در عروق روانه گردد و خلط سوداوی و امراض سوداوی تولد کند و بسیار  
 خوردن وی حرام آورد و ورمها صلب و سرطان و نشاید که عدس شیرین خورد که سبب  
 بسیار در جگر سبب کند و مضر بود با صاحب البول و منع ادرار بول و حیض بکند و بهترین  
 ملسود بود و گویند استقار نافع بود و صاحب جدری و ورمها کرم را نافع بود و چون با  
 یا باغوره بنزد و دفع فروری آن بود که با گوشت بره فرم برند یا بر روغن کاند و روغن بادام و برل وی



۴۴

است  
و کفایت

بدوس

۱۰۱  
 بدو کس  
 عماد الحسنی که این منیر را در این زمانه  
 در میان کس و کس و کس و کس و کس و کس



در گوش چکانند در گوش و دوی آن زایل کند و چون بدان تخمک با عرق کنند ورم حلق و ورم عضله  
 که در جانب زبان و حنک و لوزین که بشیرازی اندا گوشک خوانند و خاق بلعی را نافع بود و بول اند  
 و چون کرم کرده باروغن کل بیاض مندر فراموافق بود و کندگی جانوران را و کسی که فون  
 خورده باشد و فطر چون لعق ندایا بیاض نافع بود و کز دیگری که دیوانه نیر و کرامات بسیار  
 ارضی بر اعضا پیدا شود بماند زایل کند و مفصوری کوید زود سخیل شود بصفا و بغم دفع کند  
 و بپیران و سرد مزاجان نافع بود و در تابستان مزاجها کرم را بدود و رازی کوید معالجه  
 جهت دندان در تنقیه و جلا و گوشت و یابیدن لثه به ازوی بنود و چشم مرده را نگاه دارد  
 و اکوابکشت سنون سازند و نواز اسفید گردانند و صحت آن نگاه دارد و شرف گوید  
 چون باروغن کل بر ریشه شندی مجموع ریشهها بلعی شور بماند زایل کند و چون با آدود  
 خلط کنند که در روی جلانی بود چشم را روشن گرداند و قوه باصره بید و چون با آرد و حار  
 بر شند و بر سر و رها که خسته بود به بند بکشاید و جوک آن بکشد و چون باز راوند طویل و  
 کوسه سر شد گوشت بر حراجه عمیق بر و پاند و اگر حمله و بادام تلخ آرد  
 باوی اضافت کند و بریدن طلاء کند عرق براند و چون با آب بپاشند سینه را و فضل  
 که بود پاک گرداند و شهوه مجامعت بر آنکه اند و بنهایت منوجان را نافع بود و چون  
 بگرفته با آب بپاشند ریش و روده را پاک گرداند و بمطبوخ وی سموم را نافع بود و فون بند  
 ازوی متولد شود خاصه در رستان و حوامان را مفروود و کسی که بوی مرار غلبه کرده باشد و شکلی  
 و چون سیار خورند فی آورد و مصلح وی رمان مز بود و خاصه اترج و دبوب فواکه و بدل آن  
 منج شرم بود **عسل الطبری و القصب** کرم و تر بود در اول و  
 قصب شکم براند و عسل طبر و شکم نراند و عسل طبر در ریا بر سی شیر بناب خوانند و آن  
 قصب اول ازنی شکم نراند **عسل البلاد** منفعت آن در بلاد گفته شد  
 و صفت یک نوع گفته شد و اینجا نیز گفته شود اگر غیر آن نوع خوانند مانند و عن کدم و خود گیرند  
 شسته

شیشه را در کل حکمت گیرند و بلاد در ران اندازند بعد از آن که سر مار وی برکنده باشند و آتش  
 بر پشت شیشه آهسته برافورند بعد از آن که سر نکون نهاده باشند و قدری موی تالیف  
 خواهر بر شیشه نهاده با عسل ازوی بیرون چکد و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مولف  
 کوید آنچه فی آتش گیرند بهتر باشد بکیرند بلاد و بسکافند و هر دو دست را بگردان خایند  
 و بلاد در شکافه در دست بماند با عسل در دست صغیر و بکار دجمل کند و این نوع بهترین انواع  
 است و مولف حدیث امتحان کرده و سه مضره سیده **عسل داود** او مال  
 و گفته شد **عرق از لاله** است و گفته شد **عشر صاحب** کوبد  
 درختی اعرابی یانی بود و آن یکی از تیوعا تست و شر و بر افرع خوانند و تاج دقن بود و گویند  
 بو نوعی ازوی مست که اگر در سبزه نوشی شیند کشیده بود و طبیعت وی کوم بود در سوم  
 و خشک بود در چهارم و در وی فنیض با عدال بود و بسن وی بر قوبا و سعه طاک کردن نافع بود  
 و با عسل جهت قلع که در دهن کودکان حادث شود مفید بود و شکم براند و بیست  
 احشا بود و بسن وی سه گرم شنده بود و سکر وی برین گفته شد **عشق نوعی** از طلا  
 و گفته شود **عصا ب شیطون** است و گفته شد **عصا ب** بر بان غذاوی و مصلح  
 چیزی زرد است و گفته انواع آن **عصا ب** سیار سی خیق خوانند و با صغیرانی کل کا و اول  
 و رنگ زعفران نیر کویند و آن نوع است بری بستانی و طبیعت است کرم است  
 و خشک در دوم و بری کرم و خشک بود در سوم و وی معتدل بود با نصاب کلف را زایل کند  
 با سکر که بر قوبا ماییدن نیکو بود و در رها کرم با عسل جهت قلع که در دهن کودکان  
 بود سود دهد و چون بدان بماند خاصه بوی وی جالسوس کوبد بدل وی زهره الم است  
**عصا ب** صاحب منج کوبد و عسوم است و گفته شد و صاحب جامع کوید بلاد است که سوا  
 و برافروسی کویند و گفته شد صفت آن **عصا الراعی** بطباط خوانند و بر سیان دارم  
 کویند و شیرازی گفته خوانند و بلطی دیگر سرخ مرد و آن دو نوع بود و بر ماده بهترین آن



ستانی بود سرخ رنگ که بسیار می پاید و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند  
 در سیوم و گویند تراست و وی قابض بود و منع خون رقیق کند و طبیعت بند و بر او را می  
 و جو و ناله ضا کردن نافع بود و جراحی های تر را با صلاح آورد و عصاره و چون در گوش  
 گرم گوشه کشید و پیش از خشک کردن در زایل کند و اگر زن فرجه از وی بخورد بر کرم قطع  
 سیلان مزمن از رحم بکند و چون آب و پیش از کشیدن که کند کی جانوران زهر دار را نافع بود و چون  
 پس از آن تر یک ساعت یا بیشتر باشد و جهت تب او را و اسهال گوید مضر بود و مصلح وی  
 صندل بود و بدل وی غلبه عصب بیوانه و اگر سر گویند و گفته شود عصفور  
 سارسی که خنک باشد نیکوترین آن فربه بود و آنچه در خانه فربه کند بر او اولی آن بود که از آن  
 اجتناب کند که جونی به از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم گوشه کشید  
 تر از گوشه در راج بود و راه را زیاد کند خاصه دماغ وی و ابو العلاء بن زهر گویند نافع بود  
 استرخا و فاج و لقوه و انواع استخفاف و مجاموت زیاد کند خاصه حر و مزاج را موافق نبود  
 و اگر خورد سکنجین ترش بر سر آن خورد و سرد مزاج را موافق بود و وی مضر بود بر طبیعت  
 اصل و خلط صفراوی متولد شود و اولی آن بود که بر و غن بادام بریان کند و چون با مری مطبوخ  
 گویند زود تر بگذرد که بریان کرده و باید که قطعا استخوان وی بخورند و اما باید که عصاره  
 را همیشه سیاه می خوانند و بهترین آن بود که زرد بود و سبک و عمل بسیار نافع که در خوا  
 موصل سازند و طبیعت آن سرد و خشک بود و در مفاصل گرم را تحلیل دهد و حرارت آن را  
 و در چشم که در نور نافع بود و صنعت وی جان است که آب وی بگیرند و کوشند غلیظ  
 شود و شیاف سلسله و بدل آن حضم یا بوش در بند عصاره خشک است  
 سیاه افیون است و گفته شد عصاره المثل عصاره السوس است و رب السوس خوانند  
 طبیعت وی معتدل بود در حراره و رطوبت و در وی قوی آنکه بود خشونت قبیله شش را نافع بود  
 و ریش نهان و شکنجی قطع کند و قوه ادویه حاره طارده بشکند و بدل آن دو وزن آن اصل السوس

عصاره القراط اقا قیاس است و گفته شد عصاره الغافث بگیرند غافث  
 تو بگویند و آب آن بگیرند و در اقباب نهند تا بماند کرد و بردارند و استعمال کنند و در غایت  
 تلخی بود مانند صبر و طبیعت آن سرد و خشک بود و ملطف و مقطع جوب و حکم را نافع بود و چون  
 آب شامنجین یا شامند و سودمند بود بهما لکن و در دیگر اوقات خود  
 از وی تا یک شغال بود و گویند مضر بود بشیر مصطکی و بدل آن سوزن آن ورق سماق و گویند  
 سه وزن غافث عصاره الحیدر التیس من آن تازه بود صنعت آن مانند صنعت  
 غافث است و طبیعت آن سرد و خشک بود و در شش و تنش دم و سحر را نافع بود و مقدار را خود را  
 یک شغال بود و اگر ضا کند بر اعضا استرخانی قوه آن بدید و اسهال گوید مضر بود بکرده و مصلح  
 آن مالعسل بود و بدل آن اقا قیاس عصاره قنار الحما کرم بود و مغنی و غنی  
 عظیم پیدا کند تا جدی که مخا کش و غشی و افتادن آورد و مداوای وی بقی کند و آنچه در او  
 کسی کند شش خورده باشد و صنعت آن در بار قاف در قنار الحما کرم شود و بدل آن عصاره  
 سخ سوفا است عصاره الفستق صنعت آن مانند صنعت غافث است که گفته  
 و طبیعت آن گرم و خشک و منجی و مقبض بود بهما لکن نافع بود و سده جگر کش و مقدار را خود  
 وی تا یک گرم شاید و مضره صفرا از مده پاک کند و مصلح وی ریوند بود و گویند بدل آن سوزن  
 ورق است عصاره انبر یا ریس بگیرند در شکسته دانه خوب رسید و در  
 آن بگیرند و صا کنند و کوشش بد تا غلیظ شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که باشد خشک  
 یا در اقباب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تر بود خشک و بر آب بخوشانند و بیالاند و صا  
 کنند تا تمام شود یا جان کنند که گفته شد و بدل آن دو وزن آن زرشک بود عصاره  
 الکرب کرم بود در درجه دوم عصاره الرنیا است و گوید کرم بود در درجه دوم عصاره  
 اذان الفار کرم بود در درجه دوم عصاره ورق الغریب بود در درجه سوم  
 عصاره شقایق النعمان کرم بود در سیوم بدل آن عصاره انبر کرم بود



عصاره البنج بدل آن عصاره عوج است عصاره شجره الجوز بدل  
آن مرغوش است عصاره الطرايش سرد خشک و قابض بود و بدل آن عصاره  
قرظ است که آن اقا قیا بود عصفور الشوک عصفور السیاح نیز خوانند و آن طوطا  
است و گفته شد عصاره من فطی بری بود و گفته شد عصاره و عصاره خوانند و آن است  
و گفته شد عصاره در لغت اسمیت که واقع شده است بر هر درختی از درختان خارناک مانند عوج  
و قناد و قرظ و در و امثال آن عضل قاضی ترین گوشت و نیکوترین عضله است و بیشتر از  
مشکک خوانند و در بعضی شود بواسطه اعتدال رطوبت که عصاره و ایمنه است عصاره  
صومران است و گفته شد عصاره است و گفته شد عصاره و عصاره و عصاره  
عصاره ان بنایت است که بیونا دینا قوس گویند و گفته شد عصاره و عصاره  
بود و گویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد و جالسوس گویند خیلی که آن استخوان سوخته  
از صرع و در مقام شفا یافته اند استخوان که چون سوخته شود و در جهت ریشهای  
که در اعضای که مزاج وی خشک بود مانند دگر و اسس و امثال آن و شرف گویند چون بر استخوان  
نوسیده بر که و طبع آن بر سر ریزند قطع رعا ف کنند و چون سحی کنند استخوان پوسیده ریزند  
که در دیوارها بود و بکلاف برشند و بر ریشها ضا د کنند نافع بود و چون سحی کنند و با  
برشند و طلا کنند بر اثر آبد و غیر آن زایل کند و کعبه شس چون بسوزانند و خاکشان  
ماکنجین ما شامند و درم پیرزنگد از اند و چون عصاره ما شامند را بر آبکی و چون  
ران کا و سوزانند و خاکشان را آن و عصاره عصی انراخی بیاض مثل قطع زرف دم کنند و ش  
رفتن را سودمند بود و اگر استخوان سحی کنند و بخورد صاحب دهند جانچه ندانند نافع بود  
و عافتی گویند خاکشان را سوخته و بخورد چون با سر که سحی کنند و بر سوختگی اتش ضا  
کنند سودمند بود و در خواص آورده اند که کس این عصاره را چون زخم بود بیرون آورد و بر زخم  
آویزند آبش نشود و در خواص این رهر آورده است که دندان کودکی آنچه اول بیفتد

بر زمین در صیغه نقره گیرند و بر زن آویزند منع آب تنی کند و اگر استخوان آدمی مرده بر آب  
ریزند دردی که داشته باشد زایل شود و اگر بر صاحب ربع بند نافع بود و اگر جیده ناحیه  
کا و سوزانند و آن خاکشان بخورد کسی دهند محبت و الفت در دل یک سدا کرد و اگر دندان آدمی  
و استخوان مال است بر هر درختی بر خفته نمند دام که نماده باشد بیدار شود و اگر از  
دندانهایی که از جاب است نمک بود بکیند و بر بازوی راست بندد قوه مجامعت زیاد کند و اگر  
دندان بر روی دیواره بر صرع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر دهن کند کله سر آدمی مرده کهن شدن  
در برج بکوتر بکوتر بسیار شود و اگر استخوان مملو کنایه صاحب شقیه یا و بر دندان نافع و از آن  
راست بر راست و از آن جهت و همچنین نافع بر ناف و ضرب بر سر و گویند در طرف مال و حوس  
دو استخوان هست که سوراخ دارد اگر از آن راست بر صاحب دست ایم آویزند شفا یابد  
و هر دو استخوان چون بر آدمی مال آویزند منع تب و شکستگی کند و دینقور بر و کوبند  
کلبه نیش سگ چون آدمی بزد بکیند و بر مارا بوسند دندان این باشد از سگ دیوانه  
و در خواص این زهر آورده است که باب سگ چون بر کسی بنزد که در جواب سحی گویند دیگر گویند اگر  
بر گردن آویزند دندان وی بی جنت سرون آید و اگر بر صاحب بر قان بندد نافع بود و بی آنکه چون  
با خود دارند سگ بر ایشان با نکه ندارد عصاره درخت نیل است و نیل عصاره وی است و آن  
و سحی خوانند و گفته شود و گویند عصاره سلاسی بازو گویند و بیونا قوی و سترین وی آن  
که سبز بود و سوراخ شاسته باشد و از آن باقیای خوانند و آن خوره بود و آنچه رسیده بود و رخ  
رنگ است و بزرگ بود و این نوع ضعیف تر از سبز بود و سوختن وی با آب آش نرم بود یا  
بزیست بسوزانند تا سوخته گردد از سبب سیاهی بی خضای نیکو بود و طبیعت وی سرد بود و در دم  
و گویند در اول خشک بود در سیوم و گویند در دوم و نهایت قابض بود و چون تنها بر زخم و سحی  
کنند و مانند ضا د بنهند بر هر وی که با نکه دارد بر ویرون آمدن متعذ نافع بود و چون بسوزانند قطع  
خون رکن کنند و اولی آن بود که بر روی آتش نشسته کنند و در شراب اندازند یا سرکه خون را بنهند و چون



برقوباطلا کنند زایل کند آب وی خضابی بود موزی با وجون ویراب ایند و بر کوشه زیاد  
افشاند خورد و منع رطوبت که روانه بود از لثه و لثه و قلع و قلع بود خاصه کورگان و چون  
سختی کرده در غذا یا آب آتش سبب الکی باز دارد و قوه شریه ضعیف بدید و آنچه در اندرون باز  
بود سوراخ و سیلان رطوبت از رحم روانه بود و کین شدن باشد عظیم سود دهد و خون  
سخت کند و در سی منده خون باز دارد و چون با سرکه سختی کند بر سلق که در دهان پیدا کرد  
زایل کند و اگر با سرکه بنزد و بر جمره طلا کنند در ابتدا سود دارد و منع غلبه کند طلا کردن واجب  
آن بود که چون خواهند که بیاض منده است اما کسبیلان بقصص منیم شربت یا بصرغ  
عن در آب حل کرده تا مضره خلقت رسد و بدل وی شیره الطراف بود بوزن آن و گویند  
و حنت مدوط و قوط و حب الالب و قشور مان اهل یلیخ زرد و ثمره الطراف و اداری معده مانند  
یکدیگر اند در طبیعت عقار آدم گویند نجات است و گفته شود عقیق اسطوخودوس  
گویند اجناس بسیار است معدن کوی بسیار در بلاد یمن ساحل بحر روم و نیکوترین آن بود  
که بغایت سرخ و شفاف بود و آنچه سوجه کند سرد و خشک بود و قوه چشم بود و خضایان  
راناغ بود و قوه دل بدید و در نهان مخول را حکم کرد اند و اگر انگشتی در انگشت بود و بار  
خشم روزه چشم فرو نشاند و قطع خون رقتن خون رقتن بکند از هر عضو که باشد خاصه بانی که داریم  
خون اریشان روانه بود و اگر خود کرد سنون سازند خون رقتن بن دندان باز دارد و در نیک  
هر دو دندان را سفید کرد اند و جلای تمام بدید خاصه با مر و اید و ب **عقربان** اسقوله نند  
است و گفته شد عقربان سیاهی کزدم خوانند و بوماسقوینوس و ساس و سترین وی نر  
بود و نشانه بر آن بود که ضعیف و لاغ بود و شش کشته بود و دانه نوبه و بزرگ بود و شش  
باریک بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بخوشانند و آن زیت در گوش چکانند  
در گوش کان کند و اگر خود کند و بر کند وی نمند در دسکان کند و اگر برمان کرده خورد و همین عمل کند  
و شرف گوید اگر خاکستری چشم شد ضعیف چشم راناغ بود و چون سوخته وی سختی کند

سختی کند و بانیم وزن آن سرکین موش سارمند و در چشم کشند تیری چشم زیاده کند و جوب  
انرا زایل کند و اگر عقوب بزرگ سیاه خشک کرده سختی کشد با سرکه و بر برص طلا کنند شفا  
و چون در زیت کوشا شد تا سوخته کرد و بر برشهای که دشوار نیک شود خون آن روغن در  
بالند و عقوب سوخته سختی کرده بران افشانند حال صحت و صلاح آورد و عبد الرحمن بن  
الهیثم گوید چون بکیر نیک عقوب و باید که سه روز با چهار روز از ماه باغ باشد و در شیشه  
کشد و روغن زیت بر سر آن کند و سر آن حکم بکیر نند و در کاشند بازیت قوه وی اخذ کنند  
در دیش و ران استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن بر بواکیر ظاهر مانند خشک  
کرد اند و بیند از و اگر عقوب مرده در خوقه بندند و بر زن که دایا لجه می اندازد بیا و نند و دیگر  
بیند از و محفوظ بماند فرمان خدای تعالی این ماسوه گوید اولی آن بود که عقوب را سوزانند با  
اندکی کبریت و شیخ الویس گوید صنعت وی آنست که در شیشه ستر در کل حکم بکیر نند و عقوب  
را در آن کنند و در تنوری گرم نمند یک شب یا کمتر و با مداد بر کیر نند و آئینه به از خوف بود که آن  
ما شغ بود و اخذ قوه کند و صاحب نهج گوید صنعت سوختن وی جان بود که بکیر نند و یکی  
مسین در غیر کیر نند و سر آن بکل بکیر نند و در تنوری سهند که جوب زرد در آن سوخته باشند و  
آتش برون آورند و سر تنور نمند نیکو و یک شب بکشد و روز دیگر بیرون آورند و در  
آئینه کنند و بوقت حاجت استعمال کنند و منفعت فاستر سوخته وی آنست که سنگ گره  
و مثانه بریزند و مقدار مافیه از وی دانی بود و اگر بونیم در از وی بیاض منده کند که در را  
نافع بود صاحب جامع گوید چون در زیت سوزانند و آن زیت بر موضع دال الشعلب طلا  
کند البته موی بر ویانند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود شش و مصلح وی حکم گرفت و کل از منی بود  
**عقرب** زهر آوی گوید کژدم دریایی می گوید است تیره رنگ کبک سخی زنده در  
خاری بجد بود که بران می زند و جسم وی خارناک سروی بزرگتر از بدن وی بود و اگر زندی  
وی همان مالا کینوش حیوانی می است تا سم عقرب خوانند زهر وی موافق بود و جهت نوزل



و شکوری و قرص که عارض می شود در چشم و انزال و قوما خوانند عصاره کوهل  
و عرق کوهل عاقر قرحا است گفته شد عصاره قرحا است گفته شد عقید العنب منج است  
و در العنب را نیز عقید العنب خوانند و شیرازی دوشاب خوانند و مثلث شیر نوعی از آن است  
عققیق صلیب گویند و عکله نیز خوانند شیرازی قالمی و پیاری کالک گویند سرکین و رورافع  
بود و گوشت وی کرم و خشک بود و چون خوردند غله گوشت کاد بود و زهره وی چون در چشم  
کشند نافع بود جهت ابتدا انزال آب و کشنای سفید و چون بروی کور کنند خنای رجم  
را نافع بود و سرکین وی بر کلف و شرابی که بر روی سدا شود لطوح کشند زایل کند و گویند  
محلل خا زیر بود عکوب **خوشه است** گفته شد عکله رجم بر روی خوانند و آن سور  
و در عراق لعنه بر روی عکله این سخن گوید و سخا الکور است و مولف گوید و سخا الکور بسیار  
موماسی نخلی خوانند و شیرازی بر مو خوانند و بغایت کرم بود و مولف گوید بسیار افغان  
گویم جهت شکستل اعضا و از جانی افتادن و دفع خوف همان عمل موماسی معدنی میکند  
شرقی کشقال ماده متعال **سل** با قند یا نبات شیرین نیم کرم یا شکر نافع بود  
و گویند عکوب خرس که در میان **سل** بود و شیرازی انزال و خوانند و مولف گوید کس  
محل انزال از هر جور شرخ و وچکان می آورد و در مجموع کله و آن الوان باشد زرد و سفید و  
سرخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان **سل** بود **سل** را تباه کند و صفت و سخا  
الکور گفته شد **عکله الزیت** پیاری دردی زیت خوانند و بهترین آن کهن بود  
و طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم نافع بود جهت مادی سخت که نزدیک سبز بود در  
جکشدن محلل آب نزل بود و مجموع احتما و ریشما و ناصور که در بدن پیدا شود نافع بود  
و بسقورید و سرکین بود و چون در ظرف مسقری بزنند با غلیظ شود مثل **سل** و بر دندان خورد  
ماند بیند از دوا که با کمالا و نیا نیز نافع است و بر موشی لطوح کشند و آب ایشان زایل  
کند و اما آنچه تازه بود و چون کرم کشند بر نقرس و درد مفاصل و نافع بود **عکله الزیت**

در دی روغن سوسن چشم کشند محلل آب نزل بود علیق پیاری در گویند و میتوان  
و شیرازی توشت سه کل خوانند و نوعی از آن علیق الکلب خوانند و گفته شود و عوج سم  
نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود که در اقباق خشک کرده باشند و طبیعت  
آن سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن چون بزنند حضا نیکو بود موی را و چون بپاشند  
شکم بیند و قطع سیدان رطوبت کهن از رجم بکند و موافق بود جهت کرمی حیوانی  
که ویرا قسط خوانند و آن مار است که شاخ دارد و چون ورق تردی بخاید قلع و ریشما  
که در دمان بود زایل کند و چون خشک کرد خشکی زیاد شود و کل وی همان فوه که  
در شروی موجود است در کل موجود است بعینه و بیخ وی سنگ کرده بر نراند و چون ورق  
وی ضا کند غده و ریشما که در بوزایل کند و با خنه که در چشم بود بواسیر که در مقدر است  
بود و بواسیر که خون از وی روان بود موافق بود و عصاره شروی چون بغایت رسیده  
بود در دهن را بنمید بود و چون ورق وی بکوبند نیک در معده علیل نهند که ضعیف شده  
باشد و ماده از وی روان بود نافع بود و چون شروی خوردند ناخسته شکم سدد و کل وی چون  
باشه آب یا شامند شکم بندد و شریف کوب چون بکوبند ورق وی و اطراف وی تازه و ضا  
کند حج را ن را در سفر سود دهد و از زنی شیاف سار نافع بود جهت همه علتها که در چشم  
شود و صفت ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و بنفش را بزنند و صحت کند و صحت  
تا عینط شود و صغری با **سل** کشند و صحت و مزاج کشند با آن اندکی و شیاف سازند  
و بوقت حاجت استعمال کنند **علیق الکلب** علق القندس خوانند شیرازی درخت **سل**  
و در اندرون وی نهند شم بود و کل ویرا و ریشما خوانند و ریشما و ریشما و ریشما  
اقویطش را طش خوانند و شروی چون رسیده شود سوراخ کوردد و جالینوس کرمی شروی  
بغایت قابض بود و ورق وی قبیض اندک داشته باشد و اولی آن بود که از شروی خدر کشند  
بسیار آنچ در اندرون وی است و نذرشم که مضر بود و تصبیه شش و بسقورید و کس بر شروی چون



کنند آنچه در اندرون وی بود بیرون کنند هیچ مضره بقصه شربند و با شراب نیز بشکند  
 و بول نیز بند و بدل آن شوک المضره است علف است و گفته شد علفی منع خوانند  
 صبر تو گویند علفی شریف گویند بر موصی کنند که خون فاسد بود قایم مقام حاجت بود خاصه  
 کوزکان و زمان و بر ریشه ها و سعه و قویا بند خون فاشند و چون بسوزاند و خاستن آن  
 با سر که بشکند و طلا کنند بر موی زیاده که بر چشم بود بعد از آنکه بر کنند باشند دیگر نروید و علق  
 بشیرازی در دوا خوانند و با صنفانی دیوچه و ملطی دیگر زلوی و در خواص آورده اند که چون بگویند  
 در دکان آبکینه که هر حد آبکینه که باشد شکسته گردد و علفی که از آنرا توان خاییدن  
 و علف صغیر است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و گویند تری  
 و بهترین آن بود که سفیدی بزرگی زرد و در طبیعت نزدیک بمصلکی بود و علفی روحی مصلکی  
 و گفته شود و صغیر در گوشت رویانیدن در ریشه ها نذر اسهال بود و در مرهمها بدل وی کنند  
 و اسحق گویند مضر بود بصفت و اصلاح وی که کند علفی با بس فلفله نیا خوانند و آن نوعی از  
 راتیخ است و گفته شد علفی گویند قنار، الحار است و گویند غلط و هر چه تلخ بود از آن علفی خوانند  
 علت بیونانی جذریلی خوانند و گفته شد علجان نباتیست که از آنرا قراح گویند و گفته شود  
 علف نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سبز بود و همچنان با لحم خورد و آنرا خوانند  
 زستان خوانند و صفت بطیخ گفته شد عمار رند است و گفته شد عنب پارس  
 گویند و سفید وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوتر آن را زرقی و مثقالی بود و پوست آنکس سرد و  
 خشک بود و گوشت آن گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک بود و در دوم و آنکس غدا می نکود بود  
 قوه بدن بدهد و آنجی رسیده بود ضرری کمتر بود و غذا آنکس شتر از عدا ی عصیری بود و زود  
 آورد و خونی نیک از وی متولد شود و سینه شش را نافع بود و پوست وی دیر میخشد و آنکس  
 مضر بود بمشانه و تشنگی آورد و مضر بود بکمر و سهر که غلیظ بود و دفع تشنگی وی بر مان می کنند  
 و صاحب منجاف آورده است که آنکس که دور و ریده باشند بهتر آن باشد که در روز جده باشند

**عنب الثعلب** قنار خوانند و بر رقی و ثلثان تیر گویند پارس و باه ترکی گویند و سکا گویند  
 خوانند و ملطی دیگر گویند و در و باه نیز گویند و بهترین آن زرد تاز به بود و طبیعت آن سرد بود  
 در اول گویند در دوم گویند کم و تودرها گرم را در آخر ضاد کردن نافع بود و با سفنداج و روغن  
 کل بر غله و حمره طلا کنند سود دهد و با بوی غرغره کردن و بر زبان نافع بود و مثقالی از پوست  
 بیخ وی با شراب خواب آورد و چون بگویند و ضاد کنند سر را نافع بود و چون عصاره وی در چشم  
 کشند قوه چشم بدهد و چون زن نخود بر کبر قطع خون رفتن میکند و استغفار و درم معد را نافع بود  
 و اسحق گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی قند بود و خوردن و ضاد کردن تشنگی نداشت و چون این  
 با سفنداج بیایزد و بر سوختن آتش که ریش شده باشد طلا کنند خشک گرداند و چون  
 بگویند بر سرطان شش شده نهند ساکن گرداند و چون بدان امان کنند اصلاح آورد و نوعی است  
 که چهار درم از وی کشند و بود و دوا می نهند بعد از آن شیر تاز به با نیون یا با آلکس وینه  
 مرغ و خوردن با دام تلخ مفید بود و بدل وی گویند بطباط است و گویند ساد او را نافع است  
 نیکوترین آن جو جانی بود تاز به که خورد و نبود و در معتدل بود میان گرمی و سردی و خشک  
 و سیح گویند کم و تر بود در مسانه درجه اول و حراق وی غالب بود بر طوبیت و گویند سرد  
 است در اول سودمند بود جهت حده دم و خلط نیک از وی حاصل شود و چون بخورند با آب  
 وی بیاض اند و حده و حرافت دم ساکن گرداند و سرخ و ربه در کرده و مشانه و در دینه  
 و خلق را نافع بود و اگر ششانی طعام خورد و نیکوتر بود و غذا وی اندک بود و مضموی در شخار  
 و سول بلغم بود و مضره را بد بود و مصلح وی شش بود با میو نرستی و شریف گویند و رقی وی چون  
 خشک کنند و با سر که سختی نند و بر آکله فاشانند بغایت مفید بود و اولی آن بود که پستان  
 بر مرغ غسل بدان طلا کنند و چون پوست درخت بگویند و با منجاف سفیداج بیایزد و بر  
 ریشه ها پلید مالند با کبر گرداند و چون ورق وی بزنند و صاف کنند و بیخ روز هر روز نیم رطل بعد از  
 با قند یا شکر حله نایل کند از بدن و چون استخوان مطلق کنند و سوتق سازند و با سر



سرمه یا شامند طبیعت محکم دارد و شکم بندد و اگر سنجان با استخوان منجمد کند قرحه امعاء را نافع  
و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و بوقیه طلا کنند و دوسه نوبت بیانی مکرر کنند البته زایل کند و در  
وی چون بخایند نیکوتر از طحون بود و جهت کسی دارد که سهل خواهد خورد و غشایان نیاورد و غشایش  
مضعف و متعلانی بود و شیرازی شیده خوانند **عنب الدب** درختی است که گویان  
خوانند و ثمر وی مقدار کناری که بود و سرخ رنگ و در اندرون وی دانه کوچک چهارنخی بود و طعم وی قایض بود  
و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجه و بعضی نیز و از خشک وی سوتی سازند  
نافع بود جهت اسهال کهن و کلوی شبیه کل خاسرخ بود اما که جگر بود و لون آن میان سبزی  
و زردی بود و ثمر وی نشت دم را نافع بود و عنب اجماعه ثمر نیز اجشان است و آن است  
و آن کره البیضا است و گفته شود و بیونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند **عنب اجماعه**  
دانه محری است و گویند چیزی است که در قعر دریای رود و حیوانات دریا میخورند و بشکر گویند و در شکم  
مومی بماند که میخورد و میرود و شیخ البوس که در آنچه حاصل میشود و اقوال بسیار آوردند و اندک  
گویند آنچه محقق است مومی است و نیکوتر آن است که بود که اندک سفید خوانند و دیگر از رقی که اندک  
خوانند و دیگر زرد که اندک خشنی است و گویند و غیره باید که خوب بود و هر چند سفید تر و سست تر و سبکتر  
بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک است در اول و سیر از نافع بود و در معده و کبد  
و دل را سود میدهد و مقوی جوهر و هما بود در اعضا و ریه و در معده سرد را سود دهد و باد را  
غلط که عارض شود در امعاء و در جوف یا از بیرون طلا کنند نافع بود و در  
شقیقه و صداع که از غلطها سرد بود و چون به آن بخورند سودمند بود و بر غشای که از طوبای  
و ریاح بلغمی بود ضار کند بغایت مفید بود و اگر در روغن کرم مثل روغن زرد خشک یا روغن  
با بونه یا اقحوان حل کنند و بدان سوط کنند علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ ویران تحلیل  
دهد و اگر شامه از وی سازند و بر مثال سیبی بپزند فایده و تقویه و اگر از نافع بود و چون در  
بان حل کنند نافع بود جهت انواع زرد اعصاب و خدر و قی اجماعه مقوی اعضا و عضلات بود و گویند که اندک

از وی

از وی در قدحی شراب کنند و بیاشامندستی زود آورد و صاحب منجمد کوبیده قوه دل و دماغ و حواس  
بدهد و تقوی عجیب روح را بیفزاید و مقدار ثریت از وی دیک بود و مضر بود با صاحب با شراب و مصلح  
وی بوییدن کافور بود و خیار و اسحق کوبیده مضر بود و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن دودانک  
وزن آن مسک و دانه میرو و دانه زعفران و گویند بوزن آن مسک و وزعفران بدل آن کنند **عنصل**  
استیل است و گفته شد عندم نعم است و گفته شد عنقرمز بنوش است و صفت آن در اذان  
گفته شد **عزروت** از زرد است و گفته شد عنجد عجم الزیت است و گفته شد  
**عنکبوت** منفت نشح وی در بار الف گفته شد عظم گویند جفا را است و گفته شد **عوی**  
**الصلیب** فاوانیا است و گفته شود **عوی** صبح نوعی از علق است و نوعی را از عوج  
امعیان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین آن بیانی سبز و رقی بود و طبیعت وی  
سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک بود در سیوم و ورق وی بر نمک و حبه خاد کردن  
نافع بود و شراب کوبیده عصاره و ورق وی چون بیاشامند جوب صفاوی و التها صفا و نافع  
بود و چون بگویند و آب آن بکیرد و جفا بدان برشند و در حمام در خود مانند جوب و حکم ذال  
کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند و چون عصاره وی دود کنند کز دکان بکر  
برند و چون بگویند و آب آن بکیرد و مغف روز سانی در چشم حکا که سفیدی زایل کند خواه  
کهن و خواه نو و ثمر عوج چون بگوید و آب آن بکیرد و در کاشد تا خشک شود بعد از آن مقدار  
دانه سفید تخم مرغ با شرابان حل کنند و در گوش چکاند بغایت نافع بود و در دماغ چشم  
سفیدی آن و صاحب منجمد کوبیده بر دشت طلا کردن نافع بود و فضلاتی را که از چشم آید و  
قبضی که در وی هست و مقدار سعل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود و سبز و مصلح وی  
کثیر بود و گویند بدل آن در روهمها گرم است و بوزن آن فلفل بود **عوی السوج**  
وج است و گفته شود **عوی البلسا** نیکوترین عیدان وی است و سحر بود و چشمشوی  
و طبع آن گرم و خشک بود در سیوم سبک باشد و عرق النساء و صرع و دودار را نافع بود و نایک

از او  
سند  
دور



وضیق النفس سود دارد و چون بخورند نشف و طوبیت از رحم بکند و عظم را نافع بود و باز نه زهر  
بود و کزندی افی و سردی معده و جگر را سودمند بود و در طبابت از دماغ ببرد کند و مقدار را خودی  
نیم مثقال بود و مضر بود معا و مصلح و کثیر بود و بدل وی جوی بود **عود الفالوج** شجرات  
و گفته شد **عود الدفله** اصل الانجوان است و گفته شد **عود العطاس** کندی است  
و گفته شد **عودی** انجرج و بلنجج نیز گویند و آن انواع است شجرات کبیر و نیکوترین آن  
مندی بود که از وسط بلاد هند می آورند و بعد از آن عود هندی که آن جلی بود و فاضلتر از مندی  
بود از بهر آنکه شش در جابه را بکند و بعضی از مردمان فرق میان مندی و هندی نکنند و یک نوع  
سمندری بود و از سقال هند خیزد و آن فاضلتر بود بعد از آن قماری و آن نوعی از سقال بود  
و بعد از آن فاقلی و دری قطعی و صینی و انزاقیری خوانند و آن تر و شیرین بود و مندی مجموع  
وی نیکو بود بعد از آن سمندری از رقی فریه صلب بسیار آب است که قطعا سفیدی در وی  
نبود و بر آتش ماند و نیکو بود و بعضی سیاه فاضلتر از از رقی می دهند و نیکوترین قماری سیاه بود  
که قطعا سفیدی در وی نبود و فریه بود و بر آتش ماند و بسیار آب بود و با کمال فاضلترین عود آن  
بود که سیاه و سخت و کران وزن بود و درین آب نشیند و چون بگویند میخ ریشه در وی نبود  
و گفته شود و آنج در روی آب افتد بود و عود نوح درختی است که میکند و در زمین دفن میکند  
از وی تغین زایل می شود و غیر در وی پیدا نکرد و عود خالص شود و طبیعت وی گرم و خشک بود  
دوم لطیف بود سده بکشت و باد را بشکند و فایده وی و بوی دمان خوش کند و مقوی است  
و اعصاب و دماغ و کس و دل و مفرج آن و در طوبیت عفن از معده زایل کند چون نیم درم از وی  
یا شامه تا یک درم و نیم و قوه معده و جگر بهد و شکم بندد و ذوسنطاریا را نافع بود خاصه  
و مضر بود ببدن وی مرضها کرم که در دماغ عارض شود و اسحق بن عماران گوید چون بخورند بلغم از  
سرفه و آلودگی منع ادرار بول که اگر سردی ضعف شانه بود بکند و اسحق بن عماران گوید خوردن  
وی مضر بود بصل و مصلح وی و ورق کل سرخ بود و گویند بدل و اگر شکم بستن چند از زرد بود و اگر در  
اضحاج

اضحاج بود بدل وی زعفران و در احسن و زراوند مدرج از هر یک در دانه نزن آن قایم مقام  
بود و بدل عود هندی در نقر قشور یون باریک کند **عود الحیده** شرف کوبد نبات وی در شهر  
سودان بود و شهر و مانند عود سوکس بود و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم از وی بپوش  
از هر زهر که باشد شفا یابد خواه کرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار که در آن کشد  
و کوبند چون در دست گیرند و چشم آنک بر آن افتد حرکت مار زایل شود و حرکت کند و بچود شود  
و چون بخایند و نقل آن در دهان افی اندازند و در دیر **عود الیج** اسمیت شترک  
فاوانیا بدین اسم خوانند و اهل مصر میران و سم اهل مصر اصل انبر باریک که انبر بوی  
ارعیس خوانند و عود الیج نیز بدین اسم خوانند و صفت یک کای فو کفته شود و بعضی  
**عود الیج** صفت و گفته شد **عیون الدیکل** صفت سرخ مدور که از طرف  
آورد و مولف گوید شتر درخت بقم است و انرا بپار حشمت حوکس گویند و طبیعت آن گرم  
و تر بود باه را قوه دهد و منی بفراید بسیاری چون یک درم از وی بپوش عیون  
زهر و راست و گفته شد **عیون الدیکل** کوسه جاست و گویند تحقیق تخم آن است عین  
**الهدی** اسم نباتیست با فوئیه که موافقت باذان الفار و رمی و نزدیک ایشان مجرب  
بود جهت عرق النسا چون باد بکشد شکر نخل **عیون البقر** اهل منور و اندلس  
را عیون البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون البقر نوعی از انکور سیاه است بزرگ مدور که  
صادق الحداوة بنور عیشام شکر دل است و گفته شد در دل صفت آن عیسوب  
مررنگوش است و گفته شد صفت آن عیدان **البطاطوب** عی الراجی است و گفته  
شد عین **الدب** شرف کوبد چشمها، خوش چون در خرقه بندند و چشم  
تب ربع بیا و بزند تب از وی زایل شود **باب الغین غاف**  
بهترین آن فارسی بود که از کوهستان جالی شیراز آورند و روی نیر نیکو بود و آن کلکی است  
لاجور در رنگ دراز شکل و شاخهای وی باریک بود و بر آری یک درم بود و کوتاه تر بود و کل  
و شح



و ورق وی سبغ بود تلخ تو از صبر طبیعت آن کرم بود در اول خشک بود در دوم و گویند که معتدل بود در گرمی و سردی و گویند سرد است و وی لطیف بود و در ابتدا و ادا <sup>الشهد عظم نافع</sup> بود و بایه کهن ریشهای را که دشتار بود با صلاح آورد و در دگر و سده آن و صلابه پیر و قرحه امعا او بهاء از من صفا و محترقه بیرون آورد و مقدار ثریب نیم مثقال بود و وی حص بر اند و گویند بود پیر و مصلح آن انیسون بود و بدل وی نیم وزن وی است و یک وزن وی اسار بود غاغر بلوت عمان فودنج است و گفته شود غاغر در ختی بزرگ است و ورق وی در از تر از ورق سد و ورق حب از بندقی کوچک تر بود و مقدار استقی و صفت آن گفته شد و بیونانی ذاتی گویند و بعضی بود که ورق آن باریک بود و بعضی من تر بود و هر دو نوع از زمین سنگستان روید و بهترین آن بری بود و قوه وی در ورق بود طبیعت آن کرم خشک بود در سیوم و وی طلا کردن با شراب بر ممتق نافع بود و با سوبق بر و رها و درد اعصاب و ضیق النفس و انتصاب العنق کردن نیکو بود و صاحب مناج کوبید چون بر معده ترخ کند قی را حرکت دهد و در درم و مثانه را نافع بود حتی در آب آن شستن و سنگ بیرون آید و شربتی از وی نیم مثقال بود و در درم از وی سهل بود و صاحب طامع کوبید چون بیاض معده بود و قی را حرکت دهد و ورق وی چون تر بکوبند و بر کزندی زنبور و نخل خوار کنند و سوده و پوست بنخ و وی چون چهار دانگ و نیم با شراب رحمانی بیاض سنگ بیرون آید و غله حرزایل کند و صاحب فلاج کوبید گویند اگر ورق وی بختند و در کمانند که در زمین افتد و بر اذن خود نگاه دارند جدا که شربت فرزند مست نشوند و گویند و چون درخت وی خون بیاورد در موضعی که خفند و در خواب ترسند دیگر ترسد و ورق وی چون بزند با سر که و بدان مضغه کنند در دندان را سود دهد و بدل غاغر است بوزن آن غاغلط <sup>عظم</sup> است و گفته شد غاغر یقون و نوع است نر و ماده بهترین آن ماده بود که نهایت سفید و امل بود و زود متنت شود و مولف کوبد غاغر یقون باید که سنگ سفید و است

بر بود بداند

باشد و طبیعت آن کرم بود در اول خشک در دوم و گویند تر بود در دوم و وی محمل و مقطع <sup>اصطط</sup> غلیظ و مفتوح سده بود و رها را سود دارد و عرق النس و ورم سبز با سبک بجن افق بود و وی خشک منق نفول و داغ و اعصاب بود و شربتی از وی از دانگ و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربه و نفث دم از سینه و قرحه شش و رقان و ورم سبز را نافع بود و در مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند سودا و بلغم اخلاط و رجم را سود دارد و بهاء کهن را چون بیش از نوبت باشد آب ساشا مندا نافع بود و فساد کردن و کزندی کردن کان که زهر ایشان سرد بود و شیخ الرئیس کوبید وی نخی صیت تریاق معده زهر ما بود و کزندی نخی قلب بود و مغز و مسهل اخلاط کوبید و اگر با وزن وی زراوند استعمال کنند سنگ کوبه بر نر آید و در پشت که از حطی خام بود سود دهد و چون با انیسون بخورند در دماغ اندرون که سبب آن سردی بود و مجموع را سودمند بود و اگر با اندکی خدیجه استرا استعمال کنند قوی غلیظ و بلغم و جمیع آن الا ایلا و سن بکشد و گویند و چون با خور دارند عقوبت آن را ترند و در استعمال کردن آن باید بفرمال موی ببالند تا فرورود و بکوبند و آنچه سیاه بود بد باشد و کشته بود و خاق آورد و عدا و کس را که آن تحت باشد قی کند با بکم و شربتانه و مجموع مدا و آن که در کزندی گفته شود و بدل وی در سهل بلغم سودا و گویند بدل آن نیم وزن آن صبر بوزن آن تر بد عالا لوطا با مقدار قبلی است و گفته شد غالیبه شیخ الرئیس کوبید او را مصلح را نرم کرد و اند و اگر در روغن خری یا روغن خربان مکد از دور کوش در دمنده جگانه در دزائل کند و بوبیدن آن مصروع را نافع بود و صداع سردی کند و چون در شراب حل کنند و بخور کسی دهند مست کرد و بنیابت و بوبیدن وی و مغز دل بود و وی رجم را نافع بود و آب ستی را یاری دهد **غاسول** ایشان است و گفته شد غیر بسیار سنجید گویند نیکو ترین آن بود که فربه و بر کوش بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول خشک بود در آخر دوم یا در اول سیوم غذا اندون و معده را دباغ کند و شکم بندد و قی ساکن کرد و اند و مجموع سیلان را باز دارد و صوابت کند و چون بدان تنقل کنند قی دیر آورد و سرفه کرم را نافع بود و بول سدد و ج صفا و وی نافع بود و صداع و موافق اطفال بود و چون با شیر ایشان دهند



از هر آنکه تبدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود معده و هضم و مصلح وی فایده بود و تیمم کوب  
 نور شجر غیر ارقونی عظیم باشد در شوه زمان را بکشد غبار **الرحی** بپارسی کرد آسپا  
 خوانند بجفف بود و چون بر پشت طلا کنند منع فضلات که بخشم فرود آید بکشد غبار **غبار الدب**  
 است و گفته شد **غبار الجلود** بپارسی سریش خوانند طبیعت گرم و خشک بود در اول خون سرد  
 و بشویند قایم مقام تو تیا بود و اگر با جرز سر و بر قق خاد کند نافع بود و بر سعه طلا کردن سود دهنده  
 آتش و سریش پوست کا و کاوش چنان با سر که طلا کسد بر قوبا و جربیش شده بغایت نافع بود  
**غبار السمک** بپارسی سریش ماسی خواهد و آن مانند سگی است که در شکم ماسی در یابی  
 باشد و طبیعت آن خشک بود و در وی حرارتی بود و نیکوترین آن بود که سقید بود و در وی  
 اندک شونی بود و بکوبن موافق بود در ادویه بر صوفی در شقاق روی در مرهمها کاند جهت سرد  
 ادویه متفرق و در لون شره استعمال کردن و اگر در عسل کاند نفث دم را نافع بود و در  
 کوبیدن سریش ماسی چون بر ناخن سفید شد طلا کند نافع بود **غریب** در خیت که انزلی  
 طا خواهد شیرازی و زک کوبند و آن درختی بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین بوره بود تا زخمی بر  
 وی نرسد که شکافند که در آن صمغ از وی بیرون بیاید و وی هیچ ثمری که شاید خوردند و طبیعت  
 سرد و خشک بود و زهر وی و ورق وی و قشوی قابض بود و بجفف بفرود و خاسته قشوی  
 چون با سر که بر شند و بر نالسل که بردست و پای بود و خاد کاند قطع کند و پوست صمغ وی در خضای  
 استعمال کند و طبع وی چون نقوس بدان بشویند و طول کاند نافع بود و خازنیر مجین و صمغ وی و کل  
 وی تا بر بلی چشم سود دهد و پوست وی نفث دم را نافع بود و بید لمور کس کوبد عصاره وی و علی  
 از حلق بیرون آورد و عصاره ورق وی و پوست تروی محق کسد و باروغن کل در پوست انار  
 بنزد در کوشش را نافع بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود و ورق وی و کل وی در انویم مرهمها  
 استعمال کند و خاک تر پوست ساق وی و این ماسود کوبد و ورق وی چون بیا شامند عقم  
 آورد و قندف دم را نافع بود و کوبند عصیر ورق وی نیکوترین مایه بود که از کوشش و انویم  
 بود

۱۶۶  
 جگر را سود دارد و غرقه نوعی از عوج است و گفته شد **غز** اسم نوعی از عسل الدراجی بود که  
 معروف موده و گفته شد **غریب** اس است و گفته شد **غریب** نوعی از انکور سیاه است  
**غزال** سارسی آید و بوره کوبند و منفع کوشش وی در لام گفته شود اما وی چون با سر که  
 و بر ورمها بلغمی نهند مکر از غسل خط است و گفته شد **عسل** عرطنیثا است و گفته شد **غیا**  
 تلخ است و گفته شد **غلیجن** فودنج بری است و گفته شد **غلکا** غلقه خوانند و مولف کوبد آن  
 کیهیمیت که بکشد و بر کساق وی کرد باشد و در صحرای شیراز بسیار بود و از جمله تیوعات  
 بود و در شیراز بسیار بود و هر شیر و آب دهند زعم آن بهر کس که بیدمیرد و اگر شیر و آب قویا کاند  
 زایل کند **غلیجن** **اغریا** اصل السواست و معنی آن بیوتا اصول اکلوه بود و غلول  
 تملول است و آن قناری بود و گفته شود صمغ الجواست و گفته شد **غنغلیلی** بضم غین ششم  
 بود و گفته شد **غوشند** و غویث نوعی از گاه و فطر است صاحب طمع کوبد زمین  
 بیت المقدس بسیار بود و انجا بکشد خوانند و چون خشک بود بدان جام شود و در جرحها  
 خوردند و طبیعت آن سرد و تر بود در اول جان سرد نبود که گاه **غولک** صنمغ است  
 شد عجم عام است و گفته شد **باب الف**  
**فاشر** اسمیکت تشراف و هزار جشان نیر کوبند و بیونانی ابنا لس لوقی و معنی آن کرمه ایضا بود  
 و معنی هزار جشان هزار کز بود و بر روی ار جالون کوبند بپارسی کرم دشتی شیرازی نهوش  
 از هر آنکه نیاست وی در رستان خشک شود و فاشر تنین نوعی از پوست نبات  
 وی بهر درختی که بزیدک وی بود پیچیده شود و خوشه وی قریب دانه داشته باشد و در اول  
 سبز بود و با خرفاییت سرخ شود و کل وی لاژوردی بود و شیرازی ویرا سیاه  
 دار و خوانند و منفع وی نودیت فاشر اینک ضعیف تر از بود و فاشر را لقطی دیگر  
 بروانیا و خالق الشعیر کوبند و ثمر وی مانند ثمر فاشر استین بود و صمغ وی کرم و خشک بود  
 در سیوم و حرافت داشته باشد و جانی تمام دهد و ملطف بود و سپر سخت



را بکند از بدن بیاشامند یا با انجیر از بیرون خاد کنند و جوب هر علتی که در ظاهر بدن بود شفا  
 و شمر و تاند خوش بود کوبند دباغان استعمال کنند جهت خلق شمر و بیخ وی چون با کرم  
 و جلبه بدن را بدان بشویند پاک گرداند و اثر کلف را بکشد و ثانیاً اثر سیاهی که از ریش مانده  
 بود ببرد و چون با شراب در خنک کند نافع بود و در مری و کرم را تحلیل دهد و در مله را بکشد  
 و اگر بار و عن بزند تا چون موم گردد سودمند بود جهت اسیر کرم بر متعدد بود و ماده آن و اگر با شراب  
 خاد کنند و درم را سرد گرداند و در مری کرم را بکشد شکستگی آنرا نافع بود و چون درم را  
 کزندی افس نافع بود و بیخ وی چون زن خود بگیرد بجهت بیدار کردن او و چون اول آن  
 بود که نبات بی رویید چون بخورد نفع بود شکم براند و بلغم و چون با سل لعل کند سرفه  
 و ذات الجنب را بکشد و در عصاره وی چون تر بود بپاشد مذکک طرد عقل بداند و با صبر  
 بود و درم سبز خاد کردن سود دارد و اگر زن در طبع وی شیند بجهت بیرون آوردن و درم را پاک گرداند  
 و شمری بر جوب تب و خشک چون بماند یا خاد کنند نافع بود و عصاره نبات وی چون بپاشد  
 تا نیکو آورد با ساق و خططها غلیظ بیرون آورد و بدل آن بوزن آن در و بیخ و نیم وزن آن سیاه  
 بود فاشل استین بسیار سیسندان کوبند و بیونانی انبساطی و معنی انبساطی  
 و معنی کرم الاسود بود و در اندک معروف بود و سوطاینه بر بری میون و شیرازی سیاه دار  
 و خوانند و ورق وی که از ورق بلبلاب بود اما مانند بلبلاب بحد شود بر درخت و آن نوبی  
 از فاشل است است و صفت آن در فاشل گفته شد و بیخ آن بیرون سیاه بود و اندرون بزرگی  
 مایل بود و وی کرم بود با عدال و در فعل مانند فاشل بود بیکن ضعیفتر از وی بود اندکی و اول  
 آنکه نبات بی رویید بزند و بخورد و بول و حیض براند و خلل ورم سبز بود و معنی آن نافع بود  
 و معنی فاشل استین بریانی دافع است علیه بود فاجشدر حد ستر است و گفته  
 شد فایده استین آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظتر از شکر بود و طبیعت وی  
 گرم و تر بود در اول کوبند و در آن وی در سیوم بود و آنجی بوی بود کرم و خشک بود در دوم سود  
 مند بود

بود جهت سرفه و شکم نرم دارد و فونی معتدل از وی متولد شود و سینه را نیکو بود  
 و مولف کوبید این فاسد و منگفت وی گفته شیرازی کعب الخوال خوانند و باید که قطعا آرد در آن  
 نبود و فاسد می که این زمان استعمال میکنند مجموع بی آرد نبود پس اولی آن بود که در هر ترکیبی  
 فایده بود و قند جای وی کند با کعب الخوال که آن فایده اصل است صنعت وی جانیست که قند  
 بتوان آورد و بکشد تا وقتی که تمام شود بعد از آن باره کند باره و کوبد فاشل استین  
 با قند است و گفته شد فاشل القبطی با قند فایده بود و آن جاست که گفته شد فایده  
 صاحب محتاج کوبید کل خاست و هر نوری که خوشبوی بود آنرا فایده خوانند و آن معتدل  
 بود در گرمی و سردی و تمیمی کوبید کل خاست و در میان جامه صوف کنند و در سحر خوش بوی  
 در بام کند که سوسن آنرا بپاشد فایده بودی است و گفته شد فایده بیخ نیلوفر هندی است  
 و آنرا فایده خوانند و منگفت آن گفته شود فانا قسلسقینوس نوعی از دو قوی کبر  
 فانا قسلسقینوس نوعی از بیخ زو فزاد کوبد است و گفته شد فایده بیخ  
 فایده کوبید و شیرازی کبابه شکافه و از سفال هند فیزد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم  
 و کوبید در دوم و در وی فیضی و تحلیل بود و مصلح معده و جگر سرد بود و سوسن است که از سردی بود  
 و شکم سرد فایده بیخ شیطح هندی است و گفته شد فاسطارون  
 رخی الحام است و گفته شد فایده بیخ ملاج خوانند و آن تعلق است و شمری بود  
 بود و در خواص این زهر آورده است که استخوان وی چون با خود دارند عشق زایل کند و صاحب  
 محتاج کوبید بیضه وی فضا نیلوفر بود و سوسن فاخته کوشه وی کرم و خشک بود فایده  
 را نافع باشد و مضر بود و بر ماغ و سوسن آورد و سرکه و کشیر ضرر وی کم کند و بجمول کوبید سیرکین وی  
 چون بر کوفتی بزند که پشت مضرع شود نافع بود فالحیقن تاویل وی بیونانی رتیل  
 بود از هر آنک که کندی و بر نافع فایده بیخ و فالا یحیط و فالا یحیط و فالا یحیط و فالا یحیط و فالا یحیط و فالا یحیط  
 و آن نباتیست که کل وی مانند کل سوسن بود و بیخ وی سیاه بود و مانند نیم عسل کوبد و جگر  
 و ج

فایده بیخ شیطح هندی است  
 و فایده بیخ شیطح هندی است  
 و فایده بیخ شیطح هندی است



وی باریک و کوچک بود و او که از زمین بر کند زرد بود بعد از آن سفید کرد و در دندانها خاک  
 روید و ورق و تخم و کلوی چون با شراب یا شامند کزندی عرق و بیل را نافع بود و محلل منض  
 و قوه وی لطیف و مجفف بود و از هر اینست که مغص را نافع بود **فاط** صاحب نهج و صاحب  
 جامع گویند آن دوائی ترکی است که دفع جمیع زهرها و کزندیها بکند چون باب سردیاست  
 و در دما سخت ساکن کند و مولف گوید ظن من آنست که جد و اراست که از طرف خنای  
 آوردند **فایح** مولف گوید سکنی است زرد که سفیدی زرد و سبزی و هر یکی دیگر بر وی ظاهر  
 کرد و این سنگ از او هندوستان می آوردند و اربعه چین نیز آوردند و نیکوترین آن چینی  
 و شربنی از وی کسی را که زهر داده باشند دوا زده جو باشد که باب سردی یا شامد و این سنگ  
 در آتش بسوزد و چون باز در جو آب ایند سنگ مانند ناید و باز زهر همه زهرها بود خاصه  
 در طما کردن و بعضی گویند که آن فاط است که گفته شد **فاوانیا** گویند که هیانا و آن عود  
 است نروداده بود و آنچه بر بود ورق و مانند ورق جوز بود و پنج وی ستر بود و سفید مانند  
 انگشتی و در طعم وی قبیض بود و آنچه ماده بود کثیر الشعب بود و بخ وی مانند بلوط بود و هفت یا  
 هشت عدد و نیکوترین آن ستر و روی بود و وی فاخته از هندی بود و طبیعت آن گرم  
 و خشک بود در دوم گویند معتدل بود در حراره و در وی تحقیق و قبضی تا تحلیل بود و منقح و مطلق  
 بود و وی انار سیاهی از شره ببرد و چون بر طفلان آوردند مادام که باب است نافع بود  
 زحمت ندهد و شغایا بد و چون با شراب یا شامند در شکم و برقان و درد کرده و در  
 رافع بود و چون با شراب بنویشتند شکم بند و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی  
 پیدا شود مانند غلاف بادام و چون شکافته شود جمل سرخ بسیار بود مانند خون و بشکل نار  
 دانه بود و در میان آن جی سیاه رنگ بود و چون ازین جی سرخ باز ده حب شراب  
 سیاه رنگ قبیض یا شامند قطع زخم از رحم بکند و چون خوردن نافع بود و آنچه جی سیاه  
 بود چون از وی باز ده حب شراب یا شامند افتاق رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس را نافع  
 بود

بود خاصه ماده وی و گویند چون با من باره کند این خاصیت از وی باطل شود و نقوس را  
 نافع بود و ضرر و سقطه و صرع را عظیم نافع بود و چون ثمری کور کند مصروع و مجنون را نافع بود  
 و اگر از ثمری کردن بندی سازند و در کردن کوی مصروع آویزند صرع از وی زایل شود و اگر  
 عود وی سخت کند و در صرع بندند و مصروع دایم بویذ نافع بود و دیتوا طبع کوی بخ وی و ثمر وی نافع  
 بود جهت مرضی که باشد دغان کردن و چون بیا و بزند بر کسی که در بیا یا نهارد و از نیمه افتد این  
 باشد و اسحق گوید عود الصلیب میوه بود بعد و مصلح آن کثیر بود و گویند بدل آن زفت بود و گویند  
 بدل آن غاریتون و زراوند مدحرج است و بدیعور کس که بدوست انار یا ورق آن و فرو  
 و سحر و سوق الغولان چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا بود **فاد** ساریس موش خوانند  
 خون وی قطع نایل بکند و چون بشکافند و بر خنایر نهند یا بکزند کی عقوب نافع بود  
 و گویند چون بریان کنند و بکزند کی عقوب نهند بغایت سود دهد و چون بریان کنند و بکند  
 دهند که لعاب بسیار از دمان وی رواند بود باز دارد و اگر در آب بنزد و کسی که اسهال  
 بود در آن نشیند سود دهد و خوردن گوشت وی بسیار آورد و غشیان و منفعد  
 و چون بشکافند و بر موضع نهند که خاریا پیکان بود بیرون آورد و منفعت بر کین و از زنا  
 خارخ و الفار گفته شد و منفعت سردی در بابک در اس الفار گفته شد **فان** بیش  
 ش موش است و گفته شد **فادر** هر دوائی که حافظ روح بود توبه و دفع صرع  
 بکند از افازر خوانند و آنچه مخصوص است جی التیست جی الحیه و گفته شد فحل  
 بیاری تر گویند و شیرازی توپزه کم وی اقوی بود بعد از آن پوست وی بعد از آن  
 ورق آن کوشش آن و نیکوترین آن استا بود سبز تاره و طبیعت آن گرم بود در اول  
 و گویند در سیوم تر بود و گویند خشک بود در دوم و جالسنو کس که یکرم بود در سیوم  
 بود در دوم موی و الشعاب و دار الحجه برویانند و وی مولد بیا ح بود و موده را نیکو نبود و چون  
 بود و بول برانند و این سیوم گویند چون بعد از طعام بخورند شکم نرم گرداند و عدا را یاری دهد

ذکی



در گذشتن از معده و اگر شش از طعام بخورند منع طعام بکنند از آنکه قوا کبر و چون بعد از طعام بود  
مضم طعام بکنند خاصه ورق وی و یا سانی فی آورد و آب وی استقار انافع بود و چون در چشم  
چکانند جلای دهد و کوبند ورق وی جلای چشم بدهد و شیر زیاده بکند و چون خخته بخورند انافع بود  
سرفه کهن و کهن غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شرباب شامند کزندی افعی را سود  
دارد و مار شاخ دارد و اگر آب وی بر عقرب چکانند بیدار و اگر از وی خورده باشند و عقوبت بکند  
هیچ مضرة بوی نرسد و چون با کینجین بنند و بدان غرغره کنند چون کرم بود خنای را نافع بود  
و مضر بود بدان چشم و سر و حک و معده و مغد طعام بود و علتها نسا را بد بود و شش را بد  
کند و صاحب فلاحه گوید در دروده و مثانه و سرفه را نافع بود و باده را بر نکیر و چون آب وی بر بدن چکانند  
کزندی جانور را نرسد و در دهم وی در دفع سها و کزندی جانور آن بمنزله تریاق بود و بر ریش و شش  
نروی پیدا شود طلا کردن با سکه و ادمان اکل دی کردن موی برداد الشعب بر داند و وی شیر میفاید  
و کوبند فیل و ورق آب وی بکیرند و بناشتاده درم از وی بیا شامند سنگ خود و بزرگی که در مثانه بود  
بریزاند و این عمل خاصیت میکند و طری گوید آب وی و یرقان زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و کوبند  
منی زیاده بکند و انعطاف آورد و اگر کرم وی با کدش بکوبند و با سرکه بشوید و در جام بر بهق سیاه چکانند  
زایل کند و شرف کوبند چون سروی بردارند و اندرون وی خالی کنند و روغن کل در روی کرم کنند  
کوشش چکانند در زایل کنند و این زهر در خواص آورده است که آب وی بکیرند و بار و عن کل یک  
جوشانند و نیم کرم در کوشش چکانند کزانی کوشش زایل کند و اگر بکیرند و اندرون وی خالی کنند  
و چهار درم تخم شلج در آن نهند و سر آن باز جای نهند و در میان غیر کزندی در میان آتش نهند  
تا بخت گردد بعد از آن بیرون آورند و اندکی سرد کنند و خوردند سه روز پیوسته سنگ بریزاند و هم  
وی منشی بود و شروی با کینجین عسلی آورد **فرنیون** انویون و فرنیون  
نیز کوبند و تا کوفته شوند و باید که چون فرنیون از درخت کیرند دمان بر بندند تا غبار آن در دمان  
برود که حله دندانها بریزاند و چون ویرا بکیرند باید که با قلع در میان وی نیز نهد تا قوه وی بکاه

دارد

دارد مدتی و در ظرفی کشند و آنچه تازه بود زود بود و زود در زیریت بکند از دوا آنچه کهن بود فحلا  
آن ولون آن بسرنجی مایل بود و کوبند قوه وی بعد از سه سال با جگر سال متغیر شود و با هفت  
سال و ده سال باطل شود و نیکوترین آن صا زرد بود که را حبه وی در غایت حده و حرافت  
و طبیعت آن کرم و خشک بود در چهارم و کوبند خشکی و در سیوم بود ویرا قوه ملطف و محق  
بود و بغایت عرق النسا را نافع بود و چون با ادویه موافق آن بود بیا میزند و چون بر کزندی  
و سگ دیوانه طلا کنند نافع بود و لثوه و قونج و سردی کرده را نافع بود و فضلهای بنجی از اعصاب  
و معاصل پاک گرداند و مسهل آرد و بود و بنج لرج که در کوبند شست بود کرم مزاج را بد بود و کسی که  
چون بیرون غلبه کرده باشد و نشاید که تنها بیا شامند و مضر بود با شش و جو بروغن کل خوب  
کند حده وی شکسته گردد و مقل و رب سوس و کثیر اوضع اضاف کنند اگر خواهند که استعمال  
و شربتی از وی قیراطی تا دانهکی بود و وی بغایت رحم را بد بود و انضمام پیدا کنند تا بحدی که منع  
ادویه سقطه بکنند از اسقاط جنین چون در روغن بکند و بدان قمرخ کنند فالج و خدر را  
نافع بود بغایت و چون عسل سامرند و در چشم کشند چشم را جلاد و بلیکن سورش آن روز  
باقی بود و قطع آب نوزل بکند و سه درم از وی کشند بود در روز ریش از معده و امعاء پیدا کنند  
خوردن وی کرفی خسته امیسی عظیم و بدخ در شکم و فواق پیدا کنند تا شد که اطلاق با فواق  
آورد و در او ای نهند و او ای کسی بود که قرون سبیل فوره باشد مثل دوع و آب انار منزه سینه  
و کافور آنچه بر آن مالد و کوبند بدل آن بوزن آن ماز بون و در دانه آن خد بیدستر و کوبند  
بوزن آن خد ستر و نیم وزن آن مازیون **فراسیون** فراسیون کوبند و پیش  
الکلب و مسرف الارحی نیر کوبند و آن کراش جلی است پیارس کند تا کوسی کوبند و نیکوترین آن  
بود سرخ رنگ و طبیعت آن کرم بود در دوم و خشک بود در سیوم منفع سده جگر و سپهر  
بود و سینه و شش را پاک گرداند و جفن براند و عصاره وی در کوشش کهن را نافع بود و با شش  
را قوه دهد و خوردن دکل کردن و بعضا و کس عوط کردن و یرقان را نافع بود و با شش کزندی سگ دیوانه



ضاد کردن سود دهد و کل وی چون خشک بود بآب بنزد تا تخم وی و چون تر بود بکوبند و آب  
آن بگیرند و باسل بیاورند و قرصه شش را نافع بود و در بوسه و اگر با ابرسا خشک بیاورند  
فصول غلیظ اگر سینه پاک کند و زنان چون بیاورند جیض براند و شیمه بیرون آورد و در شجاری  
زادن را سودمند بود و ضاد کند بر ورق و سل ریشها و چون را پاک کرد اندود در خشک  
خورنده قلع کند و در دهان را ساکن کند و عصاره ورق وی که در افتاد خشک کرده باشند  
عمل کند و عصاره وی در در دما چشم و جرب جدید و قدیم و اصفاف جرب سه کانه چشم زایل  
کند و چون بآب انار ترش حل کنند و بک چشم مار کردند و طلا کنند و در کلهها کردن جهت  
آثار ریشها و بخندی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود در ریشها و جلا دهند جهت  
عین و تنوع نور با صره استعمال کنند و اگر نیم شغال با کرم در طبع روفا بکند از آنند و روغن بادام  
شیرین و بیاورند شش سینه را پاک کرد اندازد از رطوبات لزج و قرصه که بسل خواهد  
انجام مید حال صحت آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه در جلاب بیاورند سرفه و زورش  
سینه را زایل کند و رطوبتها آن بیرون آورد و چون عصاره وی با قدری آب بکند از آنند و با قدری  
سل بیاورند و بر جواختن متعفن بیاورند پاک کرد اند و چون ضاد کند بر دما میل ناز بکند  
و خازیر تحلیل دهد و منبج و طبع آن بودی در دوا ذیة و بکشد و فو اسیون مجموع بادها  
غلیظ را نافع بود خوردن و ضاد کردن و چون بر سینه ضاد کند ضیق النفس را نافع بود  
و چون ورق وی بخایند و فرو برند نافع بود و جی را که متولد شده باشد در معده و اندرون و چون  
بآب بنزد و ریشها با آب تنها و نمک کنند بر زمان و مردان نافع بود جهت درد که عارض  
شده باشد از اسهال و بول و ریاح و از جمیع اصفاف و جی و چون تر بود و با کرده سه بکوبند  
نهند بکند از آنند و همچنین جواختن و چون ورق وی سل سرور و نیکو ترین و سودمند ترین  
سرفه و بر وضیق النفس بود و اگر حال بگیرند و صوی سازند و درختن پنجه درم ورق وی اضافت  
کند و تمام بنزد و بیاورند نافع بود جهت سرفه مغرط و غلیظ نفث هم و باید که ششها پاک

استعمال

استعمال کنند که جرب بود و چون ورق تر وی بکوبند و ضاد کنند بعد معا و وجع آن را بغایت  
نافع بود و اسحق عمران گوید مضر بود بکدره و مثانه تا بحدی که خون معوض بول از وی جدا شود و تخم  
رازیانه دفع مضره آن میکند چون با وی خلط کند یا شش از وی یا بعد از وی بیاورند و صاحب  
منهاج گوید مضر بود بعبص کرده و مثانه و مصلح آن سنبل الطیب است و بدل آن بوزن اسب و  
و چهار دانگ وزن او لبان و گویند بدل آن اسیون اقیقون است و گویند بدل آن لاغیه است  
و صاحب منهاج گوید شربتی از وی نیم درم بود سه جگر و سپر زیک و جیض براید  
**فرحشک** از تخم خشک خوانند و گفته شد وی بوا سیر را نافع بود و منی بیفزاید تخم  
وی چون بیاورند مجفف می بود و وی معتدل تر از مرمر کوشش و سبب بود و منافع وی در الف  
گفته شد و بدل آن قوتل است و گویند قوتل با در نبویه بوزن آن و با ریاد آن اندازد بکند  
خوانند **فرصا** تو شاست و در گفته شد **فر فین** بقلع احتما است و گفته شد  
**فر فیر و فرم** شش است و گفته شد **فر فیر** حله است و گفته شد **فر سالی**  
طایق است و گفته شد **فر فت** شش است و گفته شد **فر فین و فرج** و بکند  
احتما است و گفته شد **فر الخ الحام** ساری بکوشه گویند و در وی حرارتی و رطوبتی  
فصلی بود و غلظت و این با سویی گوید که متر از جمیع گوشت مرغان بود و در شجاری و تخم بود و فو بسیار  
از وی متولد شود و رطوبت و صاحب منهاج گوید مصلح را گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت  
وی کثیر الفضول و سرح العفونه بود تا حدی که سهر آورد و مصلح وی سکه و شیر و مغز یا سکه  
خورد و رازی گوید گوشت وی کرم و خشک بود کرم و خشک بود و بیه ویرا حرام ظاهر بود و موافق  
محروری نبود اما سهل تر از گوشت مرغ از شکم بیرون آید خاصه چون باب و خود و شش و شکم  
برند و مرق و نافع بود جهت مزاج سرد و کسی که شکم وی فسی داشته باشد و در دشتی  
را که سبب آن خلط غلیظ مزمن بود و کرده را فربه کند و باده را زیاده کند و شریف گوید ادمان کل  
وی بریان کرده و خورند و بسوزاند و باشد که بخورند خاصه در مزاج طفان و کوبند و صاحب

ن



هر جان کرم و سمک کوبید چون کبوتر که در دکان اندازند و روغن کنجد بر سر آن کشند خدا کند که آنرا بشوید  
 و یک و پنج توایل در آن کنند و بنزد چون خسته شود کسی که سنگ داشته باشد چون خورد از وی زایل  
 شود **فرو** کرم ترین پوستین بپاشد بعد از آن سمور بعد از آن فنگ و قاقم بعد از آن  
 برم و هر یک کای خود در صفت حیوان وی گفته شد **فسول الصبح** قلیل است  
 فستق بسیار است کوبید کرم ترازد گردان و بادام بود و نیکوترین آن بازه بزرگ بود  
 وی کرم بود در سیوم و کوبید در وی طوبی فصلی بود و کوبید تراست در سیوم منفعت وی  
 که سده جگر کشد و منع غشیان کند و قوه معده و تم آن برید و شکم سدد و کزندی جانور را نرسوزد  
 و باده را زیاد کند و سرفه بلی را نافع بود و کزندی عجب و غذا اندک دهد و شری آورد و مصلح  
 وی نزد الو، خشک بود و شریف کوبد از خواص وی آشت که بوی دهان خوش کند و معص  
 زایل کند و کوبید پوست بیرون وی سبز چون در آب خورند و بیاض مذتک می باشد  
 و قی باز دارد و شکم سدد و روغن وی مفید بود و معده خاصیتی در وی است و بدل آن بوزن  
 آن مزه بادام و مویجه بکشد و کوبید نیم وزن آن موجود نیم وزن آن مغز فستق  
**الهاوند** در انان است گفته شد فشاخ بلوط اندکی بپاشد و صاحب طامع  
 صفت وی گفته است و منفعت آن صفت فاشرا است یا فاشرتین و صاحب منافع  
 گفته است که نبات وی چون بر شاخه ها بچسبد شود و مفسد وی بود و مولف کوبید و شربازی  
 اندر اسرم خوانند **فصفصه** بسیار سی است خوانند و چون تر بود فصفصه در طبع کوبید و چون  
 خشک کرد و قوت و علف خوانند و نیکوترین آن سبز الملس و رقی بود در وی نفعی بود و تخم وی  
 من و شیر میخاید و رازی کوبید و برابری بکوبند تا چون مریم شود و خدا کند بر دست  
 کسی که ریش داشته باشد هر روز دو نوبت ریش را زایل کند و روغن وی نیز ریش را زایل کند  
 خوراند و ماییدن و عافتی کوبید و آب را فربه کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم بندد  
 سرفه و خشونت سینه را نافع بود **فضا** تخم انریب است و گفته شد فضه بزرگ است

کوبید سحاله وی سرد و خشک بود با اعتدال و کوبید معتدل بود در گرمی و سردی و کوبید  
 بغایت قابض بود شیخ الرئیس کوبید سحاله وی چون با ادویه بپاشند خفقا را نافع بود و در  
 و طوبی لرج را سود دهد و جوب و حکم را زایل کند و **البول** را نافع بود **فطر**  
 ساروخ کوبید و آن انواع است و یک نوع فقع و یک نوشته خوانند و فقع بسیار سی کل  
 خوانند و یک نوع قلیل و مجموع انواع آن را گاه خوانند و بدترین فطر بود یک نوع صحرایی  
 و یک نوع در شیب سرکین بود و نوعی دیگر در شیب خم شراب بود آنجه سرخ بود و هر دو آنجه  
 سفید بود باز هر آنجه در شیب پوست وی مار کشد و خشک کند هر کرامت دار سر انگشتی پندید و شش  
 کرد و پوست وی زهر بود و کوبید هر که بنا باکی ساروخ خورد و سیل وی منقطع شود و دیگر فرزند از وی  
 حاصل نشود و خلط غلیظ بد از وی متولد شود و خشک کرده و پیرا بدی کمتر بود و طبیعت فطر سرد  
 بود در آخر سیوم و کوبید در دوم خدر و سخته آورد و گاه باشد که بکشد و بیضه و **البول** جدا  
 کند چون بسیار خورده بود و وی دشوار میخورد و نوع کشند غشی و ضیق النفس و عرق سرد  
 و باشد که در روز بکشد و آن در موضعها غش یا در موضع که مقام کند گاه بوری در شیب درخت  
 روید و مصلح وی آنست که ملوک کرده یا کمتر تر و خشک خورد که خاصیت دفع مفرم می کنند و آنرا  
 سخت بر سر آن خورند و معالجه کنند و مقاطعات کنند و کجین فودج **فطر** اسالیق  
 تخم کرفس کوی بود و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم  
 و قوه وی زیاده از بستانی بود و بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بود و جالیوس کوبید بدل آن تخم  
 آن افستین بود **فعیل** **اسوس** فقل میسوس کوبید و آن کور مریم است و گفته شد  
**فعولین** جدا است و گفته شد فقع نوعی از گاه است بسیار سی کل خوانند  
 و آن لب طامها و در اندرون طاه و کنار آنها روید و آن سالم تر از فطر بود و طبیعت آن  
 سرد تر بود و غلیظ **فقد** بکشت است و گفته شد **فقا** که از خر به نوری زهری  
 که بود اندر فقا خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی کرم بود در اول و خشک بود در دوم



و خون چمن بند و مقدار را خود از وی مشتال بود و نشت دم را نافع بود و طبع وی سنگ  
 بریزانند و بول حیض بر اندیزد و اگر در رحم و کرده و زهره و ورم سرد که در جگر بود و معده را سود  
 و اگر او مان بودن وی کند بر اگر آن کند و خواب آید و دوا سخی کوبید مقل خون بود و مصلح وی بارز است  
 و بدل وی قصبه الذی به ففاح السور جان است و گفته شد ففاح المینون  
 ففاح السور است ففاح المینون آخر صریح است و گفته شد ففاحه افلجه خوانند و آن  
 مانند فحل لکن بغایت سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست مالند بوی سبکند و طبیعت آن  
 گرم و خشک بود و آن در عطیات استعمال کنند و مقوی معده و جگر سرد بود و سده که در سرد بود بکشاید  
 قوه و داغ بدید و آنچه زرد بود با سیاه بدود و چون سخی کنند و بازیت بکوبند عتوب طحا کنند نافع  
 ففاح صاحب منجاج کوبید فاعیه است و آن نه نیو فو هندی بود و قوه وی مانند قوه بیروح بود و کوبند  
 گرم و خشک بود و صداع را صمد کردن نافع بود و دوا سخی کوبید نیم گرم از وی سخی کرده در معده را نافع بود  
 و مضر بود عثانه و مصلح وی عمل بود و بدل وی لغاح از قول اسحق بن عمر آن کوبید که ففاحی  
 بود بمقدار استقی و لون قشروی بلون فندق ماند و مغزوی خوب بود مانند مغز جوزه زردی  
 که بسفیدی میل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود سیوم استر خا عصب را سودمند بود و بواسیر  
**ففلوید** اصل الفلفل است بسیار پوست بیخ درخت فلفل کوبند و آن  
 حریف بود بشکل قط بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و خاصیت وی آنست که در دهان  
 بشنج امتلا به و نفوس و قوی و باد را سرد را سودمند بود و برورک طحا کردن عرق النساء  
 نافع بود و غافقی کوبید لون را نیکو گرداند و مریه سودا بیرون آورد بر ففاحی نخبه ادویه  
 بیرون آورد و باه را زیاده کند و چون با سکه بیا میزند و ضاد کنند یا بیا میزند و درم سپرز  
 را تحلیل دهد و چون بامیون بخانند و بران غوغه کنند بامیورح بلغم را قلع کند و بدل آن در فلفل  
 بود و کوبند بدل آن بوزن آن نازش که دو دانگ وزن آن سور کحان و سه وزن آن  
 مفر حکاید بود **فلفل بیض** درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالوس کوبید اول

فلفل دار فلفل بود و از بهر اینست که دار فلفل ترتر از فلفل بود و صفت دار فلفل کوفت  
 و سمو کوبیده فلفل چون بکوبیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده کرد سیاه شود و موف  
 کوبید چند انگشت نخس که دم از باز رکمان که از طرف چندی آمدند و این خلافت است دار فلفل  
 درخت وی غیر درخت فلفل است و بیشتر در سکا له می باشد و آنکه میگویند فلفل سفیدم از درخت  
 فلفل سیاه است این سرم خلافت و صاحب منجاج کوبید از قول دیسقورید و سکر که بهتر وی  
 آن بود که سبک بود گرمی وی ضعیف تر از سیاه بود و موف کوبید فلفل سفید بزرگتر از فلفل  
 سیاه بود و لون وی بزرگی مل بود و بعد از خودی کوبک بود و در اندک طبیعت وی گرم  
 بود در سیوم و حک بود در چهارم چون در کله ها کنند جهت جلا بی تمام بدید و بهضم طعام بکنند  
 و اشترها بیاورد و درم سپرز را بغایت سکو بود و بول براند و مقدار را خود از وی نایم گرم  
 بود و وی مجفف می بود و مضر جین و مضر بود بکوبیده و مصلح وی عمل بود و این ماسویه کوبید  
 بدل وی زنجبیل بود **فلفل اسود** یونانی ناماری خوانند و وی گرم تر از سفید  
 و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی جذبی و تحلیلی بود و جلا بدید و بلغم نوح را دفع  
 کند و مسخی اعصاب بود و مسکن آن و چون بازیت بیا میزند محل جار بود و چون بانطو  
 بیا میزند بهق را زایل کند و غذا غلیظ را لطیف گرداند و بول براند و اگر بعد از جماعت زن خود  
 برگیرد آب تن نشود و وی جهت تارکی چشم و آب رفتن آن نافع بود و سرد مزاج را نیکو بود  
 و سخن معده و جگر بود و مریه اعضا و سخن خون بود و اگر سخی کنند و با ساز و نایب میزند و براد  
 الشد ضاد کنند بعد از آنکه مایه باشند آن موضع را موی بر ویاند و چون سخی کنند و دروغن  
 زیست بخوشانند و مانند ففاح و حد را نافع بود و اعضا را که سردی بود و غالب بود و چون با دود  
 بیا میزند که در وی قضی بود و قطره ابول که اگر سردی بود سود دارد و همچنین ففاح و حد در عشا  
 منبند بود و فی ایچکه سودمند بود جهت هر عشی که در اعصاب طابت شود و کوبند بدل آن کوبند  
 و نیم آن فلفل سفید بود **فلفل الما** سوماتی او زربا باری کوبند و آن نبات است که

فلفل الما سوماتی او زربا باری کوبند و آن نبات است که



ابها ایستاده روید و ابها می که استه روانه بود و ترکان فرعین خوانند و گویند چون کرم  
 ویرا خور و بید و بغایت انرا دوست دارد و ساق وی کرم و اشتبه باشد و درازی وی کرم  
 بود و ورق وی مانند ورق سد بود بزرگتر و سفید و بطم غفل بود و بوی وی خوش نبود و ثمر وی  
 کوچک بود رسته رشا خبابی کوچک که از بن ورق مجتمع بود بعضی رسته و بعضی بطن  
 حریف بود و چون ضاد کند ورق وی و ثمر وی را برورمها و بلغم و رهمها و مرنس تحلیل دهد و سیاه  
 که در شیشم بود زایل کند و بر کلف و غش ضاد کردن سود دهد و سحر وی در آب بود و شیخ  
 و مولف گوید که زنجیل الکلا و گفته شد **فلفل السودان** چیست مانند جلیان و بطم  
 مانند غفل بود و از بلاد سودان آرند در دندانرا نافع بود و جفیدن آن **فلفل الصفا**  
 بر فمکشت است و گفته شد **فلفل القرو** چیست و گفته شود صفت آن در کرم  
**فلفل الخواص** ما بعد دانه است و گفته شد **فلفل** اسم نو است که آن ثمر خود بود  
 و گفته شود در انداختن آن را بر بن اسم خوانند و بعضی تخم کشت بر بن اسم خوانند **فلفلو**  
 جلق جلی است بیارسی بودند کوی گویند و آن از نو به است طبیعت آن کرم و خشک بود  
 و نیکوترین آن صغنی بود و نیم مثقال از وی شیم بیرون آورد و مضر بود بغم معده و مصلح آن بود  
 بری بود **فلنجنگ** فمکشت است و گفته شد **فلنجنگ** ذوق اوراق و ذوق اصابع  
 گویند و گفته شد **فنک** کرم تر است سیاه بود و سرد از سوز و رازی گوید **فنک** و قاقم و قاقم  
 معتدل بود در حران **فوم** حنظل است و گفته شد **فرهل** علول و قتل و گویند و گفته  
**فول** جو گویند و آن با قلا است و گفته شد **فولبون** جوده است و گفته  
**فوشنه** عشته گویند و آن نوعی از قلا است و گفته شد **فوشنه** عشته که ورق نباشد  
 وی مانند ورق کرفس بود بزرگتر و کلاوی مانند کرفس بود بزرگتر و ساق وی یک کوزه زیاد تر بود  
 و امل بود و لون وی بابل بود بوقیری ستری اعلی وی مانند صغری بود و در اصل وی عطی  
 بود و گویند قوه وی مانند سنبل بود و در سیار جیر نیکو از وی بود و در آب بول بیشتر از سنبل

و طبیعت

این گیاه در بلاد  
 هند و چین و  
 سیام و  
 اندونزی  
 و جزایر  
 شرقی  
 یافت می شود

و طبیعت وی گرم خشک بود در دهن و رانافع بود و بول حیض براند خشک وی و مطبوخ وی و داد  
 را سود دهد و مقدار ما خود از وی نیم مثقال بود و گویند مضر بود بکرمه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس  
 گوید در طعام و قوه مانند وی بود الا لطیفتر از وی بود و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و کباب بود  
 و گویند بدل آن **فلفل** سیاه **فلفل** است که در قوه مانند صندل سرخ بود و در خشکی  
 مانند درخت نار کین بود و وی مبرد بود بکرمه و یاب و قلیض بود برورمها و کرم غلیظ کردن نافع بود  
 مسترخ را محکم گرداند و وی دمان خوش کند و قوه دل دهد و منع التهاب چشم و جرب آن میکند  
 دمان باز دارد و قوه لثه و دندان بدهد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ و ربع وزن  
 بزرابنج بود و گویند بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نیم وزن آن کشر تر **فوج** جلی  
 و فوج نیز گویند و آن سه نوع بود جلی و نری و بری و مولف گوید جلی دو نوع بود یک نوع را  
 حاشا خوانند و گفته شد و یک **فلفل** مومن و سم گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع مشکطرا  
 خوانند و گفته شد و یک نوع دیگر بوده صحابی خوانند و آن مطلق بود و نری یک نوع  
 بیش نبود و نیکوترین جلی آن بود که خوشبوی و تازه و سیر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود  
 سیوم و ملطفی بغایت قوه بود و عرف براند و بر اثرها بسیار کمی در بدن بود ضاد  
 نافع بود خاصه چون بشرانخت باشد و بطبع وی در حرام جود و حله زایل کند و جذام را نافع  
 بود و در شش دمن و فواق را زایل کند و چون با سب و یک شامند فضل که در معده بود و  
 آورد و چون با شامند حیض براند و شیم و کیم بیرون آورد و چون خشک کنند و سوزاند  
 و سحق کنند جهت استرخاء لثه نافع بود و چون با سوبن ضاد کند و کرم را ساکن گرداند  
 و بر قانرا و استغفار نافع بود سهل سودا بود شربتی بکدرم و دودا که بود بکلاوی  
 که کند کی عتوب را نافع بود و عصاره وی با مطبوخ کزندی سباع را نافع بود و چون بلویند  
 و بیاشامند بکشت و اسحق گوید مضر بود با معا و مصلح وی کثیر بود و بدل وی کزندی نیم  
 فوج نری بود **فوج** نری قوه شراب وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین

بود



جوسی سبز تر بود و خود به باری اقی بود از مجموع بودن و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوز  
 چون بخورند و بعد از آن ماهیچین بیاض مندر در سانی داء الغیل را مفید بود و در اولی طبع  
 وی انحصار نفس را سودمند بود و چون با سرکه بنزدیک کسی بنزد که غشی کرده باشد نافع  
 بود و غشی از وی زایل شود و منع احتلام بکند و طبع وی ناقص بود و نافع بود و در غش وی نافع بود  
 همین سبیل خوردن وی و ضا د کردن کندگی جانوران را نافع بود و اگر با شکر است  
 دفع سوم قمار کند خاصه که یش از آن خورده باشند و از دغان ورق وی کرد کاکه و خاییدن  
 وی بوی سیرز ایل بند و مقدار شربتی از وی یک درم بود و چون با شکر است و بر صاب  
 جدام ضا د کند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر ضرری بکرده و گویند مصلح وی کثیر بود و بدل  
 نفع است **فصل** موفد بود بنوع الصباغین و بپاری رونا کس گویند و آن بخیت  
 سرخ و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود که از ارم از آن موفد بود و در بزرگی  
 و طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند در وی معی سردی بود و جلای با اعتدال دید و بهر شیخ و فوا  
 با سرکه طلا کردن نافع بود و بد نرا از هر اثری که بود پاک کند و یک درم تا دو درم است و قطه  
 و بر نافع بود و چون با قند حی شراب بپاشا مندر و چون با سکنجبین بپاشا مندر و گرم بود  
 بلکه از اند و ورق وی چون بپاشا مندر کندگی جانوران را سود دهد و بوی چون زن خود در  
 کبر دجفن بر اند و بوی بغایت مد بود تا بخدی که ادراری کند خون بیاید و حکم سپر پاک  
 کند و سده آن بکشد و چون با مال با شامند عرق النساء و وج و رک و ستر خا و اعصا  
 را نافع بود و اگر با مال ضا د کند همین سبیل و اولی آن بود که کسی که آن بیاض است هر روز یکام  
 و گویند مضر بود و مصلح آن اینست بود و بد معوس کوبد بول و در تنقیه جگر سیر و ادرار  
 جف و بول وزن آن سیلخ و در آنک وزن آن میوسر سیاه بود و گویند بدل وی در بر جوی و حق  
 شیخ است فیلجوش بپاری بیکوش بپند و آن لوفت در لام گفته شود و فیجین  
 است و گویند فیلهج درخت خض است و ثمر وی مانند فلفل بود و حصص عصاره وی است  
 و معتدل

معتدل بود در حراره و برودت بر موی طلا کردن قوه آن بدهد و چون بپاشا مندر و در سپر  
 و بر فاختر اناغ بود و طبع فروع وی جمن بر اند و بدل آن حفض **فصل** فیو راج نوعی از اجار  
 ازرق نیکوترین آن مشابوری بود که بوی روغن بوی رسد خواب شود و عرق بچین و لونی کل  
 بکلی بپاشد و معک و محسن تپاه و باطل شود و لون آن و حسن آن و اسطوطایس هر جوی از اجار  
 که از لون خود بگرد بوشیدن آن بود **فصل** جیوانی موفست و دندان ویرا عالج گویند  
 و یستورید و کس کوبد براده عالج قابض بود و چون بر دخت ضا د کند زایل کند و شریف کوبد و چون  
 عالج هر روز دو درم با مال با شامند خطر را بکوبد و اگر زنی که عاقر بود هفت روز و سانی  
 هر روز دو درم شاره وی با مال با شامند خطر را بکوبد و اگر زنی که عاقر بود هفت روز و سانی  
 و مریض کوبد امتحان بنوعی دیگر کردیم سه شب یک شغال شاره عالج بکشد و شغال  
 نبات مصری ساسد زن سفوف ساخت شب چهارم مرد باون بجامعت کرده استن شد و شط  
 انگ بعد از طلوع بود و اگر شاره وی جوی با هم وزن آن براده آهن بیامیزد و بجای  
 کنند و بر و اسیر معتقد باشند بغایت نافع بود و معده و بطری کوبد و چون از دندان فیل جری  
 کردن طفل آویزند از دبا و الحال این بود و سر کین فیل چون فرم سازند با مال وزن  
 خود بر گیرد هر که آب تن نشود و خوروی صاحب کهن را سودمند بود و چون سوزاند  
 و بر سعه تر طلا کند زایل شود و چون در موضعی که بشود کوبد کند بکر برید و اگر ادمان آن  
 بکشد و مهر باز آنخازند و این زهر در خواص آورده است اگر درخت اکور و زرع و در قحان  
 دیگر با ستخوان فیل کوبد و کس کوبد آن بکشد و اگر باره از دندان در در فقه سیاه  
 و بر کا و بند از دبا و ایش ن این بپاشد و اگر شاره وی مقدار ده درم با آب بود  
 کوی حذر و سانی با شامند و دوم را نافع بود و در بکشد که زیاده شود و اگر باره عالج بر عضوی  
 که استخوان در وی شکسته باشد جذب کند و با سیر و ن آورد **فصل** اهل اند فلفل  
 و آن کون بری بود و سفند و یون گویند و در صفت او گفته شود **فصل** کس کوبد و کون  
 و معتدل

طبیعت آن سرد و خشک بود و در سوز  
 و در فاختر اناغ بود و طبع فروع وی جمن بر اند و بدل آن حفض  
 ازرق نیکوترین آن مشابوری بود که بوی روغن بوی رسد خواب شود و عرق بچین و لونی کل  
 بکلی بپاشد و معک و محسن تپاه و باطل شود و لون آن و حسن آن و اسطوطایس هر جوی از اجار







رطبه کوبند و آن فصفه است و گفته شد قشای حار است که صمغ وی کثیر است و شیرازی  
انرا کم خوانند و خار و برابری و سوزند و خوب و برابری و سوزند و خدای نیکو و رایش از طبیعت  
آن گرم و تر بود و سرفه را سودمند بود و قرصه شش را و منفعت کثیر از کاف گفته شود قشای  
تغیر خوانند و کوبک آن شعار بر و ضغابس خوانند سارس خیاره کوبند و شنکیار و خیار از  
هم خوانند نیکوترین آن نیشابوری نخته بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم تسکین  
وصفا کنند و بول براند و شکلی باشد و مثانه را موافق بود و بوییدن قشای و قشای خودی  
از حاره بود استعاشن نخته و ورق وی بکسل بر شری یعنی طلاء کردن نافع بود و خوردن  
وی کزندی سگ در ناله را نافع بود و کیموس وی بد بود و سست و عفونه بود و بهما و صعب  
و در رمد و دفع ضرر وی سسل را میویند یا نخل و رازی کوبید سبکتر از خیار بود و  
زود تر بگذرد و خیار و خیاره و کدو و حور و مزاج را نافع بود و محتاج اصلا نبود یکبار  
خوردن در شکم و تغلیر و مصلح آن جوارش موی و سفر جلی بود اما سرد مزاج را مفید  
بود و اولی آن بود که بسیار خورد و شراب تقویه صرف از بی آن بیش از جوارش  
گرم قشای هندی خیار خبر است و گفته شد قشای بری بل است و گفته شد  
قشای الحار سارس خیاره سبغ کوبند و آن قشای بری بود و اهل اندلس علقه خوانند  
و اردستانی نیر کوبند و بیوا اسفیر او خوب و عصاره شروی اطریول کوبند و نبات  
نبات کمرانند اما خار ندارد و لون سبزی باشد که بسیار میل باشد و صنعت عصاره  
وی جهان است که ثمر آن در آفتابستان که زرد شود بکینند و در فوکه کنند و بالند تا آب  
وی بیرون آید و صاف کنند با منخلی سالاسد و بعد از آن رطایق کنند و در ظرفی کنند و خشک کنند  
روی خاکستر بعد از آن ملوچی کنند در سایه و قوی سارند یا کراسه تو کشند بر روی  
خاکستر نخته و عصاره غلیظ بر آن ریزند تا کبر باس آب خود خورد بعد از آن بر صلایه کنند  
مخن کنند و قوی سارند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه سیوم و کوبند و جوارش

در رمد

درم بود ملطف و محلل بود و صمغ وی چون بدان مخضه کنند با بست و هر روز می بلغمی کهن بود تحلیل  
دهد و چون با صمغ البطم بر جوشانند از دمل هر چه بود بکشد و چون با سرکه بنزد و بر نوس  
خدا کنند نافع بود و طبخ وی در حقنه جهت عراق الناب سودمند بود و مقدار یک درم و مخضه  
بدان کردن در دندان را نافع بود و چون خشک کنند و سحق کنند بهق و خوب ریش شده و قویا و  
اثر بسیار می که از دمل و ریش بر وی پیدا شد باشد ذایل کند و عصاره شروی میض و بول براند  
و اگر زن کوز کیر دجه تبا کند و اگر شیر سوط کنند بر قانرلسا را نافع بود و مداع کهن سرد  
و عصاره وی چون در گوش جگانه در دگوش را موافق بود و چون با زیت کهن یا عسل یا با  
زهر کاه و خشک کنند یا طلاء کنند و درم صخره و خاق را بغایت نافع بود و وی سهل خلط خام  
غلیظ و مره سودا و مارا صغر بود و باید که با ادویه که موافق بود خلط کنند مانند صبر و قنطاریون  
باریک و سورخان و بوزیدان و کافور و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و  
سیخه و زراوند و درج و اینسون و قحط کرفس و فطرسا لیون و جاکو شیر و کینج و قنطاریون  
و نمک هندی و حب بلبلان و چون بعضی از این ادویه با میزند نافع بود جهت بسیار در دما  
چون در دماغ و نفوس و قوی و تقویه و خدر دست و پای در دما می که از مره سودا بود و شاید  
که با ادویه حاد مثل سقونیا و سم حنظل یا میزند و مقدار شربتی از وی دایمی بوزند و آنکند و نیم  
حب مزاج و مضر بود شش و مصلح وی صمغ عربی و طین ارمنی و نشاسته بود و اگر قشای الحار  
بار و عن کینج بنزد و بر بوسا که ظاهر بود بر امون متعدد طلاء کنند یا معوض روغن کینجدر روغن جوج  
کنند نافع بود و خشک کرد اند و اسحق بن عمران کوبید روغن وی که از آب وی و زیت کیر نیا در  
اقناب یا با تشن بنزد تا آب نرود و روغن باندان روغن نافع بود جهت اعضا چون  
بدان بماند و کلف و اثرهای که بر روی بود ذایل کند و نافع بود جهت دمل و طینیه که در گوش  
بود و کراتی کوش که از ریاحی غلیظ بود و شریف کوبید چون طبع وی و جوی بیست مند  
مخزوم را نافع بود و اگر صمغی سحق کنند و بر ورم که برین گوش بود و در ورمها و بلغمی که در کردن  
بود



بودند زایل کند و بکند از اندرون و غنای حاصل کن و بورا مالیدن و خوردن نافع بود و شربتی  
 از وی مقدار دو درم بود که با آرد جو یا میزند و وی خلط خام و لرج بیرون آورد و بر وی وضیق النفس  
 را نافع بود و عصاره وی در حقنه کردن سودمند بود جهت در دپشت لیکن بچ آورد و مسهل  
 خون بود و تنها در حقنه کردن خطر بود الا که خلط کند یا ادرسه که موافق بود از یک درم تا یک شعله  
 محسب مزاج و باشد که فی با فواط آورد و موای و بدهست جو بشراب یا سرکه کشد که فی باز  
 دارد **قشاء النعام** حنظل است گفته شد **قشاء الحیة** از قول صاحب  
 جاح زرا و نذ طویل است و از قول صاحب منهای حنظل که جگه بود و صفت سرد و گفته شد **قد**  
 بهار سی خار گویند و گفته شد در خا **قد میا** قلیما است و گفته شود **قدح** رطبه  
 و گفته شد **قدح میه** نباتیست که بیونانی قوطولیدون گویند و گفته شود **قدیل**  
 گوشت خشک بود و نیکو ترین آن بود که از جوان تر بود و حار و وی کمتر از عسل بود و قوه  
 بدن به حدستی را نافع بود و خاصه چون در سرکه خیس انداخته شد که کرم کشد و کوسنگی که از پی  
 بود باطل و قلیل غذا بود و اولی آن بود که بار و غن شیرین **قدح** دبا فو اندیکار  
 که و گویند نیکو ترین آن سبز تر بود در سیوم و غذای که از وی شود سودمند است  
 وی بود و اگر با خود ل بخورند خلطی مالح از وی متولد شود و سلق وی غذا اندک دهد و زود  
 بگذرد و صفرا و خون سکن کند و مولد بلغم بود و خوردی و صفراوی مزاج را نافع بود و حار  
 بنشاند و تشنگی باز دارد و خشونت سینه و سرفه و کسی که جگر گرم بود و تب کم را نافع بود  
 چون با جواب و تشنگی و روغن بادام شیرین بنزد و خورند سرد مزاج و بلغمی مزاج و احمای  
 سودا نشاند که خورد که قوی بلغم غلیظ آورد و اگر خواهند که خورند بازیت مطبخی کنند و مطیب  
 غلغل و خود را سد آب و کرف و نمناع کند و شراب صدف بر آن خورند و جوارش و خود را می  
 نیز مصلح وی بود و چون سلق کنند و بعد از آن با آب عوره و آب انار و سرکه و روغن بادام  
 و زیت اتان کوزند و غلیظ سبم از وی حاصل شود و سوبق و سرفه و در دینه که از جوار  
 بود

بود نافع بود و تشنگی نشاند و کوسب که از صفرا بود سود دهد و در خلق را نافع بود و از وی که  
 روغن وی مانند روغن بنفش و نیلوفور و حار و راسود و هد آب وی صداع را زایل کند چون سیاه  
 ببدان سر نشویند و اگر بار و غن کند درم گوش چکاند در سکن کند و ورم دماغ را نافع بود و خون  
 در غیر کرم و در میان آتش نشاند تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن بگیرند و قند یا شامند  
 بنها سوزان را ساکن کند و تشنگی نشاند و غذای نیکو بود و چون بیاض متبذازان که در آن  
 خار سبز و ریح و غیره بنفش حل کرد یا شند صودا محض بر اند و صاحب شرف گوید که وی جگه  
 اول به بیرون آید چون در غیر کرم و بریان کند و باب کل کند زردی چشم که از ریحان بود زایل  
 کند و جواب کلی وی کل کند در چشم کرم را ساکن کند و پوست که در خشک چون بسوزاند و در  
 که خون روانه بود انشا پس باز دارد و اگر بسوزاند و با سرکه بر سرشند و بر بر صلیک کنند نافع بود و روانه  
 وی چون مقصر کند و روغن از وی بگیرند در گوش و در دماغ کرم را سود دارد و کد و چون  
 رسد و بن آن یک شیش و سوراخی کشند در میان آن کنند و بنفش احد بدینند تا مقل  
 شود و بن آن باز جای نهند و حمل زور نکند بر درخت بعد از آن بخنید و آنچه در اندرون وی بود  
 بیرون آورند و بنفش رند آبی سیاه از وی بیرون آید در شیشه کشد که بر شود و در آن کشند و چون  
 خواهند که استعمال کنند جامه آن بر سرشند و بر موی خضار کنند موی اسپاه که داند نفاست  
 و سفیدی زایل کند و خضای نیکو بود و جاد که و در تر چون خاد کنند در ابتدا در در چشم که  
 حار بود نافع بود و در سکن کند خاصه چون با آرد جو بر سرشند و بچنین صداع کرم با جو  
 موضع درد بطوح کند خواه در تب و خواه در غیر تب و چون خاد کنند بر سر و در ماده بکند و در  
 سکن کند و پوست که و خشک ریش که نافع بود و خشک کودند و بچنین ریشانی که بر اخضار  
 المزاج بود و سو خکی تش را نافع بود و چون بار و غن کا و بر سرشند و مفودانه وی سرفه که اگر  
 بود سود دهد و مرطوب سینه بود و متقطع تشنگی چون در آب یا لند و سورس نشاند که از خلطی  
 سر بود نافع بود و وی مولد بلغم بود و اولی آن بود که با سبغ حل نماید در سلق کردن  
 رزان



بعد از آن بامری و صغیر و فلفل خود را فوچ استعمال کند **قرنفل** بسیار سیاهی که کوبیده و  
آن استخوان زیتون بود و دراز تر و بنایت سیاه بود و عسل و وی در فوچ عسل که بوی نیکوترین  
آن نیر کوی شیرین طعم ما تیری تلخی اندک بود که جو به با یک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم  
وی دمان خوش کند و چشم را روشن کند و شکم را زایل کند که محل کرد و فوچ جگر مددی و غشای را  
نافع بود و سلس البول و تقطیر البول را قطع کند چون اگر سردی بود و مسخ را هم زبان بود و اگر نهدیم  
از وی سخت کند و با شیر تازه بپاشد مجامعت را فوچ دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد بود و کسی  
سوداوی بروی غالب باشد و وی مقوی دل و مفرج بود و سوداوی مزاج را نافع بود و مقوی اعضا  
رئس بود و بدین سبب است که مجامعت را زیاد کند و وی مضمر را یاری دهد و بارگاه متولد شود  
فضول غذا در معده جمع شکم بشکند و لثه را فوچ دهد و کوبند مضمر بود و معده و مصلح وی صغ خونی  
و کوبند بدل و نیم وزن آن جوز بوا بود و نیم وزن آن دار صی کوبند آن فوچ است و کوبند  
بدل آن نیم وزن آن فربج شک و نیم وزن آن خولجان و کوبند بدل آن بوزن آن فربج شک  
با بوزن آن خولجان بود **قرنفل** در اعراض است و گفته شد **قرنفل** بستان  
فربج شک است و گفته شد **قرنفل** که طبع خوانند و پوست هر دو فربج  
که بود آنرا فوچ خوانند و فوچ وی نزدیک بقول بود و آن پوستی سبزه بود بلون فوچ و طعم  
درشته باشد غیر حلا و دار صی اگر شیرین تر بود از قرنفل صغیر تر بود و طبیعت آن گرم  
و خشک بود در دوم و کوبند در سیوم و کوبند معتدل بود در گرمی و سردی و بدل وی زنیل بود  
**قرمنا** گویا بوی خوانند و با جلی نیر کوبند و مؤلف کوبند شیرازی که تر فو  
کوبند و کیم بر آن کوبند و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن تازه زرد فربه بود و طبیعت  
گرم بود در سیوم و خشک سینه را پاک کند و چون بپاشد معده را نافع و سردی که  
اگر سردی بود و عرق النسا و فاج و استر خا و معص را نافع بود و کرمها را بکشد و جمع  
بیرون آورد و چون با شراب سا مندر در کردن و سر البول و فوچ را موافق بود و لثه و

۱۷۸ و جمع کنند کی جانوران زهر دار را نافع بود و چون بیاض انداز وی مقدار یک درم  
با پوست پنج غار سنگ بریزند و چون سخن کنند و با سر که بر عسل بپاشند طلا کنند و زایل کند  
و در خان وی بکشد در سگ و مقدار او از وی که مشغال بود و کوبند مضمر بود و سبزه و مصلح  
وی نسیون بود و بدل آن ادویه و حمل بود و کوبند بدل آن شکم را مشغ است  
**قرقروت** سداست و گفته شد **قرقروت** بسیار سیاهی که کوبیده  
کوبید بسیار سیاهی که کوبیده و آن سه نوع است شیرین و ترش و عسل آن شیرین بود درم  
و تر بود در دوم و زرد از معده بگذرد و مرخی وی بود و سبیل شود و طبیعتی که غالب بود  
و شکم براند و طبع نرم دارد و مع ذلک نفوذ زیاد کند اما مضمر غذا بود و موله سوداوی  
برش بود و شکم نیکو شد و شکم سرد و معده بلخی که حمل و فضول بود و سودا و زهر  
تحیف در وی بیش تر بود که در عسل و آنچه عسل بود ضد شیرین بود و در سیوم و در سبزه  
چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم بندد و صغ وی با تتراب آب بپاشد  
زایل کند و نوزاد نیکو کرد اند و چشم را روشن کند و مضمر تبیه بود و چون با تتراب آب  
سنگ بریزند **قرقروت** زعفران است و گفته شد **قرقروت** معده و فوچ  
نیر کوبند و آن قلع و عنبر خوان بود و سیوما و سترن آن خوشبوی فربه سیاه بود که بهج  
جوب در وی بود و چون در آب بکشد از بلون زعفران بود و چون بخایند دندان را رنگ کند و یکی  
سخت که باقی بود و وی سخن منجم بود و خشک بود در سیوم بول براند و تتراب یکی چشم  
زایل کند **قرقروت** الحبر و جبر الیما خوانند و سیوما سلینون کوبند و آن شیر  
در ابهای استاده روید و زراب روان نیر اوید و ساق و شاخهای وی رطوبتی لزج  
داشته باشد چنانکه بر دست محفد و در وی عطوبتی بود و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع  
بود باندگی و مسخن بود و محلل بول و حوض براند و سنگ کوبد بریزند و با بول بیرون آورد  
خام خورد و فوچ نخته و کیم بیرون و بیرون را سرخ کرد اند و لون برص نیکو کرد اند و در درم



را سودمند بود و محلل و مفتوح سده بود و سخن معده **قرانیا** در قنیت بزرگ در کوه  
 سر سیر دید و ورق وی مانند ورق ازاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتون دراز بود چون نارسید  
 بود سبز بود و چون رسید کرد و سرخ شود مانند خون و آنرا خورد و در طعم وی عضو قوی تمام بود  
 و طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق اسهال شکم و قرحه امعاء بود و چون در طبع کشد و خورد و در شکم  
 آب نمند مانند زیتون و رطوبتی از ورق وی چون تر بود حاصل کرد و پسوزانند و بر قوبا مانند نافع  
 بود و ورق وی قضبان وی بغایت عصب بود و مجفنی قوی بود **قرصعند** در اندک  
 بشوید که ابرویم خوانند و آن انواع بسیار بود و نبات وی در سنگستانها و زمینها و خشک در یک  
 بوهار و دید و آن نوعی از خار است و چون اول سرون آید و ورق آن بر روی زمین پهن بود  
 و نبات وی ابنوه بود و کل وی سفید بود و سر کل وی سبزی زنده و کوه در کوه کل وی شش  
 بود و بیخ بود مانند سنبل و صلب بود و بیخ و سبزی آنکشتی بود و در از وی سه کوه بلکه زیاده بود  
 گوید بزبان آن قوم که ماکسلی دارند آنرا خار کوه گویند و شیرازی در صحرائ  
 شیراز بسیار بود و مکسلی از کل وی خوشتر دارد بود در آخر رجه اول و محلاتی  
 بود و چون با شراب بپاشند حیض براند و محلل مغض بود و بعضی گویند چون خمار بر درهما  
 تحلیل دهد و غافقی گوید مطلق بود و سرع الاحداد و مولد حلقی محجوب بود و بلغم رقیق از  
 معده بگزاند و اراما و بول براند و بیخ وی چون تر بود خورد و یا عمل ماکسداش را بیکو  
 بود و اگر مکسلی از وی یک خوارد و آب کاشنی برشند و طلا کنند بر درهما که در  
 ساق بود که آب از وی روانه بود نافع بود و در ابتدا دار الفیل همچنین و این شد گوید  
 طبع وی چون بیاض است این باشد از ورم سلوک **قراطاغوی** نبات  
 که ورق آن مانند ورق کدو بود و شاخها بسیار بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند  
 مانند جاورس بود و بیشتر در موضعی که سایه بود و زوید و بغایت جویفی بود و ثمر وی  
 در مذاق حدنی و حرافتی تمام دهد و گویند چون زن جل و زبانشا بیاض و نبات

۱۷۹  
 بش از انکب مرد و نزدیک باوی کند و در نیرنج کن کند بعد از آن با زن مجامعت کند و فرزند  
 بزین آورده **قرقان** جو هست که در میان مقل می بود و صغیدی و طبیعت آن سرد  
 و خشک بود در سنونات کند جهت قوا گوشت بن دندان و دندانها پاک کند و سفید  
**قرمز** در دود الصباغین گویند و آن حیوانیست که بک در خار می باشد و بر بنا  
 که آنرا میسوراند و خاصیت این حیوان آنست که رنگ ابرسم و صوف بر آن می  
 کنند و گمانی دهنه توان کرد و حی دیگر است مانند عس سرخ رنگ و آنرا نیز قرمز خوانند  
 و فقیص خوانند و شرف گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و خاصیت آنست که  
 چون زن مغت و زبانشا مدبر روز دو درم غسل قطع جض کند و چون پاکر  
 کند قطع نکند و اگر در ابرسم سرخ کند و بر محوم او نرزد شمایا بد **قرسطار**  
 سطا یون است و گفته شد **قرط** اسم ثمره خار است که آنرا صند خوانند و این ثمره  
 گیرند و آنرا آقا قبا خوانند و گفته شد و آن ثمره را پارس کوه خوانند و بشکل فو قوت  
 شامی بود اما سفید و ضعیفتر از وی بود **قراص** یا بوخ است و گویند آن جوان  
 دو گفته شد **قروان** الحمر که با است و گفته شود **قروان**  
 و قرو و ایون نیر گویند و آن سداست و گفته شد **قروان** بیونانی حرف است  
 و گفته شد **قرط** حب العصفراست بسیار خشک آنه گویند و بیونانی فینقش و طبیعت  
 آن گرم بود در دوم و شکم نرم کند و اگر سرخ درم کوفته در شیر مانند و بیاض مانند سهل  
 خططها سوخته و انواع خوب را نافع بود و در حویه گوید دفع ریا ح کند و می سفراید  
 و شیخ الرئیس گوید سینه و پاکی کند و از صافی کند و فو لنج را نافع بود و مسهل بلغم  
 سوخته بود و باه را زیاده کند چون با شیر یا با عسل یا با انجیر خلط کند و این ماسویه گوید  
 آوار را نیکو گرداند و مسهل کموت غلیظ بود و این ماسویه گوید خاصیت قرط و معوی  
 آنست که مسهل بلغم بود و شربتی از وی از ده درم بیست درم بود بعد از آن که نیم کوفته در نیم  
 رطل آب

یون



آب خوشاند و در دست بالند و صاف کنند و درم شکر سرخ با وی خلط کنند و بیا شامند  
 و ابو صلت کو بدیجین سودمند بود و جهت استعفاء زرقی و لجمی و این سرایون که بدیجین است  
 وی بخ متعال یا اندکی مکندی بود و جهت اسهال بلغم و اما را ایجینی که مغزی بسته باشند چون بیا شامند  
 با انقبون مالخولما و صدام رانافع بود و باید که شیر در رطل بود و خشکانه کوفته بپست درم  
 در وی بالند بعد از آن بنده تا سرگردد و استعمال کنند و کوبند بدل آن جبهه اخضر است  
**قرط هندی** حب النیل است و گفته شد **قرط دری** سوماخ ارطوطوس  
 کوبند و بعضی فیله اغیون کوبند و آن خاریست که خار قرط بستانی بود و مولف کوبند و شیرازی  
 ابراکمیر بر خوانند و کل در زرد بود و جالسوس کوبند و سخن بود و اعذار و مجفف و دستور بدوس  
 کوبند چون سخی کنند و ورق وی یا جو وی یا نری یا فلفل و شراب ساشا مندر که بدیجین عقوب را  
 نافع بود و بعضی کوبند که چون مله استعمال کنند در زایل کنند و چون بکنند بیا شامند  
 کند معان و جمع سدا کنند که از کندی و مولف کوبند و طرمان نیر کوبند و گفته شد **قرطانا**  
 قرطانا است و گفته شد **قرطانی** از کما است سفید و که گفته شد **قرطان**  
 قرطان است و گفته شود **قرطانی** بپاشی کاعد کوبند و اسحق کوبند و نیکوترین آن مصری  
 بود باک سفید از سرانکه از بودی ساخته اند و وی مضر بود بگردن و کاعده و دیگر مضر بود بگردن  
 و سوخته وی سفید رانافع بود و منخ نرف دم و عاف بکنند و ریشها معده را پاک کنند چون  
 یک درم از وی بیا شامند و قوه شر رانافع بود و آب سرطانی نریخته **قرون**  
 مجموع مجفف بود و قرن پیاری شاک کوبند و سر و خوانند **قرون المعز و الابل**  
 نیکوترین آن بود که از ایل سرگیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد و  
 خشک بود و سوخته وی دندان را جلا دهد و لثه را محکم گرداند و باغ منفعه وی در صفت  
 ایل گفته شد و مضر نورش و معده آن کثیر بود و بدل آن اسارون و خولغان و مقدار استعمال  
 وی یک درم بود در درم ثانه و بر قاز رانافع بود **قرون البقر** براده شاخ گا و چون بیا  
 بیا شامند

بیا شامند و عاف بکنند و چون بسوزانند و آب ساشا مندر غث دم را بپزند و **قرون**  
**النیل** بعضی کوبند نوعی از سنبل سفید است کشته بود و در میان سنبل بپزند و کوبند و بپزند  
 خانق النمر است و حاجب مهجاج کوبند و او ای کشته بود و زرد کشته شد و چون کوبند خون معوض بول بپزند  
 و بیا شامند و سباه کرد و در دهن مجلط شود و مد او ای وی بپزند و بعد از آن دو متعال کافور و کلاب  
 انار و شیر و تخم خرفه که برف سرد کرده باشند با جلاب یا دوع کا و و با قوس کافور دهند و شیر تازه  
 بیا شامند و سویت سبب ترش و سویت شعیرباب بر و و جلاب و خیار کدو و جواب دهند  
 جگر و دل وی سرد گردانند و بپزند و سردمانند صندل و کافور و کلاب و مانند آن **قرط**  
 نوعی از طبعه است که در مصر بکارند و ورق آن بزرگتر از ورق رطبه بود و چهار پیا بان می  
 و برف می شوند و طبیعت آن گرم و تر بود شکم براند و خون خشک بود شکم سرد و سرفه  
 و خشونت سینه رانافع بود و انرا پیاری شیدار خوانند و با صغیرانی شود و در و شر و بر اکون  
 خوانند و بتوه ترا ز نبات وی بود و در وی فیض بود شکم سرد و **قرقه الدار**  
**جینی** ماری دار صبی خوانند و لکن بار کمتر از قرقه قنصل بود و شیرین تر از وی بود  
 و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم فوه اعضاء باطن بدید و جوب و قوبار اطلال  
 و مرضها عصبان و وجع درک که از بلغم بود و مغلول و مصروع رانافع بود و وی اقوی بود در  
 فعل از دار صبی و در تقویه جگر و معده سرد محکم تر بود و بدل آن نیم وزن آن قنصل و نیم وزن  
 دار صبی بود **قداح** اسم نباتی است و مانند از بیا که شتر و کوسفند و دوا بپزند  
 مولف کوبند انرا بشر ازلی از که کوبند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم بول براند و در دار  
 سرد اندرونی ساکن کند و محلل راج بود و وی در این منفعه بتا قوه بود و چون بپزند و آب  
 آن بیا شامند و سرد کرد و در انرا علجان نیر کوبند **قسطور یوان** چندین است  
 و گفته شد و قسطون نیر کوبند و قسطور س کاج است و گفته شد و قسطور کجا کوبند  
 رصا ص است و گفته شد **قسطور** میونا قسطور خوانند و ان انواع است و حله است و است یک



نوع عربی بود و انرا قسط کوی خوانند و آن سفید رنگ بود و یک نوع هندی بود و آن سیاه  
رنگ بود و انرا قسط م خوانند بسیار قسط تلخ و بغایت تلخ بود و سنگ و زن و صاحب جامع بود  
قسط هندی سیاه و شیرین بود قسط کوی سفید و تلخ بود و سهو کوره است قسط سفید شیرین  
بود و آن رومی است و قسط سیاه تلخ بود و آن هندی است و یک نوع دیگر هست که بهون  
سیاه تلخ بود و بوی صبر کند و کمتر از آن تار سفید فربه بود و بعد از آن هندی سیاه  
سبک طبیعت آن گرم است در سیوم و کوبند در چهارم و حاک بود در سیوم نافع بود  
هر عضوی که محتاج است به سخت بود و جذب خلط از عرق بدن بکند و اگر با آب و کلف  
کند و استرخا عصب و عرق النسا ضایع کند و لیثوسین سودمند بود و بول و بعضی براند  
خوردن و در شیب زامن کور کردن و در درج رانافع بود و چون فرج جات کند و کمکیا  
نظور کند و چون بیاض مندر با شراب افشین یکدم کوبند و کمی افعی و جمع کوبند و کافور رانافع  
بود و در دسینه و کوفتگی عضله و هتک و نفع سودمند بود و چون با شراب و عمل بیاض مندر  
محک شوه جماع بود و چون با آب سیاه مندر جالقع و کومایرون آورد و بازیت لطوح  
کردن نافض فجاج و استرخا رانافع بود و نافض شش از وقت نوبت لطوح کند و در  
نافع بود و رازی کوبد و کام رانافع بود و چون در شیب کور کنند و سیح کوبد و چون بحق  
کند و بر ریشه آتش انداخته خشک نردانند و قلحان کوبد و چون در شیب زامن کور کنند  
براند و بجهت شد و طبری کوبد و چون بیاض مندر مفتحه سده جگر بود و کوبند و چون بران کور  
کند و نزاله رانافع بود و با که حادث شود و غمونت و چون سخی کنند و با عمل بشوند  
و بیاض مندر در معده و معص و در دکرده رانافع بود و سنگ کوبد و براند و اگر با کفین  
بیاض مندر تب ریع رانافع بود و چون برهق و نش کلف طلا کند و عمل با بر که یا قطان  
زایل کند و موی بردا و الثعلب بر داند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود و معص و ورق  
کل سرخ و تند بود و کوبند و مضر بود و شش و مصلح آن ایسون بود و بدل آن نیم وزن آن عاقر  
بود

بود

فرح بود و کوبند بدل آن وج است و مصلح آن خطمی و مولف کوبد قسط رومی راقط شیرین  
خوانند و آن نوعی از رخ سوس انجالی بود که در میان شش روید و با طراف می برند و میورف  
بود و پنج بنف و انرا شکر موردیم خوانند **قسط شامی** را منسب گفته شد **قسط**  
**هندی** صاحب جامع سهو کرده است که گفته آن قسط شیرین است و قول صاحب منجم  
معتبر است که آن قسط تلخ است گفته شد انواع آن **قسط سوس** قسطی که کوبند و آن موی  
حلل لک کین آن بلباب بزرگ بود و ورق وی بر کتر از بلباب کوچک بود و بلباب  
بشرازی هر سه خوانند و آن اصناف سیاه است نوعی سفید کوبند و یکی سیاه و دیگر قش خوانند  
و این سه جنس بود و آنجه سفید بود شمر وی سفید بود و آنجه سیاه بود کوی سیاه و در بعضی با  
سیاه می مانند لون زعفران بود و بعضی مردمان انرا نوسین خوانند و جنس سیوم که  
انرا قش خوانند آن شبک بود و هیچ ثمر نداشته باشد و شاهی با یک بود و ورق  
کوچک دارد و مجموع اصناف سوس حریف و قابض بود و یک نوع از آن لادن از آن حاک  
می شود و آن نوع گرم بود باخ اصناف آن سرد بود و عصب را مضر بود و کل وی چون با شراب  
بیاض مندر قرحه امعار رانافع بود و اگر احتیاج خوردن وی بود باید که در روزی دو نوبت  
بیاض مندر و چون کوبند و سخی کنند و با موم روغن زیت موم روغن سازند و سخی  
آتش را موافق بود و ورق وی چون تر بود بر که بنزد و بکوبند و بروم سپر خوانند  
نافع بود و چون ورق وی و سرهای وی بکوبند و آن بگیرند و با سرکه و روغن سر را بران  
تر کنند در سر کهن زایل کند و چون بازیت ساهمند و در کوشش کاند در کوشش و ریم  
که اگر کوشش زایل کند و نوع سیاه آن چون آب و بیاض مندر بسیارند و ضعیف  
کند و ذهن را مشوش سازد و چون بگیرند و سرهای وی پنج عدد و نیکو بکوبند و آب آن  
مکمرند و در پوست انار گرم کنند با روغن کل در کوشش مخالف دندان کاند که در دند کاند  
و وی مویو سیاه کوبند و چون ورق وی با شراب بنزد و از وی ضا و زنده بر بسیار  
ریشه ها که

آب



عارض کرد و اگر سوختگی آتش نگو بود و کلف ببرد آنکه ویراق فرغانه سر ماه و یون باشند  
 بعضی براند و چون تضبان وی و ورق وی در غسل فرو برند و زن خود برگیرد و همچنین بعضی براند  
 و کله با سانی بیرون آورد و چون بگوید و آب آن بگیرند و در بینی جگانه کنند سی زایل کند و غوغوتی  
 که در وی بود و اصول آن چون بگویند و آب آن بگیرند و با سر که بیا میزند و بیا شامند که زردی ریتلا  
 را سود دهد و دمه وی که از اصرغ وی خوانند و دمه الشجر گویند چون بر موی بطوح کنند ششکشد  
 و موی بستر و صاحب منجاج گوید چون با شرب و بر بیا میزند و بر موی طلا کنند منع است  
 آن بکند **قشرب** فرما میرون و آن نوعی از خواست خشک اهل مغرب متعلق  
 خوانند و اهل نجد و عرب و شوم خوانند و طبیعت آن معتدل بود در گرمی خشک بود و در وی  
 قبض بود و گویند گرم بود در دوم و طبع را بنند و قوه معده بدید **قشرب** است و گفته شد  
**قشرب** پارسه کس گویند و گوشت وی لطیفتر از گوشت میوه شیرین بود و نیکوتر بود  
 آن میوه منقح بود **قشرب** **الجور** **الاحضر** پوست بیرونی سبز گردان  
 چون برند و رتی از وی بگیرند جهت خنای که از بلغم در طوبیت بود نافع بود **قشرب** **الجلز**  
**الصلب** چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها افتانند خشک گردانند  
 مجفقی نیکو بود و غیر لدغ **قشرب** **الارج** پوست ترنج کوم و خشک بود در دوم و چون  
 بخانند بوی سیر زایل کند و چون کورند قوه اش را سرد بدید و مقدار را خود از وی تاده  
 درم بود و وی محلل ریح بود چون اندکی از وی کورند و اگر بسیار از وی استعمال کنند  
 مفرود و مکر و مصلح و عسل بود **قشرب** **الکندر** طبیعت آن گرم و خشک بود  
 در دوم و در وی قبض قوی بود و چون بر جواختا باشند گوشت بر ویانند و اگر بر ریشها  
 دشوار افتانند بصلاح آورد و چون زن خود برگیرد و در طوبی که از وی روان بود زمین  
 شده باشد باز در جهت نفث دم و قوه امعا چون بیاش منافع بود در دار و دما  
 استعمال کنند جهت ریشها آن نافع بود و اگر بریان کنند حکم چشم زایل کند و اگر فوفن مرهم برش  
 کنند

نهند شکم بنند و بدل آن دو وزن آن کنند بود و وزن آن دقاق آن **قشرب**  
**اصل الکرفس** گرم و خشک بود در دوم و ملطف و مفتوح سده بود و بول براند و با  
 منفعتی وی در صفت کرفس که سود **قشرب** **الرازاج** گرم و خشک بود  
 در دوم فعلی نزدیک به فعل سج کرفس بود و منفعتی وی در صفت رازاج که سود **قشرب**  
**الکبر** صفت آن در الف گفته شد در اصل کبر **قشرب** **الهدب** در صفت سنبه  
 گفته شود **قشرب** **الروان** پوست سحر انار سرد و خشک بود و کرمها و حبث  
**قشرب** **الروان** انجی پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در دوم و انجی  
 شیرین بودی سرد و تر بود و بر ورمها گرم و در پنج ضا و کردن نافع بود و چون بر نیا برنج  
 و جو سفید کرده و با آن حبه کنند نافع بود سج امعا و اسهال و چون بابتی مضمضه کنند متوی  
 لته بود و چون بدان استنجای متوی متعدد قطع خون نو اسیر بکنند و اگر حق کنند و درم از آن  
 سفوف سازند و آب گرم اری آن بیاش منافع کرمها را بقوه بیرون آورد **قشرب** **السیتر**  
 مسج گوید سرد بود در دوم و خشک و جو به چشم را نافع بود و چون بسوزانند و سخی کرده  
 کل کنند و اگر عمل کنند و بحق کرده کل سازند بخیدی که در چشم بود زایل کند و قوه چشم  
 بدید و نشف اشک کند و منع مایه آن بکند و قوه و بشه که در چشم بود زایل کند و چون با تخم  
 خربزه بر کلف طلا کنند قلع کند و مکار وی چون با کشر تر حل نشد و در سی جگانه قطع  
 رعا فیکند **قشرب** **الارز** پوست رخ از جله سموات بود و چون بیاش منافع  
 در دمان و زبان و باشد که ورم زبان و باشد که ورم در مری و معده و امعا و التهاب مجاری  
 بدن پیدا کند و صد اوای وی مانند صد اوای کسی بود که در ریح خورده باشد **قشرب**  
**القصب** **الفارسی** پوست فی پاریسی سوخته وی گرم و خشک بود در سیم  
 و از اشک را نافع بود و بخیدی چشم زایل کند **قشرب** **الشرقا** است بلفت اهل چین  
**قشرب** **الشکر** فی شکر در طبیعت مانند سکر بود و در وی تبیین زیاده بود و در وی



شیرین آیدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حراج و گویند دروی  
 قبضی بود مانند صغی از قصب گیرند سفیدی که در چشم بود زایل کند و فی شکر قی آورد و سینه  
 و سرفه را نیکو بود و مثانه را پاک کند و غنی معتدل از وی متولد شود و بول براند و رطوبت سینه  
 بزداند و مولد ریح و نفخ بود و اولی آن بود که باب گرم نشویند بعد از آن معشکند و نفخ از وی  
 زایل شود **قصب الذیقة** فی بارکست مانند قلم و باریک تر بود و آن دو  
 نوع است یک نوع خوب که بخیخ خشک مانند آن نوع کوتاه قد بود و بعد از یک و حب آن که زیاد  
 تر و یک نوع دیگر ابله بود و بعد از آن بود از یک کوز در اثر و بطعم تلخ و تیز بود و برنگ تیره بود و در  
 شکست مانند سح عنکبوت می دراند و ن وی بود و این نوع از کز لیکوت در طرف هند  
 آورند و آنرا بر کینه خوانند و نیکوتر و خوب تر بود و آن نوع نبات محرم مانند بر شاخ چاروی  
 تخم بود مانند خودی که در غلاف بود و این نوع تیری و تلخی دارد و این نوع هم از هندوستان  
 آمده بود و طبیعت قصب الذیقه گرم و خشک بود و تا سیوم ملطف بود با اندکی قبضی و محلل اورام  
 بود و گوشتی عسله را نافع بود و درم جگر و معده را با عسل نافع بود و خاصه چون با کیم کر فیشاش  
 در درار هم را نافع بود و در دل را میخورد و جلا چشم بدید و چون دود تنایا با صمغ البطم با  
 بد مندا در حلق رود و سرفه را نافع بود و مقدار خود را بیکدم بود و بدل آن اطفا الطیب  
 بود یا صندل یا عدس هر دو باند بدل آن عدس است **قصب** بر دی محکم است  
 چکروی گرم و خشک بود در آخر درجه اول و دوم و در اصل وی جلایی اندک بود بی حدة  
 و همچنین و رقی و اصل وی با ساز جد سلی بکند و وی حیض براند و کزندی عتوب  
 نافع بود و کل وی چون در گوش افتد کوی آورد و در ویر و ن بتوان آوردن **قصبه**  
 تودری است گفته شد **قصد** عوج است و گفته شد **قصب** بر اصبت **الذیقة**  
 است و گفته شد **قصب** قطن عقیق است و گفته شود **قصب** فنه است و گفته شود  
**قصب** قریش و کم قریش نیکویند و آن تخم شیره است که آنرا قونی خوانند و آن  
 ینوت

۱۸۲  
 ینوت است و گفته شود و خوشب نیر گویند و گفته شد و صاحب جامع گوید حب صغیر  
 است و این جانک است حب صغیر صغار و کبار گفته شد **قضا مصری**  
 اسم نوعی از عصی الدراع است که آنرا ذکر خوانند و گفته شد **قطان** روغنی است از  
 درخت **قطن** و ثالب و عثم و شربین و شوب گیرند و نیکوترین آن بود که ارعه گیرند و بد  
 آنکه از ثالر و طبیعت آن گرم و خشک بود در حرام و گویند در سیوم شش و رسک را یکشتا  
 محدی که آنرا آن مویشی و متوی کوشست سیست بود و جوب را نافع بود و حتی حوب ذوات الاربع  
 مانند سگ و شتر و درار گوش و غیر آن و داء الفیل و دوالی و استخار را میخورد و ماییدن  
 و بر سر طلا کردن صداع را میخورد و دندان متحرک را محکم گرداند و چشم را روشن کند و اثر  
 ریشها چشم و نه برید و کرمها بکشد و چون بر قصبه باندیش از مجامعت منع آبتنی بکند  
 و بر کزندی مار شخ را خاد کردن با نمک سود مند بود و چون با شرباب یا شامند دفع ریه  
 کوی بکند و چون در ریه ایل بکند و بر اعضا کشد هیچ کننده کردوی نکرد و اگر بر کوشست مرده  
 مانند کما دارد از عفونت و اگر بخورد بر کزندی بکشد و بجه مرده بیرون آورد و قوی  
 وی مانند دخان زیت بود و چون قطان در حلق مانند خاق و درم لوزتین که بشیرازی  
 کوشک گویند نافع بود و اگر بر دندان خورده نمند بر آید و در رسک کن کند و چون با سرکه  
 مضحه کنند عین فعل کند و اگر با سرکه در کوش چکاند گرم کوشنک شد و چون بر مدیانی که  
 روفا در وی نخته باشند در کوش چکاند در رسک کن کند و در وی طنین زایل کند و وی معط  
 ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده و پیرین سبب است که ویرا حیوة الموتی خوانند و شتر  
 وی معده را بد بود و سدنی بود و گویند بدل آن بوزن آن غط و نیم وزن آن خلاص با ورق  
 آن و گویند بدل آن غط سیاه است و جاو شیر **قطف** سرقی است بشیرازی  
 اسغاناخ رومی گویند بری بود و بستا بود و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم و گویند  
 سرد بود در اول و در وی قبض نبود و زودار شکم بگذرد و درمها کرد و هم را نافع بود



و تخم وی بر قازا سودمند بود و وی چون بنزد اندکی و خوردند شکم براند و چون نخه ضداد  
 کنند و رها کرم را تحلیل دهد و وی غدا بی نیکی بود و جگر کرم را نافع بود و مخوری مزاج را اصباح  
 با صلاح آن نبود از هر آنکه موافق ایشان بود خاصه چون بازیت بنزد و سرد مزاج را بعد  
 از آنکه بنزد باید که بنیت بریان کند و با بازیر کرم و مری طیب کند و خورد و گویند  
 را بد بود و مولد ریح علیه بود و نفخ و اسهال بن عمران گویند تخم وی و رها کرم را نافع بود و وی  
 حلال او کرد و درم از وی عسل و آب کرم بیا شامندی مریه صفا آورد و شریف گویند  
 تخم وی با میخندان نبات سختی کنند و کل سارند و جبهه را نافع بود و وی محلل در مایه  
 حلق بود و طین سینه و تخم وی در غایت بود در شفاء اورام ظاهر و باطن انچه ظاهر بود بگویند  
 و آب قطف تر کنند و طلا کنند و انچه در باطن بود سختی کرده بیا شامند با ادویه مانند کبکب و حلا  
 و کلا و آب وی دوائی نیکو بود جهت استغفار مغنه از وی بیا شامند در هر روز دو درم و چون  
 وی نیم کوفته در جام مالند که رافع بود و چون جامه ابرسم و حریر جو کباب طنج وی بشویند پاک  
 کرد و بهیچ لون نکرد اند و اما نوع بوی بود چون بکیرند مقدار خردم و بخوشا اند در مقدار بود مثقال  
 آب یا ز نیم آید و صاف کنند و زنی را که مشیه در شکم مانده باشد بیا شامند و اگر خرد روز بود البته  
 بنزد از و بر بست **قطف نحری** ملوخ است دکنه و شود در مرم **قطن**  
 کوسف و بر سوط و عطوب خوانند و او را تور گویند و کهن انرا ققم و نیکو ترین نو بود و بصری  
 گویند جام وی منحنی محکم بود و سختی وی کمتر از ابرسم بود و کرم و تدر بور بوشیدن وی گویند  
 معتدل بود در حراره و لینه و عصا و ورق وی سهال بود کازا نافع بود و چون دیرا بسوزند  
 و بر حواست نمند خون باز دارد و کس وی بر گوشت مرد نمند خورد و دود آن ز کام را سود  
 دارد و چون ورق تازه وی کو حکم بکیرند و آب بخوشا اند با قدری سحر وی جدا کند قوباب دهد و زن  
 در آن نشیند اخفاق رحم و درد از نافع بود و اگر با ورق تور که ضاد کنند بر مفاصل کرم سرد سود  
 و خاصیت شکستن نفوس ضربان دایم که حادث شود از آن بکند خاصه چون با قدری روغن کل  
 بیا میرند

بیا میرند و حشیش وی لاغری آورد و منفعت جوی گفته شد **قطاه مرغیت**  
 کو جکی باری و مانند کنجشکی بود بر سر وی شاخی بود گوشت و دیرا حاره ضعیف بود  
 و پیوسته حکم نافع بود جهت کسی که سده و ضعف جگر و استقا و تباس مزاج داشته باشد  
 و مولد سودا بود و صاحب منهای گویند و شوارم هم بود و غذای بر دهد و ضروری بروغن  
 بسیار کم شود و رازی گویند قطاه و انچه بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان سرخ بود  
 سر که مصلح آن بود و در خواص این زیر آورده است که استخوان قطاه چون بسوزاند  
 و خاک تر آن بازیت بیا میرند و گوشت پزند و بر سراقع طلا کنند و بودا الثعلب موی  
 برویانند **قطر** است گفته شود **فعیل** بیومانی سقراطیون گویند و  
 گویند و آن نباتیست که بنح وی مانند بصل الزیر بود و لون آن سرخی زرد و طعم تلخ بود  
 و ورق وی بورق سوسن مانند و بنح وی در قوه و طعم مانند بصل النار بود و بعضی  
 وی کنند لیکن ضعیفتر از وی بود و دیقورید و کس گویند در قوه مانند بصل النار بود و چون  
 آب وی بکیرند و آرد کرسنه بدان بپوشند و قرص سازند و مطول و مجنون را با ماء السبل  
 بدهند نافع بود و صاحب منهای گویند طبیعت وی گرم بود در دوم و آن نوعی از گاه است  
 مولف گویند نبات وی کورکان شیراز بکند او خوانند **قفر نبات** انشوات  
 و گفته شد و مولف گویند شیرازی خلکو گویند و بر خار ترنجبین بپزد شود **قفر الهو**  
 انواع است یک نوع عرق اقبال گویند و شیرازی موساسی بالوده گویند و یک نوع  
 از آب حاصل شود و انرا موساسی آبی گویند و آن نوع که کوسس بود عرق کوه است که  
 می خوش اند و می مالانند و وی مانند زفت بود و بوی غیر کند و نیکو ترین آن فرغری  
 بصیض زین بود و سیاه جو کن بد بود و غشوی برفت کند و طبیعت وی گرم و خشک  
 بود در سیوم و سفید ناخن بر دوزن بالند و منج خازیر بود و چنین گویند انچه خالص بود  
 سودمند بود جهت کوفتنی گوشت و شکستن اعضا چون ضاد کنند از زیر و ن بازیت  
 بخوشا آیند



و بیاض مندرج بود و مؤلف که در کتابهای اعصاب و کفلی اعصابی می کند چند امثال کرده  
شد و از اسامی که می گویند و بواسطه این طامون گویند و کفر الیه و غیره خوانند و بر قیاس طوح  
کردن و بر تقسیمی عرق النساء کردن نافع بود چون خود بر گیرند و دکان وی نافع جهت اختناق  
رحم و اعراج آن و چون با خندان سید سر و شراب یا شامند حیض براند و سرفه مرمن بول  
و گویند که مجموع جانوران را نافع و استساق و دودی نرم را سود دهد و چون بردندان نهند  
سکن کنند و چون با آرد و موم و نطون خماد کنند بر تقسیمی در مفاصل نافع بود و چون  
کشند سفیدی زایل کند و بحف رطوبات بود و ریشها تر و اگر در سر کم کنند گوشت بریانند و وی  
بادها غلیظ که در معده بود بشکند و چون در خاکهای دو دکنند مار و عقرب جمع کنند گان موزی  
مکروند و صیاده ویرا اسیر طم خوانند و شیخ الراس که بد مقوی اعصاب بود و قوه شش را نافع  
بود و نغش و ماده ار سیسیر و ن آورد و مرصها خاق و نوزین و صلابه رحم را نافع و بدل  
آن گویند زفت است و وی صداع آورد و مصلح وی کلور و کلاب بود و شربتی از وی مقدار  
و درم بود **قفور** ایندینست که قطا بر آن جو کنند این با سویه گویند و وی کرم و خشک  
در سیوم بحف رطوباتی بود که در سر باشد و محمل آن **قفور** نوعی اگر کرا  
شای است و در کاف گفته شود **قلقل** و قلقل و قلقلان اسم درخت قتل است  
و گفته شد **قلقاس** بنایت است که در آب روید و ورق وی بورق کند و ماسق  
و شمر نداشته باشد و اصل و نامند ترجمه بود بیرون برخی مایل بود و اندرون سفید و طعم  
وی بعضی با حرافت بود چون آب بنزند حرافت از وی زایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود  
در اول گویند معتدل بود در گرمی و تر بود در دوم و گویند خشک بود در دوم و باه را زیاد کند و  
ادمان اکل وی کردن موله سودا بود **قلب** نامند سحر انواعه خوانند و معنی  
آن کاسر هجر بود و بیونانی بهش فرمن خوانند و معنی آن بر ریحی بود و سلیمان بن  
گویند از این اسم وی نماده اند و این اسمی را سماء فصح که آن تخمست صلب سفید مانند نقوه  
و در سفیدی

در سفیدی و صلابه و بنایت وی در اندن بسیار بود و مقدار گوسنه بود کوچک در مواضع  
خشن و در قوه این کیم است که چون با شراب سفیدی یا شامند سبک بریزند و بول  
و حیض براند و بر فواق را زایل کند و شکم بندد و بواسطه بر اسود مندر بود و مخفف  
و شربتی از وی دو درم بود **قلقطار** نوعی از زجاج شتر دندان خوانند و آن مهری بود  
و جالینوس گویند قلقدیس تحیل غلطی می شود و وی معتدلتین زاجات بود و طبیعت آن  
آن گرم و خشک بود در سیوم حار و قابض و محرق بود و سوخته وی بحف در وی شتر بود  
و لذت کمتر و در وی بعضی تمام با حرافتی زیاد بود و محرق گوشت زیاد بود و عاف را نافع بود  
و در کمال جمت جلا و غلط جفون استعمال کنند و جالینوس گویند مجموع زاجا بدل بکند و  
و صفت مجموع گفته شد در زاجا **قلقدیس** هم نوعی از زجاج است گرم بود در چهارم  
و محرق بود و وی قوی ترین زاجات بود و الطیف و صفت وی نیز گفته شد در زاجا **قلقدیس**  
هم نوعی از زجاج است و لون آن فیروز جی بود و گرم و خشک بود و تا چهارم و گویند حار و  
در سیوم بود و بحف و کمال بود با قبض و احواق بحف کم بود قوی و نا صوره در سینی بود  
دهد و منع رعاف بکند و گرم گوشت بکشد و شکم و دفع مصره فطر کند اما خوردن وی منشفت رطوبات  
اصل بود و مصلح وی شیر و شکر بود **قلت** نامند سفیدی است و انرا حلقه  
خوانند و رنگ وی عودی تیره رنگ بود و غایت و غایت الم بود و بقدمانند کندهی کوچک بود  
مطلق مانند شیا فانی که کمال آن سراند خاصه سیاف اغبر که بعینه قلت است و طبیعت  
سرد است در دوم و تر است در اول گویند گرم و خشک توان را زایل کند و سنگ کرده و  
بریزند و بعضی بول براند **قلوب** نیکوترین دل آن بود که از حیوان کوچک دندان گیرند  
گرم بود و صلابه صاحب کدر را نافع بود و چون حکم شود هضم آن غذا بسیار دهد و  
بویالات مضم سبب بر انضامی دارد و اولی آن بود که بر کرم و مری و انجدان و فلفل  
و زیره و سحر بنزند بعد از آن محل مزنی بخورند **قلی** نیکوترین آن بود که از ایشان گیرند



وقتی الصابغین شب العصفیر خوانند و شیرازی قلیه خوانند و طبیعت آن گرم بود و در  
 و خشک بود و محرق و اکال بود و قوه ترانک بود و بهی و جوب را نافع بود **قلفونیا**  
 نوعی از صمغ صنوبر است و بیوناقوفا گویند و در رایتج صفت آن گفته شد و آن عکلیا است  
 و شجره گویند بسیار زیباری گویند **قلسدنارین** معنی آن بسیار عود و سبیل  
 سبیل بود و گویند آن دار شیشغان است گفته شد **قلیا** اقلیمیا گویند و آن اقلیم  
 فضی بود و ذبی بود و نحاسی معدنی بود و علی بود و علی از زرقه و مس و قشیا گیرند  
 و نیکوترین آن بود که از جروه قبرس آید و آنرا آب باند و بعد از آن معدنی و باید که لاژد  
 رنگ بود و طبیعت آن معتدلست در حران و بروده و خشکست سیوم و آنچه علی بود از دود  
 درونقره و ثقل است و اولی آن بود که بسوزانند چون در دار و کاچشم کنند و صفت  
 سوختن وی آنست که آنرا در کوزه کو این نوکتند و سر آن بگل بگیرند و در تنور زنند و اقلیمیا  
 نقره سرد تر از قلیما، زرد بود و در وی کفخی و جلای با عتدال بود و فعل وی تجنیج ابدان  
 بودند در گوشتها صلد و جوب و ریشها، تو که در بدن چشم بود و در کردن سودمند بود و در  
 مراهم استعمال کردن نافع بود و گوشت در جواحت برویاند و اقلیمیا، زرقه لطیف تر از  
 اقلیمیا، نقره بود و تجنیج سولوی و صفت وی آنست سوختن اقلیمیا نقره بود و نافع بود  
 جهت آید از نوال آب و سفیدی و ریش چشم را بکشد و جواحت را پاک گرداند از جگر و کوش  
 زیاده نخورد و قوه چشم برید و محقق غیری ندرع بود و بدل اقلیمیا، زرقه سرد است و سفید  
 بود و صفت غسل وی آنست که آب بخت کند و آب از وی زیر نوتا آن زمان که بر سر آن  
 جوکماند بعد از آن بدست جمع کند و بردارد و استعمال کند **قلاری** نوعی از الجیر  
 است پسند که سر آن زردنی باشد و صفت آن نیز گفته شد **قماشیر** کاشیر گویند و گفته  
 شود **قلقیش** قمش قشیر گویند و آن قمش قشیر است و گفته شد **قل** عظم  
 و گفته شد قمش سنوف و در ریه را می گویند و قمش از ریه را می خوانند و گفته شد **قل** عظم  
 ۵۰

چون شبی از سر بگیرند و در سواخ با قلا نهند و صاحب ربع خور و شفا یابد و جوب بود  
**قنابری** غلغل و غلغل و فوغل گویند بسیار سی و غشت و شیرازی سوزه گویند و طبع  
 وی گرم و خشک بود و در اول گویند معتدل بود و در گرمی و وی لطیف و عالی و مقطع بود و کف و بهی  
 را از ابل کند و سودمندترین چیز بود جهت بر ص خوردن و خاد کردن و روغن وی می آید در اندک  
 روزی نافع بود و در ریشستان و ورق وی خاد کردن نافع بود و سینه و شش را گرمی و  
 غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سبب ریش و آب کی شکم براند و خاد کردن بر بوا  
 سودمند بود و گویند کی مجموع جانور و رازی گویند معده و جگر را نافع بود و ملایم حروری و مبروری  
 از بهر اطلاق طبیعت فول کوش مولد سودا بود و خاصه بگل نهند و مصلح وی روغن بسیار بود  
 و صاحب تقویم گویند اصلاح وی سبیل کابنج سکر کنند و سوط کردن باب بیح آن دماغ را  
 از رطوبات غلیظ پاک کند **قنطاریون** کبیر قنطاریون غلیظ خوانند و  
 طوماعا خوانند و تفسیر آن مطویون گیر بود و تقوی طوماعا خوانند و ورق وی بوقی کردگار  
 سبز ماند نزدیک بوقی کوب بود و ساق وی باقی حاضر ماند رازی آن دو کزنا  
 کز بود و کل وی کل بود و ثمر وی مانند خشکدانه بود در اندرون کل و کل وی مانند شمش  
 بود و بیح وی سبب و صلب بود و ثقیل و در رازی دو کز بود و از رطوبت بر بود و بطعم و بیح بود  
 با اندکی قبضی بیون فون بود و در وی اندکی طلاوتی بود و لون عصاره وی مانند فون بود و  
 گویند بیح وی قبضی براند و بکمره بیرون آورد و از آن زنده نباهند و بیرون آورد و نقش دم  
 را نافع بود و مقدار شربتی دو مثقال بود و در دستور مدس که در شارب بیح وی تباش  
 باشد بابت بند و اگر نه شارب شربتی از وی دودرم بود موافق بود جهت درد سلا و رو  
 و سرفه کهن نقش دم ارسینه و معصوم در درم و مجموع این رحمتا را نافع بود و اگر شکل  
 فرزه از وی با اندون خورد بر کمر و بیض براند و کمر بیرون آورد و عصاره وی بیح  
 کند و مصلح آن آب سانا حمل بود و بطن قبری **قنطاریون** صغیر قنطاریون  
 دقیق



دقیق گویند و بیوسا طولی طویون معنی آن قنطوریون دقیق بود و بعضی طویون گویند و قنطوریون صغر بود و بعضی مردمان طویون گویند و ساق وی باریک بود و درازی کت بود و کل وی سرخی بود که بغیر وزی مایل بود و ورق وی بورق شکله اشبع ماند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد و طعم قنطوریون باریک بغایت تلخ بود و منفعت در قضبان و ورق و زهر بود و منفعتی بسیار و قوی که سبب آن بغم بود و سودمند بود و حکم مرده آورد و کزاز را نافع بود و اعصاب و دماغ را پاک کند و تنبیه تمام و مصروع را بغایت کمال آید بود و سهیل آب در بود و خام و سرای تقوه و مره صفا که از بلغم غاطی آمیخته بود بر اند و در معاصر و عرق النسا و در دق کج چون بیاض مندا یا بران حفته کنند نافع بود و شربتی از وی در مشغال بود و در حته بخ درم و عصان وی سودمند بود جهت در سر که از حواره آفتاب خرد یا از خوردن شراب صفر چون بسر که بکند از دبر صد غیب و نشت طلا و ریش سر زایل کند و در کمر را بنور با لند و موی بسترند و پاک بشویند پس این عصا را که بکند از دق طلا کنند و چون باب و غسل آنکی حل کنند و در موی مانند شنبلیله و شک بشد و این عصا را که مانند بر وی سنگ بزرگ که کار بدان نبر کنند و بر پیشانی لطوح کنند آب رفتن از چشم زردار و اگر بشیر و فزان حل کنند و طلا کنند بر ملک چشم در و درم از آن نافع بود و مجموع در دق که در چشم بود زایل کند مثل جو به سبیل چشم و سفیدی که در چشم بود و ویشی که در طبقه قرینه بود مجموع را نافع بود و اگر بار غن کل سرخ استعمال کنند نافع بود جهت ریش که در گوش بود و اگر گرم در ریش گوش تولد کرده باشد با آب رقیق شغالو حل کنند و در گوش جگانه شود و در مجموع علتی که در گوش بود زایل کند ماسد طین و دوی و فوج و اگر بایب تر تیره حل کنند و در رانی در گوش جگانه گشت زایل کند و ورمی که عصب سم را بود بکند از دق و مجموع و بشناسی که در سنی حادث شود نافع بود و رعاف زایل کند چون سر که حل کنند و فوری راجح سوده با آن اضافت کنند و در سنی جگانه

و در دق که در چشم بود و ویشی که در طبقه قرینه بود مجموع را نافع بود و اگر بار غن کل سرخ استعمال کنند نافع بود جهت ریش که در گوش بود و اگر گرم در ریش گوش تولد کرده باشد با آب رقیق شغالو حل کنند و در گوش جگانه شود و در مجموع علتی که در گوش بود زایل کند ماسد طین و دوی و فوج و اگر بایب تر تیره حل کنند و در رانی در گوش جگانه گشت زایل کند و ورمی که عصب سم را بود بکند از دق و مجموع و بشناسی که در سنی حادث شود نافع بود و رعاف زایل کند چون سر که حل کنند و فوری راجح سوده با آن اضافت کنند و در سنی جگانه

رعاف بند و در ریش که در دهان بود و دریم از آن آید و بوی دمان کند شده باشد چون شراب کهن قابض حل کند و بدان مصحفه کنند و در زمان نگاه دارند بغایت نافع بود و کسی را که بوی دمان کند شده باشد بی سببی بکلاب حل کنند و بدان مصحفه کنند و زانیک در دمان نگاه دارند شفا یابند جهت طاره و ورم ووزن و شقاق لبها و خفاق و دندان متحرک نافع بود و چون با شراب به سنگ سبز حل کنند و بر موضع کزندی زنبور و خل نافع بود و عرق النسا و وجع و کس و کون و کی مجموع جانوران زهر دار نافع بود و چون یکم از وی در دست درم آبی که باد آورد خشک روی جوش آید باشد حل کنند و بیاض صاحب مهاج کوبید افراط کردن قنطوریون و مصحح و جمع عن بود و کثیر بود و اسحق گویند و بر مصحح و غسل بود و کوبید بدل وی بوزن وی ورق حنا و در دمان آن سور بخان و بوزن آن بود و بدل آن بوزن آن بر سیاوشان و نیم وزن آن ورق خا بود **قنیط** نوعی از کزب است بسیار کزب رومی خوانند و بهترین آن تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن سرد بود و اعتدال کوبند گرم بود در اول خشک در دوم سده را بکشد و حار را نافع بود و منع سنی کند و بجهان که کزب و طین وی نطول کردن بر در و معاصر و دمن بود و خون را غلیظ کند و نفع در حوالی سلا و احداث کند و اولی آن بود که نیک گشت آید و بار و عن بسیار یا با گوشت فربه و سکه و مری و دار و کرم خوانند **قنطاریا** است بشرازی سر رد گویند و طبیعت آن گرم است در دوم و گویند در سیوم و خشکت در دوم و گویند در سیوم ملین و محلل بود خا زید و شور عدسیه و صداع و کزاز و صرع را زایل کند و اگر بر دندان حرو و نه نافع بود و جهت خفاق رجم چون با شراب باشد نافع بود و وی تر باق سکان زهر دار بود و از دوی مجموع کزب کان بکیرند و وی مقاوم با جمع زهر با بکند و در یک کبکین و چون خود بر کیرند بکند از دق و از خواص وی آنست که مغذی بود با منفعت وی در باب بارد و صفت باز دگفته شد و صاحب منهج کوبید



وی اشتق است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر که وزن و نیم رسوند حتی باقی  
ابدال آن در باب گفته شد **قنبیل** صاحب مخاج گوید بزوری رملی بود و صاحب  
جامع گوید از قول غمی که آن یکی از منها است که از اسنان می افتد در باریه یمن و از قول رازی  
بجین گوید و صاحب نفوس نیز می گویند و از قول دیگری گوید خاکست سرخ بریان کند زرد  
کرد و فی الجمله طبیعت وی گرم و خشک در درجه سیوم و بی گوید گرم و خشک در اول دم  
و جفقی قوی بود و راری و سیح گویند سرد و خشک و شیخ الرئیس گوید گرم و خشک است  
دوم و این ماسوه گوید در وی مضی تمام بود و وی حب الفروع و مجمع گوید را بکشد و بر وزن  
آورد و منشرف طوبت ریشها بود و شراب که بر سر وی طعمان پیدا شود که آنرا را به خوانند  
و اطباء آنرا اسفغ گویند چون بر دغن کل حب کنند و قنبیل بر آن باشند خشک گردانند  
رطوبات آن بکند و بر این نافع بود و مقدار شربتی از وی تا دم درم بود و گویند مضر بود  
بامعاده و صلح وی شیخ ارمنی بود و بدل آن را زیاده و گویند مصلح وی انیسون بود و بدل آن ترس  
و بر یک گویند مضر بود بغم معده و مصلح آن مصطکی و انیسون بود **قند** پاریسی خاوش  
گویند و آن بری بود و جلی کوی بود و کوی نوحی از بری بود و جلی بر ری بود و آنرا دلدل  
جواسد و طبیعت آن گرم و خشک بود بغایت محلل بود و بعضی گویند گوشت وی تر بود  
و مجدوم را بغایت نافع بود خاصه گوشت بری خشک گوید جهت که در کان که در جاذب  
کمیکر کند و کزندی کانو از نافع بود و مقدار را خود از وی پنج درم بود و غلغله و خشک کرد  
بود و با سکنجبین استغفار و قانج و داء النبل و درد کرده سوگو مند بود و ادمان خوردن  
و عی السبول احداث کند از هر یک مضر بود بنانه و گویند اصلاح وی بمسل کنند و گویند  
نیم کرفس شکر و شیخ الرئیس گوید گوشت بری وی خازیر را بغایت مفید بود و در  
عصباتی مجمع سودمند بود و سل و تبها و مزمن و کزندی جاندران و عافقی گوید ادمان اکل  
وی کردن مغده بود و جگر و بیه وی منع انقباض مواد از اراحتا بکند و خاکستر  
وی

وی داء الثعلب را نافع بود چون بازفت تر بالند و دیقورید و سس گوید نوع کوی معده را بکند و  
و طعم وی خوش بود و ملین شکم و در بول بود و پوست ناسوخته و بادی که موافق حب بود بسیار میزند  
حب زائل کند و اگر سوزند و باد و پی حط کند که موافق حب بود و حب زایل کند و اگر سوزانند و باد و  
حط کند که موافق حب بود و سر را بر آن بشوید عذب طاده بکند و ریش پاک گرداند و گوشت زیاد  
خورد و جگر بری و خون خشک کند در خرقه با قانج که موافق استغفار محلی بود و هر زحمتی که گوشت و بی  
مناسبت و بیه وی چون با موم سرشند و خوردند بجز مرده از شکم بیرون آورد و چون زبیره وی در  
کشد سبیدی زایل کند و بقراط گوید گوشت وی چون بر که غصص نمند مجدوم را نافع بود و شیخ  
امتلای و درد کرده و مفاصل را سود دهد **قنب** سه نوع است بری و بستانی و هندی  
قنبان وی مانند خطی بود لیکن نجابت بسیار بود و ورق وی مانند ورق بستانی بود اما خشک بود  
و سیاه کتر بود و سفیدی بر وی غالب بود و زهر وی سرخ بود و غروی مانند فلفل بود و بزرگ  
حالت و پنج وی چون بزند و بر ورمها که کم خاد کند و بر هر چه بر اعضایی که کیوست در وی میخورد  
شده باشد ورم ساکن کند و کیوستا یکدار اند و عصاره وی درد گوش را نافع بود و از آن  
نیم آنرا شنداج خوانند چون بسیار خوردند قطع منی بکند و چون تخم وی ترکیب و آب آن بکینند  
در گوش چکانند در گوش را شود دهد و جالیوس کوی باد را بکشد و محلل باد را  
و جفقی محکم و اگر بسیار خوردند منی را خشک گرداند و شیخ الرئیس گوید خلط وی بر بود و قلیل  
بود و دشتی گوید طبیعت وی گرم بود در درم و خشک بود در اول منشرف طوبه معده بود و قاتل  
دیدان و چون بآب آن سموط کنند و باغ را پاک گرداند و اسحق بن عماران گوید عسل الحضم بود و  
بر بود و صداع آورد و شکم بندد و بول براند و مصلح وی شراب لیون بود و اسحق بن  
گوید تخم وی چون بریان کنند مضره وی کتر بود و دفع مضره وی به سکنجبین قندی کنند که بعد از وی  
بیاض اند و اما ورق وی چون بکینند و با آب آن سرشوند بن موی را پاک کند از خشکی  
و رازی گوید مضره و مظلیم چشم بود و دفع مضره وی آب سرد و برف بارب فواکه ندرش کند



و نوع سیوم که انرا قنب میزند خوانند و شیرازی بگویند و سبز گویند و بسیار است  
 حبش خوانند و بعضی در اجود و اعظم و وی نوعی بود و مجنن و اگر نیاورد استعمال کنند بکشد و نوعی  
 مغز بود و طرب آورد و شش طوطیها کاذب نوعی بود که حزن آورد و خیالات فاسده  
 بود که مقوی باده بود و آنچه نیکو بود شربت از وی بکدرم بود تا دو درم حب مزاج و آن  
 که زیاده ازین خوردند کشنده بود و اگر کسی بسیار خورده بود دفع مضره وی بقی کنند باروغ  
 کا و آب گرم با هم در معده مانند **قدس** کندش گویند و گفته شود و قدس نرم  
 جوانیست و قدس عصاره سکر چون مجد گردانند قدس خام خوانند و بعد از آن چون  
 دیگر بر دندانها بلوغ خوانند و بوی مشک **قنقر** صفت ناخوش طعم که از بلاد حب  
 خرد و گویند سدر و سست و گویند سبکست که از بلاد مغرب مولف گوید آنچه محقق است  
 صفت شفاف مانند سدر و سست و انرا ابلع معبر خوانند و وی اثر ریشها بر دود در  
 دندان زایل کند چشم را روشن کند و با مال بورا نیکو بود و چون قدری از وی  
 با سکنجبین و آب شامند بر ملاغ کنند و چون سوز یا شامند بر ضعیف کنند  
 با مال عمل چغندر اند و گویند نوعی از سدر و سست رسیده است **قنطار** ساد اواران  
 است و گفته شد **قنطار** دم الاخرین است و گفته شد **قنابر** سومان بر و بر لوس  
 خوانند و آن نوعی از عصاره است که شیرازی انرا چو گویند دیقور و سس گویند قنبره چون  
 بریان کنند و خوردند در قولنج رافع بود و جالینوس گویند چون با سقنداج برند و با مرق  
 وی خوردند قولنج سود دهد و رازی گویند مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم بندد  
 و صاحب مناج گویند نیکوترین آن فریه بود بریان کرده و طبیعت وی گرم و خشک بود  
 شکم سرد و مرق وی قولنج رافع بود و غذا و وی نیکو بود و مانند عصاره فیروز بود با مال  
 مختلف بود و مضر بود بر طوبات و اولی آن بود که با روغن بادام استعمال کنند **قو**ا  
 دو قواغرا و دو قوبری خوانند و روایا اغریا گویند و آن نوعی از دو قوس است با دانه شکند  
 و عله

۱۶۹  
 سفلی رافع بود و مقصدا ساکن کند و شکم براند و عصاره وی در برین دندان بکشد نافع بود  
 و چون خوردند عرق از دندان بیرون کند و بول براند و شیرازی انرا تر خوانند و آن بری بود  
 و آنچه جلی بود تر خود بر آن شیرازی برادر خوانند و انرا دوایا اغریا خوانند **قومی**  
 مرر گویند و در میم گفته شود **قوسیا** ط است و گفته شد **قوسیا** میونا آب  
 خاک خوانند **قوطلید** اذان القیس گویند و زلایف للکوک خوانند  
 اهل مغرب گویند نوعی از حقی العالم است و گویند نباتیست که منفعت وی مانند حقی العالم  
 است و ورق وی و بیج وی سنگ براند و بول براند و چون ضاها کنند بر ورمها و کرم و حر  
 و خازند و شقاق که از سهرما بود و التماس معده نافع بود **قوتیر** گویند طباق است  
 و گفته شد و گویند طبوت است و گفته سود **قومی** صاحب مناج گویند حیوانیست  
 در قوه ماسد مد ستر است و گوشت وی صر و اخفاق رحم را سودمند بود و هم این اسم را قضم  
 قریش گویند که آن منوت است و گفته شود **قو طوما** در بون بری است و گفته  
**قو قطن** است و گفته شد **قو ابض** سنگدان آن بود که از او تازه فریه  
 گیرند و او غلیظ بود و غذا بسیار دهد و بوس اندرون وی خون خشک کند و سخی کرده  
 با شراب یا شامند در معده رافع بود خاصه سنگدان خوس و وی غذا را احباب بود  
 و چون مضم سود عوی اندک از وی متولد شود و آنچه از آن مرغ خاکی بود و زرد و پیچ  
 و مولد قولنج بود و اولی آن بود که نیکو نخته کنند و نیک بروی اضافت کنند و خوردند **قو**  
 درخت است و گفته شود **قور ساما** عود بک است و گفته شد  
**قیمولیا** طین قیمولیا است و گفته شد و طفل طلیعی خوانند **قیقین**  
 نیر گویند و آن قنقر است و گفته شد **قینا** نوعی از بقله است و گفته شد **قیصم**  
 نوعی از ریاح سف جلی است و بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول و گویند  
 در سیوم یا دوم و خشک است در دوم و سیوم و گویند تراست در اول و گویند گرم است در دوم



و خشک است در اول و وی سهل صغرا و کرمها بود و جالینوس گوید کل وی نیکوتر از  
 انستین بود و در وی تفتیح بود و چون سواند از الشعب را نافع بود بار و عن ترینه  
 و جهت موی ریشگی که دیر براید چون بالند زود براید و وی حیض براند و سنگ  
 کرده بریزاند و عرفی النساء من را نافع بود و در عن وی انحام رحم و عسل را نافع  
 بود و چون در خار یک ترند کنندگان بکریزند و چون با شراب یا شامند زیر بار نافع  
 و کنندگی عقوبت و تدا و مقدار شربتی از وی کشفال بود تا در دم و موافق و احیاناً  
 تر نبود بلکه از آنکه در وی بجه بیرون آورد و اسحق گوید مضر است شش و مصلح وی شمع  
 و صاحب نفوم گوید مصلح وی صغ و کثیر بود و خشک است و بدل وی در در کسر که از سردی بود  
 گویند با بویخ است **قسطاقول** تر ملست و گفته شد **قسطر**  
 آسلی است و گفته شد **قیشول** حج القیشور خوانند و حج الشور و قینک  
 گویند و آن نوعی از کف دریا است و مولف گوید آن مانند سنگ است سفید و بویخ بسیار  
 بر آن بود و در میان کف دریا و مر جان سفید بسیار بود و در حمام دست و پای بدان  
 مانند و صلی نه داشته باشد و اولی آن بود که سوخته استعمال کنند و طبیعت آن گرم  
 خشک بود و لطیف در آنرا جلا دهد و براق و سفید گرداند چون بدان سنون کنند  
 و در سردن موی استعمال کردن موی بترد و ریشها عقیق بر گرداند و گوشت بر و باند  
 و گوشت زاده خورد و اگر در رحم شراب اندازند که جوشان بود از جوشان از آب سرد در آن  
 و صفت سوختن وی جان بود که در شیب آتش کشند و در آب اندازند پس موم یا کر  
 آتش کنند چون گرم شود بیرون آورند و بر کنند تا سرد شود پس بر دارند و بوقت  
 حاجت استعمال کنند بن دندان محکم گرداند و تارهای و شکموری زایل کنند **قیر**  
 بویا شمع را گویند و گفته شد **قیر** قار است پیاس قیل گویند **قیر** زفت تراست و گفته شد  
**قیس** قوس گویند و گفته شد اینها نیز گفته شود نوع است سیاه و سفید و حج

و جمع  
 و وصف

و وصف و قابض باشند و یک نوع از آن نبات لادن است و آن کرم بود با آن انواع  
 آن سرد باشد و صبح آن با شراب یا شامند کنندگی ریتلار اسودد و صمغ قی شش را  
 بکشد و چون با شراب و مریا میرند منع تساقط موی کند و بخور کردن منع آب تنی کند و خورد  
 گرفتن کرم بیرون آورد و تروی بر سبب زخا و کردن نافع بود و خورد بر گرفتن حیض براند  
**قیونندی** شمع قاوند خوانند و شمع قیونندی گویند و گفته شد **قیوط**  
 ورق کند ما شامی است و گفته شود **قیر** موم روغنی بود و مرمی که از موم  
 و روغن کل و صلیبن و ورق کل سرخ و اکلیل الملک و زعفران و کافور سازند آنرا  
 قیر موی خوانند **باب الکافکاری**  
 کدر خوانند و آن نبات است در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن باشد و گویند طلح انجاست  
 و این بجن گوید بیشتر در زمین هند بود و درخت وی مانند درخت فربا بود و یکم درخت  
 وی در آنند و مانند قیل و طلح وی مانند طلح و ما بودیش از آنکه آب پوست بشکافد و بیرون  
 آید می گیرند و از آن درون پوست بیرون می آورند و در روغن می اندازد و با قیاس بر دارند  
 تا روغن قوه وی اخذ میکنند و مولف گوید در کرم سیخ و از بسیار بود و بسیار کاشنی  
 خوانند و بوی عظیم خوش دارد تا حدی که جامه بوی دی بگیرد تا ریزه گردد و بوی از وی  
 زایل نشود و رازی گوید حدام را قطع کند و وی معتدل بود و شراب وی صفت و جدی را  
 نافع بود تا حدی که کسی را که ابله بیرون آمده باشد عدد چون با شراب بیاش  
 به عدد نرسد و بدل آن بوزن صدک سرخ بوزن آن بقم بود **کافور**  
 بهار است و گفته شد **کافور** چند نوع بود و شیخ الرئیس گوید قیصوری و رباهی  
 سفید بعد از آن ازاد و اسفری و ازرق و نیکوترین آن قیصوری و رباهی سفید بود  
 برف و طبیعت آن سرد و خشک بود و در سیوم منع و در ماکرم بکند و محوری را  
 و اصحاب صداع صغراوی بوبدن وی تنها با صدک سرشته بکباب یا کل فارسی نافع



بود و مقوی حواس و اعضاء ایشان بود و چون ادمان بوییدن وی کند قطع سهو و جاع  
 بکند و چون بیاض مذفع و اقوی بود درین باب اگر مقدار دو جواب کاسه و هر دو در وسط  
 سازند قطع حاره و دماغ بکند و جواب آورد و صداع زایل کند و خون بینی باز دارد و بندد  
 و بآب در و ج و عصیر یخ یا آب کش سر تر یا عصیر سرشند عین عمل کند و رازی گوید سرد و لطیف  
 بود صداع کرم و اورام حاره که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاض باشد  
 مثانه و کرده و انبساط کند و منی بفرستد و امراض سرد در نواحی کلیه و مثانه و مثانه  
 پیدا کند و وی شکم صغاری بندد و دانه ای از وی و رها کرم را نافع بود و قلع زایل  
 کند و باد و یبوست در چشم که از کرم بود نافع بود و یک گرم از وی خلاص دهد از سم  
 عقوبت و آن با آب سیب نیم سب و ربع شغال یا شتر نافع بود جهت کسی که قرون چل  
 خورد باشد با آن نار و شیره خوره یا بر فوس یا روی سری آورد و زود قطع  
 بکند و سکنه کرده و مثانه تولد کند و مصلح وی همچون کل بود و بوییدن وی در تنها سود دارد  
 و مصلح و نفی و نیلوفر بود و گویند زعفران و سا جوید گوید شخصی شش شغال کافور  
 به نوبت بخورد معده وی فاسد شد و قطعاً طعام مصمم می شد و شهوه وی مسطح  
 شد و هیچ رحمت دیگر بر وی عارض نشد و گویند چون در روغن کل حل کند و در بینی  
 چکانند سود المراج کرم که نه از ماده بود که در دماغ و چشم متولد شد باشد و علت  
 آن بود که طلوع اقباب نیمه و زیاد می شود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز  
 باشد و چون شب رسید مرتفع شده باشد و سبب آن بود که بسیار در اقباب  
 در زمان کرم در یک کوزه باشد و چون هوا سرد رسیده باشد مسام وی بسته شده باشد  
 و چون بارو عن و سر که بیامیزند و بر شش سر طلاء کنند صداع کرم را نافع بود و تغذیل  
 وی بسک و غیره و مقوی و مغر بود و اگر با شکر وی بود درین معنی لیکن کافور  
 اقوی بود در خاصیت و بدل وی دو وزن وی طباشیر بود و گویند بوزن آن طباشیر  
 بوزن آن

آن صندل سفید کافور باریکیا بیست که انرا بوزنی سان الشور خوانند  
 نافع بود جهت فرغ و بلغم را زایل کند و مغر بود و غم ببرد و باقی منفعت وی در لام گفته شود  
 کاسه الح بزرگ است و گفته شد در قاف کاسه الح کرم است و گفته  
 شود کاشم انجودان رومی بود و سیوا لیفسطیقون گویند و آن و سبب ایست  
 و نیکوترین زرد بزرگ و رقی بود مانند ورق انجودان و در قوه مانند کون بود و طبع  
 وی این ماسوه گوید کرم و خشک بود در سیوم و صاحب مناج کرم بود در وسط  
 سیوم باد با آب شکر و منخ و منضج بود و طعام را مضخم کند و مقوی معده بود و یک گرم از وی  
 با شکر آب لیمو دیدن و حب الشوع بود و بول حیض براند و نرنگی جانور را نافع بود  
 و سده جگر بکشد و در طوبت معده کم کند و فواقر زایل کند و در درم از وی یک  
 گرم مستقی را سود دهد و گویند مضر بود بثمانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوسی  
 بدل آن در دراز تخم انجوه بود و تخم کز و تیادوق گویند بدل کاشمش و ربع وزن آن  
 زیره سفید بود و اسحق بن عمارن گویند بدل آن بوزن آن زیره بود کاشمش بسیار سی عروس  
 در برده گویند و یک نوع بشیرازی کجمن گویند و سیوا نقانر و قوه وی سرد و خشک و غلبه  
 الشلب بود خاصه قوه و ورق وی و نیکوترین چنان گویند کوس بود و صاحب مناج کرم بود و نیکوترین  
 ورق آن است با بود و طبع آن سرد و خشک بود تا دوم و گویند در دوم و گویند در سیوم  
 ربو و لمود و الشربل سود دارد و شربل گویند که از اجزای هر روز یک شغال فرو بزنند  
 یرقان خلاص یابند با در اربول اگر زن بعد از طهر هفت روز هر روز هفت حب فرو بر منخ  
 آب تنی بکند و وی جگر و کرده و مثانه را نیکو بود و در اربول کند و قوه که در مجاری بول بود  
 سود دهد و فوس کوس کهها و حب الوق را بیرون آورد و چون جوی از خشک وی با جوی  
 شخ ارمی بخن کند و بیاض مانند مقدار شربتی از وی دو درم بود و مخدر سرد و مصلح آن  
 همچون کل بود و جالینوسی گویند بدل وی غلبه الشلب بود و گویند بدل وی غلبه الشلب بود و جالینوسی  
 الش



**کایا** با است و گفته شود **کاهج** جاوز هر کویند و آن جالب است  
 گفته شد **کایا** قنار خوانند و سرازری کوی ووی نمر بودا ندری  
 دیگر دارد مانند قنار و انرا قنار البر خوانند ووی ووی و بغایت کرم بود و چون در رزم  
 اندازند شراب را از غلیان باز دارند و خورند و نیکوترین آن است که بود و سودمند  
 بوست به آن طبیعت آن کرم و خشک بود در دوزخ و کویند در سیوم ووی و حل بود اصل  
 وی مقطع و ملطف بود و در پوست نخی و مراره و حواقی و قبض بود خازیر و صلابات  
 بکند از اند و ریشها ببلید و کن و عرق النساء و در در کین و متنگ عضله و نافع بود و بوست  
 نخی و جهت در دندان بغایت سودمند بود و نیکوترین میرا بود جهت سپر خوردن  
 و ضما کردن خاصه با آرد جو و سیاری از وی ماده غلیظ سوداوی سپر مستفیع گرداند  
 و مسهل خلط خام بود و جض براند و کرمها بکشد و باه را زیاده کند و وی تریاق سمها بود  
 و آنچه بس که نمد سد سپر زینش به و صلابت آن بکند از اند بلغم از معده پاک کند و  
 دیسقورید و کس کویند ووی و ثمر وی چون یک نخند شکم نرم کند و معده را بد بود و  
 آورد و چون ثمر وی سی روز هر روز درم با شراب شامند و درم سپر بکند از اند و  
 براند و مسهل دم بود و چون بیست اند عرق النساء را نافع بود و جض براند و چون کایند  
 قلع بلغم بکند و دانه وی بس که بر نند و بطین آن مغضبه کند در دندان ساکن کند و چون  
 بوست کخ و بغایت خرد بکوبند و سخی کنند و با سر که کهن بیا میزند و بر بهتی سفید بطوح  
 زایل کند و ورق وی و نخی وی چون بکوبند و بخاریز و درهما اصل استعمال کنند بکند از اند  
 و چون بکوبند وقتی که تر بود و آب بکیرند و در کوشی که کرم بود جگانه کرم بکشد و بصری  
 کوید ورق وی و ثمر وی در مساوی باشند یکس ثمر اقوی بود از ورق و نخی وی اقوی بود  
 از هر دو خشکی در اصل وی شتر بود که کرمی و طبیعت کرم و خشک بود در سیوم و معده  
 را بد بود و چون بس که بر و رند دفع ضرر وی بکند و مضره بعد از نخراند و خاری کویند

ناموری  
 که در

در آماق بود شفا دهد و نخی وی چون دو دکندر شیب بواسیر را نافع بود و بطریقی  
 نخی وی ریشها تر چون بروی سندان بیرون و چون بر نند و آب آن بوسی که ریش تر باشد  
 بریزند و سر را بدان بشویند زایل کند و چون با فلفل و سداب کورند نافع بود جهت سده که  
 در جگر بود از سردی اسحق بن عمران کوید حب وی غدا بی بد بود و متعفن شود و ثمر سودا  
 مستحل کرد و تریه وی نیکوتر بود از وی و این سخن کوید فلاح و قضبان وی نافع بود  
 سپر را وی آن بود که چند روز در یک خویس اند و بعد از آن باب شیرین بشویند و  
 یا - نوبت بعد از آن بس که نمد و جمل روز خوردن سپر بکند از اند اما باید که زیت شسته  
 بر آن ریزند و بخورند و کویند مضر بود بمثانه و مصلح آن اسطوخودوس بود و کویند مضر بود  
 و مصلح آن خونیجان و عمل بود و شامبور کوید بدل وی تریه و حب وی و ورق وی بود  
**کیک** کف السبع خوانند و بیوسا نواخون کویند و آن نوعی از کرفس بود و بعضی  
 سانس اغیون کویند و وی انواع است نوع اول ورق وی مانند ورق کشیر بود  
 اما از وی من تر بود و لون وی بسفیدی رند و در وی بطوبقی لزج بود و کل وی از نور  
 و ساق وی سبتر نبود و بزاری یکگز بود و در از تر بود و نخی وی کوچک بود و سفید و  
 تلخ و کره داشته باشد مانند خرق و این نوع زد یک اسهال روان روید و نوع دوم تیره و یک  
 و بغایت حریف بود و نوع سیوم کوچک بود و کل وی ذمی رنگ بود و انرا شیرازی  
 کس و بران خوانند و با صغاسر یک نوع چهارم هم بنوع سیوم مانند یکس کل وی مانند شیر  
 سفید بود و طبیعت هر چهار نوع کرم و خشک بود در چهارم و کویند در سیوم و بغایت حریف  
 و لذع بود و از بیرون هر عضو که به سدریش کند و حالسوس کویند که طیب است و استعمال  
 کند که خاصیت عرق حوان قلب است و از سموم قتاله است و بر برص بدن و بر صناعین  
 و جرب و دار الثعلب و حصه و ثانیل طلاء کردن با سر که نافع بود و چون بر نند با سر که  
 و آن بر سعه نطول کند نافع بود و چون سخی کرده بر دندان کسند بریزند و نخی وی



از معطیات قوی بود و وی مفرح احش بود و اصلاح آن بشیر و نشانه کنند  
 و صاحب منهای کوبید و او ای آنکه که آن خورده باشد مانند او ای کسی بود که بلا در خوردن  
**کباب** جو و سوسن و در قوه ماسد بود و یکی از وی لطیف تر بود و نیکوترین  
 آن خوشبوی بود که زبان را بکزد و طبیعت وی گرم و خشک بود تا دوم و اسحق کوبید گرم و خشک  
 در سیوم و سیح بن الحکم کوبید و وی قوه متضاده بود از حراره و سرد و حراره بروی  
 غالب بود و وی ملطف و مفتوح بود در خلق را نیکو بود و شکم بند و سست که کوبیده شد  
 و مجاری بول پاک کند از رگ و خلق را صاف کند و ریش غرض که در لثه بود و قلع که در درون  
 بود سود دهد و چون بخایند و آب آن بر قصبه مانند زن را لذتی عظیم حاصل شود و وی  
 معده و اعصاب را ملتی بود چون بیاض اند و چون در دمان نگاه دارند لثه را نیکو  
 گرداند و بوی دمان خوش کند و او از صاف کند و نفس را طبع گرداند و سنگ که در دمان  
 بریزاند و ببول بیرون آورد و شری ایضاً نافع بود و چون در دمان از وی با کبکین  
 بیاض اند و کوبید مضرب بنایه و مصلح و مصلحی بود و مصلح آن صندل و کلاب بود و کوبید  
 بر آن هیل بود و در صنی **کبریت** پیاز کوبید خوانند و آن معدنی بود و صاحب  
 منهای کوبید زرد بود و سفید و صاحب طامع کوبید از قول اسرار جویه که آن سرخ است سرخ  
 و سفید و زرد و از قول اسحق بن عمان چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه و این  
 سخن کوبید کبریت چنان است زنده و چون بجوشد کبریت کوبید و زرد و سفید  
 و تیره بود و کبریت حراره را بر بود و معدن وی در آن وادی است که موران اند  
 که سلیمان برایشان بگذاشت و آن موران مانند چهار پایان اند بزرگ و اسطوطا  
 کوبید که کوبید سرخ در معدن خود بشت افروخته شود مانند آتش چنانکه در شنی آن فروخته  
 بر و دیرامون آن و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت نهند و در آن کبریت  
 کنند سفید را سرخ گردانند صبیغ نیکو و طبیعت کبریت دشنی کوبید گرم و خشک تا چهارم  
 و چنین

۱۹۲  
 و چنین کوبید در سیوم و ملطف و جاذب بود بر من را زایل کند و چون کوبید بر موصع کوبید  
 جانوران زهر دار باشند یا آب همین کشند و بر آن نهند یا کفیر یا سرکه که کهن باشد  
 یا بعلک البطم بنایت نافع بود و با سرکه بر بهق ماییدن نافع بود دفع مفرقه تنین حوی و کزنده  
 عقوبت را نافع بود و با سرکه بر آن مانند و جربش شده و تو بار اصنع البطم نافع بود و خوردن  
 نیز همین عمل کند و با نظرون بر نفس ضاها کردن سود دهد و آب وی قیض بر اند و کزنده  
 رگام و نزله را نافع بود و چون بحق کرده بر بدن باشد قطع عرق بکند و چون دود کنند در  
 شب زان آب تن که سدا زد و دود وی میرا سفید گرداند و اسطوطا کوبید که کوبید سرخ  
 دار الصرع و سکنه و شقیق را نافع بود و چون سحوط کنند و چون در زیت حل کنند که در آن  
 اسقبل جوشیده باشد و قدری موم اضافه کنند و موم را و عن سازند جرب تر و خشک  
 خارش بدن را بجا نافع بود و چون کباب کشند و بر قوبانند نافع بود و کبریت مصر  
 بود بمعدنه و دماغ و مصلح و می سفید و سیکر بود و صاحب تقوم کوبید شربتی از وی دوم در زم  
 و جالیوس کوبید بدل وی نه در آتش افروخته و خش از آن کوبید زرد و زرد بود و از آن کوبید  
 سفید زرد سرخ **گبد** طبعست جگر گرم و تر بود و نیکوترین آن بود که از زرد  
 کبرند و چون مضرب شود غذا بسیار دهد و صاحب منهای کوبید فونی محجوز از وی متولد شود  
 و این ماسویه کوبید بطی الهضم بود و فونی غلیظ از وی حاصل شود و مجامد از سبزه و خصبه و  
 جالسوس کوبید جگر مویشی و حیوانات مالوفه متولد خطی غلیظ بود و در الهضم و در  
 از معدنه بگذرد و از امعاء و خاضلین طرک در جمیع احوال طرک می بود که ابرائیم خوانند  
 بهر آنکه حیوان ویرا حاکم داده باشند در از وی کوبید جگر غذای نیکو بسیار دهد خاصه جگر  
 حیوانات چهار پانده جگر و نیکوترین آن جگر مرغ و جگر سبزه بود اما شیر و  
 دشوار مضرب بود و اولی آن بود که با مرغ زیت بزنند و خوردن مایه و در چینی و محوری  
 مزاج با سرکه و کوبید و کزنده جگر مویشی باید که معی از جگر شش از وی آن خوردند







است و گفته شود **کحل** این اسم شتر گشت بر چند جیر اول بر آب شور  
 و دوم بر نای دیگر که انزالیب آن خوانند و سیوم بر بخار و چهارم بر نای که انزالیب خوانند  
**کحل** سده سرمه گویند و کحل مطلق هر از آن سرمه اصنافی بود که انزالیب خوانند  
 و گفته شد و کحل سلیمان حلا خوانند **کحل فارسی** از زروت است  
 و گفته شد **کحل السودان** شمع است و شمع سر خوانند و گفته شد  
**کحل خولان** حصصانی است و صفت حضرت گفته شد **کدر**  
 کادی است و گفته شد **کرفس** است با بود و احامی و جلی و صوفی و بری و قش  
 و شرقی و نوعی از آن در آب روید و آنرا کرفس الخ خوانند و جیر الما گویند و قه  
 العین و سرنیر خوانند و گفته شد و کرفس جلی را فطره سالیون خوانند و کرفس جلی را  
 صوفی را فطره سالیون گویند و گفته شد و بری را سورسون خوانند و طبیعت کرفس  
 گرم بود در اول خشک بود در دوم و این کرم کرم بود در درجه دوم و خشک بود  
 در وسط دوم و در کرمین است و تر بود و اصل او خشک بود در سیوم و گویند کرم و خشک  
 بود در دوم و کالوس کرم کرفس است جهت معده سودمند تر بود از انواع کرفس  
 بهر آنکه لذت تر است و منفعت وی آنست که بول براند و جص و محلل ریاح بود خاصه  
 وی و مفتوح سده جگر و سپرز بود و معده و جگر سرد را نافع بود و بوی دمان خوشند  
 و عرق آن را و ربو و صیق النخ را سودمند بود چون بانار یا با سوبق خما کنند بر دم  
 استنان که از خوار بود یا درم چشم کرم سودمند بود و چون با صبح بنزد و طبع آن  
 بیاض منده سودمند بود جهت ادویه کشنده و محرکی بود و شکم بندد و در کرم وی  
 ادرار زیاده بود و کزندی خانوران و خوردن سردار سنج را نافع بود و قسط در کرم  
 فلاح گویند شهمه مردان و زبان برانگیرد و از این سبب بود که زمانی که شیر دهند منافع  
 اگر کرفس خوردن کنند از آنکه ماه را کرم و شیر باز کم آید و این سخن از قول جالیوس بود که  
 زن

۱۹۵  
 حامله چون شیر دهد کرفس که وی احتیاج و ضعیف العقل بود و قلع و ورق وی اقوی بود  
 از تخم و می شتر اطلاق کند که ورق وی دشت یکمیش از طعام خوردند و اگر بعد از طعام خوردند  
 موافق بود اندکی و عیسی بن موسی گویند جگر و کزنده و مثانه را پاک کنند و سده آن بکشت و محلل  
 ریاح و نفخ معده بود و مصروع را نهایت مضر بود و شریف گویند خاصیتی در وی است که چون  
 بگویند و با غسل بامیرند و خوردند و کرس را عظیم سودمند بود و چون تخم وی با بخندان نبات  
 بگویند و باروعن کا و جوب کنند و روزی بیست مندر جماعت را قوه دهد بغایت امانی که  
 عداوی گوشت خود و خصی آن بود و اگر عصبه وی باروعن کل و سرکه در حمام بر اعضا  
 صفت و در ساقی حکم و جوب را نافع بود و اگر با کامو خوردند بعد از غذا کنند و روف کوفس  
 کرفس را از رطوبت حریف بگرداند و طبری گویند و ورق وی چون تر خوردند معده و جگر  
 سرد را سودمند بود و سنگ بریزاند خاصه جلی و شبیه بیرون آورد و آب و ورق وی  
 بیاض منده تنها یا با ورق را زبانه تربت بلغمی را منید بود و گویند تخم وی اقوی بود  
 از ورق و رازی گویند اولی آن بود که کسی که از کزندی عصبه تر نشاید که کرفس بخورد و اگر  
 آنکس منخجاری بود و زور دم بدل سده و کرفس در داغ شعل را نافع بود و شقوق اطفال  
 و شقاق که اگر سرد بود و کرفس روی معده را نیکو تر بود و کرفس مصروع را عظیم مضر بود  
 و گویند چون مصروع امرو را گردن بیاورند این با سده مضره وی و زنان استر را  
 مضر بود و صداع آورد و مصلح وی کامو بود و بدل وی و ازبانه و گویند مصلح وی و چون کل و مصلح  
 بود **کرات** پیارسی کنند تا گویند و آن کرات و نبطی و بری و جلی بود و جلی  
 را فرا سیون خوانند و گفته شد و در کرات اکرم خوانند و وی شوه متوسط میان نوع  
 و کرات بود و طبیعت وی گرم و خشک و تر از انواع کرات بود کرم بود در چهارم و خشک  
 بود در سیوم و کرات نبطی که آنرا کرات المایره خوانند و حرافه در وی بیشتر بود که در  
 و در وی اندک فحش بود و کرات شامی یا قملوط خوانند و گرمی و خشکی وی کمتر از نبطی بود

افزاید و در کرات  
 عیسی بن موسی گویند  
 و کرات نبطی که آنرا  
 کرات المایره خوانند  
 و حرافه در وی  
 بیشتر بود که در



بود و تشنگی کمتر آورد از بیار و گرمی و کتری از نیاز بود و جرم و غلیظت بود و در پیغم  
 شود و نیکوترین آن بنطی بود و طبیعت آن گرم خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در پیغم  
 و خشک بود در دوم و کرات شامی اصل و خوردن در فرج و طبیعت وی گرم و خشک بود  
 در دوم و چون با ساق بر تاشل ضا دکنند نافع بود و با نفع است ریشاء و خاصیت وی  
 آنست که قولنج را نافع بود و بول براند و معج بود و کیوس بدید و شبکوری آورد و حیض  
 براند و مضر بود عثا نازیش شده و کرده و ورق وی سودمند بود جهت بطوبت رحم و  
 چون بزنند با بر یا و سرکه و زن در آن نشیند انخام رحم و صلا اندازد بغایت سود دهد  
 و چون کباب بزنند فصول را بجنبه و شش سرون آورد و کرات شامی چون آب با بر  
 کنند و بیا بزنند قطع دم بکنند خاصه رعا فوی و می محرک شهوه جماع بود و چون با سول  
 بیا بزنند و لعن کنند نیکو بود جهت بر دردی که عارض شود در سینه و قوسه شش و چون  
 قصبه شش را پاک کنند و اگر ادمان خوردن وی کنند تا یکی چشم آورد و معده را بدود و  
 مصدع بود و مولد بخاری بد و مصلح وی آن بود که بخوش اند در آب و بعد از آن در آب  
 خویساند و با سرکه و روغن کل و مری بزنند و خوردن با سیر اعظم سودمند بود و طبع  
 وی چون پاشا مندمین سبیل و چون بکوند و ضا دکنند و برگردند کی جانوران و انسی  
 نافع بود و آب وی چون با سرکه و کند و شیر یار و غن کل بیا بزنند و در کوش چکانند در  
 کوش و دوی آن زایل کنند و اگر بر یواسیر که سبب آن رطوبت بود ضا دکنند بجا  
 نافع بود و سده جگر بکشاید که از بلیع بود و اشتها طعام باز دید کند و باه را قوه دهد و گرم  
 مزاج را موافق بنود بلکه در چشم آورد و امتلا کرد و سیرید کند و مغدله و اسنان  
 بود و اگر اصل وی با روغن خشکدانه یا کند بزنند قولنج بلیغ را سود دهد و خوردن و با  
 آن حننه کردن مجرب و عصاره کرات خشک مهمل دم بود و کرات بر مفرج بدن بود  
 و اگر در بول پشتر کنند و معده را بدود و کرات بنطی قوه بشت بدید و باه را باز کند تا  
 کل

که غین را بحال صحت آورد **کرنب** بسیار کرنب گویند و بشرای کل خوانند و آن  
 است یا بود و روی بود و از انبساط خوانند و گفته شد و بحر بود و بری کرنب الماء و نیکوترین آن  
 کرنب بنطی بود که آن بکرم است و موافقت طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و  
 گویند در اول و گویند سرد است و صاحب فلاح گویند کرنب دو نوع است سطحی و خوری و بنطی  
 مسهور است و خوری و رقی و غلیظ بود و خوشوتی داشته باشد و کرنب بنطی منج و طبع بود  
 و خاک تر قبضان وی در غایت خف بود و صلابا بود و چون با سنده تخم مرغ پرستو حکی  
 آتش طلا کنند سود دارد و کرنب سرفه کن را نافع بود و چون طبع وی بر مفاصل و تشویش  
 سودمند بود و عصیر وی چون با شراب سیاشا منند چند روز در دسپرز زایل کند و چون با زاج  
 و سرکه بیا بزنند و طلا کنند بر جوب و برص نافع بود و چون خوردن از صافی کند و لوز را نیکو  
 گرداند و عرش را عظیم نافع بود و بر سبب زخا د کردن سود دهد و مرقی وی سرفه و درشت  
 مکن و در زانو را نافع بود و شکم براند خاصه دونه بخوشاند و عصاره وی با شراب کند کی  
 جانوران و سگ دوانه را سودمند بود و چون بعصاره وی سوطا کنند سرباک گرداند و خوردن  
 وی با شراب رستی آورد و دوی مولد مر سودا بود و دمی غلظت از وی متولد شود و اگر با کوش  
 مری بزنند یا روغن بادام بسیار مار و غن کند عابله آن کمتر بود و دوی مضر بود و تار یکی چشم  
 آورد و با وجود آنکه در دار و ما چشم استعمال کنند و دوی مضر بود چشم کسی که مزاج چشم او خشک بود  
 و کسی که مزاج چشم او تر بود مضر نبود بلکه سودمند بود و کرنب سوداوی مزاج را واجب  
 دوال و دال الفیل و سرطان و بواسیر را نشاید خورد و فی الجمله خوردن نشاید که خورد و بعد از آن  
 شراب سرون خورد و سرد مزاج با خور و سرد و مرقی آن ارجی آن بیش  
 و اگر ورق وی بکوند و ضا دکنند تنه یا با سبق مجموع و رها را نافع بود از بلیغ و حمور و شری  
 و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در ساحل دریا و در طبیعت و گرم تر است با بود و چون خشک کند  
 و بحق کنند و مقدار در گرم با شراب سیاشا منند اگر کندی انسی خلاصی بند و نمر و بقدر انفسلی  
 سفید بود



ووی نیز حمت کردنی افنی نیکو بود و کربن بحریشتر از خارج بدن استعمال کنند در اطلیم  
وی کرم را یکش و حب القع بیرون آورد و در طعم وی شوری بود با اندکی تلخی **کرم الما**  
نید و فراست گفته شد **کرم شحله** فراسیون است و گفته شد **کرم بیضا**  
فاشر است و گفته شد **کرم سوخت** فاشر است و گفته شد **کرمه**  
**شایک** فشا است و گفته شد **کرمه** سارسی درخت انکور خوانند و شیرازی رز و زالی  
گوید طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق وی و خیوط وی چون سحق کنند و ضماد کنند صداع رساکه  
کند و ورق وی چون آنها ضماد کنند یا بسویق الشعیر بر ورم کرم معده و التهاب آن بغایت نافع  
بود و عصا و ورق وی قرصه اعمار نافع بود و در معده که از کرمی بود و کسی که خون فی کند  
و زمان آبستن ز نافع بود و خیوط وی چون در آب خویشتن و بیاض تخمین عکند در زمان  
بهار چون شخمهای وی بزنند آنی از وی حکم نقطه نقطه و چون بر قضبان منجمد شود مانند می  
بود چون با شراب یا شامند سنگ بریزند و چون بر قوبا و جوب متفرج و غیر متفرج مانند  
نافع بود و احتیاج ماییدن وی بود باید که پیش از آن عضو بنظر و شویند و اگر بار و عن  
زیست مانند و ادمان کنند موی بر ویاند خاصه دفع که از قضبان آن گیرند و قضبان تر می موی  
معده بود اما بخش خلق بود و مصلح وی کثیر و جمع موی بود و خاکستر جوی وی چون با سرکه  
ضماد کنند بر معده که بواسیر از آن قطع گردد باشد نافع بود و کردنی افنی بین سبیل و فم  
باز و عن کل و سدایت سرکه ضماد کنند بر ورم کرم که در سبیل زود سود دهد **کرم ناج**  
بپارسی کرد اینده گویند و گویند فاضلترین آن ارمع فریه تر بود و باید که بر آتش بر خفته  
گردانند و روغن بادام خورد آن دهند متصل و طبیعت آن گرم و تر بود معده کرم را نافع بود  
و ابدان متماثل و کسی که ریاضه بسیار کشیده باشد و خواهد که زود توه وی زیاده شود و مضر  
بود بعد ضعیف و مصلح وی منجیح بود **کرم سینه** بیونا از و کوبند و شیرازی  
کنند و آن حبست که طعم وی میان ماست و عدس بود و رنگ وی تیرگی زند و چون  
عدس

عدس مقشر بود و بهج چیز کا و را مانند و فریه نیکند و در ولایت راجی دوکان فیروز  
و بیضا بسیار کارند و نیکوتر آن بود که لون سپیدی زند و دشتی یا مصری بود و طبیعت  
و آن کرمست در اول تا دوم و گویند در سیوم و خشک در دوم سینه و شش را از رطوبت  
غلیظ پاک کند و بر بهق و کلف و اثر طما کردن نافع بود و وی گوشت بر ویاند در جها  
مقهور و چون با سل و زراوند مدح ج بر شند و استعمال کنند گوشت بن دندان که  
خورده بود بر ویاند و چون با سرکه بر شند و افنتین و بر کردنی عقرب ضاد کنند نافع  
بود و موی کوبید اگر ایرسا و زراوند و کندر و دم الهوین با وی اضافت کنند و بکوبین  
عنصلی بر شند و بر گوشت بن دندان خورده باشد مکرر نهند البته گوشت بر ویاند  
و طبع کرم سینه چون بر شقاق که اگر سوما بود حکم که در بدن حادث شود چون بر آن برند  
نافع بود و چون بریان کنند و نیکو سود و با سل بیامیزند مقدار چهار درم و از وی تناول کنند  
لاغر اندام موافق بود و چون با سرکه استعمال کنند یا با روغن کچید جوب کرده و عسل بول  
را نافع بود و زجیر و معضرا ساکن کند و دقیق وی طبع ادرام صلب بود که در تابستان  
و اعضا پیدا شود و معفه و فارسی را نافع بود و اطله و طبیعت کند و ادرار بول و صفت  
طحن کردن وی چنان است که بکیرند کرسنه فریه سفید و آب سر آن کند و زمانه نیک  
آن می کنند تا این که زرد بعد از آن آب بیرون آورد و بریان کند تا مقشر شود پس با سیاب  
خود کند و بمخل تنک و مقدار خود از وی حاصل شود و غذای خشک بود خوردن وی موی  
بول خون بر انداخته ادراری که در وی هست و مسهل خون بود و بخض و گویند مصلح وی کلاب  
و جو بود و گویند مصلح کلال ارمی و کاکج بود **کرم نملف** قطن است و گفته شد  
**کرمیا** کردیا کرا یا نیر گویند و قریضا و بیونا اقا و او بلطی دیکر توه  
و آن رسی روی است شیرازی کرمیه خوانند و در قوما سانسوز بود و معده نیکوتر از  
از رسی بود و طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند در سیوم و نیکوترین آن بستنا ناز بود



باد مارا بشکند و بهضم طعام بکند و بول براند و نرم را بکشد و حب النوع بیرون آورد  
 و قوه معده بدهد و شکم بکشد و حقیقان که از اخلاط لرج بود سود دهد و مغض را بنایست نافع  
 بود و مقدار خود از وی دو درم بود و هر روز دو درم بنکشتا در دهان کند و بکند از دندان  
 کرد و بخاند و فرزند ضیق النفس را بنایست مفید بود و نفخ معده و امعاء و مثانه را سکو  
 بود و در معده زایل کند و چون بدان ادمان کند بلغم که در معده بود بکند از اند و جالینوس  
 سده امعاء نافع بود و چون با غذا استعمال کند مسکن بدن بود و متوی آن و گویند مضر بود  
 بشش و مصلح وی صغیر بود و بدل آن نیم وزن آن کون بنطی نیم وزن آن اینسون  
**کر و یا قاری سید** و شامیه و کروی و رومی و کروی و جلیه قردانا است  
 و گفته شد که **کر** حذوقی است و گفته شد که **کر** دلی طبعی است و گویند آن  
 نوعی از ساسالیوس است و گفته شد که **کر** صنوبر کوچک است که معروف است  
 بقم قریش و شیرازی از کاج خوانند و گفته شد که **کر** هر م عاقر قرحا  
 و گفته شد که **کر** قنطاریون و بنفشه است و گفته شد که **کر** صاحب منافع  
 گویند و خوان است و گفته شد و صاحب طبعی چند آورده است گویند و قاصد است  
 و گویند اصول و رسل است و گویند و رس نوحی از انست **کر مدانه** و گردانه  
 نیز گویند و جوهرات و جوهرات و غایقی گویند و درخت نشان است و در میم گفته شود  
 و بعضی گویند از غره است و خلاف است و مولف گویند بنحقی که آن تخم نوعی از زایون است  
 و بنایست کرم بود و شکل مور را زده بود و مسخ قیل بود بنایست و مسهل و اصف و مر  
 بود و دو درم از وی کشند و در خوردن وی حله و درم عارض شود و در او آن  
 که فریبون خورد به باشد **کر و هن** سکه المک است و گفته شد که **کر**  
 پیاز و کلک گویند و بنکوترین وی آن بود که باز صید کرده باشد و باید که چون بکشد  
 از چند روز بر نرسد که دیگر باب نک بزند و صاحب منافع گویند اما زایون کرم خرد و بعد از آن  
 حلوای  
 قند

قند یا ل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک بود و گویند سرد بود و شریف گویند و مانع  
 در هر وی خون بار و غن زینق میزند و سعو ط کند و سیاه زایل کند و هیچ چیز را موش نکند  
 و چون مغزوی در چشم کشند شکوری را نافع بود و چون زهره وی با آب رقیق سلق بیامیزند  
 و سعو ط کنند سه روز سالی لقوه را زایل کند و دماغ وی چون آب خلبه بکند از اند و طلا کنند و بر  
 درم دست و بان نافع بود و چون خضیه را وی نکند و خشک کند و بیامیزند با صندل و کین  
 سوما رکف در باد نبات احوال است و در چشم کشند بخیدی که در چشم بود که سبب آید بود  
 یا ناخن زایل کند البته و چون بیه وی بکند از اند و با سرکه عنصل مطحول یا شامیه چند روز نافع  
 نافع بود و چون زهره وی با عصا مر بر خوش بکند از اند و صاحب لقوه سعو ط کند و حالت جانی  
 که لقوه داشته باشد هفت روز باید که روشناسی کند و روغن گردکان در لقوه مالید کلی  
 زایل کند و زهره وی گویند بر حب متوج و بر برص لطوح کردن نافع بود **کر و ش**  
**الغنم** حافظ النحل است و حافظ الاطفال نیز خوانند و آن فریبون است و گفته شد  
**کر بو** گویند قنار الکراست و خلافت انجم محقق است قنار الحار است و گفته شد  
**کر و س** گویند و بنکوترین آن بود که از چشم مرغ ما حوالی شش بیرون آورند و  
 طبیعت آن سرد بود و عصب و کروش باید که بسکاج بر نیا با سداب و کرفس و انار  
 لمطفه و نا جاره که ادمان خوردن وی کند بلغم سیاه بکند که دشوار است که بیرون  
 آید و باید که بعد از وی جوارشات مسهل بخورند و وی دشوار هضم بود و غذا اندک دهد  
 و کیموس وی بلغمی بود و دوالی در ساقش با حدیث کند و اولی آن بود که بر سر بزند  
 و خولجان و طفل **کر** سار که کدن گویند و آن حیوانیست که سوما ربا خوانند و میان  
 هر دو چشم سر وی داشته باشد بزرگ و قوه وی بنایست بود تا بجای که قیل بر سر آن  
 سر و در در شهر نوبت زهره وی چون کور کند بادا بشکند و هر چه باشد زایل  
 کند **کر** بر سر و کبره نیز گویند و نقد و پیوسته قور یون و پیاز کشید و بنکوترین

سارسی شکنجه



آن بستانی تازه فربه بود و طبیعت آن که تر بود سرد بود در آخر درجه اول تا دوم و آنچه سنگ  
 بود سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم و بتوا کوبید در وی حرا و برود بود و نزدیک  
 حلسوس مثل نخوت دارد و هر کس بود از توه متضاده و در استوار بر کس بود و در غیر ایشان  
 گویند سرد است که اگر نه سرد بودی عصاره وی کشنده نبود و برترید و جالیوس کس که اگر گرم  
 بودی حازر را تحلیل کردی و برستی که این فعل یا خاصیت میکند از هر آنکه هر وی لطیف است  
 و خواص و زور نمود و خواص میکند و جوهر سرد و خونی نکند لیکن چون بیاض منحل گردد  
 بروزی فعل سردی و باقی نماند و اگر سرد بودی حمرا را شافی نبود و نافع و در وی قضا  
 و تحبیری بود و چون تروی خشک و کجاند نوی سیر و پیاز را کیند و عصاره وی با شیر  
 زمان مکن هر صراحت بود و چون با سوتی بر عرو و نکه ضا کند نافع بود و چون با سول  
 و میوز یا با ورق کل سرخ و عمل ضا کند بر شری و ورم خصیه که از گرمی بود و نار فاع  
 نافع بود و چون با ارد با قند بر خازیر ضا کند بکدازاند و چون با سرکه و اسفیداج و روغن  
 کل سرخ یا میزند جهت اورام حاره نافع بود و خشک و سودمند بود جهت دوار که از حار  
 براری بود یا بلغمی و معوی مده بود و خوردن و تار یکی چشم آورد و اشامیدن و خاق را  
 نافع بود و خاصیت منع بخار را بر بکند و از هر اینست که در طعام مصر و عان کنند جهت منع  
 بخار معده و تروی چون بکوبند و آب آن در سی چکاند قطع عاف بکند خاصه چون در وجه  
 کافور در رنگ در آب و حل کنند و چون آب و با شیر زنان چشم چکاند ضرمان سخت را  
 ساکنی گرداند و خشک و چون با نبات یا شامند در سرد و پشت که از گرمی بود و سود  
 و دفع صدام و سکر بکند و چون خشک و کوفته با عصاره تروی مخففه کند جو شیدن دمان  
 و دانند که در زبان و دمان بود و زایل کند و کشر خشک یا صبت معوی دل و مفرج بود خاصه  
 در مزاجها گرم و در گرم از وی با سی درم ان الحبل یا شامند قطع خون رفتن بکند و منع  
 تی و جفا جامه که بعد از طعام بود و خشک و برمان کردن شکم سرد و چون با مسجج  
 بیاض شد

۱۹۹  
 یا شامند گرم در از بیرون آورد و چون بر روز یک درم نبات یا شامند سری را ایل کند  
 و بسیار خوردن در میان مخلط کند و چشم را تار کند و منی را خشک گرداند و باه را بشکند  
 و نباتان آورد و مصلح و کس که بچس غر جمل بود و خوری کوبید چون کثیر بپایند و با نبات  
 سازند و یا شامند قطع شود بکند و منی را خشک کند و دانه و منی که با نبات سفوف سازند و  
 تری چون با مرغ فربه بزنند و آن جهت شورش شام سودمند بود و خشک و سواس کرم  
 را سودمند بود که سبب آن شرب بود و جمل درم از آب و کوبند کشنده بود و بتیرید و اگر  
 وی برل رسد و سرد و عشا و جنون آورد و کال و دانه کالستان بود و چون از تری  
 خوردند متداریم رطل خلط طعنه و غلط او از و سبات آورد و دانه کالستان کلام وی فاش  
 بود و از جمع بدن وی بوی کشنده آمد و دوا وی و می کشند و طبع نشت و روغن زیتون  
 ارمنی مد از آن زرد تخم نیمه شست بنمک در دانه فلفل و مرق مرغ فربه یا ببط بنمک یا زعفران  
 خورد و شراب صدف حکم آنکه یا شامند یا مسجج و جیش بر کس کوبید شیر تر چون آب  
 وی تنها بسیار خوردند و هر بود و اگر با سبزی دیگر بود از بتول منع آن بکند و اگر با شوم  
 سی بود و اگر با بتول بود تعلی بود **گردد** در الاخره است و گفته شد **گزوان**  
 با حر خورده است و گفته شد **گزمار** غر الطفا است و گفته شد و جواز و ج غیر  
 کوبند **گزبر** البیض شواجن کوبند و آن بر سوا و شان است و گفته شد  
 که کلس خیز است مانند ترنجبین و آن طلیس که بر ورق طرقای افتد و نیکو ترین آن  
 ناسی بود سیغند بزرگ دانه مانند مصطکی مرطوبی مزاج را نافع بود و سرد و خشونت  
 سینه که از رطوبت بود سودمند بود و مقدار استعمال از وی سخت درم تا بیست درم  
 بود **کسیر** کزبره است و گفته شد **کسیر الحام** نوعی ارش است  
 و گفته شد **کسیقون** نوعی از سوسن بری است و آنرا سیف الزواب کوبند  
 و در زحلی کوبند و آن دبو است و گفته شد **کسیر** زفت خشک است و سوا و گفته شد



**کسیلا** نسوری بود مانند سبزه سرد اوان دو نوع یک نوع سبزه بود و از آنکه خوانند  
 دیگر نوع نیکو بود مانند شیطاح و انرا طبعی خوانند و نیکوترین آن باریک که مثل سوجی است  
 بود و طبیعت آن گرم بود در درجه اول خشک بود و حوی کوبیده معتدل بود در حراره و رطوبت  
 استر خا معده را نیکو بود و فری آوردم عودی و سم حوی مانند حوت بود و مقدار استعمال  
 از وی سه درم بود و اصحاب طوبت را نافع بود و سده کرده و رحم را بکشد و حیض و بول  
 براند و کرده و مثانه را جلاد دهد و گرم را بکشد و نفوس کوبیده چون دودانک از وی سحی کند  
 و بصل برشند و برداشتی که در دکنده و حنبل طاک کند محکم کند و در دنازل کند و اسحی کوبیده مضر  
 بود بجماع و مصلح وی کثیر بود و بدل و مغاث بود **کسب السهم** سار سار  
 کنجید خوانند و کسب الخروع خفه بیدار و هر دو را از سموم شمرده اند نشاید که خورد و مصلح  
 آن بقی کند تا معده از آن پاک شود **کشد الشعیر** سار سار شیر جو کوبیده و طبیعت آن  
 سرد و تر بود و غلیظ تر از خواب بود و در تبرند و ترطیب کتر از وی بود و مناجاه  
 گرم و خشک را نافع بود و در مع تب بکشد و تشنگی که اگر گرمی خشکی بود نشاید کشت  
 اکثوث است و گفته شد و کشوثا و کشوثا نیر خوانند **کشتوث رومی**  
 افستین است و گفته شد **کشخ** نوعی از گاه است و گیاه است و سحر نیر خوانند و آن را  
 رمل ویند و اکثر در راه را از انهر و خواست آن باشد و در طرف سار سار تیر باشد و مولف کوبیده  
 بشیرازی انرا کل کند بود و آن مخدر بود و زمان جهت فری در حلو اکند و خورد و دست  
 کنده بود و چون تر بود مقدار کرده بود و کوجک و چون صک شود از کردگان بزرگتر بود و اندر  
 وی مجوف بود و طبیعت آن سرد بود و بجمان انواع فطر و گاه خالی بود از رطوبت غریبه  
 بایسوس جوهری و حار و خشک است و گفته شد **کشت بر**  
 کشت نبات است که برعم پیچیده باشد مانند ریمان تافته عدد آن بخ بود و مولف کوبیده  
 بشیرازی انرا سحر خوانند و از طرف سار سار آورند و طبیعت آن شخ السهم کوبیده گرم و خشک بود

دوم و ابن رضوان کوبیده در اول و جوب و قوبار نافع بود و مسهل بلغم غلیظ و رطوبت  
 فاسد بود و ابن ماسویه کوبیده محلل و ملطف بود نافع بود و جهت اصحاب بلغم و رطوبت سرد  
 سرد و ضاد کردن نافع بود و ابن ماسویه کوبیده خاصیت متقطع شهوه باده بود و معتدل  
 و شیر و مصلح آن حب صومر می بود و در قوه مانند کشتان بود و بدل آن بوزن آن  
 کاخ و سه وزن آن صنوبر بود و مولف کوبیده از حواس و نبات است که زمان شرار اگر چه شیر  
 خواره بسیار کرد و در کهواره آرام بگیرد در شیب سرایشان یک عدد سحر کنند و قرار گیرند  
 و دیگر کوبیده **کشد طیر** کوبیده و آن قط است و گفته شد **کشد اسطوخودوس**  
 و گفته شد **کشت** قشیش است و گفته شد و منافع وی نزدیک است نافع میسر منقی  
**کضیون** بادخا ن بری خوانند و دم فاعی نیر کوبیده از هر آنکه بر عامه می سفند  
 و ساق آن مانند یک کز بود و بروی رطوبتی بود که بر دست محفد و در باغها شیراز بسیار  
 بود و تخم آن محلل بود و ورق آن چون خشک کند و سحی کند و در شمش کشد و سفیدی چشم  
 کند **کعب الخیر** کوبیده و خون سوزاند و سحی کند و سنون سازند و سنیونی  
 قوی بود و چون با سکنجین پاشند تشنگی نشاند و نوعی که در شکم بود و در **کعب**  
**البقر** کعب کا و چون سوزاند و سنون سازند و آن متحرک را محکم گرداند و چون با سکنجین  
 بپاشند سببر ملد از اند و محکم شهوه باده بود و بر بر ص طاک کردن نافع بود و اگر با سکنجین  
 مغوج دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوه دهد و شربتی از وی معتدل بود و چون در  
 کشد و شناسی سغرا **کف** بقله است و گفته شد **کف الکلب** صاحب مناج کوبیده  
 کوبیده اشعا است و گفته شد **کف الاسد** سوما لاریط طالون کوبیده و آن طینثا  
 و گفته شد **کف الصبع** کف سبع خوانند و آن کبیک است و گفته شد **کف عا**  
**کف** مرم خوانند و آن اصابع صواست و گفته شد **کف** سونا فیفس کوبیده و آن  
 و آن پوست بهار خوا بود و آنچه از خل برود انرا کا فوراً خوانند و تقورا خوانند و آنچه ماده



بود کفوی و کفوا کوبند و نیکوترین آن خوشبوی عصی زین کشف بود که اندرون وی  
 خوب بود و وی قابض بود چون در ضادات شکم کند و معده ضعیف و در جگر موافق بود  
 و چون موی طبع آن نشویند خد نوبت میور اسبابه گرداند و چون طبع وی بیست و نه در اعضا  
 را نافع بود و در کرده و مثانه و احشا و قطع سیلان از شکم و در رحم کند و قوه وی بسیار  
 اندرون وی بود مانند یکدیگر بود و جار نیر چون کوزند و چون بر نه معان عمل کفوی کند کفر  
**الهموی** قهاله بود است و گفته شد که مزاجات هندی است و شکم کفوی اعضا  
 و کوفت آن عظم نافع بود **کلک** ملت اهل خراسان معتقد است و گفته شد که کلبه  
 بپارسی کرده کوبند و وی معتدل بود در گرمی و خشکی این ماسود کوبید سرد و خشک بود  
 و کوبند سرد تر بود و خلطی بر از وی متولد شود و عسر الحضم بود و در معده بگذرد  
 این ماسود کوبید نیکوترین کرده بره بود خاصه چون کرم کوزند و صاحب منجاج کوبید نیکوترین  
 کرده چش بود و اولی آن بود که بکسر که و مری بر نه بیا باند و فلفل و دارچینی و بجنان بایه  
 خوردند **کلج** قنار است و گفته شد که **کلیتا** اشق است و گفته شد که **کلج** راسن  
 است و گفته شد که **کلیکان** طر حون است و گفته شد که **کلیکروک**  
 جوهر است و گفته شد که **کلیکاه** انواع است یک نوع عرشته خوانند و گفته شد که یک نوع  
 کشخ و آن هم گفته شد و در باب خاص در صفت طر انواع آن گفته شد که **کلیک** کسوف  
 کوبید صحت است مانند جواهر و کوبید طلی است و کوبید تحقیق صحت کوفت است که فلفل و سیاه  
 تخم وی است و وی در همه احوال اقوی بود از جواهر و کرم شک بود در دوم و کوبند گرمی  
 در چهارم بود بول بر اند و هم صفت بود آورد که بعد از حکم بقوی قوی و بی نظیر بود در اسهال  
 آب زرد و وی مذیب و محلل بود **کلیکی** اساره امرو کوبند و آن انواع است فاضله تر  
 انواع آن نوعیست در خراسان که انرا شاه امرو کوبند و آن مانند آب است بود و شوی  
 و خوش نکوست یک نرنگ و بعد از آن سخت بود رسیده و آن معتدل بود و کوبید سرد بود  
 و یک نوع

نوع که ارا صینی خوانند سرد بود در اول و خشک بود در سیوم و بصری کوبید که تروی سرد بود در اول  
 و خشک بود در دوم و صینی سرد تر بود در اول آن نوع که شاه امرو خوانند شکم بر اند و کثیری  
 غذا بود و کثیری از فواکه دیگر غذا بداند بزرگ شیرین بود و آنچه ترش بود و شکم  
 خامه خشک کردن وی و قوه معده بدید و تشنگی نشاند و سنگ صواب و طحطا صفاوی و برادران  
 که قابض بود علاج کسی بود که فطر خوردن باشد و اگر فطر ماکثری بنزد ضرر آن کمتر بود و خوردن  
 بعد از غذا منفع صمود کار را رسد و کما صیتی که در وی هست قوتیج آورد و بران را مضر بود و مصلح  
 وی ماء السهل بود یا دویه یا کرم مار بنجیل مزنی و حبس گرم را بکشد و بقا کوبید کثیری چون  
 صلب بود جبر و نجف بود و شکم بندد و آنچه رسیده و نرم و شیرین بود و بسج و مطرب بود  
 و شکم بر اند و شیخ الریس کوبید متوی دل بود و رفس کوبید انج متولد شود در بدن از وی محو تر  
 از آن بود که ارباب متولد شود و در شخوار سفیم بود و رازی کوبید شکم که آب سرد بر سر آن  
 خورند و بعد از وی طعمی غلیظ خورند و اگر کسکی صادق بود خورند باید که خواب کنند و بعد از آن  
 شراب کهن صرف یا شامند یا بحسل مر یا و اسر سوه کوبید ربت کثیری طبیعت سرد و در انج  
 و مطمع اسهال مری بود **کافیطوس** بیویا کاما بنط کوبید و معنی آن صنوبر الارض  
 و صاحب منجاج کوبید گرمی است و صاحب کامل کوبید خون رومی است یا کثیری رومی  
 و بعضی کوبند بر کوشاخ قنار است و صحت خلافت و مولف کوبید شیشی است که کل بنفش دارد  
 و با خرم کرد و شیرازی انرا ماکش را و خوانند و تخنی وی زیاده بود از تیزی صاحب منجاج  
 کوبید نیکوترین آن استا بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و کوبید گرم بود در دوم  
 و خشک بود در سیوم و کوبند گرمی وی در سیوم بود و منج و جلا دهنده اعضا باطن بود  
 و در وی قوه مسهل بود و چون بر صلابت تانند و بر ریشها با عمل سودمند بود و چون  
 با عمل یا شامند عرق النسا را نافع بود و شکم جگر کشید و برقان سوداوی را  
 بغایت نافع بود و چون منعت رو ریای بیاشامند خاصه با شراب حمض و بول بر اند و مقدار  
 ما خود



از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی اینست که بوزن آن نیم وزن آن سیاه کوس و دانک و نیم آن سیخ و دیستورید و سر کوبد چون با مال العسل حمل روز سانی باشد معده قیاس را از ابل کند و عله جگر و درد کرده و مغض را نافع بود و طبع وی چون بیاض است دفع مزه سم خانی را نمیکند و این سرد است کوبد سهیل بلغ غلیظ بود و شربت از وی با آب انجیر خفته احسا بالایی را پاک گرداند و بدیغور سر کوبد بدل آن بوزن آن سیاه کوس است و دانک و نیم آن سیخ و این سوسه کوبد بدل آن بوزن آن برده کرمانی بود و گویند بدل آن کار بر یوسر است **فصل در یوسر** غلام در یوسر خوانند و معنی آن بلوط الارضی بود و بعضی طر فریوسر خوانند و گویند برکن و شاخ اشقی است و خلافت مؤلف گویند گیاهی است بر رنگ عسالت تلخ و آن در قی و قضایی و تخم بود اما اندک تخم داشته باشد بیشتر ورق بود و شیرازی انرا از نام دارد تلخ خوانند و نیکوترین تازه بری بود که بعد از ادراک تخم بگیرند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در روم و وی متغ و ملطف بود و چون با عسل در پشهها مزمن نهند پاک گرداند و چون بیاض اند تازه وی با آب برسد سودمند بود جهت سر فوطن و ابتدا استقا و جوض و بول را اندک سپر یکد از اند و بجز آورد و چون با شرب است مشک کرده کی طافوران را نافع بود و چون سخی نهند و با شرب است مزه و در چشم کشند و قوه چشم که ماضور شده باشد از ابل و چون کوبد و بوسپر نهند که از اند و اگر ساش مندیرقان را پاک کند و شرب کوبد چون باقی اندک بنزد و بیالایند هر روز و رجم بناشتا با زیت ساشا مند نیم گرم سنگ بریزند البته و وی سود دهد در دما و مزمن که در نواحی سینه و شش بود چون سخی کشند و با جلابا عسل برشند و بیاض است مزه و مقدار شربت از وی سه درم بود و کانیطون نیز همین عمل کند و کار در یوسر سخی و محمل بود و خ و یوقان و نفع که در رجم بود و سوسا العظم و ابتدا استقا را بنایت نافع بود و بدل آن در وقت غاف بود و بدیغور سر کوبد بدل آن اسفولوفندریون است بوزن آن و تیار و قی کوبد بدل

بدل آن بوزن آن سیلنج بود و گویند بدل آن تخم حاصی برای است یا تخم شلغم برای کون  
پیادسی زیره گویند و کرمانی و فارسی شامی و بنطی بود و کرمانی سیاه بود و فارسی آلبی رسیده  
بود میل برزری زند و اقوی بود ارشامی و بنطی و کرمانی اقوی بود ار فارسی طبیعت آن  
گرم و خشک است سیوم و گویند کونی وی در دروم بود گرم را بکشد و باد بکشد و منجم طعام  
بکند و چون با آن روی بشویند لوز را صاف کند و بوس گویند کرمانی شکم بندد و بنطی شکم  
براند و ابر را سوده گوید چون بریان کند و در سر که خوب اند شکم بندد و باد و عسلط دفع  
کند و چون در سر که خوب اند و خشک کند و سفوف سازند و بدان ادمان کند قطع  
شوه طین بکند و چون بانگ بخایند و فرو برند قطع سیلان عاب بکند و چون با سر که سختی  
کند قطع رعاف بکند و چون تنها بخایند و آب آن در چشم حکاند خون را بندد و طره را نافع  
بود و عصاره بر کوی حرام جلاد دهد و چون بر موضع موی زیاد که در چشم بود طلا کند  
بعد از آنکه موی برکشیده باشند دیگر نروید خاصه که با صغ طلا کنند و بتری و سیاه رنگ  
بود مانند شونیر و نوعی از ببری هست که تخم و گانند کم سوس بود و چون با شارب باشد  
که ندکی جانوران را معید بود و تعطر البول را سود دهد و سنگ بریزاند و چون با سر که  
بیا شاند فواق را ساکی گردانند و چون با زیت و عسل بیاغیزند و ضا کنند بر اثر سیاه  
که در شب چشم بود را بیل گردانند و بچون بر ورم اشپین که از گرمی بود و مقدار شربتی از روی  
بود و مضر بود بشکم و مصلح آن کثیر بود و بسیار خوردن وی لوز را زرد گردانند و بدل کرمانی  
بکوزن و نیم بنطی بود و شاربور گوید بلکه بکوزن آن دتباد و قی گوید بدل آن بوزن آن  
بود و گویند بدل آن کرمانی بود و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و گویند بدل آن تخم کون بود  
**کون حلون** اینسون است و گفته شد **ملوچ ششی** کون برای است و گفته  
شد در صفت کون **ملون از منی** کرمانی است و گفته شد **ملون** برای  
آخر قاپوسر خوانند و آن شامرج است و گفته شد **ملون** برای

کهن بودیم در قطع شوم یعنی بنده بودیم و اگر از بنده



بزی است و شویند را کون اسود خوانند و گفته شد که کام کوبید درخت ضرورت  
و کوبید پوست سبب آنست که و صفت ضرورتش و بصری کوبید صمغ آنست که کام کوبید  
خامالیون است و گفته شد و آن نوعی از ازار یون سیاه است **کندر** بومی بمان کوبید  
بپاری کند در مایه و اصحی کوبید که از این خیر و در هیچ جای دیگر نبود بمان و در  
و عصب یعنی بر دینی و ابو خنیف کوبید بمان بنور الابر در رخان عمان و درخت آن کارناک بود و قد  
ان دو کوز زیاده بود و نرود الا در کوه و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم مانند مورد  
بود و عکس و کوبید خوانند و سبب خوانند و بیونا لسان و نیکوترین آن سفید بود و صمغ  
یعنی صمغ کوبید بود و چون کهن کرد و سرخ کرد و غسل با صمغ و را بنیخ کند و با بنبوس  
طبیعت کند کرم بود در دوم و خشک بود در اول و کوبید در سیوم قوه حافظ را نیکو بود و چون  
بند از هر موضع که بود و نرفد که از حجب دماغ بود و آن نوعی از عاف است و صمغ ریشها  
بد که در معده بود بکند و چون عسل بر رخسار اندازد و چون بایه بطایفه خوک بپاشد  
و بر قوبال اندازد ایل کند و ریشهای که اگر سو حکی آتش بود و شقاق که از سر ما بود سود دهد و  
بانظرون بیا بزند و سران بشویند ریشها ترزایل کند و ابو حیح کوبید حرق خون و بلغم بود  
و نشف رطوبات اگر سینه بکند و متوی معده ضعیف و مسخ آن بود و جگر سرد و اگر کفحال  
در آب خیساند و هر روز از آن آب خورند بلغم را نافع بود و خطا زیاده کند و زمین را جلا دهد  
و دفع نسیان بکند و اگر بسیار بیا شامند صداع آورد و کندر مضطرب طعام بکند و باد را  
بکشند و قی بکند و در ریشها چشم را نافع بود و خفقان را سود دهد و شیخ الرئیس کوبید متقی  
روح دل و دماغ بود و قوه تریاقه در روی است سبب آن دخان و در زمان و با کوبید  
بود و کوبید سرفه را نافع بود و خائیدن و دندان و نه را حکم گرداند و مصلح آن بود و بسیار  
خائیدن و دل باشد که جدام و بر صمغ سیاه پیدا کند و دخان و ماقطان بسوزانند  
الشعلی را می بزد و اگر کندر بسیار با شرباب باشد که بیاض منبکشد و قشور و قشور و قشور تمام  
دشته  
بکند

باشد و صفت آن گفته شد در قاف و دقاق کندر فاضلتر از کندر بود و در قوه ماند کند  
بود که کندر نگوشت در متخل کند و به میزند آن حوده که از محل شیب آید از دقاق الکندر خوانند  
نیکوترین آن سفید بود و مقدار شربتی از کندر نیم در بود و نافع بود جهت تبها بلغمی جهت  
خوبلغی و چون قدری کندر و اندکی مر در عخوان کوبد بر کبرند و همچنین اگر قدری با اندکی ناخواه  
بیاض شد و دخان کندر جهت علتها چشم نافع بود و گفته شد صفت دخانها و کندر مضطرب  
بشش و مصلح آن از راری بود و بدل وی مصطکی اسحق بن عران کوبید بدل آن یک وزن آن  
و دانک نیم آن دقاق وی بود **کندر** صمغ کوبید مستعمل از وی پنج بود  
و بیرون آن سیاه بود و اندرون سفیدی که بر زردی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول  
درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی قطع  
بلغم و سودا بود و بر صمغ سیاه و جوب را نافع بود ملا کردن و سپردن از اند  
و بول و جض بر اند و سنگی بریزاند و سهل بلغم لرح بود و از مفاصل و شربتی از وی تا  
دانک نیم بود و اگر سخت کرده در سی دمنه عطر آورد و نشاید که در تابستان سوط  
کندر از هر آنک نشف رطوبت بکند و اگر در رخان و رستان و بهار سوط کند شاید  
و اگر کرمه ماسه یا چهار ماهه در شکم مرده باشد انرا سخن کند و با عسل بپاشند  
و قیله سازند و خود بر کمر نه بپایرون آورد و مضطرب شش و مصلح وی کثیر بود و کندر  
از ادویه قیال بود و فی بسیار آورد و غشیان و باشد که محاق انجامد و مراد ای کسی که آن  
باشد قی و حقه قوی کند که در آن تخم حنظل بود و اگر شیخ پیدا کند معالجه نشد  
که از بیوسه بود و بدل آن در فی بوزن آن حوزالتی بود و دانک و دانک و آن کلعل  
و رازی کوبید کسی که در شب ماه و ستاره نه بیند مقدار عسی را و غش نفش سوط کند و  
نوبت شبکوری رغبایت سودمند بود و حال صحت تا از آید **کنکر** و شفاست و گفته  
شد و طبیعت آن گرم و تر بود و باه را زیاده کند و عرق را خوشبوی کند و در کتب  
کندر



خواند و آن مرغ حشمت و طبیعت آن کرم و تر بود در اول و گویند سرد بود و وقتی  
باسا چون باب کرم می کنجند یا شامند یا با عل و بدل آن سحر و کیششان است و گویند

در فی بدل آن جزاقتی بود **کول** مقل است گفته شود **کول** کندم جو رخدم است  
و گفته شد و صاحب منجیح از خواص آورده است که چون یک کلمه از وی بکیرند و در طبل

رطل آب و نیک با هم بیاورند و در طرف سهند در ساعت شهاب سید که در آن شراب می  
آورد و منی بخواهد کول الف نادا در دست و نفعه شد کوشای جنطیانا است

گویند گو کب قیویا است و رازی گوید طلق است و ابن سحون گوید درختی است که بشب روشن  
بود و گویند آه سنگد یک بشه روشن بود و آن طلق است و گویند که درخت

و گفته کوه و کوه فلعل است و گفته شد کوه را عیش و شیرازی و شبید  
کوند که می روی نوح بود و لکه غلط شد و در همه صالحو و در همه سود و در همه انصاف

بود و حسن الکیوس و خونی سرد لزوج از وی متولد شود و با سر که و انجدان استقال کند و برود و آن کمر شود و وی سحر ابعاد و خشت حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که

از گرم بود سوددهیانا فاوانیا است گفته شد هر با صمغ حور او می است  
نیکوترین آن شمع رنگ بود حاشی که یزدی زند و طبیعت آن سرد و خشک بود و خشک

وی هر دو بود و گویند در وی حارقی اندک بود و گویند کرم بود در سیوم خورابند  
از هر موضع که بود و خفقان را نافع بود و متوی دل و مفرج بود و چون نیم مشقال از وی

باب سردیاش مندقی بند و بامصطکی قوه معده بدید و در دمعده دانافع بود و  
البول را سود دهد و خوی گوید قطع رعاف کند و چون بر او رام حاره بماند ماصح بود و

تا فرسوطی گوید که با جون بران عالم مددی که نگاه دارد و اگر بر صاحب برهان نهد  
بنایت نافع بود و اگر حق گردد بر سوختن آتش طوح کند بنایت نافع بود و رازی گوید  
غون

چون حیض بند و بواسیر و کونید مضر بود بسر و مصلح وی از نازسی بود و بدل  
وی طباشیر و تبادوق کوید بدل وی بوست وی بوزن وی سندر و س بود و بدیغور و س

کوبید بدل وی دو وزن وی طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن سیلخه و نیم وزن آن  
بر قطوباء بریان کرده و کوبید بدل آن بوزن آن طباسیر است و دو دانگ وزن آن

سندروس هم بادبازان است گفته شد کید خطی است گفته شود کید داد  
جرات گفته شد کيسر گویند و کيسو نیز گویند و آن جعد است و گفته شد  
که از شاعران است و گویند که از شاعران است و گفته شد که از شاعران است

نوعی از کرات است گفته شد و الله اعلم بالصواب

در وی بنود در روغن حل شود و میخ علی نداشته باشد و طبیعت آن گرم بود در  
آخر درجه اول بگویند در آخر دوم و وی تر بود و گویند سرد بود و قالم و اهر قوی

دور است و گویند خشک بود و جوهری بخایت لطیف بود و در روی قبضی اندک بود منبج  
رطوبتا غلیظ بود و ملینی معتدل و قوی بن موی بدید و بر ویانند و بار و غن مورد و مورا بکاه

دارد اما بردار التعلب و دایچه ممکن نیست که برویاند معاجم آن دارو را و دیگر بود که تحلیل  
بسیار در ایشان بود و جذان لادن در شیب دامن کجور کنند که مرده ار شیم

بیرون آورد و چون با شتاب میامد سگ میزد و بول بر اند و بلغم پاک نهد و مقدار ما خود  
از وی نیم شقال بود ملین صلبا با معده و جگر بود و قوه ایشان بدید چون ضعیفی بودی

در ایشان بود و اگر مار و غن کل حل کنند و در گوش حکا سد در گوش زایل کند و اگر  
در روعن مایه و شبت حل کنند و بر هر موضع و جع که بود ببالند نافع بود و اگر در روعن

فل حل کرده طلا کنند یا برافروغ کودکان یعنی میان سر که بشیرازی جاندا انرا خوانند نوله و  
سرنه را نافع بود و چون با سه حوکل حل کنند و برورم مقعد نمایند در دریا کن کند و چون  
بارعنه



کل حل کرده حقنه کنند سحر را نافع بود و گویند مفتوح شده بود و گویند مضر بود و بصل و مصل  
 آن سبیل الطیب بود **لا زوری** ساری لا جور و گویند و نیکوترین آن بخشی بود  
 و مولف گویند خاصیت تقوی و تقویه در وی زیاده بود که در نوع دیگر وی بسبب یک نوع  
 در ماری بود بسبب یک سبب طبیعت آن گرم بود در دروم و خشک بود و در سیوم  
 و گویند سرد و خشک بود در دروم و قوه وی مانند حرار منی بود لیکن لا جور در ضعیف تر از وی بود  
 در مهمل سودا و گویند قوه وی مانند لزاق الذهب بود اندکی ضعیف تر لا جور در مهمل سودا  
 بود و هر خطی غلیظ که با خون آمیخته بود و یا بنویسار نافع بود و بر بوجون و زن نیم در از وی  
 فرجه کند بایک گرم زیت بجه را نگاه دارد در رحم تابشوت رسد و از افادان این  
 بود و شربتی از وی بایک گرم بود و در کرده و مثانه را سود دهد و مثل را قلع کند و چون  
 با سرکه سخی کشند و بر برص طحا کنند از یک کدوی شربت بر وی اند و چون زن بخود بر گیرد چمن  
 نیکو براند و لا جور در مضر بود بغم معد و مصلح و مصلح بود اما جاما بود و بدل آن حرار منی بود  
 و گویند بدل آن لزاق الذهب کاف بود **لا غید** نوعی از تیتو عانسست و کل زرد در از  
 ماسد کل شیب و ورق و بزرگی نرند و ورق اندکی داشته باشد در دامن کونها بسیار  
 بود و چون بشکند شبر بسیار داشته باشد و زینور عمل بر کل وی جو کند و بعضی  
 گویند نبات شلیم است و فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک و سیوم و گویند در چهارم و از  
 خواص وی آنست که اگر در متاعی که ماسی بود در آن آب اندازند اما میان بر روی آب افشند  
 پس وی مهمل آب زرد بود و استقار نافع بود و ورق وی چون بزند و خوردن همین عمل کند  
 و اگر ورق وی بکوبند و عصیر آن بشامند مهمل قوی بود و قعل وی اقوی بود از لیس وی  
 لیکن لیس وی معی بود و بدل آن فرا سیون است **لا لیا** طبیعت که از طرف  
 می آورند و جهت بوسیر کورن بغایت نافع بود خاصه ثمر آن و در در مقدر اسکن کند  
 بسیار خورند و طبیعت وی محترج بود و در وی فیض بود و بسیار از وی مضر بود و نافع  
 وی

وی حب الاسود **لبلاب** قریب خوانند و آن نوعی از قوس است و موقوف  
 بود به شقه و جلبوب نیز گویند شربتی هر شقه خوانند و نبات وی بر هر نبات که در  
 وی بود محذره شود و انرا اجل لب کین گویند و طبیعت وی خنثی بود در حرار و یسود و گویند  
 گرم و خشک بود در اول و گویند سرد و تر بود و وی طین محلل بود و اگر عصیر وی بار و عن کل به  
 پنبه در گوش حاکم که در رگند سود دهد و در در سر که نافع بود و وسینه و شش را سود  
 دهد و در بود و سده جگر و ورق آن با سرکه سپر ز نافع بود و آب وی سهل صفرا و خسته  
 بود و صاحب منهای گویند شربتی از وی درم بود با نبات بی انک کوشا سود و عافیه گویند شربتی  
 از وی نیم رطل کتاب بود و جانی حمل و بخ متعال و نیم باشد با بیست درم نبات و اگر خوشا شد  
 قوه وی ضعیف شود و جهت سرفه که از طبیعت بود و قولنج که سبب آن خلطی گرم بود و محلل  
 و رمی بود که در مصل و احش باشد چون با فلو سرخ یا شنبه استعمال کند و قرحه اعمار  
 نافع بود و چون بار و عن بادام بزند و گویند مضر بود و سبب ز و مصلح وی نبات بود و لب لباب  
 بزرگ موی ستر و شربتی در وصف وی مهمل خون بود و بدل لبلا آب و قی طی  
 و جانی بود **لباب القمح** لباب خطه است و آن نشاسته است و نکته شود  
**لبسان** خنثی بری خوانند و آن در صفت مانند خنثی است و طبیعت آن  
 حراره که خنثی داشته باشد و در در بطنه خنثی خوانند و مولف گویند بترکی انرا قی  
 خوانند و آن تره بود از خاص غذا بیش تر دهد و نیکوتر از وی بود و معده چون بزند و بخورد  
 و شرف گوید چون بزند و در طبع آن طغانی که از ضعف اعصاب و بروده بر اه نتواند  
 رفت و در آن نشایند نافع بود و تخم وی چون سخی کشند و با شیر بشنند و بر روی  
 مانند کلف سرد و حراره کند و لونه را نیکو گرداند و اگر بدان ادمان کند کلف و نمش درش  
 را زایل کند و اگر از تخم وی لموتی سازند و بناشتا لعق کنند سرفه کهن را نافع بود و چون  
 با شربت صوفی یا شامد یا سیبج شک بریزند **لبس** شربت شیر خوانند و آن طبیعت  
 این ماسود



گوید گرم و تر بود کرمی وی کمتر بود دلیل حراره وی صلاوة است و معو گوید قوه وی در حراره  
 درجه اول بود و در رطوبت در اول درجه دوم و درازی گوید از قول جالینوس که حراره وی  
 زیاده نبود بر برودة و برودة وی زیاده نبود بر حراره و در حراره میان بلغم و خون بود بلکه  
 نزدیک بود و از بلغم دور و ما سر جو به گوید گرم و تر بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب محتاج بود  
 پس سرد و تر بود و حلیب و ما سردی کمتر از غیر وی بود و معو گوید که معتدل بود و معوی بدن  
 و چنین گوید که باید که مکرر کند و به سندا اعضایی که بهضم وی میکند به طبیعت دارد و عضوهای  
 مضم وی مسکد پس هر دو سرد باشند از هر انک طبیعت وی سرد است و صاحب محتاج گوید  
 نیکوترین آن بود که بغایت سفید و معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صالح  
 ترین شیرها آدی را شیر زبان بود بعد از آن شیر جوانی که نزدیک لطیف است بود  
 و و ایچ گوشت حیوانات دلاله بر جوده البان و در دارة آن کند اگر حیوانی مثل سگ  
 و کرک و شیر و یوز و امثال آن بود که گوشت ایشان کریمه الراحیم بود و بود اما گوشت  
 جوانی که خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و خوک و اسب و کور و امثال آن نیکو  
 و موافق بود و شیر جوانی که لون وی سفید بود قوه او ضعیف بود و آنچه سیاه بود آوی  
 بود و نیکوتر و دیرتر مکرر دوا آنچه سفید بود زودتر مکرر دوا و در بسیار طوبت و رفته زیاده  
 بود و در تابستان سخنوت و جنوت نیکوتر بود از هر انک زرعی که آن زمان حرد هم  
 و اغلط بود و آنچه در مذهبها جو اکشد شیرایشان را طب باشد و شکم براند و آنچه در  
 کوه جو کرده باشند اخف است و نیکوترین شیرها شیر جوان سن بود و کوچک سن  
 شیر وی تر بود و بزرگ سن شروی خشک بود و شیر مکرر آن سه جوهر بود جنه دایه  
 و زبدیه و چون از یکدیگر جدا شوند هر یکی فعلی خاص داشته باشند و شیر خون با غل  
 بیاض مانند شیرها اندرون از اخلاط غلیظ پاک گرداند و نفخ بدید و غدار نیکو دیر و دماغ  
 بیفراغ خصوص زنان و وی زود مضم شود چون ازون متولد شده باشد که مرغایت اند مقام

آن بود که چون شیرها شامند محفند و هیچ غذایی بر سر آن نهند تا وی مگذرد و وی مگذرد  
 بود بغایت مزاج گرم و خشک را چون در معده وی صفرا نبود و باطل باشد بر مضم یاری دهد  
 و نیکوترین اوقات خوردن وی میان بهار بود که آن زمان معتدل بود و در غلط و لطافت  
 و جنیه در وی شترار ما سه بود و در رستان نشاید که خوردن نشاید که بعد از جمل روز که  
 زاییده باشد شروی خوردن بسبب آنکه شیرازی زهرک خوانند و شیر خون باشد تا بیا شامند  
 لوزا نیکو گرداند خاصه زنان و فرهای آورد تا حدی که صاحب مزاج گرم و خشک خون در آب  
 غیر نشیند فربه شود و خوب حکم را نافع بود و باه را مکرر و شیر محکم که سنگ یا تش نافت  
 یا با آهن دایع کرده باشند شکم بندد و شیر سحر را نافع بود و کسی که ادویه کشند خورده  
 باشد خاصه در ارجح و ارنجکی و خائق الذی و سح و شوکران و وی تریاق زهرها بود  
 بود حتی افی و وی در معده صفراوی استیل بصفا شود و منفی بود و سده در جگر جدا  
 کند و مضر بود با صاحب سیلان دم و هیچ چیز مضر تر بود بدن از آن بنورار شری که فاسد  
 شده باشد و شیر مضر بود با ورام با طبع اعصاب و اورام بلغمی و چون بسیار خوردن وی  
 آورد و بشرد بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی برص کمتر آورد و شیر علاج نسیان غم  
 و وسواس بود و مضر بود ببلنه و دندان و تارکلی چشم آورد و سبکدوشی خفقان که از طوط  
 بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر بود و سنگ کرده و سده جراعات کند و اولی  
 آن بود که بعد از وی مخفه کند بشراب و عمل یا شتر از خوردن و بعد از عمل مخفه کند  
 و بعد از آنکه خورده باشند بشراب صرف و چون بیا شامند و بعد از آن شمش خوردن نفع وی  
 زایل کند و اگر در شکم بسته شود بسبب نیرمان یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حنی ناقص  
 و آنچه با نیرمان بسته شود زود خلاق کشد و باید که سرکه با آب غرغج کند و بدیند ما فودج  
 نخ درم که در ساعت خلل کند با سرمانه کشفال یا شامند که رقیق گرداند و بتی و اسهال  
 بیرون آورد **گبن جامض** نیکوترین آن بود که مسکه و سیار بود و جو



سکه از وی بگیرند و ترش شود آنرا محض خوانند و بپارسی دود کوبند و چون سکه از وی گرفته  
 باشند آنرا است کوبند طبیعت آن سرد و خشک بود و کوبند تر بود گرم مزاج را موافق بود و  
 شیخ الرئیس گوید است در مزاجها گرم هیچ باه بود از هر آنکه سرد و منفع بود و وی دندان را  
 دارد بیکن خلط را خلط را م که داند و بطنی الهی بود و استمر اولته را زیان دهد و دود معده گرم  
 نافع بود و جثا وی دجا بود از هر آنکه سکه از وی گرفته اید اسهال صفراوی و دودی  
 بند و تشنگی نماند و باید که با مال مضطر کنند تا لثه را مضر نبود و اگر سنجیل بود  
 یا غنوت و وار و غشی معض در فم معده تولد کند و باشد که بهیضه کشده کشد باید که قی کند و معده از  
 وی پاک کند مال بعد از آن شراب صفت یا مثلی یا فلافلی یا شامند و روغن نار دین  
 معده بکشد **لب البقر** و فوسف کوبند شیر حیوانی که مدته حمل و بیشتر تا کمر از مدته حمل  
 انسان بود آدمی را بد بود و آنچه ساقی بود ملایم بود از هر آنست که شیر کا و نیکوتر  
 و مناسب تر از شیر ما و دیگر حیوان بود و دوسوم و غلط وی زیاده بود و غذا بیشتر از شیره  
 دهد و فربهی آورد و در ترکزد و در پوسل و نفوس و تباه کن رافع بود **لب الماعز**  
 شیر معتدل بود میان شیر گا و و شیر خر و نه رافع بود و در ریس خلق و عرق الناس که از  
 خشکی بود و غم و دوسو اس و سرفه و سل و نفث دم رافع بود و در غرغره بدان کردن خفای  
 و درم مجاز را اسود دهد و ریش مثانه و دیسقورید و کوبند شیر نر ضرر وی بشکم  
 کمتر بود از شیر ما و دیگر از هر آنکه اگر کردن وی بیشتر بر خیر ما قابض بود مثل درخت میوه  
 و بلوط و ریون و جبهه الحما و امثال آن و از هر آنست که بر معده را نیکو بود و در فوسف  
 شیر بر اسهال و ضعیف تر از شیر گا و بود باق در همه احوالی مانند وی بود و طبری کوبند بهما  
 کهن را و استعطاب رافع بود از هر آنکه ساقی را رود و اندک شامد و بر خیر ما تلخ و کاند و کوبد بول  
 براند و کوبند مضر و با حشا و بدل شیر کا و بول **لب اللقاح** لب الابل است  
 بیشتر کوبند و وی دوسوم و جنبه کمتر داشته باشد و بغایت رفیق مای بود و سده احداث مکه فک  
 شیر ما  
 دیگر

بلکه سده را بکشد و جگر را تازه کند و ضیق النفس و بوی و ما و اصفر رافع بود و قوه چشم برده  
 و امراض طحال را نیکو بود و ببولی چون بیست استقار بغایت منید بود و اگر با پنج درم  
 سکه العشر باشد استقار گرم رافع بود و جنبه کوبند استقار زتی و طبعی را سود  
 بود و غلطی که در جگر بود بکند از دور و درمها صلب حسیه را منید بود و بول اسیر رافع بود  
 غذا و جماع بر انکیر اند و اگر بانبات باشد از زمان رالون صا کرد اند و حاره جگر و خشکی  
 از انبغایت نافع بود و معده از یک رطل تا دو رطل استعمل بود و وی زود از معده بکند و غذا  
 کمتر از ابلان دیگر دید و بدل آن شیر بوسخیا بود که در ساعت دو شیده باشند **لب النعاج**  
 و لب النعاج نیز کوبند بسیار شیر ترش کوبند و غلیظ بود و جنبه و ریش  
 بسیار داشته باشد نفث دم و قره شش را منید بود و تدارک ضرر جماع بکند و قوه باه  
 برده و ادویه کشنده رافع بود و تر و قوه امعا و بوی سرفه را سود دهد و لون را صاف  
 کند و در دماغ بیغراید و نخاع و مخان شیر نر محمود بود و وی گرم بود و ملایم بدن نبود و قوا  
 و مرار و بلغم آورد و قوت **لب الاق** شیر خرد کوبند دوسوم و کوبد  
 و رقیق بود و بدان مصحف کردن لثه و دندان را محکم گرداند و خلاف شیر ما و دیگر و سرفه و سل  
 و نفث دم و عرق و نفوس و جمع مرضها سینه و ریش مثانه و مجاری بول را بغایت منید  
 بود و چون از حلیب وی باشد مانند داری درم با مداد یا کمتر یا بیشتر و ادویه کشنده  
 و تر و قوه امعا رافع بود و موافق بود اصحاب صداع و طین و دوار را و بدل وی  
 شیر بر نود و کوبند **لب الخنظل** لب الهماک خوانند بسیار سی  
 اسب کوبند حنظل در وی کمتر بود و زبدیت و زود بکند و خون حیض که منقطع شده باشد  
 براند و چون زن بشیر و حنظل کند چون گرم بود درم را پاک کرد اند از قوه و چون  
 مستی کند و ترکان آنرا قمع خوانند **لب النسل** لب النسل بران بول براند و تریاق  
 از نبی بود و در چشم رافع بود و چون در چشم دو شند و خشونت چشم زایل کند



خاصه چون با سفید تخم مرغ بود و نافع بود و چون بیاض مندی آن زمان که ازستان برود  
 آید یا بکند ازستان بیکو از زنی صبح البدن معتدل المزاج و ورم کوشش کرم و قرحه انرا نافع  
**لبا شیرازی** زهرک خوانند طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج کرم بود و برادر افروبه  
 کند و وی بطی اللحم بود و خلط غلیظ از وی متولد شود و دراز مده بکند و از امعاء و نفخ در مده  
 و در رید کند و جثا روی دغا بود و هیچ فواقی و موله حصا بود و چون غسل بود غذا  
 بسیار دهد و مصلح وی بود **لبن السور** صفت آن از طر فموب  
 آورند و طبیعت آن بغایت گرم بود و چون بر او رام صلب باشد سودمند بود  
**لبن الاغید** صفت آن در لاغیه گفته شد شش ازین و جالسوس کوبد  
 در قوه ماسد فراسیون بود و بدل دی بود **لبان** کنده است گفته شد **لبن**  
**الیتوعات** شیرتوعات مانند مازریون و حلیث و الجیر و شیرم و غن  
 و انواع آن حار و محرق بود و بدو خن بود و اگر بر اعضا جلد سوزاند و مده اوای  
 آن در آب بنایت سرد نشستن بود و چیزها سرد و مولف کوبد شیرتوعات خاصه شبرم  
 و لاغیه چون در قویا مانند زایل کند البته **لبان القرم** موخشدانه کرم خشک بود  
 و مسهل بلغم بود و قویج بکشد و استقار زنی و نخی را نافع بود و کبریتی از وی شغال بود  
 باستر **لبنی** مبع است آنچه ساید بود انرا غسل لبنی خوانند و مبع ساید  
 و آن مانند غلی بود و در روی حلاوة بنود و آن صم درختی روی است و بیکو ترین آن بود  
 که سایل بود و نفس فرود و خوشبوی و زرد رنگ و سیاه نبود و طبیعت آن گرم بود در اول  
 و خشک بود در دوم و کوبند تر است و وی منضج و طین بود و موجب تر و خشک را نافع بود  
 و سرفه مزمن بلغمی را نافع بود و از صا کند و طبع نرم دارد و چون زن خود بر کیر دیکیا  
 بول و حیض براند و مسهل بلغم بود و فی حمت چون یک شغال از وی استعمال کند و بدل وی حد  
 بیدستر و روغن یا مبین بود و کوبند بدل آن جاو شیر بود **لحم** مجموع کرم و تر بود و شیر  
 غذا

العدا و مولد دم اما بعضی از بعضی فاضله تر بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود میان قریب و لاغی  
 و وسط عضله معتدل بود و رخی کرده فاضله تر بود از رخی کرده و وی غریبی مقوی بدن بود و زود  
 مستحیل کن شود و صفت مجموع گفته شود **لحم الحملان** فاضله تر است  
 گوشت بره بود و نیکوترین آن گوشت جوی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و نیکو بود  
 ایدان معتدل و مولد غذا بسیار گرم و تر بود و چون بسوزاند و برهش و قویا حلک کند سود  
 و خاصتر سفیدی گوشت سفیدی جسم را نافع بود و گوشت سوخته کوبندگی مار و عقرب جاره را  
 سود دهد و با شراب کوبندگی سگ و موزان را نافع بود و خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح و شلث  
 یا حلوان شکر بود بکسی غشیان داشته باشد و مصلح وی آن بود که با شهاب قاضی بود  
**لحم النعاج** گوشت میش شینه عاره آن کمتر از گوشت بره بود و خونی بود  
 حاصل شود **لحم الخنازیر** تر است کوبند گوشت خوک بهترین گوشتها بود و گوشت  
 بری وی بهترین گوشت و خوش بود و آنچه صم است بهترین گوشت و خوش گوشت است  
 بود و گوشت خنزیر بری اصل رود مضم شود و بکند و غذای اندک دید اما بقوه بود و  
 کوبید موافق آن معتدل المزاج بود و کوبند قوی که گوشت آدمی خورده باشند اگر کوبد  
 خوک بخورند فرق نماند کرد بلون و طعم و بوی و این دلیل طلایه و شهاب است و وی غلیظ  
 و لزج بود و قطع لزوجه آن بشرب یا حلوان قندی کند **لحم الجداء** گوشت  
 فضول آن کمتر از گوشت بره بود و در غا که شیر خواره که شیری نیکو خورده باشد بود  
 و نیکوترین آن سیاه رنگ بود سبکتر و لذیذ تر بود و کوبند گوشت آنچه سرخ بود چشم  
 ازرق بود عاره آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و یوست  
 و زود مضم شود و نافع بود حمت کسی که دمل در اندامها بر اعضا وی برآید و خونی معتدل  
 نیکو همان لطافت و عطا روی متولد شود و چون بریان کرده بود مضم بود و تلخ و مصلح  
 آن حلوان قندی بود **لحم المعز** الاث و الکتیون







امعا و شکم بند و حجات عظیم با صلاح آورد و چون بران نهند و اگر عصب منقطع شده باشد  
 و بدل آن کرم کل و کلنا راست بوزن آن **لحمانی** فینس قوس است و گفته شد **لحم الحی**  
 بر سیاوشان است و گفته شد **لحم الذهب و لحم الصاعده** لزان  
 الذهب کوبیده و نیکوترین آن معدنی است و آنچه معمول بود از بول کوزکان بود و سرکه که در آن بود  
 مسین در انخاب حدان می شایند که منتقد می شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و حاد و قافی  
 و مسخن و بعضی بود لذاع بود نه سخت کوس زیاد بکند از لذاع و در حجات و شخواب غایت نیکو بود  
 و پاک کرد و اندام الذهب را شکار الصاعده خوانند و شنجار است و صفت شنجی گفته شد  
**لحم الحی** کلید نوعی از خیر می سی است و آن خرامی است و گفته شد **لحم الحی**  
**سلیمان** مثل روعن و عوان است و از آن قوسها خوانند و گفته شد **لزان**  
**الذهب** اشتق الزاق الذهب خوانند و لزان الذهب لحم الذهب است و گفته شد  
**لزان الخام** و لزان الحی کوبیده و آن صم بلط است و گفته شد **لسان**  
**الحمل** شایسته است زبان بره شیرازی از آن ورق بارتک خوانند و آن دوع بود بزرگ  
 و کوچک و ورق بزرگ بر کتر بود و جوهری مرکب بود از مایه و ارضیت مایه مبر بود و قابض و سفت  
 و بزرگتر نازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم ورق و قافی و رادع بود و منع  
 سیلان خون بکند و خشک و لزان بود و اصل وی چون از کردن صاحب خازن پیاویزند  
 نافع بود و وی اورام کرم و شری و خازن و آتش فاس و داء النیل و صرع و غله و سوختگی آتش  
 را سودمند بود و کوبیده غبار نافع بود چون بیا شامند از اصل وی سه عدد در حمل و پنج در رحم  
 منروج کرده و کوبیده در تب ربع چهار اصل وی و بر سک و روانه نهادن نافع بود و کوبیده مضر بود  
 بزرگ و مصلح وی مصطلح و سلیخ بود و بدل ورق آن ورق حاضی ستانی بود و **لسان**  
**الثور** حیثی است که پیارسی کا و زمان کوبیده و کوبیده نوعی ارمر و است و بهترین آن  
 است می یا خراشانی بود غلیظ و ورق و بر نقطهها بود و طبیعت آن گرم و تر بود و کوبیده نزدیک

و از ورق وی قلع را نافع بود و در شفا  
 چشم را چون کوی کند و سوزد و سوزد

باعذال بود و در وی سردی اندک بود و تر بود در آخر درجه اول آنجه خشک بود در طوبت  
 آن کمتر بود و کوبیده سرد و تر بود در سیوم و سوخته و قلع کوزکان را زایل کند و التهاب  
 دهن سکن کند و وی مسخر دل و مقوی آن بود و خفقان و علت سوداوی را نافع بود  
 شتر از وی دوم درم بود و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و چون با نبات نهند  
 و کوبیده مضر بود بزرگ و مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن بوزن ابریشم سوخته و چهار  
 دانگ وزن آن پوست اترج و کوبیده بدل آن دو وزن آن پوست اترج **لسان**  
**العصافیر** ثمر درختیست که از پیارسی آمو خوانند و شیرازی آن ثمر را لحم  
 آمو خوانند و پیارسی کبخت از و آن زبان بخت کوبیده و طبیعت آن گرم بود در دوم و تر  
 بود اول در ورق درخت آن قبیض بود و این با سوسم کوبیده لسان العصافیر در خاصه را نافع  
 بود و سنبک بریزانده و باه را زیاده کند و قوه جماعت بید و بد و بغور بد و س کوبیده خفقان را  
 نافع بود و بدل وی نیم وزن آن آهن سرخ بود و **لسان البحر** در باب سینه و صفت  
 سیاه گفته شد صفت آن **لسان الکلب** آن الحمل و خاص را بدین اسم  
 خوانند **کصف** کبر است و گفته شد **لصیفی** نه نیست که معروف باذان الالب  
 و اذان الغزال بود و آن نوع کوچک آن الحمل است و گفته شد **لعبد بربریه**  
 بعضی کوبیده خمر است مانند سورنجان و نفش سورنجان کنند و آنچه محقق است سورنجان  
 است در مصر عکله خوانند طبیعت آن گرم است در سیوم محک شود و باه بود و باقی  
 آن در سینه گفته شد و بعضی کوبیده آن بیهوش است و خلافت در حرکت ماه بوزن فوز  
 و بوزن آن تو در وی و کوبیده بدل آن نیم وزن آن فلفل است **لعبد مطلقه**  
 اصل بیهوش است و در گفته شود **لعاب** مختلف بود بسبب انواع و حسب مزاج  
 شخص و قوه وی و منفع و محل بود کلف و نمش را زایل و محل خون مرد بود **لغت**  
 شلم است و گفته شد **لفاح** ثمر بیهوش است پیارسی ساینج خوانند و نمش را  
 باد نجان



بود و نیکوترین آن بزرگ تیزبوی رسیده زرد بود و طبیعت آن سرد و تر بود تا سیوم  
 در وی حرارت بود و گویند خشک بود پس وی کلفت و نمش را قطع کند بی لدغ و تخم وی چون باطل  
 زیت بر کندگی جانوران نهند نافع بود و ورق کوچک وی با زهر عنب الثعلب کشته است  
 و بوییدن وی صداع سودمند بود و روی منوم بود و بسیار از وی و بوییدن سکنه آورد  
 خاصه آنجی ورق وی سفید بود و باید که با برم بپویند و چون طفل غلط از وی خورد و قی و اسهال  
 پیدا کند با جدی که کشنده بود اول خاق رحم پیدا کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند ستان و مداوی  
 و بقی دروغن کا و غسل کنند و بعد از آن آبسوی و بعضی از اطباء گویند در آب سرخ نشیند و بر  
 آن نیم وزن آن جوزمان است و نیم وزن آن بزرالنج و دو دانگ وزن آن خشک شود و گویند  
 بدل آن بوزن آن بزرالنج است و گویند بوزن آن جوزالقی **لف الکرم**  
 عالنج الکرم خوانند و در کرم گفته شد منفعات آن و اندر آبشیرازی است نه با ملک خوانند  
**لک** صفت که از طرف دریا آرد و مولف گوید اندر آبشیرازی رنگ لاک خوانند و یک  
 لکا خوانند و از وی کتا و سازند جهت سرخی زبان بعضی گویند نعل است و خلانست  
 نعل انرا آبشیرازی و غسل اند و لک یا لک مغسول کند و غیر مغسول شاید که استعمال  
 کند و صفت غسل وی خنان است که بیکرند لک منقی از حوب و نیک بگویند و آبی که ریوند  
 چینی و نج اذ حدران جوش اینده باشند اندک اندک بران می ریزند و بسته مان  
 محکم می دهند بعد از آن که بر شک صاف کنند و آبی در مجل مانده باشد دوم بار میخان کنند  
 مانند اول صاف کنند و در کرم کنند و در کرم نهند آینه است استه از وی می  
 بر برد تا لک مانده و خشک گرداند و بعد از آن دیگر بار سحق کنند و استعمال کنند و طبیعت  
 آن گرم و خشک بود در اول اسحق بن عمران گوید کرم و خشک بود در دوم خفقان و برقان  
 و مستقیان را نافع بود و در دگر را غظیم نافع بود و قوه آن بدهد و سده آن  
 بکشاید و معده را سودمند بود و مقدار خود از وی یک درم تا یک مثقال بدن را لاغ کند  
 مضر  
 ووی  
 بود

مضر بود به نهاء لاغ بقوه و گویند مضر است بر مصلح و بی مصلح بود و بدل وی رازی  
 گوید در تقیح سیم و ضعیف هر چهار دانگ وزن آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و چهار  
 دانگ آن طباشیر سفید **لما عنب الثعلب** است و گفته شد **لوفیون** ایند نهم  
 است و گفته شد **لوز حلوی** سارسی یا دام شیرین گویند و نیکوترین آن بزرگ فربه  
 بود و طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و تر بود در دوم و گویند کرم و تر بود در اول  
 غذای متوسط و در میان کثرت و قله و سمن بود و سوبق وی سرفه خشک و نفث دم را نافع  
 بود و سینه را پاک گرداند و در وقت بول ساکن گردد و چون با شکر بخورند منی بیغیراید  
 و شش و مثانه را و امعاء را نافع بود و شکم براند خاصه چون با انجیر بخورند و گویند که دیوانه  
 را نافع بود و بریان کرده معده را سودمند بود و وی در تخار مضم بود و در مویج صفا و مصلح وی  
 شکر بود و بادی که از مادام متولد شود غثیان و کرب غشی آورد و مداوی وی بقی کنند  
 بعد از آن بر پوست فواکه ترش مانند غون و سیب و سوس و مجموع آنجی در مداوی اعضال گفته شد  
 و بادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نباشد باشد لنه و دمان را نافع بود و حرارت  
 آن ساکن گرداند و بیرونی و غفوصی و محوصی که در پوست پیر و نوی است **کوفی صفا**  
 نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ و روغن دار بود و طبیعت آن و خشک بود در دوم  
 و سیح گوید کرم بود در سیم و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی آنست که شیش را  
 بشد و بر کلف روی طلا کردن زایل کند و وی شری و قویا را نافع بود با شراب و عسل  
 کردن نکه را سودمند بود و روغن آن در دگوش را نافع بود و چون سر را بدان بشویند  
 با شراب خراز زایل کند و بیش از شراب خوردن نفع عدد بادام تلخ بخورند منع مستی بکنند و  
 گویند پنجاه عدد و اگر رو باه طعام خورد میرد و وی قوه با صره بدهد و بال است  
 دم را نافع بود و سده جگر و سپرز و کربکشت و آوجوب و حکم را نافع بود و سنگ  
 بریزاند و مضر بود بعبا و مصلح وی بادام شیرین نبات و خشک بود و درخت وی در



ماندوی بود **لوف البربر** لور جلی است و آن جلوز است و در زیت المرحا  
صفت آن گفته شد و صفت زیت السودان هم گفته شد **لوف بیا** و لوبانیر کونیند نام  
و آن سلترازش هم شود و بیرون آید و طبیعت وی گرم بود در اول معتدل بود در اول  
و خشکی کونیند سرد و خشک بود و سرخ وی گرم تر از غیر وی بود و آن که انرا درون خسته  
باشند چنانچه بر انداخته سرخ وی و خون نفاس را پاک کند و بول براند و برین را فرجه کند  
و سینه و شش را نافع بود و شیمی بیرون آورد و وی مولد خلط غلیظ بلغمی بود و مغشای مولد  
اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود چون باریت مری یا سرکه یا خردل و نمک و فلفل و  
دار صینی و صغیر استعمال کنند و شراب بر سر آن بیا شامند **لوف قانین** و ف  
ایض است و اسفند سفید نیر کونیند و گفته شد **لوف نارس** یک گوش کونیند و آن نوع  
است یک نوع را بیونان دارا فطی کونیند و معنی آن لوف اجماع بود و لوف البسط لوف الکیم  
است و یک نوع را بیونان ارن خوانند و بر بری ارنی و زمان اهل اند و آن لوف الصغیر  
است و انرا لوف الجعد کونیند و یک نوع سیوم بیونان اریضارن خوانند و آن ضرر است و اهل  
مصر انرا دیره خوانند و لوف الجعد انجی بود و البسط و لوف البسط ارمیه در وی شتر  
بود و مقطع اطاط غلیظ بود و مقطع معتدل و نفخ و کلف و سق نش را زیایل کند چون باسل  
طلکند و با شراب شقاق که اگر سر با بود سود دهد و ورق وی و آحاد بر اسود دهد و بر بکن  
راناغ بود و چون با شراب بیا شامند و کاه بود و اگر نفخ وی در بدن باشد افی نکرد و شروی  
چون مقدار سی یا سه که بیا شامند بیه از دوز خوردن وی خلط غلیظ منولد شود  
**لوف صاف** منجاج کونیند و بیونان باریک است و صاحب جامع کونیند نوعی از حی العالم  
است که انرا اذ ان القیس خوانند و گفته شد صفت هر دو در باب خود **لوف طوس**  
جند قوی است تا برین اسم خوانند و گفته شد شش برین اسم خوانند و ششین نوعی از حیوان  
است که در مصر و ایران خوانند و آن نیلوف و دیگر را اعرابی کونیند و کونیند لوف طوس نوعی از سر است  
و این

قوی بید است **لوف فریسی** بر قطعی است و گفته شد **لوف بیا** سر و ارید  
خوانند نیکوترین آن سفید باک بزرگ شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و لطیف  
و در دل راناغ بود و خفقان و نفخ و نفث دم راناغ بود و شربتی از وی دوزانک بود  
در ششها چشم راناغ بود و متوی آن بود و صحت چشم که دارد و کونیند مضر بود بنایه مصلح  
آن بد بود و بدل آن یک وزن و زن و نیم آن صدف صاف بود و اس زهر کوبید چون  
در دمان که دارند قوه دل بدید **لوف نیول** نوعی از حاض بزرگ است  
که در بستانها و بیشمار وید و در حاض گفته شد صفت آن و انواع آن **لوف صاب**  
منجاج کونیند و ترنج بود و بوی فعل و در دماغ بوست وی و ورق وی گرم و خشک بود و در  
اول و حاض وی ماسد حاض انرج بود و در منفع و قوه بلکه اقوی بود و نشاید که با پوست  
آب از وی بگیرند بکن شامد کرد بعد از آن آب از وی باید گرفت تا عصاره شروی با وی  
آمیخته شود که برود و وی بشکند **لوف فریسی** فراست و گفته شد **لوف لوس**  
**هندي** او سداست و گفته شود **لینک** نینک است بپار نیند کونیند  
و گفته شود **لینک** نوعی از اقلیمیا است که در حوضه بکوس در معدن محاسن یابند  
و گفته شد **باب المیم مامیثا**  
میثا نیر کونیند و آن دو نوع بود یک نوع کل و سرخ بود و انرا ارغامونی خوانند  
و گفته شد و یک نوع کل وی در دوز بیکوترین آن زرد بود و از وی شیا ف سازند  
و انرا عصاره میثا و شیا ف میثا خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول  
و قابض بود و اوام حاره راناغ بود و ابتدا سرد را سود دارد و متوی چشم بود  
و در دمع راناغ بود **ماهورانده** و ماهورانده نیر کونیند باریک  
الملوک خوانند و آن از ماش بر کتر بود و لون آن تیره بود که بر سرخی زند و چون  
غلاف بود مانند لوبیایی بود و کج و رنگ غلاف و سفید بود و چون بشکند مغز سفید بود و صاحب  
جامع در







واسهال معالجه وی شیر تازه کند بیانی با جلابی بزرگترین معالجه آن شرودیطوس  
 بود ما تر باقی طبع مجعوم خون با آرد و زیت آب یا نیزند موش و سگ و خوک بکشد  
 و بدل از یون سه وزن آن ایرسا بود و دو انگشت زن آن مقل الهود **ما**  
**مستان** معالجه هندی است گفته شد **ما جوبید** **ما** <sup>خوانند</sup>  
 و آن هلیون است گفته شود **ما مقدون** <sup>مستخرج</sup> مسعودی نیز گویند و آن  
 هندی بود و آن ورق و مضای بود مانند ساسم فرم و روغن از وی گیرند مانند بایسن  
 و طبیعت آن گرم و لطیف بود و بوی آن بنبل مانند **ما شیا** حشیش ارغابونی  
 است و گفته شد در الف و انرا می باشد **ما شرج** خوانند **ما شرج** شیرازی  
 بنوماس گویند و بنویساید خوانند و جوهر وی نزدیک سا قلا بود و نفع وی کمتر بود و فاضله  
 استعمال کردن وی تابستان بود و نیکوترین آن سبز بزرگ قریه بود و طبیعت وی  
 سرد بود در اول معتدل بود در رطوبت و یوست چون متشکست و گویند خشک بود  
 در اول و کجوسس و نفع بود و زودتر از با قلا بگذرد خاصه شردی تحت در اعضا  
 کردن نافع بود و اگر خوانند که شکم برلند و سبب نفع در وی نبود شیر خشک دانه و روغن  
 بادام شیرین بنزد اما باید که درم و نب صفراوی نبود و اگر تب حاده داشته بود با قلا  
 الحما و کامو و اسفناخ و جو کوفته بنزد و اگر خوانند که شکم بندد و سبب بنزد  
 در آب آب از وی بریزند و بعد از آن با ورق جاف ستانی بنزد و آب ساق و آب  
 دانه و زیت اضافه کنند و خوردن حرارت ساکن کند و شکم بندد و اگر بازیت خوانند  
 روغن بادام اضافه کنند و وی سرفه را نافع بود خاصه چون بازیت بود و چون بگویند  
 و باب مورد بستر شد و ضا د کند بر اعضایی که کوفه شده باشد قوه بود و وی ملاز را  
 نیکو بود و مضعف دندان بود و مصرها و دیر بگذرد و در وی نفع اندک بود و وی در جلابی  
 و باید که بنزد و روغن بادام بنزد و در ضرر با مصلح وی شیر خشک دانه بود و بدل آن با قلا  
<sup>مستخرج</sup>

**ما شرجی** قلت است گفته شد **ما شرج** <sup>مستخرج</sup> الماس خوانند  
 و آن چهار نوع است اول هندی بود که لون آن سبیدی مایل بود و بزرگی آن بمقدار با قلا  
 بود و بمقدار تخم خیار و کجید بود و با شد که از با قلا بزرگتر بود و بیکم با در افتد و لون آن نزدیک  
 لون نوش در صا بود و نوع دوم ماقه و فی بود و لون وی مانند نوع اول بود اما بزرگتر  
 بود و سیوم معروف بود تخمیدی از هر آنک لون وی مانند لون آهن بود و وی بوزن  
 ثقیل تر بود و انرا در زمین من و بلاک و سوق یا بند و چهارم قبری موجود در معادن قریه  
 و بون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود بقوه و گویند در دمان گیرند دندان  
 را بشکند و نهایت محرق و معفن بود و وی سم قاتل است و مداوی کسی که آن خورده  
 باشد قی کردن باشد بایک گرم و روغن بعد از آن شیر تازه اشامیدن و الماس بیاس  
 مابیشه توان شکست جوآن و یوا بشکند سه سو باشد و آتش بوی کار نکند **ما**  
**میران** گویند از عرق الصفرا است و از وی گرم تر بود و آن صینی بود و حاد  
 بود صینی زرد بود و خواست تیره رنگ کبیری زن و آن عروقی ماریک بود و کرده  
 داشته باشد و طبیعت آن گرم و خشک است در آفرودوم و گویند در چهارم و گویند گرم است  
 در اول و خشک است در سیوم سفیدی ناخن سفیدی چشم زایل کند و دروشنای سفید  
 و اصل وی یرقان را نافع بود و مضعف را در وی ادرار بود و مقدار خود از وی نیم درم  
 بود و چون با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند و گویند مضر بود بکده و مصلح وی  
 عمل بود و بدل وی بوزن وی عروق الصفرو نیم وزن آن مر بود **ما زون**  
 چنین گویند مر ما خود است گفته شود **ما مون** حاشا است گفته شود  
**ما** نیکوترین آب چشم بود که از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود شده  
 بیرون آید بر مقابل شمال پرسنگ و آن بود و براق و صافی بود و سبک وزن  
 و رایح و طعم بنده داشته باشد و چون افتاب بر وی تابد زود گرم شود و چون افتاب

نی



از وی زایل شود و زود سرد شود و زود از معده بگذرد و شل طعام خشک گردد از آن طبیعت  
آن سرد سرد و تر بود و تری آن در چهارم و معتدل از وی آن قدر بود که غذا را باری دهد  
و باعضارساند و رطوبات آن نگاه دارند و بدن کسب نصرة و نعمت از وی بلند  
ریشه را بد بود و بسیار خوردن وی کوز از ورشته و سببات و نسیان آورد شاید  
که تشنگی زنده شود و راقوه را نقصان دهد و مجفف چشم و منظم بصر بود و بقا کویده تنگترین  
ابها آب آن بود خاصه که از زمینی نیکو گیرند و فطره وی اندک بود در راه کانون و وی شش  
ترو سبک وزن تر بود و سردی وی کمتر از آب چشمه بود و وی سرفه و نافع بود خاصه  
چون اشربه جهت سرفه از وی بنزد آب سرف سرد بود بطبع و بکس و اگر معتدل  
بیا شامد بر معده و جگر بود و مضمر راقوه دهد و مضر بود بدندان و نفوس و امراض  
بارد و عصب و مصلح وی ریاضه و اسهال بود و نشاید که بنشیند آب خورند که کوز از او  
و نافض معده ضعیف و بدن ضعیف که کوشش اندک داشته باشد و ناقهان و صاحب  
سپرز و یرقان و استسقا و بواسیر و نشاید که آب سرد خورند بعد از مجامعت  
و حرکات محکم که مضمر عاره غریبه بود و نشاید که بشت شکلی سخت که حادث  
شود آب خورند که حراره غریبه نشاند و استسقا آورد که اندک خوری کرم و حش  
یا شور خورده باشند اگر اندکی مار خورند شاید و آب کوی نیکوترین نیم گرم بود که عاره  
وی لذیذ بود و وی کرم بود و موصی طبع بر آنده خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون  
باب سرد و نمزوج کند مصروع را نافع بود و ورم حلق و ملازه و سینه و اگر باب  
سرد و نمزوج کند مصروع را مضر بود و شکلی ساکن میکند و اگر بسیار خورند مغد  
مزاج بود و مریخ معده و دماغ را از بخار برکنند و مضمر را فاسد کند و سبب  
مراج لوز را در دگر داند و سپرز و جگر تورم کند و هیچ رعانف بود و باید که بکلاب  
بیا بنزد تا مریخ معده بنود **ماء الحار** باید که از گوشه محو بود مانند بره و جوی  
و جش

و جش و سودمندترین خیره بود جهت ضعف دل و صنعت آن بقرع اینیق گیرند و آن  
ماند عرقی در رعایت **ماء الشحیر** سارسی جواب گویند فعل وی  
الشحیر بود که انرا شحیر خوانند و در کاف گفته شد و وی مبرد و مطب بود حله اخلاط  
بشکند و بول براند و تبها و حاده را نافع بود ساده آن و اگر کمی بود با کز در از این نافع  
بود و وی جگر گرم را نافع بود و و خونی معتدل صالح از وی متولد شود و شکلی نشاند و زود  
بگذرد از معده و امعاء و زود بیرون آمد و اخلاط سوخته با وی متفرغ شود و مضر بود  
باحش و منفع بود و معده سرد را بد بود و دفع ضروری به کلند کند **ماء الجبن**  
بپارسی آب بنیر گویند کلف و جوب را نافع بود خوردن و طلا کردن و سهل صفا بود  
و بر قانرا سود دهد و با ایتیمون سهل سودا سوخته بود و حار و جگر بنشیند و حله صفا  
زایل کند و فاضلترین خوردن آن بهار بود و مقدار شربتی از وی در هر روز بنوبت  
یک رطل بغداد بود میان هر نوبتی دو ساعت بود یا دانک نک جندی و شکو تنگین آن  
که از بز جوان سرخ گیرند از رقی چشم که علف خورده کسبه و اگر اجتناب بود بعلف آرد و جو  
کاشنی و خیار و از این صفت آن است مانند شیر تازه دو رطل و در دیگ کیند و آتش  
آهسته در شب بکیند و چون شیر جوشید و سر بر آمد حمل درم سکنجبین قندی و یک درم  
سرکه بر آن ریزد و شیر بریده شود و بنیر جمع شود بعد از آن بیالایش یا لایب زان  
بکرباس و دیگر سر آتش نهد و کف بگیرد بعد از آن استعمال کند **ماء الورد**  
بپارسی کلاب گویند نیکوترین آن تیز نوی که بطعم تلخ بود طبیعت آن سرد بود در اول و  
معتدل بود در رطوبت و بیوسه و یایل بر طوبت بود و مقوی دماغ و مسکن دماغ گرم بود  
بویدن و طلا کردن و قوه دل معده بدهد و بیدن و خوردن و طلا کردن و لخته را سخت  
کند و در چشم را ساکن کند و حراره آن بنشیند و چون بیات شد غشی و نفث دم را نافع  
بود و خفقان و متوی جسم بود و عطشی و قبضی که در وی هست و چون بکوزند بخار را تحلیل کند



و صداع را ساکن گردانند و بسیار بر موی زخمتن موی را سفید گردانند و کلاب مقوی بودند  
سینه بود و مصلح و جلاب نبات بود **ماء الكافور** نخلوتین آن بود که  
مانند روغن بن است بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم منفعت وی آنست که  
بیرون آورد و مفره وی آنست که محور مزاج را در سرد آورد و دفع مفره وی بر و عن نفث  
کند که با وی خلط کند و سرد مزاج ویرانزد و در رستان و در سردی موافق بود و در کوفه  
و یو خا و رازی گویند درخت فحلت ط شده باشد بریند و صاف کنند و آن آب زهبی رنگ  
از وی بگیرند و خاصیت وی آنست که چون در طعامی کس کس کرد آن مکرر در **ماء النون**  
آب می کشود را مانون خوانند و آن مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی وی گفته اند  
شعیری بود و چون بدان حقه کند در درک و عرق النبی و قرصه اعمار انافع بود و در شفا  
متعفی که در امعاء بود خشک گردانند و مقطع بلغم بود **ماء الملح** در یسقوید و سس کوفه  
وی و فعل وی مانند نمک بود و قیام مقام آب در یابود منفعت **ماء العسل**  
گرم بود و قوه معده سرد برید و اشتها بیاورد و بول براند و امراض سرد را نافع بود و در سهل  
طبیعت بود چون خلطی باشد که متعدد دفع بود و شکم بندد چون در معده  
و اگر زن بیاض مد چون قواقر نزدیک ناف سد کند آب تن نبود و مفره بود  
با صاحب اردورم گرم و مصلح آن ربوب فواکه حامض بود و صنعت آن یک جزو عمل  
و دو جزو آب شیرین خوشا نند تا نلنی برود و دو ثلث بماند فرو گیرند و بنالانند و اگر  
خواهند که گرمی وی زیاده کرد و مصطکی و زعفران و زنجبیل و قونفل و دار فلفل از هر یک قدری  
در صره بسته با وی بخشانند **ماء القراطن** اینست که انداختن  
گویند و صاحب تمحاج گویند که از غمما ار شدت و عمل و دار و نمک گرم سازند و صاحب  
جامع گویند که **ماء الحدید** است و گفته شد **ماء الحدید** دو صلت است و گفته شد  
**ماء الحمد** سار آب که گویند و صاحب جامع گویند که با زکات کشیدیم که

ماء الحمد سار آب که گویند و صاحب جامع گویند که با زکات کشیدیم که

هند متر و دو بودند و از غیر ایشان از اقالیم دیگر که آن آبست خاک تری رنگ خاکستری  
و چون کهن کرد و سیاه کرد و دو مولف گویند آن ار شکم ماسی گیرند آن ماسی را جبه خوانند و در  
چین بود و اگر آن ماسی یا چیزی مثل جوال دوزی بنزد در حال درست کرد و در اندرون  
مانند کیک بود بر این آب و خواص وی آنست که هر عضوی که شکسته کرد و مقدار دو  
مثقال یا شامند و رنگ کند که بدن از آن رسد که دندان را مضر بود در زمان آن عضورت  
گرداند اما باید که بسته باشد و در حال بیاض مد فشار که لسه احلی نقیضه نشان  
این آب آنست که چون خوردند در حال آن شخص که استخوان وی شکسته است داند که آب سید  
بموضع شکسته و این مجربست **ماء السوق** با در بنوبه خوانند و گفته شد  
**ماء السلق** است و گفته شد **ماء طوبیون** درخت قند است و گفته شد  
نه گفته شد در قاف **ماء ما هیج** ماسی در از است مانند مار و انرا مار ماسی خوانند  
**مثک** از ج است و گفته شد **مثک** سوس است و گفته شد **مثنا**  
درخت که مدان است و آن نوعی از مازریون است و گردان خم وی بود و گفته شد  
**مثلت** آب انکور بود که بوش نند و کف وی بگیرند با چهار دانگ سوزد و دوا کند  
مانند بعد از آن فرو گیرند و استعمال کنند منافع وی نزدیک عنافع فخر بود و خونی صالح  
روشن از وی متولد شود و هضم غذا بکند و چون با آب بیا میرند محوری را نافع بود  
**مجم** نوعی از ریاضین است بسیار سی خوش نط گویند طبیعت آن سرد و خشک است  
در دوم و گویند تراست و وی قابض بود منع خون رقتن بکند و طبیعت بندد و جواحا  
تر را با صلاح آورد و ریشل انرا خشک گرداند و در ذایل کند **مجم** مثل است و گفته شد  
**محروث** اصل انجدان است و وی قوه و منفعت طقیت نبود و بهترین  
سند سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بر هضم ماری دهد و مصره را پاک گرداند  
و امعاء و محلل ریاح و نفخ بود و مقدار استعمال از وی نیم مثقال بود و اسحق گویند مضر بود بر شش



و مصلح و عسل بود **مخلب درختی** است مانند درخت بید و کلوی سفید بود و ثمر آن را مخلب خوانند و گفته صفت آن در **مخلب** است و گفته شد **مخاج**  
 اصل آن در مصلح را بدین اسم خوانند **مخلصه** مخاجم خوانند و الوح کوبند و آن سه نوع است  
 و مؤلف گوید یک نوع را بشیرازی کار یک خوانند و بیا رسی مثل شامی خوانند و یک نوع  
 را کشنیر کوی خوانند و هر سه نوع تخم ایشان شبیه یکدیگر بود اما در نبات ایشان حال  
 رستن ایشان اندک تفاوتی بود نبات کار یک خشن بود و تخم وی بغایت تلخ بود کل  
 وی از رقی بود و در کوهها و سنگستانها روید و نبات کشنیر کوی تلخ بود و بزرگ بود  
 و تخم وی هم بزرگتر بود و هم تلخ بود و در مرغزارها روید که در دامن کوه بود و کلوی بسرخ  
 زند و نوع سیوم در رمل روید و نبات وی کوچکتر بود و کلوی سفیدی بود که در روی زردی  
 و سیاهی بود و مؤلف گوید نیکوترین آن شبانکار سی بود که از کوهستانها بکار آورند  
 و خواص وی آنست که هر کس که یک شربت از وی بپاشد مدام کندگی مار و عقرب و افعی و عجم  
 که زنده بماند این باشد و اگر مار یا عقرب یا افعی کزیده باشد و یک شربت از وی بپاشد  
 البته خلاص مدام مصره سم آن و شربت از وی یک گرم تا یک مثقال بود یا روغن زیت  
 بجهت بکرات امتحان کرده و عرب بوده و احمد بن علی ذکک کثر او مؤلف گوید شخصی در نزل  
 افتاب محل سه روز به روز یک مثقال مخلصه با شراب تخم کرد در آن سال چند نوبت ویرا  
 زهر دادند و بروی کار کر نیامد و دندانک و نیم الکس ویرا دادند و یک نوبت یک زهر  
 افعی و چند سمیات دیگر بروی هیچ یک عمل نکرد چون شخص که در اول سال مخلصه خورده  
 بود ضایحه یاد کرد شد و این محبت تخم و مخلصه ویرا از زهر آن نام نهاده اند که از زهر  
 زهری خلاص دهد و مؤلف گوید محبت التیس که بپارسی فادر خوانند و از ایل کوهستان بکار  
 خرد چون محبت التیس با سینه و سودن با خورسدر میان آن دانه یا قدری خوب باشد و آن  
 دانه یا خوب از آن مخلصه بود و بدان دانه با زهر جمع شود و بر ویرایام می بندد و بزرگ می گردد  
 و غدا آن

آن کوه سفید بغیر از مار و مخلصیت و با یکدیگر روی ترا قه است **مخاططه** میگوید  
 و دبق نیز گویند و در آن سبب است که گفته شد **مخ** بپارسی مغر گویند و وی لذت تر از دماغ  
 و نیکوتر بود و موافق ترین مغر مغر ساق کوه و ایل بود بعد از آن کاوبس نیز میگوید  
 و طبیعت آن گرم و تر بود و مخن طبعی کثیر الغذا بود و بهترین آن بود که در آفتابستان باشد  
 و وی بجلد و طبع صلبا بود و چون زن نخورد و بکیرد و فرزند از مغرها محمود صلبا بر رحم را نافع بود  
 و اعضا صلب را نرم گرداند و جمع و شقاق دست و پاهای را نافع بود و معده بود سهوا  
 و مفتی خون بسیار خورد و مصلح وی ابابیر گرم بود و صغیر و نیک و انجمن **مخض** از  
 دوغ خوانند و نیکوترین آن بود که ارشیر کاو جوان بود و صفت آن در لیس حامض در لام  
 گفته شد **مدان** نیکوترین مداد آن بود که بکوزن و سیاه بود بغایت و طبیعت  
 همه انواع گرم بود و مخفف الالهندی که بول و بیل از برداشت شمرده است و چون بر ورم گرم  
 طما کند نافع بود **مرجان** در باب صفت بده گفته شد **مرزنجوش**  
 مردقوش گویند بپارسی مرزنجوش خوانند و معنی اذان الفار و گفته شد در الف و طبع  
 وی استقار نافع بود و پنج گرم از وی شربتی بلعی را سود دارد و عسر البول و غص  
 را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمانند و مصلح وی تخم خرفه بود و بدل وی فستق بود  
 بود و گویند و وزن آن مرافوز و گویند بدل آن ورق یا سمین بود و گویند بدل آن شباباک  
 بود و گویند نیم وزن فلفل **مران** مایا خوانند و آن درختی است باریک دراز و از  
 خوب وی تبر سازند و در ملک شام بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی بخی بود  
 و تخم عصاره و ورق آن چون بیاض اند و ورق آن با شراب خما کنند که نیک افی  
 را نافع بود و پوست درخت وی چون سوزانند و آب بر جوب مالند و نشا را خوب  
 و یکشند بود و چون بیاض **مر** صغیر است که بیوسما خوانند و وی خالص بود و منش  
 بود و غش آن بعضی از تنوعات کنند که انداز بارش خوانند و فارغاب خوانند و آن نوع کشند



بود و نیکوترین آن آن بود که برخی بایل بود و شبوی و زین و صاف بود و بغایت تلخ  
باشد و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در روم و منقح و محلل ریح بود و دروی  
قبض و انزاق بود و در دار و دما بزرگ استعمال کنند بسیار منفعت آن دوی منع غفوت  
بکنند تا حدی که بخت را نگاه دارد از تغییر فتن و اثر ریشها را بیل کند و چون در دمان نگاه دارند  
بوی دمان خوش کند و او را دمنی را میبند بود و اگر با استنسی با تر مس یا عصاره سداب حقه کنند  
جیض براند و بجه بیرون آورد و بزودی و اگر مقدار با قلمانی که بوزن دوازده قیراط بود ریشها  
سرفه مرین و عسر النفس و در دهلو و سینه و اسهال و قرصه امعاء نافع بود و چون در  
زبان نهند و آنجا حل میشود فرو برند خشونت قشرش را نرم گرداند و او را صاف کند و گرم  
بکشد و چون با شراب یا میزند و در شیب نعل یا نند کند بغل را بیل کند و چون با شراب  
مضمضه کنند دندان و لثه را محکم گرداند و چون بر ریشها سرباشند نیکو گرداند و چون با افیون  
و جندبیدستر و امیشا یا بنزدیم که اگر گوش آید و ورم اثر نافع بود و با سیلخه و غسل  
بر تایل یا نند سود دهد و چون با سرکه بر بوبال نند نافع بود و اگر بالادن و خرد و روغن  
بر موی یا نند از قسط منع کند و وی ریش که در چشم بود و تاریکی و سفیدی انداز بایل کند و آن  
خا از کوبیدن سحی کند و با آب میورد بر سرش و زن خود بر کمر و بوی منتن که از فرج وی می  
زایل کند و اگر بزیت فلفله بر کشد و مر و طلا کند بر انگشت ابهام یا باست قوی است  
تمام بدهد و دام که بر ابهام وی بود و چون سحی کند بر سر که نیکو تا نند مریم شود و بر باند  
سرو صدغین که سبب آن نند از بایل کند و رازی کوبیده کرده و مثانه را نافع بود و نفع  
و مغص در درج و مفاصل را بایل کند و زهر مارا نافع بود و کرمها را بیرون آورد و محلل اوام  
بود و ورم سپرز را بغایت نافع بود و چون با شراب بپاشند کوبند کی عقیوب  
و استرخا و معدرا سود دهد و مسهل آب نرد بود و اگر زن نیم درم باز در دمان نیم درم  
بپاشند منع خون رفتن با قسط کند و باز بندد و اگر با سداب فرو جسد از زن خود  
کیر جیض

جیض براند و بجه بندد و اگر با ب تریزه حل کند و بدان و بر فونی که در شیب چشم منعقد شده  
باشد طلا کند محلل دهد و اگر رکلف طلا کند و بر آن ادمان کند را بیل کند و در ریح حل کند و بر  
طلا کند و بدان مداومت نمایند را بیل کند و خشک گرداند و چون با سرکه و روغن کل حل کنند  
و بپاشند شده و حک و غیر آن طلا کنند ساکن گرداند و اگر با سرکه و روغن کل و زعفران حل کنند  
شعره طلا کند خشک گرداند و زایل کند و چون با کدر و زعفران خود بر کبرند تهرار نافع بود  
که از رطوبت بود و راحه و صدغ و سدر و منوم بود و کوبند مضروب بماند و مصلح وی  
عل بود و بدل وی بوزن و صمغ بادام تلخ بود یا قصبه الزهره و قسط تلخ و نواح افومر  
**اسفند** آسوی است و در قوی مانده باد آورد بود و بکترین آن رومی بود  
و طبیعت آن گرم و خشک بود در روم صمغ را نافع بود و مقوی جگر و معده بود و چون  
نخود بر کبرند گرم معتد بکشد **مر احل** معنی آن دو الف و رقه و صاحب طمع  
کوبید و تیل است و گفته شد و طریق آن را احدی مانده خوانند **مر ایند** هم المجر است  
و هم الهادی خوانند و کوبند طبیعت آن گرم و خشک بود در روم و دروی تخفیف است  
بود و مجوسی کوبید سنگ مثانه بریزد و بول براند و صاحب منهای کوبید نیکوترین آن کل  
وی بود و آنچه تازه بود طبیعت آن سرد و خشک بود و با عدال خون را بندد و جاحقا  
خون بکشد و بول نهند و چون بزند و آب آن بپاشند بول براند و فضول را بکند از  
و معرفت وی در باب ماکفه شود **مر** انواع است نوع خوشبوی و مر ماخو  
خوانند شیرازی مر و خوش کوبید و گفته شود و نوعی دیگر بوی کتر بود و آنرا شمس  
خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود و تخم آنرا بشیرازی مر و خشک خوانند و نوعی دیگر  
انرا دارما و داریک نیز گویند و آن مر و سفید بود و وی معتدل بود در حراره و رطوبت در  
وی نفع بود و کوبند بر سق که لسان الثور است و گفته شد و یک نوع دیگر خوانی کوبند و سم  
گفته شد و یک نوع دیگر آرد شیردار و دار شیران نیز کوبند و آن شیرازی مر و تلخ خوانند



و بلغمی دیگر مرمان و مرمانوس کونید و طبیعت آن کرم و خشک است در دو مخفف  
و محلل باد بود و بلغم و سده بکشت و صداع سرد و در دمه که از بلغم بود و سود و دهن  
بن عمران کوید دارا مر و سفید است و حب وی هم سفید بود و مولف کوید انواع مر و رابع  
کدام حب سفید نیست الا مر و تلخ که خود و حب دو سفید بود و این نوع مشهور بود و مر  
و سفید برین تقدیر مر و سفید غیر لسان الثور باشد و نوعی دیگر هست که انرا  
میشمار خوانند و آن کا و چشم است و گفته شد **مر قشیا** ذبیحی و خاسی  
و حد و شبیه بود و هر جنبی شایه بود و جوی که بوی منسوب بود در لون و انرا  
بحر النور خوانند و بحر النور شنا خوانند از هر روشنائی چشم و طبیعت آن کرم و خشک  
و دیقور و وس کوید قوه وی سوخته یا ناسوخته منخ و محلل بود چشم را جلادید  
و منبج او رام جاسید بود و چون بار اینخ خطا کند و کوشت زیاده خورد در ریشها  
و رازی کوید چون اگر کردن لودکان بیا و یزند ترسد و اگر سختی کند بر کرم و بر بر صلی  
کند زایل کند و کوید محلل مادی که در چشم بود و قوه چشم بدید و بر غشای هر که طلما کردن  
سودد و در مر مها کردن محلل بود و قاطع دم بود و بدل آن مغیب بود  
**مر دار سنخ** مر که کوید بیاری مر و ار سنگ و یونا لیز خوش خوانند و مکتوبین  
آن اصنهای بود بر آق که برخی زنده و طبیعت وی سرد و بایل بود و مغسول وی  
محال سرد بود و قابض و محف و از خواص وی آنست که چون در سر که اندازند سر که  
شیرین شود و اگر در نوره بود بدن را سیاه گرداند و وی ماده مر مها بود و بوی بدن  
خوش کند خاصه شب نعل و کلف را زایل کند و منع عرق نکند و کوشت در ریشها بود  
و مغسول وی چشم را جلادید و خوردن وی شاید از هر انگ کشته بود و بول سده  
و نفع در شکم و حالبین بداند و قبض زبان بکند و باشد که قولنج آورد و ایل و د  
و باشد که الحلاق بول و غایط کند و خاق آورد و مداوا وی بنی کند بعد از ان بشرا  
و زنجیل

در جیل و اسفیداج و چون طلما کند در شیب نعل و فضله بسوی دل کند بر اولی آن  
بود که بار و غن کل با میرند و رازی کوید کسی که آن خورده باشد معالجه وی بنی کند بانی  
که در وی شبت و انجیر نخته باشند و بعد از ان سه درم باب نیم کرم بیا شامند و لحوم خوخان  
و سر که خر سیاه از غلبه بدیند **مر قی** بیاری سی که بجا نکاری خوانند و ابکامه رقیق  
خوانند انچه از حوسا زنده کرم و خشک بود تا سیوم و کوید کرم است در اول خشک در دوم  
غلط بزداید و نشف بلغم بکند و پاک گرداند و بوی دمان خوش کند و ریشها و غش را نافع بود  
و در دور که و عرق النسا و رطوبت معده را عظیم میند بود و در حقه ها و قولنج استعمال کند  
مناسب بود و کوید ن سک دیوانه را نافع بود و رازی کوید مری عمل کند الا از وی  
و اقوی بود و شکم براند و قطع نزو بکند و ملطف انده غلیظ بود و معطش و مسخر معده  
و جگر و محف آن بود و چون بنات تا اندکی بیا شامند کرمها کشت و اگر در چشم  
کشد که ویرا آید بنساز کرده باشد هیچ چشم بر نیاید و اگر راجده باشد بکند از اند چون  
بر ان غرغره کنند جذب بلغم بسیار بکند و دماغ و حکم و ورم نافع پاک گرداند چون  
متعجب شده باشد **مر قوش** نوعی از شکاعی است و باد آورد و در فعل نزدیک است  
بایشان **مر قوش** مر که خوش شل است و گفته شد **مر ح** جوز هندی است  
و آن حبیت هندی مانده و و طبیعت آن کرم و خشک است در سیوم حیض بر اندوده  
جگر بکشد وید و سپر زمره و نوعی از مر و است بیاری مر و خوش خوانند و نیکو ترین  
انبتا بود و سرد و طبیعت آن کرم و خشک است در سیوم و کوید در دوم خشکی و کما  
چهارم بود و کوید کرم بود در اول وی لطیف بود و محلل و مسکن ریا ح بود و سده  
بلغمی کشتاید و سر چون بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود و وی نشف رطوبت معده  
بود و مقوی آن و مقدار استعمال از وی یک درم باشد و منع تی کند و خوی کوید چون  
در شراب خویساند و بیا شامند سستی سخت کند و بوییدن وی معده بود و مصلح آن

مر ماحون



ریاحین سرد بود و بدل آن مرزگوشن بود و اگر جهت سکر بود بوزن آن اشته و دانند  
زعفران و مرزگوشن و مرزجور و مسخوم و فرفشک و بادرنوبه قایم بکند بکارد در اب دال  
**مرزعی** جامه مرزگرم و تر بود و جاره وی را صوف کتبه بود و ملایم طبع آن بود  
و بدتر آنیکو کرداند از نرمی بسیار که در وی است و منحن کرده و مقوی شست **مرزمنوخی**  
از راحم سفید است و نیکوتر آن بود که از معدن خج آرند و بیوناسطریط غسل کنند و کوبند  
که اسطریطس خج است نو فرس طس کوبد اسطریطس چون سوزاند و با ملک اندرانی سخت کشند  
نیکو دندان و لثه را محکم گرداند و سوختگی آتش را سود دهد چون بکوبند و سختی کنند بر موضع سوختگی  
افتاند و دیسقورید و کس کوبد خون سوزاند و مار را بسم و زفت ساهند و لورام صلب  
مکد از اند و چون در موم روغن کنند در معده را پاک کنند **مرزاد است**  
سالمترین زهره نام غان بود زهره مرغ و دراج و بیک بود اما مراره جوارح بنایق و قوه اله  
بود خاصه کبار ایشان و اخبار آن بود که لون وی زردی طبعی بود و اگر زنجاری و لادری  
بود بد باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و تیز و چون بانظرون و قیولیا بیابند  
جوب سس شده را سود دارد و زهره نام محج و تاریکی چشم را نافع بود خاصه مراره جوارح  
خشک کرده و ابتدا از نزل آب را نافع بود و مجموع مرارات طبع بر اند و اسحق کوبد بقیه ترین  
زهره نام چهار پایان زهره شیر بود و بعد از آن کفتار سکر کوس کوس خرس و سس  
آب و بیش و هر یک بجای خود گفته شود **مرارقه الطبا** سودمندترین زهره  
جهت چشم زهره آمو بود **مراره الحار** و **الحشی** زهره خوراک الثعلب  
و دوالی را سودمند بود بایدن و بر اثر و رما طلا کردن **مراره الدب**  
زهره خرس که از تشنج که از جوارح عصب بود و سردی نافع بود و شرف کوبد زهره  
وی چون با عسل و طفل کداند و بفرط طلا کنند نافع بود و موی نیکو بویاند خاصه چون  
سحشش نوبت مکر کنند و اگر با کنگر ساسا شد در دجکر نافع بود و دیسقورید و

کوبد

کوبد زهره خوشی منفعت نزدیک زهره کاو بود چون لعق کند صرع را نافع بود و در خواص  
این زهره آورده است که چون در چشم کشند با عسل و آب از یانه چشم را روشن گرداند  
**مراره البقر** بقوه ترین زهره نام چهار پایان زهره کاو بود و بس کفتار سس  
س بر سس کوفند و نیکو ترین آن زهره کاو تر بود و آن در مراریم کند جهت منع جوارح  
و درد نامحسوس و با نظرون و قیولیا چون سر را بدان بشویند غار را نافع بود و با عسل  
چون حک کنند خنقا را نافع بود و منفع افوان یواسیر بود و تر یاق کنند که با بود و مقدار خود  
از وی تادانگی بود و دوی و طنبین و درد کوشش که اسردی بود چون بار و عن کل در کوشش  
چکاند نافع بود و چون با عسل ساهند زهره نام بد و در دفرج و ذکر و پوست خصر را نافع بود  
و وی مضر بود بکرم و زهره و مصلح وی کثیر بود **مراره التیس** نیکو ترین  
زهره که جوان بود که بشیرازی انرا دبری خوانند و هنوز کشنده باشد و طبیعت  
آن گرم و خشک بود و دوالی و دار الثعلب را نافع بود و دانهها ترک بر کوشش بود و مره بز  
بز کوس تر یاق کنند کی بود و مقدار خود از وی تادانگی بود و مضر بود بکرم و زهره و مصلح  
وی عسل بود و اینسون **مراره الخنزیر** ریش کوشش را نافع بود چون طلا  
کند عسل و طفل بوسر کل موی بویاند و مجرب است **مراره کلب الماء**  
زهره سگ کوبند که چون آدمی مقدار عسی خورد بعد از یک هفته بشکند و مداوا بر روغن  
کل و خطبانا، رومی و دار صی و بنز مایه خوش کوشش و پرو عمناء خوشبوی ترج کنند و تبیه  
لطیف **مراره الضبع** زهره کفتار نیکو ترین آن بود که از کفتار بزرگ  
گیرند و آن گرم و خشک بود و مصلح بود که در سر باشد و مقدار استعمال از وی تادانگی بود  
بود و مضر بود بر مره و اسحق کوبد مصلح وی عسل و صبر بود **مراره الاسد**  
زهره شیر نیکو ترین آن بود که از شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود و تاریکی چشم  
را نافع بود و ابتدا از نزل آب و انتشار خاصه زهره کبک که آن سودمندترین زهره بود و این  
زهره



**مرارة الثبوت** مای است که در دجله بغداد باشد از ایوانا  
 قلوبونوس کوفند زهره وی تاریکی چشم و ابتداء نروال آید و انباشد در اسودمند بود و گو  
 چون بکیرند از وی دانک و نیم مده را باک کند و توه دل بدهد و کوفند خوردن وی مسموم بود و مصلح وی  
 کثیرا و سرکه بود **مرارة الکبری** زهر کلنگ کرم و لطیف بود چون باب  
 نرنگوش حوطا کند لقوه را نافع بود **مرارة الکبش** زهر کبش که شتر از  
 غوج خوانند در دگر کوش که از سردی بود چون با قدری سل در کوش چکاند نافع بود **مرارة**  
**القنفذ** خارشت که سارسی زهره جگاب خوانند اثر شها که در چشم بود زایل کند  
 و مدهم را نافع بود چون بیاض **مرارة الارنب** زهره کوش  
 چون با ارد حواری و کند و سداب بیا مینزد و در میان شراب با شامند خواب نروند  
 و اگر حواشند که خلاص باند سرکه وی را دهند و بدل وی زهره تیغ **مرارة النمر**  
**والافعی و الارنب البحری** کرم و کشته بود کسی با نفع شتر از  
 ساعت نشان خلاص است و هر چه زهره افی بود عجب بود اگر از آن خلاص بایند  
 و عداوان وی بشیر تازه و بجن طین مخموم و نایق فاروق و رب و شبت و شیر  
 کم تورک و جواب کند و اگر غشی متواتر بود مارالحم و فوارج و هند و شراب با نفع  
 مسک و والی مسک نیز مناسب بود **مرارة الحمر** زهره رخم که مرد از خار  
 خوانند و بشیر لای حدر و بعضی دیگر ویراموش که حواسد و مند بود بازیت جهت  
 کرمی کوش و باروغن بنفش چون در کوش مخالف چکاند در شقیقه را منید بود  
 و باب سردی در چشم کشند سفیدی زایل کند و این بطریق کوفند چون زهره و خنک  
 کند در ظرفی آبکینه در سایه و در چشم مسوع کشند در جانب کزیده سود دهد و اگر چه  
 افعی کزیده باشد و دیگری کوفند چنین است و بعضی کوفند محوب بود جهت کرم کزوم و مار  
 و زهره و بر آن نافع بود و صاحب منجیح کوفند که طن من آنست که بطوح کشند **مرارة**  
 عصا است  
 و گفته شد

عصاره است و گفته شد **مر قند** جوز مثل افیون را بدین اسم خوانند **مرارة**  
**الصحر** و مرار الصخر نیز کوفند و آن جنطل است و گفته شد **مرارة**  
 بعضی است و آن نوعی از زهره با ابری بود و بغایت تلخ بود و رازی کوفند و دریه  
 صغی از کامو تلخ است که شتر از وی روان بود **مرارة** قومی خوانند و آن نیست  
 که از کدم وجود کاورس و غیر آن سازند و ترکان اندا بوزره و اکسید و خوشن برو نیز  
 خوانند و مست کنند بود **مرارة الراعی** زماره الراعی خوانند و کوفند  
 عصا الراعی است و گفته شد درخت بادام تلخ است و در صفت لوز مر گفته شد  
**مسک** پیاز مسک خوانند و نیکوترین آن بود که بتنی بود و کوفند صغی بر دو  
 وجه است یکی آنکه آموختن سنبیل حاکند و بهنیں و آموچین بر خشایش  
 حاکند و دوم آنکه اهل تبت قطعا از نافع بیرون نیاورند و همچنان رگها کنند اهل  
 از نافع بیرون آورند و غش بجای وی کشند مثل خون و غیره از نوعهای که غش توان کرد  
 و نیز صغی باراه دور است در دریا کشته و سبب و اختلاف هوا بوی آن و قوه آن  
 ضعیف گردد و نیکوترین آن بود که لون وی زرد بود و رایحه وی نجاتی بود و از  
 آمو کوفند که جوان بود و بعد از غایت نفع بود و چون از وی کوفند و فرق میان این  
 که نافع دارد و آموان دیگر در لون و شکل و شاخ و صورت هیچ نیست الا از یک حیث این  
 آمو را دودندان نیست و شکل دندان فیل و فوک مانند یک و صبیاده و کمتر بود و کوفند قوم  
 انجامه شکار و زنده و اگر تیر بزنند نافع وی بزند و خون که در نافع بود خام بود و نخته در سینه  
 نباشد بوی وی سهولتی داشته باشد پس حد زمان رگها کند تا بوی سهولت از وی زایل شود  
 و از ناده هواست چنانکه کوفند و این دلیلست که میوه که بر درخت نرسیده باشد و توان  
 خوردن چون از درخت فر و کیم ند و چند روز مانده رسیده گردد و توان خورد و با کمال سکون  
 مسک آن بود که در وعاد خود نفع یافته باشد و در سر خود مستحکم شده باشد و از حیوانی بود که



بود که مستحکم تمام المواد بود و طبیعت مسکرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و  
 قلهای گویند مسکرم در دوم و خشک است در سیوم و این ماسویه گویند عرق را جو شنبلی  
 کند و قوه دل بد و شجاعت زیاد کند و مره سودا را بکشد و چون با آرد بود که مصلح وی بود  
 زحمت مسخن اعضا و مقوی اعضا خارجی بود چون بر روی نهند و اعضا باطنی ساکنند و جانی  
 از اطباء فارس و اسوار ذکر کرده اند در روی طوبی است بدین سبب است که باه را یاری  
 و اگر قدری از وی را روغن حیری بکشد از آن در بر قصبه و سوراخ طلاء کند یاری دهد بر تجمت  
 بسیار کردن و سرعت انزال و رازی گویند چون در طبع حل کنند و بیا شامند و سن را کند و  
 علتها سردی که در سر باشد و عشی و سقوط قوه را بکشد و طبری گویند مطلق و مقوی اعضا  
 بسبب وی خوشی بدن سوط کند مقدار نیم عدس از وی با بجزلان زعفران صناع که از  
 سردی بود زایل کند و قوه دماغ بدید حکم بن جنین گویند در دماغ چشم کند قوه چشم بدید  
 سفیدی که رقیق بود زایل کند و نشف طوبت کند و اسحق بن عمر ان گویند مرطوبی  
 مراجع و پیر از موافق بود و نافع خاصه در زمان سردی در سردی کرم و مصدع جوانان خردی  
 مراجع خاصه در زمان کرم و کرمی و با بکشد و مندرج در عسل است که سردی که در سر بود  
 بکشد و نافع بود جهت راجح که عارض شود در چشم در جگر که سردی که در سر بود  
 تریاق پیش سبب بود و قرون سبب و مفرج بود و خوش را سود دهد و تعدیل کرمی وی کافور  
 بکشد و از آن خشکی بروغن بنفشه و در روغن کل و گویند چون بدان سوط کند ملوچ و احباب  
 سکه سرد را نافع بود و دماغ را پاک کند با آرد و نه که بدان سوط کند و چون در روغن سبب  
 مسخن باشد حل کند و بر قفا و پشت مالند و در فاج را سود دهد و اگر بدان مراد است غایب افلاح  
 را بکشد و این رضوان گویند بوی سبب طلاء کردن نافع بود و این شد گویند مقدار را خود از وی قیراطی  
 بود و شرب وی مضر بود دماغ کرم و مصلح و کافور بود و گویند بدل چند بید در در و در و در  
 فاعلهای لاد روی خوش تنها با نه فاعلهای بدل مسکرم و گویند بدل آن هر که خوش است متوال الی

متوال الی الی و گویند تحقیق شیخ است و گفته شد مسهتو  
 و مسهتو و مسهتو اسمها بربری است زراوند طول را مسک الجین زبان  
 اندر سجد که کوچک را بدین اسم خوانند و شواصر این مسک الجین خوانند و گفته شد مسهتو  
 القروی است و گفته شد مسهتو العباس گویند رعی البابل  
 است و گفته شد و نوار سبب بدین اسم خوانند مسهتو شراب نباست افند  
 زود مست کنند بود مستعجل بوزیران است و گفته شد مسهتو نیا  
 مسهتو نیا و مسهتو نیا گویند و آن زرد القوار است بسیار کف آئینه گویند و ما الزجاج  
 گویند و آن آبی بود که بر روی آئینه ماند کف پیدا کرد و بعضی گویند آب فخر که سبز  
 است منکام ساختن و بعضی گویند ریمه آئینه است و بغایت حار و عادی بود سفیدی چشم  
 زایل کند و مجفف و طوبت بود و حکم را نافع بود چون در حمام در اعضا مالند و بدل آن آئینه  
 سفید است و قلیه کازران مسهتو طون عود هندی است و گفته شد  
 مسهتو سببیت الوان که کار و شمشیر و غیر آن بدان تیز کند حکا که آن چون برستان  
 ابرار لطوح کنند و خضیه کوکان را بکشد که بزرگ کرد و اگر بر طلاء دار الثعلب لطوح کنند  
 موی بر داند و اگر بر سر بیا شامند و در سبب بکشد از دماغ را نافع بود اما در سبب بزر  
 چون شکه کند یا شش سخی کند تنها و در چشم کشند سفیدی چشم زایل کند و از آن است که  
 که شیانفات که جهت چشم سازند بروی سازند و اگر ویرای سازند و سخی کنند و بر سخی  
 آتش باشد سودمند بود و شمش زرد آلو گویند و قیضی خوانند و بیوما از میاقن  
 نیکوترین آن از منی بود و طبیعت آن سرد تر بود در دوم دیسقوید و س گویند و شش  
 طعم ترازشنا لو بود و بعد نیکوتر از وی بود و خوی گویند سهل صواب بود و مولد خلط  
 غلیظ و خشک کرده وی چون بخوراند و تنقیح آن بیا شامند که ششکی بود و مبر و بعد  
 بغایت و نهها حار و نافع بود و اگر در معده طعامی بود فاسد کند و بکشد و اولی آن بود که



اگر در معده بقیته طعام بود خوردن و ازنی آن کینجند خزند و گویند نیم درم مصطکی و نیم گرم  
 اینسون شراب میسملک خورد و اگر مغز استخوان وی خوردن غشیان آورد و در اوای وی  
 کند پس بوب فواکه ترش مانند غوره و اندر و لیفور و روغن استخوان وی بوسیرا  
 نافع بود **مشک هندی** است و گفته شد **مشط الراجی**  
 دینا فوسل است گفته شد **مشط امشیع** و **مشط امشیر** خوانند  
 و آن فودج بوی بود و شیرازی بگویند و از خواص وی آنست که چون کوفته شد  
 بوی جوانند بعضی شرخون ازستان وی بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود و ماسیوم  
 و گویند خشکی وی در چهارم بود و رطوبات لزج ارسینه و شش بیرون آورد و شراب وی  
 عظم سودمند بود و کرب و غشی را و وی بول و حیض و دم نفاس را براند و سنگ کرده بریزاند  
 و مقدار خود را روی مشکال بود و وی از غایت افراط که در وی هست بعضی بول چون  
 براند و مصلح آن رب بود و دریا بلوط و هست در درم نافع بود و جالینوس گوید چون دانی  
 از وی بخی کند و بار و عن بدن کشند و زن بقرحه خود بگیرد در درزایل کند و اسحق گوید  
 قویج را نافع بود و چون دانی ستونیا و دانی از وی بخی کرد و یک درم کثیر را باده درم غیر  
 بنفش کشد و با آب کم بیا شامند و اریا سیوش که کسی شهورش منقطع شده باشد  
 در هر سه روز یک درم و نیم از وی بخی کرده با سه درم تخم خرنوب و ده درم که میشوشت  
 درم عمل خورد و شهورش زیاد کرد و چون بیا شامند و خورد کنند بچیند و وی مضر  
 بود و بسل و گویند اصلاح وی بر که خمری کشد و بدل وی گویند قودمانا است و جالینوس  
 گوید بدل آن درادر عس است و در زهر آن و شایر گوید بدل آن اکلیل الکک است  
 و گویند بدل آن شتاب است **مصطکی** باری کند و رومی و سرگیا و بوی  
 مسطیج و یونانی سخنوس گویند و آن عکرمی خوانند و کیه گویند و آن صغی سفید بود و سیاه  
 بود و سیاه بود و آنی رومی بود و سفید باشد و آنجه سیاه بود و مسطیج بود و خنیف در وی  
 سخت تر

ادرا

ترا تخیف بخند بود و قوه قبض از وی کمتر بود و وی لطیف تر و سودمند تر از کندر بود و گویند  
 حده وی کمتر از جمع صمغ بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند تراست و قبض در  
 اجزای وی کسان بود یعنی در عروق و ورق و قضبان و اعصاب اطراف و ثمر و حای آن و عصاره  
 ورق آن و قشور آن تمام مقام اقا فیا و عصاره لجنه التیس بود و در معده استطلاق  
 بطن و نفوس دم و زنا که چون از رجم ایستادن نشود بود و رجم و معده که بیرون آید و  
 دیستورید و کس که قوه مجوی درخت و قابض بود و قوه نیروی و ورق و قشور و سیاهی  
 و اگر طبع ورق وی بر ریشه ها که بر استخوان شکسته و بر اعضا سترخی ریزند نافع بود و قطع  
 سیلان رطوبات غریز از رجم بکند و بول براند و چون بدان مضطرب کنند دندان متحرک را  
 محکم گردانند و جوی نافع بود تا محلی که جوب مویشی سک و گذارث خفا و وی سوا که گردانند  
 دندان را جلاد دهد و جالینوس گوید که بود از قوی متضاده یعنی قوه قبض و قوه یلین و بین  
 سبب است که او را م معده و متعدد و معا و جکر را نافع بود و خاییدن و بلغم ارسینه و کثرت  
 بلغمی را سود دهد و نفث دم و مقوی معده و جکر بود و بوی دمان خوش کند و این دندان محکم گردانند  
 و منحن معده و جکر بود و محلل رطوبات معده و کس که معض که از رطوبت بود و چون بار و غش بقیق  
 سوط کند صداع سرد را نافع بود و چون باریت بکند از شدت قاق لهارا نافع بود و چون  
 خدادات کشد در دما را مفید بود و چون با آب سرد بیا شامند رطوبت معده دفع کند  
 و اشتها بیاورد و بلغم بکند از اند و ورم جگر را و نفخ دم را نافع بود و گویند مضر بود و عنانه  
 و مصلح وی آن بود که بر که خویساند و خشک کند و با کثیر استعمال کنند و صاحب تقویم گوید  
 بسیار از وی استعمال کردن شش بر بود و مصلح آن جمع غری بود و نقد و بدل آن یک  
 وزن و نیم آن جمع البطم است و گویند بوزن آن لبان که انرا کندر در رای خوانند **مصغ**  
 ثم عوج است قابض بود و خشک بکند و اگر زیاد خوردن قویج آورد سخت **مصغ**  
 طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و این ماسویه گوید در ماسیوم سوداوی مزاج را ببرد و مضر بود

سازند



معه و سفلی و کمیوس بر دزد و اگر با گوشت فربه برید ضرر آن کم شود **مصبح**  
**الدوم** که با است گفته شد **مطبوع** عقید الغب خوانند و منجم خوانند  
و گفته شود **مطحشا** لعوق مطحشا گویند و آن لعوق خور است و در مریات گفته  
شود **مطحش** نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و آن خشک از خسته بود و آنجه  
با سر که بود گرم و خشک بود و آنجه با سر که بود سرد و خشک بود و در مطیف  
بلغم و منشغط طوبی است معده و آنجه با سر که بود سرد و خشک بود و در مطیف  
بعد از آن بریان کند و خشکی نیاورد و آنجه بی سر که با سر که باشد بعد از آن مطیف کند و مری  
دار چینی بر آن کند و خشکی آورد **مظ** جلدنا است و گفته شد **معشوق** از اجاج  
انرا جست گویند و گفته شد و انبات مایه و آن است آن نیر گفته شد **معقار**  
صغ اجاج است گفته شد **معد** خصی الشد است و گفته شد **معین** با زیرون  
است و گفته شد **مع** نیکوترین روده آن بود که از کوسفند قوی که در طبیعت  
آن سرد و خشک بود و عصبی و مصلح کسی بود که غدار و دغابی بود و وی دوا لی در ساقین  
احداث کند از هر آنکه فنی که از وی متولد شود برود و میل سردی داشته بود و باید  
که بشویند نیکو و سکیاج برند و با ریز **معد** و وی چون معا بود در او الها  
و وی صالح تراز اما بود و سرد و خشک بود **معاش** بهترین آن نغذله  
بود و سفیدی که میل نرزدی داشته باشد و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند که  
بود مقوی اعضا بود و مسن و ضا د کردی شکستگی و کوفتگی و الم تقریب و صلابه معاش و شخ  
را نافع بود و طین صلابت خلق و شش بود و باه برانگیر و خاصه تخم و وی مقدار را خود از وی  
یک گرم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح و سل بود و در ضا د ایدل و قلت بود **مع**  
نوعی از طین است سرخ رنگ و یوما میل طوس خوانند و بطبیعتون گویند شبرازی کل سرخ  
گویند و بخاران استعمال کنند و نیکوترین آن بود که سرخی روشن بودند تا یک و گویند نیکوترین آن  
مصری

مصری بود و طبیعت آن شیح الرئس گویند سرد بود در اول و خشک بود در دوم و نوس  
در قبض و تخفیف نیکو تر از طین محتم بود و جراحتهار با صلاح آورد و گرم بکشد و چون در سرکه  
حل کند و بر جرحه و عروق او رام حاره طلا کند نافع بود و جرب خواه ریش شده و خواه ریش  
ناشد و اگر رسوخلی آتش کند و با تخم مرغ نیم برشت بپاشند خون بندد و اگر با آب سکنجبین  
بود حرقا معا و مثانه را سود دهد و طبیعت سرد و در جگر نافع بود و اگر با آب سکنجبین  
حقنه کند خون که از معاشغلی روانه بود قطع کند **مغول** قلیه باد نجان است  
**معنیسا** صاحب مناج گویند مانند قمش یا شاد بود و نیکو تر و گویند و کوبند سیاه  
رنگ از کوه کاشانی آوردند و مولف گویند که محقق است سنگی است الوان بنایت  
و اکثر سیاه رنگ بود که بر سرخ زرد و قطرها سفید بر آن باشد و آئینه کران استعمال کنند جهت آنکه  
آئینه را سفید کند و آئینه کران انرا سنگ مغنی خوانند و رنگ برکان خوانند و در دلا سپر از در  
خاروق دمی است که انرا برکان خوانند و از آن ریه خرد و انرا سنگ برکان از هر این گویند و وی  
قابض مبر و مخفف بود و مقوی معده بود و سنگ بر نازند و در دار و دوا ششم استعمال کنند و مقدار  
ماخوذ از وی تا نیم درم بود و مضر بود بر دل و مصلح و نفع است و بدل آن قمش یا **مغنا**  
بحر المختار خوانند و گفته شد **مفرح القلب المحزون** تر تجان است و دوا  
نیر گویند و گفته شد **مقل** صمغیت که انرا کوارا خوانند و موقوف بود بمقل از ررق و بمقل  
و بمقل الهود و عرق بود و صمغی بود غیر مقل که آن ثمر دوم است گفته شود و نیکوترین وی  
که صاف بود و بیون اسر ششم بود از رقی که بر سرخی مل بود و زرد حل شود و هیچ جوئی و خوبی  
از وی نبود و چون خور کند خوشبوی بود مانند طغفار الطیب را که غار کند و طبیعت آن گرم  
بود در سیوم و گویند در آخر درجه اول و خشک بود در سیوم و گویند سرد بود و گویند تر بود و از وی  
گویند که گرم و تر بود در دوم طاعون را نافع بود و در دستورید و سوس و یعبا بکشتن روزه دار حل کند  
تا چون مریم شود و بر دم خمر نهند نافع بود و چون خود بر گیرند و خور کنند انجام رحم بکشد و

طیس



و بجه پیر و ن آورد و هر طوبت که باشد پاک کند و چون بیست شکسته و شانه بریزند  
و بول جبین براند و اگر در مسلمات کند منجیح کند و اگر باشد که کند که جانور از او سرفه  
کهن را نافع بود و مقوه مجامعت دهد و قوه بی آورد و منفتح شده و شانه بود و مسهل بلغم و  
سودا بود و مقدار آنجه از وی تناول کنند یک درم باشد و در وی خازیر بر نافع بود و زایل کند  
و با سدر که بر عصب طلا کردن سود دارد و منفتح عصب و صلابت اعصاب و عقد آن و کثر از در دهل  
و ریاح را نافع بود و چون بیست شکسته و خور کنند و خور بکیر نبو اسیر را نافع بود و خون آن بندد  
و عمل او را منحل و انشای خون بسته بود و عرق النسا و نفوس را نافع بود و اسحق کوید مضر  
بود بجز و مصلح آن دعوان بود و گویند مضر است شش و مصلح وی کثیر بود و بدل آن بوزن  
ضعیط بود و نیم وزن آن که در ریای بود **مقدمه** مگر در دوم بود و صاحب منجم  
گوید شتر درخت متعلق است خواهند چون تر بود و چون خشک گردد و قل خوانند و در اندرون وی  
بود و آنچه نخته بود خارج آن در که خورند و لذت بود و در اندلس سیده خورند غوصی غام داشته  
باشد و الا اندک و بغایت خشک بود و قابض و بار بود شکم بندد و قوه معده بدید بوس  
نخته قطره بول را منبذ بود و این شتر را متعلق خوانند **مقلونیا** ملونیا گویند و گفته شود  
**مقلیا** ثابریانی حرف گویند و گفته شد **مقر نبات** صبر است و عسل خوانند که  
**مقدونس** و مقدونس گویند و آن کرفس قد و فی است و منسوب با قدونس نام  
بود و آن فطر اسالیون است و گفته شد **مکنس** لاند **مکنس** لاند سیکران گویند  
و گفته شد و فلوکس و صیر نی گویند و آن ماسی رهرج است و گفته شد **مکنس** لاند  
منطه است و گفته شد **ملح** پیادسی نک گویند و آن انواع است ملججین و ملح افرازی و  
سباه و نمطی و ملح سندی سرح و نک و ملح مر آنجه تلخ بود نزدیک بنور بود و نیکوترین  
آن ذراتی بود و سفید رنگ ساری از آنکه طرز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود و در دم  
و دیستورید و کس گوید قوه و قابض بود و جلا دهد و محلل و منقی بود و گوشت زیاده از ریشها خور  
در

۲۲۰ در دارو ما، جو استمال کنند و او را مینعی حکم و نفوس جذام و قوبا سود و بدو نکند  
شکند و منع عفونت بکند و سودمند بود غلیظی اخلاط را و بکند از آنده و چون بازیت  
و سر که بیامیزد و بدان حکمت خنق را ساکن کند و اگر با سسل بود و درم لاهه نافع را نافع بود و اگر  
جو سوخته بعمل ضا د کند اکلم و قلع و استرخا و الله را منبذ بود و بیا بر کتان بر کزنی خوب  
ضاد کردن نافع بود و با بودج کوی و زوفا کزین افی نر را سود دهد و بازیت و قطران  
بسل بر کزین مار شاخ و ارباع بود و با سکر و عسل دفع مفرقه سم نهر اربای و کزنی  
زنبور بکند و چون با میوز و عسل عمل ضا د کند و امیل را نفع دهد و با فودج و فو سسل  
منفع او را مینعی بود که ایشان عارض شود و کزین نهر را سودمند بود و چون سخی کرده  
کتان کند و در سر که فرو برند و در عضو کزنده می مالند نافع بود و چون با سکنجبین باشد و دفع مفر  
افزون و فطر کشند بکند و ابو جرح گوید چون با غدا سی که سرد بود و اندیشه و ماسی و لوانج خلط  
کند از طبیعت خود بکند و تا حدی که گرم و خشک گردد و بر اسهال و فی یاری دهد و بلغم نزع از  
عرو سیننه دفع کند و احار را بشوید و بر همه طعام یاری دهد و موافق مرطوبی مزاج بود و  
نخار امض بود و چون بسکه حل شد و بدان کمضه کند قطع خون که ازین دندان آید و خون  
که بسبب دندان بر کندن بود و مند و اگر گرم کنند در دندان کاه دارند در دندان را نافع  
بود و چون بدان غره کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف پاره بدان  
تر کنند و بر جواحتیامی که تازه بود و خون روان باشد بنهند خون را بندد و نک از فی چشم  
روشن و تیز کند و ناحنه و سفید چشم تنگ و ضعیف گرداند و سبل را سودمند بود و در  
معدله سرد را نافع بود و مسهل بلغم عفن خام و سودا بود و مقدار شربتی نیم درم بود و نک  
سوخته دندان را جلا دهد و صفت و فتن وی نیکوتر آن بود که نک را بشویند یکبار در ما  
کند و خشک شود و در یکی کند و سر دیگر بنهند بر سر آتش نهند و آتش سوخته کرد و بر  
دیگ کنند و در آنجا که یاربتد آن زمان سوخته گردد و بعضی نک را در غیر کر در میان  
آتش



سوخته نهند در کاشند تا غیر سوخته گردد و بیرون آورند و نمک تلخ مهمل سودا بود  
بقوه و رازی گوید بسیار خوردن مک محرق دم و معبر و معتدل منی بود و حله و جابجایی  
و صاحب منجاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود و مصلح وی آن بود که بشویند و ستر افت  
وی کشند و گویند بدل آن نیم وزن آن نوشادر است و گویند نیم وزن آن بوره  
**الدباغین** سوج است و گفته شد **ملح الصاغه** تنک است  
و گفته شد **ملح بر بنه** نوشادر است و گفته شد **ملح سبخی** ملح  
عجین است و گفته شد **ملح الغرب** بوره درخت عرب خوانند و وی نویترین  
بوره بود و گفته شد **ملح هندکی** نمک هندی کوم و خشک بود و وی کرم و لطیفه  
انواع ملح بود **نقطی** نیکوترین آن بود که مناسن الراجحه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود  
رایاری دهد و مهمل سودا بود و مقدار شربت نیم درم بود و مضر بود و مصلح وی جلیده  
زرد بود **ملح قاقا** بود و گفته شد **ملح جیا** ملوکیه گویند و آن نوعی  
از جیازی است و آن با بود و شیرازی خطی که کوچک گویند و درخت وی مانند درخت خطی  
بود اما کلی و سرخی کوچک بود و نیکوترین ملوخی آن بود که سبز و بزرگ بود و قضبان  
وی برخی مایل بود و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد بود  
بود در سیوم التهاب را نافع بود چون بر معده و سینه ضا و کند و سیلان حیض را نافع بود  
و اختلاف دم و جداع و در چشم و در چشم چون با آرد جو حاد کند سودمند بود و اسحق  
گویند که جگر و زهره بکشد و چون آب وی درم بیا شامند و گویند مضر بود و بنانه و  
وی کل بود یا کلاب **ملح الصواب** **ملح طاه** مشط الراجی است و گفته شد  
**ملونیا** خوانند و آن حوره دراز بود و شیرازی اراخیا دراز خوانند و آن مانند جیازی  
بود و طبیعت آن تر بود و زود و دهم شود **ممسک** **الارواح** توقف  
الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد **ملح** کونیند و بیاضی مندرج  
بالقنه

ملونیا

بالقنه

گفته شد **من** هر طلی که بر درختی افتد و ما بر سکی انرا من خوانند مانند ترنجبین و  
کرنگین و شترخشت و بید انگین و امثال آن و طبیعت آن ماسر حومه گوید گرم بود در  
و معتدل بود در رطوبت و یسوسه سینه و شش را نافع بود و رطوبت آن و خشونت آن  
نرم گرداند و سرفه که از رطوبت بود زایل کند و جیش کج گوید گرم بود در آخر در صدم و وی  
وی نزدیک می بود و نیکوترین آن بود که لون وی صاف بود و هیچ حبه درخت با وی آمیخته  
نبود استرخا و معده را نیکو بود و ما اصفرا سود دهد و طبیعت محکم دارد چون بیاض  
و ضا کند بر شکم و چون معوط کند مقدار داکل دماغ را پاک کند و باد را غلیظ از وی بیرون  
آورد و مقوی ادویه بود چون با وی خلط کند و شربت و معوط و وی را خلط کند یا در  
بزرگ از بسیاری منفعات آن در بدن **منیم** در باب حاد و صفت حاد منیم گفته شد  
**منج** پرورده کافوری است و در کباب گفته شود **منجوش** سبیل روی  
و گفته شد **مند عود** میروح است و گفته شود و بروی مندر عود رس خوانند  
**منشور** خبر بر این اسم خوانند و گفته شد و نوعی از خشک است که انرا منشور خوانند  
**منزلی** عود است و گفته شد **منج** منج است و گفته شد **منج زراو**  
تخم خیری است و گفته شد **مونا** در حبه است مانند نخل و ثریو را موز خوانند و در طریا  
بسیار باشد و بطعم شیرین بود و مانند خشک شالوست بود و طبیعت وی این ماسویه گوید  
گرم بود در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن غذا اندکی دید و ریش طنی و سیس و  
و مثانه و سرفه خشک را نافع بود و با نرا تحریک دهد و کردن را نیکو بود و بول براند و شکم  
و بسیار خوردن وی مولد سده بود و صفا و بلغم زیاده کند کسب مزاج و وی بر معده  
تقبل بود بغایت و مصلح وی نبات بود که با وی خوردند یا سبیل شل از طعام باید خورد  
و بعد از وی کنگبین بزوری و بعد از وی غذا شایده که خوردند تا آن زمان که عدا بگذرد  
و مخاصیت سم کلاب است **مور** **اسفر** **مور** در بری است و نیکوترین آن

شان

<< ۶



رومی بود و طبیعت آن کرم و خشکست در دوزخ و صرع را نیکو بود و متوی محله و جگر  
بود و صداع و رطوبات دماغ را نافع بود و چون خود بر کرم را بکشد **موم** با  
میو بنز خوانند و بعضی ابا می طباقون خوانند و ساق نبات وی و ورق وی مانند شبت  
بود لیکن ساق وی غلیظتر بود و بدرازی دو کرم بود و پنجه وی را مو خوانند و برون و لون  
غاریقون بود لیکن بزرگی مایل بود و اندکی بلخی داشته باشد و خوشبوی بود و این  
مستعمل است طبیعت آن صاحب مناج کوبید کرم و خشکست در سیوم و در وی طوبی  
ناخن و غیره نفع بود و جالیوس کوبید کرم بود در دوزخ و خشک بود در سیوم و نیکوترین آن  
سفید روشن بک بود و بول حیض براند و ملطف بود و کرم تر است و بول و قاضی  
در و حاصل را نافع بود و جگر سرد را سود دهد و طلاء کردن بر البول را مفید بود و شامه  
و ضاد کردن و در دندان و کرده را چون کوشاند و بیا شامه نافع بود و اگر بکوبند و اسل  
بکشند و لعق کنند بادی که در معده بود و در دوزخ و در دماغ و سینه را سود دهد  
و چون کوشاند و زن در آب آن نشیند حیض براند و چون ضاد کنند بزرگاری و زکات  
بول براند و اگر زیاده استعمال کند صداع آورد و اسهال کوبید مضر بود و سبز و ملطاف و تخم  
گرفت و بول آن نیم وزن آن جزو او نیم وزن آن سبیل و کوبید بول آن نیم وزن آن  
فلکل سیاه بود و کوبید نیم وزن آن جزو او **موم سیاه** نیکوترین آن معدنی  
بود که اروا لایت دار بود و فیروزه و سیاه کوبید موم سیاه نفع داشت و قهوه بود و چون  
با هم بیا میرند و طبیعت آن بود الا موم سیاه نفعی بسیار تمام دارد و طبیعت آن کرم  
در سیوم و لطیف بود و کلل و شیخ الدرس کوبید کرم بود در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ  
اول متوی روح بود و خاصیت سودمند بود و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ  
و قهوه خوردن و طلاء کردن و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ  
جبه باب هر گوشه عوط کند و کراخی زبان را قیر اطلی طبع معتد فاری باشد و نافع بود  
و منع

و منع نفث دم ارشکیند و خاق و در دوزخ قیر اطلی از وی با کبکب و بپوش  
سودمند بود و قیر اطلی از وی با کون خفقا نافع بود و وجه از وی فواق را راکل کند  
خون بطبع بیا شامه و قیر اطلی از وی شیر تازه بیا شامه نافع بود و وجه از وی  
با قیر اطلی کزیدن عتوب را با شراب صرغ شامه مانند شامه نافع بود و در دوزخ و در دوزخ  
کزدن کبکب با نود جهت کسره خون بیا شامه زود نفوذ کند تا موضع کسره نگیرد و آبی که  
اینسون جو شامه بیا شامه حل کند و بر شکم مستقی طلاء کند نافع بود جهت اسهال بول  
هر روز دو وجه بآبی که تخم کرفس جلی و فتاح از خود در آن جوشانیده باشد بیا شامه  
و ابتدا در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ  
و در دوزخ که سردی بود و سود الحظم دو وجه هر روز شراب صرغ شامه نافع بود و در دوزخ  
عتوب کسی که زهر خورد بیا شامه هر روز دو وجه بآبی اینسون و ورق در عینه و بود کوبی  
آن نخته باشند بیا شامه و عرشه که ظاهر کرد در اعضا بسبب برودت هر روز دو وجه  
بآبی که صغیر و زیاده ترازی فاری و راسن علی در آن نخته باشند و جهت اخفاق رحم و مجموع  
زنان را بید شود و سردی دو وجه بارب سادج مندی بیا شامه و جهت ربع کهن هر روز  
نیمه ابریک در آبی که میت درم باد آورد در آن نخته باشند بیا شامه و این خاصیتها و  
زیاده ترازی در دوزخ کونا کردیم لیکن آنچه از ولایت دازا و آورند و معروف است  
بود این منفعته را در غیر مری که آن ممول از آدمی است و غیر انواع دیگر از کوهها یا از آب  
خیزد و آن قهر الیه بود و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ  
**مولود** نیکوترین آن بود که بون مردار سبج بود و جالیوس کوبید کرم  
مردار سبج بود و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ  
خوانند و چون باب بیا شامه بغل مالند کندان بپوش **موم** شمع است  
و گفته شد **موم** بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش بپوش

نکارنی



عمل است گفته شد **مورامون** که ز ابر است و گفته شد **مرفین**  
 نوعی از سموم است نزد یکیش و مراوای کسی که آن خورده باشد مانند کیش خورده  
 باشد **مها** صاحب منهای کوید سکنیت محسوس و کویند صاحب جامع کوید  
 از ابلکیه است که در معدن یا معدنیا جمع می شود و می میرد و در محارضا پیدا شود و در صعيد  
 مصر و آن سکنیت سفید رنگ و نوعی دیگر هست که در سنگ و کتری باشد  
 و صلب تر که چون نگاه کنند طبع برنگد که ملح اندرانی است و نوع اول که گفته شد بهر  
 تحقیق و ابوطالبی سلیمان کوید می چون زن در زمان زاییدن از خود بیابا و بزرگ  
 بروی سهل کرده و نخا صیت و موس کوید کرائی و بزرگ کسی که سخن نباه کوید چون سخن  
 کند بر که ونگد و در عروق و نوش در و غسل حل کند و زبان را بدان حرکت دهند  
 چند نوبت آن رخت از وی زایل شود و کسوف را طبع کوید می سودمند بود و در تعاش و سل  
 که عارضی شود کوید کانداز کسی را که شیردشت را از استان بیرون آید چون مسح کند پیراسان  
 بیرون آید و نیم کوید چون باب سخن کند سفیدی چشم زایل کند **مکمل** نوعی از طبع  
 است که مودست بر احوال و اصل مشرق فیله کوید **میس** در خفیت و بیوا  
 لوطوس خوانند و ثمر و بزرگتر از قنقل بود و سیاه رنگ و مغز سفید و شیرین بود و معده  
 را نیکو بود و شکم بندد و وی لطیف و نجف و نشان خوب وی چون بیاشا مذاق  
 کند سودمند بود جهت قرحه امعاء و زبانی که رطوبات مزمن از رجم ایشان روان بود  
 و موی را سرج گرداند و شکم بندد **مید** میوه ای را اصطفا خوانند  
 و عمل بینی نیکویند و ثقل و برامی و سیاه خوانند و نیکوترین آن خوشبوی بود و  
 انرا خور خوانند و در وی فحش و خفیت بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و کویند تر بود سخن  
 و ملین بود و منضج بود و کویند دماغ را پاک کند و جدام را نافع بود و طبیعت بندد و مقدار  
 مستعمل از وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام و نزل که از رطوبت بود سود دهد و چون  
 بپاشند

بخور بزرگیرند حیض فرود آورد و از خواصی است که خور کردن وی قطع راحه عفن میکند  
 و دوبار سودمند بود لیکن صدام آورد و احق کوید مضر است بشش و مصلح وی مصلکی بود  
 و صفت میوه ساید در این گفته شد **میشها** کا و چشم است و گفته شد و صاحب منهای  
 کوید میشار و میثها طیلانیون است که آن نوعی ارجی العالم است و گفته شد **منیم**  
 منیم است و صفت آن در حجت النسم گفته شد **میخج** بیارسی نخبه خوش خاند **میون**  
 ز میب جلی خوانند و صاحب جامع کوید بر اسن است و این خلافت حب راس  
 غیر آنست و میونج بیارسی میونج خوانند و نیکوترین آن مصری بود سیاه رسید و مغز  
 بود و میونج حرط طبیعت آن گرم و خشک بود و در سیوم محرق و اکال و حریف بود و در  
 بشش را یکشد خاصه چون باز رخ بود و تنها بر جوبیشش شده کردن نافع بود و چون با نخل  
 حبان دی بیاشا مندی کیموس لزج آورد و وی مضر بود و سپرز و مصلح وی کثیر بود و بدل  
 آن کویند عاقر قرحا بود و در خوردن وی خطر بود که قرحه مثانه پیدا کند **میسون**  
 شراب سوسن است **باب النون**  
**نارحیل** با ذیح کویند و راجح نیر کویند و آن جو رهندی است بیارسی نارکیل کویند  
 و بشیرنی کویند و رندی و نیکوترین آن تازه بود که سفید باشد و آبی در آن بود شیرین  
 باشد و طبیعت آن گرم بود در اول درجه دوم و تر بود در اول با دراز یاده کند و غذا بسیار  
 و منی سوزاند و سخن کرده بود و تقطیر البول را نافع بود و در روعن وی بو اسیرا سود دهد و کوی  
 گرم را بکشد و راجح الوقع بیرون آورد و طبع بندد و وی بر معده ثقل بود و پوست مغزی  
 هضم نشود و از هر اینست که پوست و البنته بایر خوشید و با شکر خورند و کبر شده غشای کرب  
 و غشی آورد و مراوای وی بقی کنند و از آن برب فواکه ترش **ناخوا** لاناخه و مانوخیه  
 دناخاه کویند بشیرازی زیان خوانند و ناخواه اسم بیارسی است معنی آن طالب انچه بود معنی  
 طلب کنند نان و نیکوترین آن زیرین تازه خوشبوی بود که بایل برخی بود و طبیعت آن گرم

ج



و خشک بود در سیوم و گویند کرمی وی در دوم بود سده بکشاید و در ادویه بهق  
 و بر صی استعمال کردن نافع بود و در یسقورید و کس گوید چون با شراب بپاشاند و معص  
 ع البول و کزندی جانوران نافع بود و حیض براند و اوج کوی طبع وی نفع را بکشد  
 نهها لکن را نافع بود و چون طبع وی بر کزندی عقوبت ریزد در حال دروس کن کند و قاری  
 گوید قطع فتح که در سینه بود و معده بکشد و کس راج بود و طعام را هضم کند و در دل را  
 و غشیان را عظیم نافع بود و کسی که طبع طعام نداند و بوسه بر سینه معده و جگر بود اشامیدن  
 وی و این ماسوه گوید کرده و مثانه را پاک کند و طبری گوید سنگ بکشد از اندو کرم و حب النوع  
 بیرون آورد و صاحب منجیح گوید با سداب بول براند و آب وی چون در چشم چکانند خون  
 بسته را بکشد از اند و مقدار خود از وی یک مثقال بود و اسحق گوید متقلل بسن بود و مصلح  
 وی ترس بود و گویند چون سحق کنند و با سبب کشند و طلا کنند و دردی که باشد در هر  
 موضع که بود و درم ابراج جمل دهد و چون زن بدان حقنه کند رحم را پاک گرداند و رطوبات  
 عفن خشک گرداند و بوی آن خوش کند و چون بر روی طلا کنند شورشی از ایل کند و چون بکند  
 و با گردگان سوخته کورند بر حرمان نافع بود **نارنج** صاحب منجیح گوید کوشش وی کرم  
 بود در دوم و حاضی وی سرد و خشک بود در اول و محلل بلخ سرد بود از دماغ و وی لطیف تر از  
 اترج بود و مانند وی بود در فعل و شریف گوید درخت وی مشهور است و شری که بود  
 از قوی مختلف و پوست زردی کرم بود و لطیف بود و حاضی وی سرد و خشک بود در سیوم  
 و تخم وی دخیل و کرم خشک بود و پوست وی خشک کرده سحق کنند و باب کرم بپاشاند و خلل  
 معص بود در زمان و اگر ادمان شرب آن کند بازیت کرم در از از روده بیرون آورد  
 و پوست وی چون تر بود در روغن خوب ساند و سوخته با قصاب نمند و در منفع مانده و  
 نار دین بود و چون از وی دو مثقال بپاشاند کزیدن عقوبت و جمع کزید کهها که سم سرد نافع  
 بود و دانه وی چون بپاشاند سودمند بود و سمهایی که عارض شود بسبب کزید کهها و حاضی وی  
 بنشاست

بناشنا خوردن جگر را ضعیف کند و معده سرد و مراح را بد بود و التهاب معده کرم را  
 نافع بود و اثر سیامی از جامه سفید بر دو اگر سنگ در وی خویسان بکشد از دوا کرم و قهقهه با کرم  
 وی جمع کند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بپاشاند سودمندترین داروهای بود و جهت جمع  
 عموم قتال که سبب آن سردی بود **نار مسک** ناعیت خوانند و آن اقماع رمان  
 هندی است و تاویل نارس میسران بود و صاحب منجیح گوید قعاج و قشوری و اقماع است  
 مانند سبب مولف گوید قعاج است مانند طی سرخ رنگ و اندک برک سبز در میان آن بود  
 و اسحق بن عمران گوید از خواسان خیره از اجمل منفعت وی مانند منفعت سنبل بود و نیکوترین  
 آن خوشبوی بود و طبیعت آن کرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند کرم و خشک بود  
 در سیوم لطیف بود و معده سرد و جگر سرد را عظیم سود دهد و ملطف اخلاط غلیظه بود  
 و محلل آن شیخ الرئیس گوید بدل آن دانک و نیم آن زنجبیل و نیم وزن آن پوست  
 و دانک آن سنبل بود و این عمران گوید بدل آن بوزن آن قسط و گویند بدل آن نیم وزن  
 آن قسط است **نار فارسین** نوعی از مر است که مغشوش کرده اند بعضی  
 از تیوعات و آن کشنده بود **نار دین سنبل** وی است مولف گوید آن  
 بنجی است بلون شب بهامیران و عروق الصفی بود و بشکل اسارون ریشه داشته  
 باشد لیکن ریشه وی باریک تر از ریشه اسارون بود و نیکوترین فربه تازه خوشبوی  
 بود و آنچه بسفیدی طایل بود و باشد و طبیعت نار دین کرم بود در دوم و خشک بود در سیوم  
 چون در کلهها کند موی شرب بر ویاند و وی بول حیض براند و درم رجم را نافع بود در طبع  
 وی نشستن و یک درم از وی نافع و قوه را نافع بود و اسحق گوید مضر است بشش  
 وی کشیده و عمل بدل وی سنبل هندی بود **نار فوخ** دلبوت است و گفته  
 شد **نار کیول** رمان السعال خوانند و آن حشاش است و گفته شد و نار کیول  
 خشک شده است **ناب الکلب** دندان ناب سکن دیوانه



و غیر دیوانه در باب عین در صفت عظام گفته شد **نا غیبت** نامشک است و گفته شد **ناطف** سار قیطه خوانند آنچه ارشک بود معدل بود موافق جو انان و کپلان و پیران و مزاجها سرد و گرم و سرفه که از حراره بود و آنچه نخشاشش بود سودمند بود اصحاب نزل را در وقت بول رانافع بود آنچه ارسل بود موافق مزاجها سرد و پیران بود یکس صداع آورد و مولد صغیر بود خاصه جو انان را و آنچه بغتت بود رانافع بود کسی را که در سینه و ششها سده و خلط بلغمی بود و آنچه بکشد بود کثیر غذا بود و نافع بود سرفه و سینه را لیکن ثقل بود و مرغی معده و آنچه بگردگان بود بغایت گرمی بود و کردن یکس صداع آورد و تعدیل آن نخشاشش و کامو کند و آنچه بیادام بود گرم اندک داشته بود سرفه که از رطوبت بود نافع بود **نبوق** طب بسیار که کنار تر خوانند و عیب بنق دو ما گویند و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود و گویند خشک بود در اول و آنچه شیرین بود سردی و لی کمتر بود و آنچه مایل بخوف بود سخت سرد بود و طبیعت بر اند و گویند حکم وی سب و امر و مساوی بود و آنچه معتدل بود از وی شکم سرد و غیر معتدل را دفع بود از آنکه مضطرب شود و مهب میضنه بود و وی مولد بلغم بود و از هر جهت که محروم مزاج بعد از آن که بکشد خورد و سرد مزاج کلنگین **نبوق** بسیار که کنار خشک بود و سردی و لی کمتر از سردی تر بود و در وی خف و تقطیف بود و قابض بود و قوی معده بود و شکم بند و منع نرف و اسهال که از ضعف معده بود بکشد خاصه چون بریان کند و با سنج آن گویند و غذا اندک دهد **نبات الارز** حب صنوبر است و گفته شد **نبذ التمر** شراب خمایی نیکوتر آن بود که از رطب سازند و طبیعت آن گرم و تر بود و نرافیه کند و سهل بود و غذا بسیار دهد و سخن بود و غلیظترین نبذ بود و بغیر از دوشابی سده آورد و مولد خون بود سوداوی تیره و مضر بود با عصا و جاس و انار ترش مضره و لی کم کند **نبذ و شانی** نیکوترین آن بود که از سیاه

از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود و حراره وی کمتر از خمایی بود و سبب طبعیت بود و چون بکشد غذا بسیار دهد و غلیظتر از خمایی بود و در تر بکشد و باد انکیر تر بود و مولد سده بود خاصه چون تازه بود **نبذ الحار** گرم بود بغایت کمتر از خم بود و خشک باشد و طبیعت معده و مزاج سرد و مر ضها سرد بلغمی رانافع بود خاصه چون با ماده سازند و وی خار آورد و بیشتر از خم مضر بود محوری مزاج را و مولد صغیر بود و صداع آورد و اولی آن بود که تنغل با نار مزه کند و تغل آن بیند از نذ و اگر خار عارض شود در بخواه ترش باشد غوره و اترج و مانند آن خوردند **نبذ الفانید و التین** سهل طبیعت بود و صغیر او مزاج را موافق بود و کسی که عله کرده و مثانه دارد و سینه و شش را نیکو بود و سخن بدن بود و سخن و جوب و حکم آوردن از اجمل مجموع نبذ ما مقصر باشند از شراب **نبذ التین** گرم و تر بود و حراره وی دون حراره خم سیاه غلیظ بود و چون افایه در وی کنند کس بطبع وی باشد رطوبت معده رانافع بود یکس منافع وی نه نزدیک بود و سخن و سهل بود و اگر عمل با وی بود گرم و خشک بود سرد مزاج او مر ضها سرد بلغمی رانافع بود و از رز بول بکشد و سخن کرده و مثانه بود و سنگ و فضولی که بود بیرون آورد و شکم بند و آنچه از میوه نبرد بود غذا شتر دهد و خونی که از وی متولد شود منتن و غلیظتر از خونی بود که از شراب زود استخراج شود خلطی سیاه که اندر وی خون حواس و بعد از آن استخراج بود لبودا و سوداوی مزاج باید که اجتناب نماید از وی **نبذ النار** مکرر نیکو بود و سخن و ملین بود سودمند بود جهت در ریشته و نکرده که از خلطی سرد بود **نبات** بهترین آن سفید شفاف پاک سبک بود و طبیعت وی معتدل بود و خلطی را صاف کند و سرفه رانافع بود و موافق سینه و شش و قصبه آن و اگر لاژ و داضاقت کند سودا رانافع بود و مضر بود بمعدیه مراری مصلح آن فواکه مضر بود

حید



**نبات الرعد** گاه است و گفته شد **نخب** پوست سیخ بود  
 اسم هر قشوری بود مخصوص بود سیخ طیب **نجم** و نخیل و خیار این هر اسم نخل است  
 و گفته شد **نخاس** پارس می گویند و آن انواع است یک نوع سرخ بود که بزرگی  
 زرد و معدن آن قبرس بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یک نوع روشن و یک نوع  
 سیاه بل بود و بصفت زرد کند و یک نوع طالیقون است و گفته شد و روشن  
 بسوزند و یک گویند و وی حریف بود و دردی نبض بود و چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن  
 بشبی رقیق است سرخ بود از هر دو طرف طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و  
 در وی حده و بعضی بود و شرب کردن از طر ضاوسین سهل بود و باید که حذر کنند از آنکه  
 چیزها در وی رها کنند از چیزها شور و تلخ و ترش و شیرین و جوب و گوشت و ادوی آن بود  
 که چون خیری در وی بزرگوار بود از وی بیرون و رها کنند که در آن سرد شود که مضر بود  
 و زخاروی سم است و گفته شد در **نخاس** **محرق** روختن خوانند و گفته شد  
**خام** مرغابی بود این سوخته گوشت وی اگر کم لحم طبر بود و افضل گرم بود و جوب  
 قوه چشم بدهد و منی بفرارد و مصلح بدن بود و صاحب منهای گوید صیج است که دیر هم شود  
 و از هر اینست که با باریز استعمال کنند و از وی آن مثلث خورند یا معی از جوشانات  
**نخاع** پاریشت مازو گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود **کالد** پاریسی  
 طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و در وی تبیین و جلا بود و تنقیه بسیار سینه را  
 نرم گرداند خاصه سوسنی که از آب وی و سکر سارند و وی خلل ریح و بلغم بود و چون در موضعی  
 که نفی بود چون کرم کرده در کبک کند و نمک کند بدان موضع نفی را تحلیل دهد و با سکر که گرم  
 کرده بر جوب متفوح ضا و کند نافع بود چون با شراب بنزد و ضا و کند برستانی که شیر  
 در وی بسته بود و درم آن سکن گرداند و اگر با آب تنها بود میان سبیل بود و اگر سوس  
 در سر که خویب اند و بر آتش نهند و در آن در نمی کسی رود که ز کام داشته باشد شفا یابد  
 ند

**ند** پاریسی شسته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک بود و خوروی  
 مقوی قلب بود و دافع سموم **ندع** صغیر است و گفته شد **نرجس** عطر خوانند  
 پاریسی گویند و نیکوترین است و شیریازی از اصفهت زرده گویند و طبیعت  
 وی معتدل بود در گرمی و خشکی لطیف بود و گویند گرم و خشک بود و گویند در سیوم سه  
 دماغ را بکشد و زکام سرد را نافع بود و در وی خلیلی قوی بود و صداع که از رطوبت است بود  
 سود دهد و مصلح سر را گرم بود و مصلح وی بفت و کافور بود **ندر** طلا ییدم که  
 صندل سرخ و کلارمی و فوکل و اقیاقیه و صغیر است و صغیر است و سرد است و در مهابه گرم  
 را نافع بود و در مریجات گفته شود **نروک** مولف گوید صاحب منهای و صاحب جامع  
 صفت وی نگفته آن کیامیت کوم که ورق آن بورق خیار زده اند و بخوی را  
 دوا دارند و گویند ملک را از آیدن دشواری باشد چون یکبار زاده بقدره حق خانه  
 و نماند که چون این سخا خورد دیگر است نشود آن که با رطلب کند و بخ آن بر کند خورد  
 دیگر است نکر در بدن حق تعالی مهره در بدن وی پدا شود و گویند در سر وی باشد  
 و گویند در بدن و نبض و گویند در بدن بود و در میان سر کن وی یا بند و مولف گوید  
 آنچه محقق است در بدن و نبض و گویند در بدن بود و باقی خلافت و انرا حج النمر خوانند پاریسی  
 ملک خوانند خاصیت آن بسیار بوده هر جراحی که ناصور شده باشد انرا با باند  
 بابت بران جراحت طلا کنند بپوشد و هر زنی که صلیای وی لعق کند دیگر است نشود  
 و هر مرد که با خود دارد هیچ زن از وی باریکتر و امتحان وی آنست که اگر در شیر گویند  
 اندازند شیر بریده شود و اگر کسی با خود دارد و در اندرون و کان خیال از رود و نماند در تن  
 و زوکی از یک دانه سیر کوچک تر بودند بسیار در کها داشته باشد و انرا لوبیان علی سارند  
 و علی را بکار دینوان تراشید و زوکی را بشوید و مطلق رنگ زوکی بزنند  
 ملک باشد سیاه و سفید **نسرین** و در صینی خوانند و آن دو نوع است نوع



بپارسی کل شکین خواند و یک نوع نسیرین و قوه وی نزدیک بپارسی بود و روغن وی مانند روغن  
 زکس بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و شیخ الرئیس که در دروم و کونیند در سیوم و وی  
 و لطیف بود و سردی اعصاب را نافع بود و گرمی کوشش را و طبع وی سرد و دار و سدیم  
 بکشاید و در دندان را نافع بود و سکن تی و فواق بود چون چهار درم از وی باشد مانند خاصه  
 وی و اعصاب سرد شود که سبب آن از عفونت بلغم باشد و مسخ و داغ و مقوی دل و داغ  
 بود چون ادمان بوییدن وی کند و محل را یاجی بود که در سرد و سینه بود و بوطاس  
 آورد و چون سخت کرده در جام در خود مانند بوی بدن خوش کند و عرق و چون بکوبند و کلف  
 روی مانند زایل کند و چون خشک کند و هر روز نیم شغال از وی بپاشند چند روز بپاشی جوانی را  
 نگاه دارد و مانع شیب بود **شیرین** کوبیده غایت بفرات بزرگ و شکل  
 الطیران بود و پارسا اگر کس خواند و در طیران چون بلند کرد و در شرق بخورد  
 کند و هم در آن روز باز کرد و این از عجایب است کوشش وی گرم و خشک بود و چون خورد  
 تشنج را نافع بود و غلیظه از کوشش مرغان بود و در برهمنه شود و یکموس بد دهد و مولد  
 مژه سودا بود و نزدیک کوشش کلنگ باشد و هم جنبش وی و کوبیده زهره وی چون در چشم  
 کشند جفت نبوت آب سرد طلا کنند ویرامون چشم نافع بود و جفت نزول آب اگر بپاشند  
 عصاره بدنه بیامیزد و نشویند و کلنگ بپاشی چشم را نافع بود و غلط اخجان و جوب آن  
 و بیرون چون بکشد و در کوشش حکایت کرد که را نافع بود و خاصه چون سانی این عمل کند  
**فشای** بیونا امون و پارسا نشاسته کوبیده نیکوترین وی سفید بود که انرا سارا  
 خواند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول کوبیده سرد بود و در دوم و تر بود و چون  
 باز بخوان بر کلف روی طلا کنند زایل کند و چون بزند با سه خندان آب دقت و روغن  
 بادام اضافت کنند و در خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و وی بپاشش  
 را نافع بود و چون بریان کنند شکم سرد و چون با شراب کوبیده افش طلا کنند سودمند بود  
 و کوبیده

و کوبیده نشاسته غذا کمتر دید از هر چه اگر کندم سارند و دیر تر بگذرد و دیو هم شود و رسیده  
 آورد و کوبیده مولد سودا بود و مصلح و نافع چیزها شیرین بود مانند شراب و بدل آن کرد  
 آسباب بود و کوبیده از مغسول **شیرین** طبع نشاره طبع درخت وی بود  
 و نشاره خوب کهن خورده که مانند آرد بود و چون خاد کند بر ریش بصلاح آورد و شکم کرد اند  
 چون با مجذبان اینسون با شراب یا سرکه برشند و در غرقه کتان کنند و برشند و در غرقه کتان  
 کند و بسوزند و سخت کند و بر قرحه نیکد افش اند منید بود و شریف کوبیده نشاره خوب از  
 گرم و خشک و در چون با خاصه شدند و بر جوب ترمانند زایل کند و چون در دکنند کوبیده کاف کردند  
 و بشه بکشد و منتف نشانه عالج در باب فاقه صفت خیل گفته شد **نصار** درخت که چون  
 در کوه روید نصار خواند و چون در زمین روید اشل خواند و گفته شد **نطرون**  
 بوره ارمنی است گفته شد **نعنع** بیونا فی منی خواند و همیزه را کوبیده شیرازی  
 را قوته و نیکوترین آن بستانی تازه بود و نیکوترین خشک وی آن بود که در سایه  
 خشک کرده باشد و طبیعت وی معتدل بود در اول و مسخ و قابض بود و و لطیفتر بنوعی بود  
 و در بقورید و کوبیده عصاره وی چون با سرکه بپاشند قطع نفث دم کنند و گرم در از  
 بکشند و محلول شوه جماع بود و چون آب انار ترش و دو شاخ یا سه شاخ بپاشند فواق  
 و غشی میضه ساکن کند و اگر با سویق خاد کند بر دیلات مکه از دو اگر بر پیشانی نهند  
 بایست و صداع را زایل کند و اگر بر ستانه که شیر در وی بسته بود خاد کنند و درم آن سانی  
 کند و چون بانگ خاد کنند بر کوبیده سکه و باده منید بود و چون زن خود بر کوبیده شش  
 منع آبستی کند و اگر دو شاخ از وی در شیرماند و در کماند شیر را نگاه دارد از خوابی  
 بغایت معده را نیکو بود و شریف کوبیده چون خایند در دندان را نافع بود و چون بر موضع  
 کزیدن عتوب نهند منید بود و چون سوط کنند صاحب خایز که ظاهر بود بر کوبیدن وی و شش  
 هر بوبتی و انکی از عصاره وی با روغن بغایت کمال منید بود و صاحب بویک سیر را عظیم نیکو بود و



وی ضاها کردن و در دمه را زایل کند و قوه وی بدهد و اشتها بیاورد و منحنی معده بود و قطع  
 قی بکند که از بلغم و خون و ضعف خم معده و خون با قدری عود یا مصطکی بخامند فواق و خفقان را  
 زایل کند و متوی دل بود و مغز و دیرقان را نافع بود و بسیار خوردن وی حکم در خلق پیدا  
 کند و گویند مولد ریاچ بود و مضر بود بفسل و مصلح وی کرفس بود و گویند بول وی بود و جوی  
 بود **نعام** ساری شتر مرغ گویند و جالینوس گوید کوست بط و نعام کثیر الفص  
 و عظم بود و رازی گوید گوشت وی غلیظ بود بغایت باید که اصلاح آن مانند اصلاح  
 گوشت بوط بود و این عنوان گوید سه وی چون بکشد در او آبستان و آغوشها و در هر موضع  
 که نهند مار و افغ بگرد و چون بوی وی بشنوند غشی آورد و مجرب بود و گویند به وی خلل  
 اورام جاسیه بلغمی بود و خللی قوی و بر کزیدن عتوب ضاها کردن و اشامیدن نافع بود و در  
 که اگر سردی بود سود دهد **نقط** سیاه بود و سفید بود سده یکشاید و در درین  
 و مناصل و قوه و فاج و سفیدی که در چشم بود و در مع نزول آب و بر بوسه کهن را نافع بود  
 بود چون نیم شغال از وی باب کوم بیاشامند مضر است کن کند و باد را باشت کند و در  
 مثانه را سود دهد و بجه مردن و شیمه را بیرون آورد و بر کزنده کها طلاء کردن نافع بود و کرم  
 در از وجب القوع را بکشد و اسحق گوید مضر بود و شش و مصلح وی سرکه و کثیر بود و بدل نقطه  
 قطران بود **نقد** عفو است و گفته شد **نک** شتر مرغ راست و گفته شد **نعام**  
 الملك خوانند و ناما گویند و آن سیسب است و نیکوترین وی آن بود که سبب تیز بوی طبعیت  
 وی کرم و خشک بود سیوم و گویند در دروم و شیخ الرئیس گوید دفع عفو مات بکند و شش  
 و ورمها سرد و غلغونی سخت صلب و کرم را بکشد و وجب القوع بیرون آورد و بجه مردن و  
 سنگ بر نراند و گویند چون بکشد بزمند و مار و عن کل سامیه و بر سر طلاء کنند بیا ن و صلا  
 و اخلاط دمن را نافع بود و چون با شرب یا شامند فواق که از استلا بود زایل گردانند و همچنین  
 وی بر کزیدن زنبور ضاها کردن بایک شغال کچین اشامیدن بغایت نافع بود و بوییدن وی در

سرد را نافع بود و محلل فضلات بلغمی بود از دماغ و بدل آن با در روج بود **نک**  
 مور گویند شریف گوید از قول نادوق که مور بزرگ که در کورستان بود چون سختی کند و برین  
 لطوخ کند بعد از آن که بتقه کرده باشند و در زایل کند و چون صد عدد از وی بکشد و در بخ  
 روغن زیتون اندازد و غرق کند و سه هفته رها کند بعد از آن در قضیب مالند فوط آورد و  
 اعصاب قضیب را قوه دهد و چون سختی کند بایب و بر شیب نعل طلاء کند بعد از آن که موی  
 بر کشیده باشند دیگر نر وید و اگر بر وید ضعیف بود و چون مکرر کنند دیگر نر وید **نک**  
 بپارسی بلنگ گویند اسطوطایس گویند خون وی بر کلف مالند و رها کنند تا خشک گردد و زایل  
 کند و مغز و چون نکند اند بر روغن زیتون خود بر کزند در در رجم را نافع بود و بیه وی کرم  
 و خشک بود و چون بدان دغان کنند فاج را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر ازین نبود در این  
 زحمت و حافظ گوید اگر آدمی سه کف در اعضا خود مالند و بر خیر و زهره وی سقیم  
 بود و گفته شد و نزدیکی در صفت بروک گفته شد **فیلدسفن** گرسنه است و گفته شد  
**نور** نوعی از قشای بزرگست و انرا شجر القدر خوانند و مسواک العباس و مسواک  
 المسیح گویند و صفت آن گفته شد در قاف **نور** کما است بشر از  
 امک خوانند و نیکوترین آن سفید است و آب ندیده و بغایت گرم بود و مطلق  
 و محرق بود و آب رسیده وی چون در روز یا سه روز بوی نکند در نه محرق بود  
 بلکه منحنی بود و مغسول معتدل بود و خشک و نوره بر هر موضعی که خون روانه بود و چون  
 بر آن نهند قطع خون بکند و وی مضر بود تخفیف خون در جام طلاء کنند و اول آن بود که  
 بعد از آن روغن بنفشه و کلاب ثقل عصفور و تخم خربزه و آرد برنج و کلاب طلاء کنند  
 و اگر اعضا بسوزاند و دانه بیرون کند پس روغن کل و آب عکس و سرکه و کلاب  
 طلاء کنند نافع بود و جویدن وی کشته شده بود علامت خوردن وی آن بود که دمن  
 جوشش و در دمه و سورش آن و عسل البول مخصص له مال چون بسبب قرحه امعا پیدا



کند و نوره ببول بیرون آمد سردی اعضا و حشی احوال کند و خفقان و مداوا وی  
 بقی کند بکرم و روغن ب شیر تازه و روغن کل و جلابی اشها و جوب از سرخ بروغن  
 بادام و لعاب است نافع بود **نوشاد** معدنی بود و علی باشد و این تلک  
 نکوترین آن طبعی خراشا صا بود و غافقی گوید کرم و خشک بود در آخر سیوم  
 ملطف و ضعیف بود سفیدی چشم را نافع بود و ملازه افاده را حکم کرد اند چون در طلق  
 دمنده با دویه دیگر و خاق بلغم را سودمند بود و ملطف و اس بود و چون در آب حل  
 کند و در خانه بنفش اند ما را بخاکیکه نکرده و اگر در سوراخ ایشان ریزد ببرد و چون  
 سحی کند بآب سداب و بیاشامند علق که در حلق جفیده بود بکشد و شریف  
 چون بروغن ببرد و بر جوب سودا دی کند در جام زایل کند و چون بخایند نو شاد  
 و در دهان افغان اندازند بکشد و زود و چون روغن کل ساینده بر برص اند و در  
 تنقه بر ص را زایل کند خاصه چون بدان ادمان کند و رازی گوید بدل وی بوزن و شب  
 و بوزن آن پوره و بوزن آن مک انی بود **نوی القمار** سی استخوان  
 گویند کرم و خشک بود و در وی قبضی جلابی بود و چون بسوزند ریشها بدر نافع بود و اگر  
 سوجه و غل کند و سحی کند و بمیل بر مژه چشم کند موی بر ویاند و چون در چشم  
 ریش چشم را نافع بود و اگر خلط کند بآب بنبل الطیب نکوتر بود در مژه رویانند  
 و طبع وی سنگ بیرون آورد **نوی الاهیله الکابلی** استخوان  
 هلیله کابلی نکوتر آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دردم البصر  
 را سودمند بود و مقدار خود از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بر رز و مصلح  
 وی شراب بود **نوح** لبلاب است و گفته شد **خلق صاب** مناج گوید  
 جویر الما است و صاب جامع گوید جویر الما است و هر دو گفته شد  
 بری است و گفته شد **نیلوفر** لینو فر نیز گویند و سر اگر آب و مونا نافع گویند  
 و جب

و جب ویراجب العروس خوانند و گویند خلافت و نکوترین نیلو فر بغدادی بود که کلوی  
 آسمانگون بود و طبیعت آن سرد و تر است در روم و سردی وی زیاده بود از سردی  
 و گویند سردی وی در سیوم بود و نخ وی با آب برهن کنند نافع بود و نیلو فر و مهاب  
 را نافع بود و کلوی منوم بود و صداع کرم را سودمند و منع احتلام بکند و شهوه بآب بکشد و چون  
 بکرم از وی با شراب خشاش بیاشامند منی بندد بخا صیدی که در وی است و نخ وی و نخ وی در  
 را نافع بود و خمد کردن و نخ وی زرف را سود دارد و چون در آب بخوشاند و بر سر ریزد حراره  
 ساکن کند و نیلو فر جان مضر نبود و بعد که بنفش با خطی سفید و اصل نیلو فر مندی حکم روح  
 داشته باشد و نیلو فر از دویه قلبی بود و وقتی که تعدیل آن بر عفوان و دار صینی کند  
 عصاره نیل است **نیلقا** نیلو فر است و گفته شد **نیلسوف** اگر ک  
 و گفته شد **نیلقا** حشیشی است عصاره ویرا نیلقا خوانند و شجره ویرا عظم خوانند و نیلو فر  
 ورق ی بر بود که برخی مایل بود و طبیعت آن گرم بود در اول خشک بود در دوم و گویند  
 سرد است در اول و گویند سرد است متاعدا و متوسط بود میان تری و خشکی و قابض بود  
 منع نفث دم کند و کلف و بهق را زایل کند و داء الشلب و سوختگی آتش را منید بود و چرا  
 بد که در اعضا صلب بود و ریشها عفن را سود دارد و سرد سخت کودکان را که قی کشید  
 بود و عصاره وی نیز معجین و اسحاق گوید سستی چون بیاشامد سود دارد با خلوس خیار شر  
 عصاره وی بر که حل کند و بر ریش برانند نافع بود و اگر ادمان کند بر خا زیر منف خمد  
 کردن باقی صلابت آن بکند از دویکو کرد اند و اسحق بن عماران گوید بدل تلج بوزن آن  
 آرد و در دما که وزن آن مایشا بود **باب**  
**الوای واجد** بلغم است اصل من بلبا است و گفته شد **ویر**  
 فرو است و گفته شد در فا **ویرا** لایق شمشیرش چون بر شرابان دریده  
 هندامبر و دقاق کند و سفید تخم مرغ منع خون رفتن بکند **ویرا** اللقاح چشم



سوخته چون سحی کند و ز رینی دمنده خون باز دارد **وج** عود الوج خوانند بیوانی  
 اقرون و بیارسی اگر خوانند و قوه وی نزدیک بایست سا بود و راوند و نیکوترین وی قریب  
 خوشبوی بر کرده بود و طبیعت آن گرم و خشک بود اول درجه دوم و کونیند در سیوم و لونرا  
 صاف کند و محقق رطوبت مفاصل بود و باده را زیاد کند و کمرانی زمان را سود دهد و برص و ج  
 و در دمل و سینه و جگر و صلابت سپرز و معص و فنیق نمایند بود و بول و حیض برانند و  
 کزندی جانور اند اسودد و بد و سفیدی چشم را بیکند و نارنگی که از رطوبت بود و اسحق کوبد  
 صفا و بلغم را سود دهد و شربتی از وی یک درم بود و کونیند مصر بود و اصلاح  
 وی تخم را بیکند و بد و غور و سر که در شکستن باد و تقویت جگر بدل بوزن آن  
 کون کما کنی و در داند و زن آن بوند صینی و اسحق بن عیسی کوبد بدل آن بوزن آن کون  
 و در داند آن زرواند **وخشرف** در عسل خا سانی بود و طبیعت آن گرم  
 و خشک بود گرم و حب القح بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال بود و بدل وی شیخ ارشی  
 بود **و دج** بیارسی بیکند خوانند و بزرگی وی سفید مهربه و کوچک و کبیرانی  
 کوش نامی خوانند و آن نوعی از حلزون است و حلزون شیخ بود و وی همن و بجمید بود  
 بود و دج در از و بجمید بود و در قوه مانند صدف بود و خاصیت مانند شیخ **وج**  
 زوفا رطبت است و گفته شد **و لشیخ** الرسل کوبد شکل و زرع و سام ابرص  
 بود و دنب وی در از بود و سردی کوچک بود و وی غیر سوسمار است و مخالف وی در  
 سکل سرو بدن و گوشت وی بغایت گرم بود و مسمن بود و گوشت بیه وی خاصه چون طلا  
 کنند و در وی قوه جاده بود و جذب سلی و شوک بکند و سرکین وی مانند سوسمار  
 چشم را بیکند و موی بردا و الثعلب بر ویاند و سرکین و رل کلف و وضوح و قوای انافع بود و  
 شریف کوبد چون بکشد و میخان با خون در دیک اندازند و بار و غش بپزند تا مهر شود  
 و جهت فطی که در سر کودکان بود و بیج معلوم نیکوتر ازین نبود و آزی کوبد بیه وی چون در  
 قصب

۲۲۰ قصب مانند مالبدنی بغایت قصب را بزرگ کردند و بدل سه وی سه سقنور بود  
**و لشیخ** سقنور است و گفته شد **و لشیخ** سقنور است و گفته شد **و لشیخ** سقنور است و گفته شد  
 شد و **طوری** سقاچین است و گفته شد **و لشیخ** سقنور است و گفته شد  
 بود و نبات وی مانند نبات کنبید بود و کونیند یک سال کارنده ده سال با بود و ثمر  
 بدید و نیکوترین وی آن بود که تازه و سرخ رنگ بود که بزرگی زند مانند عصفور و بشکل  
 کل با بونه بود و خود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و قابض و لطیف بود و کلف و کش  
 و انافع بود و طلا کردن و چون بپاشند و وضوح را سودمند بود و سنگ بریزاند و در در  
 کرده و مثانه سرد را نمید بود و مقدار شربت از وی یک درم بود و اسحق کوبد مضر است  
 بش و مصلح وی سبیل بود و کونیند جامه که بوی رنگ کوبد باشند مقوی باده بود و نوشیدن  
 آن **و لشیخ** جل خوانند بپار کوبد و هر نوری و زهری که بود اندر او در خونند  
 و کل سرخ را حرم خوانند و کل سفید و تیره خوانند و نیکوترین آن تازه فارسی بود که سنوز  
 نام شگفته باشد و رایحه وی قوی بود و بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن اجم کوبد  
 بود در اول و خشک بود در اول درجه دوم و کونیند سیوم و متوسط بود در غلط و لطافت  
 و خفیف وی اقوی بود از قبض و وی مقوی اعضاء باطن بود و لثه و اسنان و مصلح نتر عرق  
 بود در جام خون خورد مانند قطع نایل بکند چون سحی کرده استعمال کند و سج بن را و نعل  
 و انافع بود و گوشت در ریشها عمیق بر ویاند و صداع را ساکن کند و اقیاع وی نفث دم  
 و انافع بود و وی معده و جگر را نافع بود و سده که در جگر بود از حراره بکشد و حلق را  
 را نیکو بود و چون با عسل بزنند و بدان غرغره کنند سکن و جمع معده بود و بر مرغ طلا  
 کردن و بطبع وی حقه کردن قرصه امارا نافع بود و ترویج سهل بود و درم از وی در مجلس  
 براند و سه درم از وی حراره تب بعد انافع بود و خشک و سه سهل بود و چون با عسل  
 بزنند و بر معده ضا کنند قرصه از انافع بود و چون در دماغ نگاه دارند و روقلاع را زایل



کند خاصه چون باعد سرد کافور بود و بوییدن تازه وی صداع کرم را ساکن کند و قوه دل  
 و دماغ بیدار و در بعضی مردمان زکام آورد و در بعضی کرم بوییدن وی کافور بود  
 و چون بر روی وی خنک قطع شهوه باده بکند و دفع مضره وی کند و شیخ الکلس  
 کوبیده و هر وی که کرم و سردمانند مورد سردی وی در دروم بود و کرمی در اول  
 و در وی تلخ بود و بیبوته بود و بوی طایم جوهر روح بود و غشی و خفقان کرم را مفید  
 بود چون آب وی اندک اندک بخرج کند **ورق الحار** و در الحار خوانند  
 و این ماسوه کوبیده آن کلیت که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد و طبیعت وی  
 سرد و خشک بود و بر ازی انرا کل فیه خوانند و در وی خوانند و رازی کوبیده را  
**ورق منتن** تلخ است بد بوی بنون مانند کل سرخ و انرا بقون خوانند  
 و طبیعت وی کرم و خشک بود و بوی محرق بود مانند عاقر قرقا **ورق النخیر**  
 از عود الصلیب انرا ذکر گفته شد **ورق الزوانیه** کل خطی است  
 و در زوانی خوانند گفته شد **ورق الفرا** شقائق النعمان است  
 و گفته شد **ورق الدلب** کیکی است و گفته شد **ورق صینی**  
 ندرین است و گفته شد **ورق لسان** بیارسی مع الحی خوانند و  
 بوی شکم بند و در شجره می شود و باید که بسوزند و **ورق الحاح**  
 بر کل شفا لوی چون بریدن طلا کنند بوی نوره بکند و اگر آب آن در گوش چکانند  
 کرم کوسین کشد و چون بر ناف ضا کنند کرم بکشد **ورق طرنا**  
 ورق کزیا بر قاض بود و چون بنزد و بر سر زنند یا آب آن بر وی ریزند  
 نافع بود و مقوی لثه است و ترخی باشد **ورق الدلب** بر کل خیار  
 نیکوتر آن بود که تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و در مهابا کرم که در زانو بود  
 نافع بود و ضا کردن و چون بکوبند نیکو و بر ریشه ها تراشند خشک گرداند و  
 سوختگی

۲۶  
 و سوختگی آتش را نافع بود و وی بود و حلق و بینی و چشم و گوش و از خواص وی است  
 که خفاش از وی میرد **ورق الغریب** بر کل درل چون بکوبند و بر جوشانند  
 باشند گوشت برویاند و آب وی چون بیست اندک کسی که علق خورده باشد مفید بود  
 و از حلق بیرون آید **ورق الکرم** بر کل رز چون نیکو بکوبند و ضا  
 کنند صداعی که از کرمی بود ساکن کند و ضا کردن با راکب بر تهی گاه قطع اسهال  
 بکند و خابیدن وی مقوی لثه است و ترخی **ورق البر**  
 نیکوترین آن بود که اگر سر و کهن گیرند و طبیعت وی معتدل بود و در وسط کرمی و کرمی  
 و کوبیده کرم و خشک بود و قاض محکم بی لثه **ورق الاجاص** ورق  
 بر کل الو، سیاه چون باشد بر سر ندید آن غرغره کند و طبع سیلان مولد از لثه بکند  
**ورق العلیق** صفت آن در علیق گفته شد **ورق**  
**البلوط** سرد و قاض بود و اندک خفیف داشته باشد چون بکوبند و بر  
 جواحت باشند گوشت برویاند و کمال صحت آورد و ریشه ها و دشوار با صلاح آورد  
**الزیتون** معتدل بود در کرمی و سرد و خشک بود در دروم و چون  
 قاض مقام تو بیا بود در در و دانه چشم و چون با سر که بنزد در دندان را نافع بود  
 و اگر نخه وی چون در دندان نگاه قلع را زایل کنند و در زینون بری چون بر داس  
 طلا کنند سودمند بود و چون با آب غوره بنزد و طلا کنند و کرمی که در دندان  
 خورده طلا کنند سودمند بود و قلع کند **ورق شوک المضریه**  
 بر کل درخت انجیلان است و در صفت وی گفته شد **ورق السمسم** بر کل نفع  
 سرد و تر بود و چون بکوبند و بر ابدان پشونند در از و نرم گرداند و خشکی وی  
 زایل کند **ورق الکبر** صفت آن در صفت کبر گفته شد **ورق**  
**الخطک** صفت وی در خطک گفته شد **ورق السورجان**

ورق



در صفت شنید گفته شد **ورق الاتج** در صفت اتج گفته شد  
**ورق التوت** گفته شد در صفت توت گفته شد  
**الجزع** مجفف بود در وی قبض بود و چون خایند و بر ریش نهند سود دهد و سودمند  
 بود جهت شراب که در دهن بود **ورق الزیون**  
**الهندی** طالیفات گفته شد **ورق الغار**  
 صفت آن در عین گفته شد **ورق البیق** بر کنا معتدل و مجفف و قابض  
 و لطیف بود و مقوی شر بود و منبج اورام و در وی جلیل بود **ورق**  
**شجر البیق** در صفت در در گفته شد **ورق المصطلی**  
 در صفت مصطلی گفته شد **ورق حبه الخضر** در صفت حبه  
 گفته شد **ورق السوسن** معتدل بود در گرمی و سردی  
 و خشک بود در اول و مجفف قرها و بشره بود و چون بگویند و بر آن باشند بی آنکه  
 ورق سوسن سفید صلابت رحم را نافع بود **ورق الخلاف**  
 بر کبید در وی مراره و اندک قبض بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و عصاره  
 وی در سردی و صلابت آن و سده آنرا نافع بود و سهل صفرا متحرک و سودا  
 و بلغم بود و ناقص و صرع و کزیدن عرق را نافع بود و چون بیاض مندا زوی تا یک گرم  
 بشه آب و چون ضا دکنند بر بیرون هم سودمند بود و وی بول براند با کجین و اخلاق  
 رحم را نافع بود و منافع و نفوس و او بهار کنند **ورق المازنی**  
 در مازنیون گفته شد صفت وی و استعمال کردن وی **ورق السری**  
 سرق است و گفته شد **ورق العلیق** کل به کل سرد و  
 و قابض و مجفف اختلاف در نافع بود و نقش آن و در بضع و ضعف معده و  
**ورق اللوز** بهار ادم سرد بود و مقوی دل و دماغ و

السفرجل

السفرجل هم سرد بود و مقوی دل و دماغ **ورق التفاح** سرد بود  
 و مقوی دل و دماغ **ورق الکشری** طبیعت و منفعت بهار ادم و سبب و بهار ادم  
 مانند یکدیگر بود **ورق الخیری** در خالفته شد صفت و انواع آن **ورق**  
**الباقلا** کل با قلا سرد و تر بود و سکن حراره دماغ بود و چون خود کنند در ناون  
 رطوبت در افتاب نهند خضابی نیکو بود و مویرا سیاه کرد و اند بفايت **ورق**  
**الحشاش** سرد و تر بود و مسکن خشکی بود که در دماغ جادیت شود و چون بر  
 ضا دکنند سر را نافع بود و منبج و مسکن صداع کرم بود **ورق غده** نوعی ارسال  
 را است و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب قاتل بود و گویند وزعه جربا است تحقیق  
 شد صفت و مدادای آن **ورق سنج** نباتیت کومس که در سنگ روید در بهار  
 وی بگویند مولف گوید شیرازی آنرا الیوم در او خواخند و طبیعت آن گرم و خشک بود  
**ورق سمه** در قیبل است و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و در وی  
 قبض و جلا بود مویرا خضاب کند خاصه چون باخا بود خضابی نیکو است آن باشد جگر گوش  
 چون بردا خضاب کند نافع بود و بر شقاق لب طلا کردن سودمند بود و بر کزیدگی افقی  
 کمال نافع بود و چون نیش کافند و جند نوبت بر آن نهند **ورق کواید**  
**التحل** این سخن گوید عکبر است و گفته شد صاحب جامع گوید خطا است دفع  
 گوید تحقیق آنرا مومیا می خلی گویند و بریان مکرر آنرا بر موخا اند و دیسقوریدوس  
 صفت وی گفته که آن عکلی خوشبوی بود و مانند میوه و آن تحقیق مومنا می خلی است و صنعت  
 در صفت عکبر گفته شد و صفت عکبر نیز گفته شد و طبیعت و سخ الکور کرم بود در دوم  
 نزدیک بسوم و جذبی بلخ کند از بهر آنکه هر وی لطیف بود و اگر کزید سرفه  
 کهن را نافع بود و چون بزقوبان نهند زایل کند و مولف گوید در دفع خف و افتادن  
 از جای همان عمل مومنا می کنند و بهارات امتحان رفته **ورق** اشق است و گفته شد



**و شق** فرووی گرم و خشک بود و مسخنی قوی باشد و در وی اعانت یاه بود  
و محرک حام کرده و بشت را نیکو گرداند و محوری مزاج را میفرمود و ادمان پوشیدن وی  
کرداند از بوی سیفید بادخان است گفته شد **و قل** مقل خشک است و در صفت  
مقل گفته شد **و لبع** طلال است و گفته شد **و بن** اکور سیاه است و صفت  
اکور در باب عین در عین گفته شد **و نیر** کل سفید است و در در گفته شد و طبیعت  
آن سرد و تر بود دوم **بال** **ها لورک** جفیل است و گویند بختق تر از آب  
فاقله صغار است و گفته شد **هید** حبت خطل است و گفته شد در صفت خطل  
**هدید** حار قبان خوانند و عیر قبان است و آن جانور است که جاک بسیار  
پای که در شب غمها آب بسیار بود و چون با شراب بیا شامند البول را و بر قانرا  
نافع بود و چون بدان تخم کنند بعل با طلا کنند بر مرغ خاق را نافع بود و چون بخوبی  
و در پوست انار کنند و باروغن کل گرم کنند و در گوش چکانند در گوش را نافع بود و  
و الموهف که در درخت بخند و بر صاحب بندند زایل کند **و در** بسیار مرغ  
سلیمان گویند غافقی گویند گوشت وی چون بزند بآب و شبت و صاحب قولنج گوشت  
وی خورده آب آن بیا شامد نافع بود و در خواص آورده اند که چشم وی بر کسی بندد که نیان  
بر و غلبه بود دفع آن بکند و اگر نه بندد بر کسی که از رخ جدام ترسد مادام که آن باوی بود  
ایمن باشد و اگر نه ابتدا کرده باشد موافق بود و اگر بروی کور کنند در خانه کزندگان بپزند  
و اگر آدمی با خود دارد و بر او بر فم رود بروی طفر یا بدو حاجات وی کار ده شود  
و خون وی در سفیدی چشم چکانند زایل کند و اگر مغز وی بخور کنند در برج که تو سحر مودی در  
آن مکر در و اگر بد بد کشته بجهان درست بر در خانه بیا و بزند که در خانه بود در چشم  
و ایمن بود و اگر معا بد بد خشک کند و سحر کند با سوسن و روغن کنجد بیا بزند و بعد از آن  
ع

ساعت فشارند و بر موی مانند سیاه و جعد گرداند و اگر لجه شیب وی با خود در  
نگاه دارند مردمان و برادر است دارند و اگر بال وی بر دلی مور کور کنند بکند بادن لایع  
و دل وی چون بگویند و خشک کند **قوة** ماه بدید و لجه شیب و زبان و در ارترین  
بری که در بال وی بود در پوست بندند و مرد بران راست بندد چون خواهد که مجامعت کند  
**قوة** دهد **هر نو** قرونه خوانند و آن شمر درخت عود است و بمقدار فلفل بوداندی  
کو جگر و بزرگی مایل بود و از وی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر  
بود صاحب منجاک گویند مقوی معده و هضم بود و طبع وی بول براند و سنگ بریزاند و اسحق  
بی عمران گویند در حلق را نافع بود و شکم براند و بدل وی بوزن وی قاقله صغار بود  
**هر** عوق الصفرا است و گفته شد **هر قلوب** بقله الیه بوده گویند و آن  
از مندا بری است و بعضی گویند نوعی از سخا است و بتله بوده شریف گویند و صفت  
است و آنچه محقق است اندام هر قلوب خوانند و بیاری توده شتی و آن از انواع کاشنی  
بود و در هند با گفته شد **هر فولیون** نام است گفته شد **هر طمان**  
قرطمان گویند و آن جی است میان کنتم و جو و طبیعت وی معتدل بود میان گرمی و سردی  
و میل تیزی داشته باشد و گویند سرد بود و گویند بغایت گرم بود و خشک بود و محف  
بود بغیر لدغ و در وی فیض تحلیل باشد **هر ارجشان** و هرافشان  
گویند و معنی آن بیاری نمر از کز بود و سیرانی فاشه گویند و گفته شد **هر ار**  
**اسفند** عمل است و گفته شد **هشت دهان** خود مندی  
است و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم خاصیت نفوس عظیم را سودمند بود  
و بدل وی قنطاریون باریک بود **هفت برج** مازریون است و گفته  
شد **هلیون** بطیخ است و گفته شد **هلققا** هندبار  
و گفته شود **هلیون** خلیو است و آن سلق جبل است و در صفت خاص



و گفته شد **هلیانث** بهنج است و گفته شد **هلیانث** ساسی چونه  
 گویند و مارکیا گویند اهل مغرب و اندلس سفراج خوانند نیکوترین آن بستانی بود تازیه  
 و طبیعت وی گرم و تر بود و گویند معتدل بود و کوی کرم بود و ورق آن مانند ورق رازیانه  
 بود و صفت لحم وی گفته شد و وی مفتحه سده احشا و محلل آن بود و طبع وی عرق النسا  
 و یرقان و در معار انافع بود و چون بکشد وی مضمضه کنند در دندان ساکن کند و تخم وی  
 عمل کند و گویند وی شکم بندد و گویند سودمند بود ببول بلغمی و ریحی و بول انافع بود  
 و باده رازیده کند و دشواری زادن را سود دهد و مسجن کرده و مثانه بود مسخنی معتدل  
 و تقطیر البول که از بروده بود سود دهد و در دشت و در کن کن شده رانافع بود و  
 و شش را نیکو بود و طبع وی چون سکه شامد بکشد و گویند چون سر و کبش بپزد  
 کند و در شیب خاک کند مملیون در انجا بر وید و آب وی و تخم وی سنگ کرده و مثانه  
 بریزاند چون غسل و قوری روغن بلسان بیا شامد و وی معده را مضرب بود و اولی  
 آن بود که بکشد سده و بعد از آن با گوشت بنزند و زیت اضافت کنند و طبل  
 گویند اگر بخی وی خشک بود دندان نهند قلع کنند و جمع و فلاحه گویند اگر بخی وی سخت کند و برین  
 دندان نهند اگر فاسد شده باشد قلع کنند و اگر در دندان بود در دندان نهند و جمل گویند  
 طبع اصل وی باده رازیده کند و بول آن حجل بود **هنگ** بنیان هندی طبیعت  
 است و گفته شد **هندی** بارس کاشنی خوانند بری بود و بستانی بود  
 و بری بیونا نقوس و قنور یون گویند و ورق وی پهن تر از بستانی بود و بعد  
 نیکوتر بود بستانی را بیونانی اندیقا خوانند و آن دو نوع بود یک نوع ورق وی  
 پهن بود نزدیک بکامو یک نوع ورق وی باریک بود و در طبع وی تلخی بود و نیکوتر  
 آن بستانی تر شیرین بود و فاعلترین آن شامی خورد انرا انطونیا خوانند  
 و طبیعت آن سرد بود در آخر جبه اول گویند سرد و خشک بود در اول گویند گرم  
 و

۲۲۹ وی در دوم بود و بری را طر حشون خوانند و بارس و تلخ و رازی گویند اقوی بود در  
 بستانی در جمیع افعال عصاره وی استغفار امفید بود و سده جلکیش اید و دفع  
 سموم کند و چون بیا شامد خاصه عقوب و زینور و مار و ثوب ربع راز ایل کند و در کندی  
 عقوب ضاد کردن مفید بود و چون آب وی با زیت بیا میرند و بیا شامد در هر درم  
 بود و مقوی قلب بود و عین بیا شامد و بسین و کبخی چشم زایل کند و مهربا بستانی بوده  
 در وی بیشتر بود که در بری مقوی معده بود و سده جلکیش اید و سبز و حاره خون  
 بنشاند و چون ویرا بکشد و بکشد و کف از وی بکشد و با کبش بیا شامد  
 سده بکشد و در طب بابت عفن را پاک کرد اند و بهما در از را سودمند بود و کاشنی  
 نیکو بدید و وی فاضله از کامو بود و قلع سده و در بابت تلخی و زیاد کرد و بسبب که  
 بانش میل حرارت داشته باشد نزدیک با اعتدال و ضاد کردن خفقا را سود دهد چون  
 جو ضاد کردن دهند با کبش غثان و بیجان صفرا و حاره معده بود و شکم بندد و  
 ربع رانافع بود چون باب کاشنی خیار جسر حل کند و بران غرغره کند و رم حلق را  
 بود و مسکن غشی و بیجان صفرا بود و کزندی عقوب و جمع گویند کان و زینور و مار و سام  
 ابرص ضاد کردن با سوبق مفید بود و مهند با بطلی الهی و مصلح وی رشاد بود و نوعی  
 از کاشنی بری است که انرا خدیبل خوانند و گفته شد و کاشنی سانی که انرا انطونیا  
 خوانند معتدل ترین کاشنیها بود و کیموس وی نیکوتر بود و سبب گویند وی میان  
 کاشنی دکامو بود و طبری گویند لطیفتر از کامو بود و چون ورق وی بکشد و برورم کرم  
 نهند مکر از دوسر در کند و آب وی با آب رازیانه تر ترقان را مفید بود و سبب وی از تخم  
 وی بقوه تر بود و پوست سبب و سبب بود **هوس** مریض  
 و گفته شد و آن درختی است که در حوالی فارس دیدم و در حقیقت باریک بود و درخت  
 زمره استعمال میکند و شکوفه آن مسکه است و سبب مهند **هیو فایلقون**



میو فاریقون خوانند و او فاریقون و اندوسامن نیر کونند و توریون هم خوانند و آن را در  
 روی است و آن قضبان و زهری و جی است سرخ رنگ سماق بغدادی سرخ اگر چه  
 مناج آورده که سرخی کمتر از سرخی سماق بود و هم آورده که حبس آن است و هر دو  
 و طبیعت آن گرم است و سیوم و خشک است در آفران مطف و محلل اورام بود و ورق آن  
 سوختنی است و شامع بود و چون بنزد و با شرب یا شامع چهل روز بای عرق النسا  
 مانع بود و حیض بول براند و کزاز را سودمند بود و ثروسی سهل مره بود و بجه بند از  
 و آب و ورق و چون بیاشامند قس را عظیم مفید بود و بدین قس کوبید بدل و وزن  
 بوزن وی بخ اذ ح بود و نیم وزن وی بخ کبر **هوج جرد** مو مفید است نیر  
 و آن عصی الداعی است و گفته شد **هوج طیزاس** صاحب مناج کوبیده  
 وی حجه النیل است و گفته شد **هیل بول** قال بوا است و آن قاقله کوجک بود  
 و گفته شد **هیش** کبر بوی است و درازی قدان یک کوزیاده تر بود و میانه آن تهی بود  
 و شکوفه وی بهن بود بلون بنفش و باخ سفید بود و میان آن شکوفه مانند نیمه  
 شود و اگر از آن سه در کوش کسی رود کوی آرد **هیل** است و گفته شد **هیرون**  
 قص است و گفته شد **هینار** مانع است و گفته شد **باب**  
**الیا یا سموت** یا سمین است و سبلا طیر کونند شیرازی کل نام  
 خوانند و آن سفید بود و زرد بود و کونند از رقی نیر بود و عیسی بن سوسه کوبید و دو  
 زرد و سفید تقوه تر بود در حاره و بیوسته و جوشبوی تر بود و وسیع بر احکم کوبید  
 وی گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و اول سیوم مطف طوبات بود و کاف زایل  
 کند و صدل بلغمی را منید بوییدن وی و ریاح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ  
 بود و اصحاب تقوه و فالج را مانع بود و مفتحه سده بود و عرق النسا را مانع بود و نوع نرود  
 وی محلل و منحن بر عضوی سرد بود و کم رافع بود و محروری مزاج را صاع آورده و مصلح

وی و جو غن کل و سرکه بود و دیستورید و سس کوبید گرم که در روده بود و حبس و حیات بیرون  
 آورد و چون سحق کنند خشک کرده و با عسل کشند و بیاشامند و شریف کوبید چون یا سمین سفید بکشد  
 و سحق کنند و از آب و بیاشامند سه روز هر روز مقدار در درم قطع نرف از جام بکشد و چون خشک کرد  
 سحق کنند و بر موی سیاه باشند سفید گردانند **یا قوت** نیکوترین آن سرخ رانی بود و  
 سواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بکمانه مانع بود و چون از خود بیاید و نزد منج خود دم بکشد  
 و بی نهایت مغج بر دماغی که در دماغ نگاه دارند تفویح **شیرج** دو پوست کی رافع  
 لغاح خوانند و یکی دایره و الصم کوبند و آن به لغاح بری است و بصورت اسفند و انرا بر روح  
 الصم از هر آن خوانند و مولف کوبید در حد و کمر شیر از نزدیک قلعه شهر ماری می باشد و قدان  
 از یک و حب کوناه تر می باشد و دست و پای داشته باشد و بلون سفید بود و بعضی کوبید و بر اسکت می کنند ازین  
 و انرا سکنند خوانند و این معقول نیست و نیکوترین وی آن بود که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود  
 سیوم و خشک بود در اول سیوم مخدر و مست بود و کوبید و ورق وی بر شش بالندیک زایل کند  
 می اندیش کند و بر ورمها صلب و رسالات و خازیر طلا کردن و بر روح را چون بکوبند و بر مغال صمد  
 کند زایل کند اگر کسی را اجحاج بود قطع عضوی در شرب یا شامع شود و از خوردن وی همان  
 شود که از خوردن افیون و ویکیست و منوم بود و اگر در شرب یا شامع است زیاده آورد و بی نهایت و نرود  
 آن بوسه بود و بوییدن و ورق آنجه سفید بود و انرا ساق نبود که خوانند سیت بود و مداد اوای وی  
 کند بای گرم و سول شربت و مصطکی و ستر و موم و سفند و شیر تازه اشامیدن و بر روح را در حوت  
 بسیار بود و کونند اگر کسی با هم شخصی که او بد چون بر روح بکند هم در زمان هر عضو بر روح که بند از  
 شخص را همان عضو جدا کند و خیال خوا می کرد که غیر طبعی است بدان سبب و دریم **یتوع**  
 هر نباتی که ویرانی محرق سهیل قطع بود از آن تیوع خوانند مانند شیم و شر و لاغیه و ما زبور و عطفیا  
 و ما مودانه و غلغا و امثال الی و اضاف آن بسیار بود و همه بد باشد و اقول از تیوعات پس بود بعد  
 از آن نیم بولان بح عدلان و در تیوع طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و آن بود که در دوم



و از خواص وی آنست که در بر که آب ندارند که مایه در آن بود بر روی آب اند و پس وی نوکی سرد چون بر آب  
 کنند خاصه در افتا به آنجه بود از آن بر وی ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر زود و اگر در دندان خورده بجا نماند قلع کند  
 و بواسیر را قلع کند و سهل بمع و اخلاط غلیظ بود و منقش است در باب یک گفته شد و گویند بول آن در آب  
 بمع و مایه نیم وزن آن سبک بود **محصول** نوعی از کرفس است و از آن شوقی خوانند و انواع کرفس  
 شد در کاف و گویند فطاسا لیوناست **یدر** مسوس است گفته شد **یدقه** خاما اقطی است  
 و گفته شد **یربوع** بیاری میوشنی شتی گویند و گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند **یراع**  
 قصب است بیاری میوشنی در قاف گفته شد **یرامیع** هلیون است و گفته شد **یرشیف**  
 خاص است و گفته شد **یرشیف** شب خوانند و در باب حاد و صفح ایشیف گفته شد **یرعصون**  
 بک نراست و گفته شد **یرعصید** چند ریالی است و گفته شد **یرعصا** ریالی است است  
 شد **یرقطیر** نزدیک عام کرد و بود و لغت هر درختی که در اساق افراشته نبود مانند کرفس  
 و حنظل و خیار و امثال آن بود **یرنجوج** عود هندی است و گفته شد **یرشیمام** سفید است و گفته  
**یرنبوت** فو نوب نطال است و صفتش بون نطال و شامی گفته شد و طبیعت وی سرد و خشک بود  
 در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و آن در صحرای ما بین دیوار است تا آنها رود و ثمر وی مانند  
 کوسه کوبک تر بود و ببلون سرخ بود که بسیارند و در معده الکلی خوانند و دانه وی و دانه فو نوب  
 مانند کدک بود و بطبع وی مفضله کردن درد دندان را نافع بود و در طبع وی شش منقش بود و وی  
 سودمند بود جهت سیلان حیف موطر خوردن و کوبیدن کرفس و معص کاسهال را نافع بود و بر نالین  
 سخت زایل کند و خلط وی بر و ثقیل بود خاصه چون بر کورند و بشیرازی کور خوانند **یرنبوت**  
 ثانی است و گفته شد **یرنبوت** اهل اند نفعی است و گفته شد در آب  
**یرنبوت** نبینست که بشیرازی منبل دارد و خوانند و در خواص  
 استعمال کنند و در جمیع تاز و ایه اعلم و حکم

تم الکتاب الشریف علی بن العبد الضعیف حامد الدی مولی صرنا غفر الله له ولواله العفو عنهما  
 فی شهر رجب الحرام سنه ۸۰۰ هجری قمری

